باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۵۵۱۲

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷٫۳۷۲ ب ۸۲۹ آ / م ج ۱۲۹۴

سرشناسه: بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، ۱۱۱۸ - ۱۲۰۵ ق.

عنوان قراردادی: آداب التجارة. حاشیه

عنوان: آداب التجارة به ضمیمه صراط النجاة

کاتب: محمد صادق طبسی حایری تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: کارخانه استاد محمد تقی تاریخ نشر: ۱۲۹۴ ق.

صفحه شمار: ۱۹۱، [۱۳۲] ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۱۶٫۵ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: مهرداد بوستانی تاریخ ثبت: مهر ۱۳۷۱

یادداشتها: معلق به حواشی مطابق با فتاوای میرزای شیرازی

شرح ضمایم: رساله مسئله مسمیٰ به صراط النجاة / شیخ مرتضی انصاری با حواشی میرزای شیرازی

موضوع(ها): ۱. معاملات (فقه). ۲. قانون تجارت (فقه). ۳. فقه جعفری - رساله عملیه.

شناسه (های) افزوده: الف. انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ ق. صراط النجاة. ب. میرزای شیرازی، محمد حسن بن محمود، ۱۲۳۰ - ۱۳۱۲ ق.، محشی. ج. طبسی حایری، محمد صادق، کاتب. د. بوستانی، مهرداد، واقف. هو عنوان.

فهرستنگار: [امضا] تاریخ فهرستنگاری: آبان ۸۸

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

اسم کتاب ....

مصنف ....

مؤلف ....

خطی ....

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۲۹۴ .... عدد اوراق ....

جزء کتب .... شماره خصوصی ....

شماره عمومی ۱۵۸۲ .... شماره قبض ....

واقف .... تاریخ وقف ۱۳۰۷ ....

طول ۲۲ .... عرض ۱۷ .... شماره صفحات ....

۱۲۶

آداب التجارة

۱۵۱

حاشیهٔ حاج میرزا حسن شیرازی

۲۶۷/۳۷۲
۸۲۹۱ ب
۱۱

در بیان مقدمات ... فصل ...
فصل در ... صفحه ۲۴
فصل در مناهی معاملات
فصل در عقد بیع
فصل در شرائط ...
فصل در بیان خیارات
بیان آنکه خیارات چهار است
خیار مجلس صفحه ۷۷
خیار حیوان
خیار شرط صفحه ۸۰
خیار غبن صفحه ۸۱
خیار تأخیر صفحه ۸۱
خیار رؤیت صفحه ۸۳
خیار عیب صفحه ۸۶
خیار شرکت صفحه ۹۲
خیار تبعض صفقه صفحه ۹۲
خیار تفلیس صفحه ۹۵
فصل در ... صفحه ۹۸
فصل در بیع نسیه صفحه ۱۰۱
فصل در احکام قبض
فصل در ربا
فصل در دین
فصل در رهن
فصل در حجر
فصل در ضمان
فصل در حواله
فصل در کفالت
فصل در صلح
فصل در شرکت
فصل در مضاربه
فصل در ودیعه
فصل در عاریه
فصل در اجاره
فصل در احکام اجاره

... شهر شعبان ۱۲۹۲

۲۰۴ – ۱۱
۲۱ / ۷

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

نظر بانکه این دیباچه را داشت نسخهٔ که داده
بودم حاشیه بنویسند سرکار حجة الاسلام و در این
چند سال که مشغول بودند مکرر فرمودند سالها تا مقابله
کردم و وا نزده بودند دیباچه را که بنویسم در چاپ
و مشتمل بود بر مطالب جید لهذا نوشته شد
که زحمت شاگردان هم ضایع نشود حرره
محمد العباسی الطبسی الحائری

دیباچهٔ بسم الله الرحمن الرحیم کتاب

بهتر معامله که تاجران بازار بندگی در بندند بنابنقد سرمایهٔ عمر گرامی متاع
گران بهای معرفت و اعمال صالحه را بآن تحصیل توانند نمود حمد خالقیست یکتا که
در شهر بند وجود ذات مقدسش از شایبهٔ شراکت معرا است و درود بن لآلی صلواتی
که جوهریان کامل عیار معارف عبودیت بدستیاری غواص لسان از بحار قلوب ذاکیه
اخراج توانند نمود نثار روح پرفتوح ملک التجار انبیا ئیست که ضمان قبولی کاسدهٔ
اعمال امتان عاصی بشفاعت و کفالت او حواله شده و خالص تر نقود تسلیماتی که صراف
پیها رسوق آفرینش با محک توفیق الهی در میزان قبول و اعتبار در آورند تحفه بارگاه
عرش اشتباه ائمه ایست که ذوات مقدسهٔ ایشان بزیور طهارت و امامت آراسته
و از ذمائم اخلاق و افعال ریا و ریو و حب دنیای دنی پرداخته امینانی که وصایت
و وکالت مطلقهٔ حضرت سید بشر را چون دین واجب الاداء بمبایعت و من الناس من یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله بامر خدا در عهده گرفته اند علیهم من التحیات ازکیها
ومن التسلیمات اسناها وانماها و خلاع فاخرهٔ رحمت و مغفرت الهی راست باد
بر قامت برازندهٔ عاملان و مصادر بر جیان علماء کرام امامیه و فقهای عظام ازمو

واحیاء

واحیاء مذهب حق اثنا عشریه که غیبت در معامله مصلحت غیبت امام زمان عجل
الله فرجه و محرومی شیعیان از خدمت هجبت توامان از خلیفة الرحمن بوجود شریف
ایشان تا زمان ظهور شریف آن مطلع انوار الهی الجاء مصالحه شده همیشه خلفاء
بعد سلف در هر عصری از اعصار و در هر مصری از امصار جمعی کثیر از علماء دین دار و
مجتهدین نامدار بوده اند که رد شبهات ضالین و انتحال مبطلین و تقویت قلوب
شیعیان و ترویج دین و ایمان مینموده اند شکر الله مساعیهم الجمیلة تا در این زمان سعادت
بنیان که سنة احدی و ثمانین و مائة بعد الالف من الهجرة المقدسة میباشد مسند ۱۱۸۱
جانشینی و وراثت انبیاء و کفالت ایتام شیعیان ائمه هدی علیهم السلام بوجود
شریف عالیجناب مقدس القاب فضائل مآب علامه علماء زمان و مفخر و مرجع فقهای
دوران العالم العامل الفاضل و البحر الزخار فی جمیع العلوم العامل الربانی و مؤید
بتاییدات سبحانی مجتهد الزمانی استادنا و من علیه فی جمیع العلوم و الامور استنادنا
و اعتمادنا مولانا و ملاذنا الآقا محمد باقر بن المرحوم الافضل مولانا محمد اکمل ادام الله
ایام افاداته زینت افزاست و خوشنودی بر کافهٔ شیعیان دارند و چون عالیجناب معظم الیه
قبل از این رساله فارسیه در باب صلوة و صوم تصنیف فرموده بودند مسمی بتحفة
الحسینیة کثیر الفائدة و لیکن در معاملات و خمس و زکوة که آن نیز اهم بود و بایست که مسائل
آنها را نیز از مجتهد حی اخذ نمود ننوشته بودند تا آنکه بسیاری از تجار دین دار و سایر
مؤمنین خصوصا چند نفر جوانان صالح متدین از تجار اهالی بلدة همدان حفت بالامن
و الامان که بزیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرف شده بودند استدعا و التماس
از خدمت عالیجناب سابق الاوصاف نموده که رساله فارسیه مشتمله بر آداب جمیع انواع
معاملات از بیع و شری و مضاربه و غیره بنویسند که موجب هدایت و بصیرت محتاجان

کردد

کردد و ثواب و برو زکار فرخنده اثار مصنف دام مجده عاید کردد لهذا عالیجناب
مفخم البر بعد از استمداد از ارواح مقدسه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام شروع
بنوشتن رساله نموده و بحمد الله در کمال خوبی صورت اختتام پذیرفته و انرا باداب
التجارة مسمی کردانید امید که عاملان باین رساله کثیر الفایده مصنف دام ظله العالی
و ملتمسان و باعثان و کاتبان ابرار خصوص این رو سیاه محمد مهدی بن محمد هادی براکر الحاح
و سعی بسیار نموده در تصنیف رساله بدعای خیر یاد نمایند ابتدای رساله مبارکه
کتاب اداب التجارة از مصنفات بسم الله الرحمن الرحیم مرحوم اقا باقر بهبهانی که سر رشته کار ... میرزا
سلمه الله محشی فرموده اند
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین ربنا وفقنا لما تحب و ترضی
بل خذ بنا صیتنا الیه و انفع جمیع المؤمنین و المؤمنات بما فی هذه الرسالة و غیرها
علی حسب ما انت اهله و بعد این رساله ایست در احکام تجارات و مکاسب حسب الالتماس
برادران دینی که مراعات ایشان لازم بود تالیف شده امید که جناب الهی نفع دهد همه را
باین رساله و بوساطت ایشان این حقیر را مع والدین و معلمان و منسوبان و حق داران
امین بمحمد و اله الامجاد امین بدان ایدک الله تعالی که کسب معیشت هر کاه مدار و معاشی
نباشد از اوجب واجبات و اقرب قربات و بهترین طاعات و عبادات است چه هیچ طاعتی
و عبادتی میسر نمیشود بدون ان و همه موقوف بر انند هر چند روزی ده خدا است چنانچه
فرموده و قسم بران یاد فرموده لیکن امر نموده ما را بتحصیل ان بعنوان اجمال نه بعنوان حرص
و جد و جهد بلکه حرص و جد و جهد را در تحصیل اخرت و عبادت و محبت با خدا
خواسته است و اهتمام تمام فرموده است و تحصیل اجمالی در معیشت را که امر نموده
بجهت مصالح چند است یکی نظم امر دنیا و اعانت نمودن ان همدیگر را و دیگر شکستن
نفس کردن و باین راه خدا را عبادت نمودن و غیر ذلک و عمده دران حلال را از حرام

صورت خط شریف بسم الله الرحمن الرحیم لا باس بالعمل بهذه الرسالة الشریفة ... [illegible]

شناختن

شناختن و از حرام کریختن است هر چند که حرام بسیار هست که با سهل وجه بهم میرسد
و بیشتر حاصل میشود و حلال بسیار بمشقت بهم میرساند و کمتر بهم میرسد و شبهه
بین بین است پس عمدهٔ امتحان الهی در تحصیل معاش است که بندگان را امتحان نماید
هر چند از ذات هر فردی مطلع است غرض از این معلوم نمودن بر بندگان است و غالب
مهالك که مردم را هلاك نموده از زمان حضرت آدم علیه السلام الی الان از این جهت است
که برای معیشت اختیار سلطنت یا حکومت یا پاسبانی یا دیگر یا انحاء فجور و اقسام
معاصی کردند حتی آنکه بسیاری از اسباب کفر و الحاد و خلل در دین و شرع و فتنه
و فساد از این جهت شده و الحال نیز چنین و چنین نیز خواهد بود چنانکه مخفی نیست
بر هوشمند بلکه از اخبار ظاهر میشود که کسب حرام بدترین چیز نیست و وارد شده
که کسب حرام ظاهر میشود در ذریت و نسل یعنی لقمهای حرام خورده میشود و فرزندها
از لقمهٔ حرام بهم میرسد که این یك قسم حرامزادگیست و دیگر آنکه گوشت بدن یا هر کس
جثه که از حرام و لقمهٔ حرام بهم رسیده غیر جهنم جای دیگر جای او نمیتواند بود و بهشت
طیب است و داخل آن نمیشود مگر طیب و غالب فتنها و فسادها که در زمین بهم میرسد
از قتل نفوس و نهب و غارت شدن اموال و بی سیرت شدن عرضها و ناموسها و اسیر شدن
عیالها و اطفال و خراب شدن شهرها همه از حقوق ناس و تحصیل اموال ایشان بغیر وجه
حلال است چنانکه وارد شده و مشاهده کردیده و ظاهر است که حقوق ناس میکند
آنچه میکند از بدیها هم در دنیا و هم در آخرت و اما حقوق حق تعالی مثل نماز و روزه
پس بآن تشدید نیست زیرا که خدا کریم و رحیم و ارحم من کل رحیم است و اما حق الناس
پس عدالت و حکومت الهی مانع از عفو و بخشیدن است غالباً پس باید اهتمام تمام شود

[illegible]

دربیان کسبهای خوب وبد است

ع در شناختن حلال و حرام و سایر شرایط و احکام و مراعات نمودن مکر بچین از حرام بالتمام
و در حدیث از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده که نه نشینند در بازار البته کسی که
نداند خرید و فروش را و تاجر فاجر است و فاجر در آتش جهنم است مگر آن تاجری که حق بدهد
و حق بگیرد و فرمودند سلام الله علیهم که اول باید فقه تجارت را تحصیل نماید و بعد
ازان تجارت کنید بخدا قسم که ربا در این امت حرکتش خفی تر در شب تاریک از حرکت
مورچه بر سنگ سخت صاف و فرمودند که یک درهم ربا بدتر است از هفتاد مرتبه زنا
کردن بمادر و خواهر و عمه و خاله خود در اندرون کعبه و تهدید و تخویف از ائمه
علیهم السلام بسیار وارد شده بحدی که حد ندارد در باب حرام خوردن و حرام تحصیل کردن
و حق ناس را مشغول الذمه شدن و نامقید نمودن و مراعات نکردن و امثال اینها
فصل در کسبهای خوب کسبهای بد بدانکه تجارت کسب بسیار خوبیست در احادیث
وارد شده که نه عشر رزق در تجارت است یعنی خرید و فروخت نمودن هر چه باشد
بشرط آنکه مانع شرعی نداشته باشد و یک عشر دیگر در سایر کسبهاست و وارد شده
که تجارت عقل را زیاد میکند و ترک تجارت عقل را برطرف میکند و احیاء زمین
نمودن و درخت کاشتن نیز کسب خوبیست چه وارد شده که در آن اجر و ثوابست و هر چه
از ثمرات آنها را اگر میخورند ثواب صدقه دادن دارد و زراعت نمودن نیز کسبی است
بسیار خوب و امر بآن وارد شده است و در خصوص فلاحان و برزگران وارد شده که روهایشان
مثل ماه شب چهارده خواهد بود در قیامت و مواشی گرفتن و نگاه داشتن نیز
خوبست و همچنین عقار یعنی املاک و مستغلات و گرفتن حیوانات و نگاه داشتن
نیز خوبست چه وارد شده که در اینها برکت است و فروختن عقار مذموم است چه
وارد شده که ثمن آنها تلف و برطرف میشود البته و برکتش میرود و برطرف میشود

یاد گیرید و بعد ازان تجارت کنید والبته باید اول فقه تجارت را صح

فصل کسبهای خوب و بد

مگر

مگر آنکه همان عین زاید هدر و عقار دیگر بخرد و اینها همه را که گفتیم خوب هستند
و واجب کفائی نیز هستند که نظم معاش و معاد باینها هست خصوصاً تجارت و
زراعت و غرس و کاشتن نهال و همچنین سایر صنعتها و حرفها که نظم دنیا و آخرت
باینها میشود و واجب کفائی هستند مثل بنائی و نجاری و خیاطی و کله‌پزی و کاردی
و نویسندگی و غیر اینها با آنکه اکثر اینها کسب و پیشهٔ پیغمبران سابق بوده و بالجمله هر چه
زندگانی بدون آن دست بهم ندهد یا آنکه مشکل باشد یا آنکه شرع و امر آخرت
توقف بر آن داشته باشد یا آنکه بدون آن حرج باشد واجب کفائیست هرچند مثل
جولائی باشد از چیزهائی که مکروه است شرعاً و ظاهر آنستکه کراهت رفع میشود در
صورت اضطرار باینها و تعیین در عمل نمودن یا آنکه اگر نکنند البته فساد عباد میشود
در کسبهای حرام
یا عسر و حرج یا آنکه عسر و حرج در دین نیست و اما کسبهای حرام یکی گرو بندی و قمار
بازیست مگر در تیراندازی و شمشیر و نیزه بازی یا شتر دوانی یا اسب دوانی و ملحق
بآنها شده فیل و استر و الاغ که گرو بندی در همهٔ اینها که گفته شد حرام نیست
و در غیر این امور مذکوره هرچه باشد گرو بندی حرام است و هرچه برد و باخت در آن
باشد قمار بازیست مثل جناق شکستن و تخم بازی کردن و امثال اینها و حرام است البته
هرگاه که عوضی بگیرند یعنی آنکه برنده در جهت بردن چیزی بگیرد و اما اگر عوضی نباشد
بلکه همین گرو بستن و بازی کردن باشد بدون آنکه عوضی و چیزی گرفته شود علما
در حرمت آن خلاف نموده اند و احوط اجتناب است و از کسبهای حرام یکی ربا است
که شنیدی حال درهم آن را و تهدیدات شدید و تخویفات بالغه در آن بسیار وارد
شده و از آن جمله وارد شده که در بلدی که در آن ربا خورند و گیرند آن بلد خراب و
ویران و هلاک خواهند شد و لهذا می‌بینیم شهرها و بلدها را که ویران و خراب شده

و میشوند

ومیشوند بسبب شیوع حیلهٔ ربا که بعضی از غافلین انرا تجویز نموده و راه خوردن ربا را برای مردم مفتوح نموده و سد نموده‌اند باب قرض الحسنه را که حرمت ربا برای فتح باب ان بود چنانکه در اخبار بسیار تصریح بان نموده‌اند و ان حیله مطلقا حیله نیست بلکه عین ربا است توهم غلطی نموده‌اند چه هر نفعی را که شرط نمایند در قرض دادن همان رباء قرضی است یعنی همان ربای قرض است که داده بنص اخبار صحاح بسیار علاوهٔ اخبار دیگر و شواهد ظاهره و مؤیدات متکاثره و از انجمله اتفاق همه فقها است بر انکه نفع را هرگاه شرط نمودند در قرض دادن حرام میشود و فاسد نیز و افادهٔ نقل ملک نمیکند یا تصریح باین عبارات نقل اجماع کل مسلمین نموده‌اند و مشاهده از حال ایشان در اعصار و امصار همین بود و بعضی از ایشان تصریح نموده‌اند که نفع حرام شامل معاملهٔ محاباتی نیز هست و دعوی اجماع بر این معنی نموده‌اند و از انجمله علامه در مختلف و غیر ان و عبارات فقها تماما دال بر ان معنی که اجماع دعوی نموده‌اند هست و اخبار صحاح نیز واضح الدلاله اند در انکه نفع هر چند بعنوان هبه یا عاریه یا بیع سلف مثل میگوئی چهار تومان بتو قرض میدهم که مثل دو تومان دیگر بمن گندم سلف بفروشی لیکن از ان قیمت که بدیگران فروخته ثمن ارزان تر بدهی این حرام است یا غیر اینها باشد مثل مطلق بیع حرام است هرگاه شرط شود در قرض و اگر شرط نشود باکی نیست و همان شخص متوهم توهم نموده که هرگاه نفع معاملهٔ محاباتی باشد بانکه چیزی که قیمت کمی داشته باشد قرض ده بفروشد بقرض گیر بقیمت بسیار یا قیمت بسیار داشته باشد که قرض گیر بدهد بقیمت نازل و همچنین اگر هبه نمایند نفع را بقرض ده یا عاریه دهند با و هیچ ضرر ندارد هر چند قرض را بشرط همان نفع داده باشند و از اسمش را حیله گذاشته و ندانسته که حیله انستکه تغییر و تبدیلی بشود و اینجا هیچ تغییر و تبدیلی

نشده چه نفع جز ما نفع است لغةً و عرفاً و شرعاً و شرط در ضمن قرض زادن شده
پس نه در نفع حیله شده و نه در شرط در ضمن قرض و نه در قرض همه تماما بحالت خود
هستند و عوض و بدلی نشده اند و کاری هیچ ننموده الا آنکه نفع را دو قسم نموده یک
قسم آنکه نه هبه و نه عاریه و نه بیع محاباةً باشد و قسمی دیگر آنکه یکی از اینها باشد
و توهم نموده که نفع حرام همان قسم اول است که شرط شود و بر و نفهمیده که هرگاه
چنین باشد حیله نشده اصلا چه حرام هرگاه مخصوص باشد بقسم اول قسم ثانی را
حیله گفتن و حیله گرفتن چه معنی دارد و مع ذلک ذالنسی که اخبار و کلام فقها شامل
هر دو قسم هستند بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی بعنوان تصریح و نص با آنکه
هبه لغةً و شرعاً و عرفاً نیست مگر دادن عینی بکسی خواه بعبارت وهبت و خواه بعبارت
اعطیت و خواه بعبارت هذا لک و خواه بعبارات دیگر که اداء همین معنی نمایند و علما
تصریح نموده اند که چون هبه از عقود جایزه است از لفظ و عبارت معینی نیست و هم
چنین است کلام در عاریه الا آنکه عاریه در منفعت می باشد پس لازم متوهم می افتد
که در باء قرضی تماما حلال باشد و حرامی نداشته باشد و مع ذلک لازم متوهم می افتد
مگر با خوردن یعنی زیاد خوردن بر اصل قرض بعنوان شرط حرام نباشد بلکه حرام همین
لفظ بتنهائی باشد که اگر بگوید قرض میدهم بشرط آنکه بمن زیاد تر بدهی حرام باشد و
اگر لفظ بدهی را الت عوض نماید بخش او فتحلال شود با آنکه فرق میانه لفظ اعطنی
و میانه لفظ یکون لی بحسب لغت و عرف نیست و بر فرضی که فرق جزئی باشد فرق
نیست میانه اینها در باب دادن منفعت زاید بر اصل قرض پس ربا همین لفظ شد و
نه معنی و شکی در فساد این نیست و مع ذلک لازم متوهم می افتد نیز که جماعت مخاطبین
بطریق استفهام با یات قرانیه و اخبار معصومین همه احمق و چیز نفهم بوده اند که نفهمیده اند

۵ اگرچه مدعا حق است لکن بعضی از این وجوهات از ضعف
بیت میرزا دام ظله العالی

و میانه لفظ هبه اصح

که ربا همین قسم اولست نه قسم ثانی پس بچه جهت وقتیکه ربا بر ایشان حرام شد
شاق بود بر ایشان بسیار که دست از ربا بر دارند با اینکه نازل شد ایات متعدده
در تحریم و تخویف و مع ذلک دست بر نمیداشتند تا انکه نازل شد ایه فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا
فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ الایه پس دیوانه بودند که عاشق لفظ اعطی و امثال ان بودند
و بسیار بد شان می امد از لفظ هبت لی و امثال ان تا بمرتبه که حرب با خدا و رسول را بر خود
گوارا نموده و لفظ هبت لی و امثال انرا راضی نشدند با انکه صریح کلام شارع است که ربا
کمال خفا دارد اخفی از دبیب نمل بر صفا است یعنی راه رفتن مور بر سنگ سخت صاف
پس باید احتراز نمود از احتمالات خفیه ربا غایت خفا و لهذا بمجرد احتمال زیاده معامله
صحیح نیست و ربا است هر چند خلاف ظاهر باشد کمال مخالفت و نزد متوهم ربا منحصر است
در چیزیکه مثل افتاب روشن باشد که ربا است و هر طفلی داند و بر هیچکس مخفی نباشد
و غیر ان ربا نیست و حلال است هر چند ان غیر با ربا هیچ تفاوت نداشته باشد با اینکه
منفعت باشد جزما و شرط شده باشد در قرض دادن جزما غیر انکه ان منفعت اسم
دیگر دارد که هبه یا عاریه یا معامله محاباتی میگویند نیز با انکه ان منفعت شرط قرض
دادن شده بعبارت وهبت بشرط ان قرض او اعرت بذلك الشرط او بعت محاباة و نافعا
بشرط القرض باشد چه در اینوقت البته ربا نخواهد بود و هیچ خفا در انکه ربا نیست
ندارد و دور نیست باشد که حرامی که یکی از منتهای ان ان بود که درهم ان بدتر است از هفتاد
زنا بمادر و دختر و خواهر در اندرون کعبه حلال نماید بچنین خیال واهی و عذر فاسد
این کجا و ان کجا که از احتمالات بعیده و خفیه غایت خفاء ان احتراز نماید البته نه انکه
نتوانید در پی باشید که از احلال نمائید هر چند بدعوی نزد خود بی وجهی اصلا و در
خطبه نهج البلاغه که جزء کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

این عبارت صاف نیست میرزا دام مجده العالی

در اینجا

در اینجا بقریب به نقل نموده مذمت شدید یکه بغایت شدت نموده جماعتی را که حیله
مینمایند در حلال نمودن حرامهای الهی از انجمله حیله مینمایند در ربا و حلال میشناسند
بخرید و فروخت نمودن و قریب باین در تهذیب نیز وارد شده با انکه شارع با وجود
اینها تغلیب جانب حرمت نموده تا حدّی که جو و گندم چون یکوقتی اصل ان گندم بوده الحال در
معامله یک جنس گفته بنا گذارند که گرو زیادی باعث حرمت میشود و بسیار جاها
که ربا نیست جزها بمجرد شباهتی بربا منع فرموده منع حرام یا کراهت و بالجمله رساله
طولانی در رفع این توهم نوشته‌ام و بغایت وضوح بیان نموده‌ام پس چاره
در خلاص شدن از حرام بودن منحصر است درهایی که فقها فرموده‌اند که اگر بتبرع نماید
قرض گیر حلال میشود یعنی شرط نباشد در قرض دادن چه مستحب است شرعا که قرض گیر
نفع بدهد بقرض ده و جزای احسان او را باحسان نماید و شبهه در این نیست نزد شیعه
هر چند مستحب میدانند که قرض ده نفع نگیرد و اگر گرفته باشد مستحب است که پای قرض
خود حساب نماید و معامله را با خدای خود بکند که فرموده مَن ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللهَ قَرضًا
حَسَنًا فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضعافًا كَثيرَةً الی غیر ذلک پس باید دندان طمع را از شرط نمودن
بکند قرض ده تا برای او حلال شود نفع گرفتن و قرض گیرنده دندان بجگر بگذارد و نفع
بقرض ده بدهد هرگاه شرط ننمود چه پیغمبر صلی الله علیه و آله قرض میگرفتند و بعد
از ان احسان بقرض ده میفرمودند و نفع میدادند و گاهی بعضی از ائمه علیهم السلام بصیغه
مبایعه محاباتیه بر خود لازم مینمودند نفع دادن را که بهر صورت بدهند و چنین
نیز تعلیم اصحاب ایشان مینمودند و اگر دست از شرط نمودن بر ندارد قرض ده و اکتفا بتبرع
نمودن قرض گیر نکند باید پای قرض را از میان بالمره بردارد و بنا را بر خرید و فروخت
بجنس یا مثل ان گذارد باینکه جنسی را بقیمت زیاد فروشد تا مدّت معینه باینکه نسیه

در علاج رستگاری از ربا

بفروشد

بقیمت
بفروشد وان خرنده هرجا که خواهد بفروشد اگرچه بخود فروشنده باز پس فروشد
نازل یا مثل ان یعنی مصالحه یا مواهبه کند و مانعی ندارد هرگاه واقعا فروخت
و شرط ننمود در فروختن که بخودش باز پس فروشد بقیمت نازل بلکه بنا شان بر بیع
واقعی باشد که مال جزما منتقل شد بمشتری و مشتری اختیار در فروختن و نفروختن
بهمان بایع یا بدیگری داشته باشد پس بخرد اگر باو فروشد خلاصه اینکه شرط باز پس
خریدن نه از بایع و نه از مشتری هیچکدام نشود و مثل سایر مبایعها باشد در این
وقت صحیح است باز پس گرفتن بهر قیمتیکه خواهند و همچنین است اگر سلف نماید ان
قرض خواه و هیچ قرض ندهد چه اگر قرض دهد بشرط سلف فروختن بقیمت نازل تر
از قیمت سلفی دیگران بجهت قرض و شرطان حرام خواهد بود و اگر بقیمت دیگران باشد
ضرر ندارد و بعضی اشرفی میدهند و زر سفید میخرند بعنوان سلف یا نسیه
یا عکس ان میکنند همه از جهت انکه نفع خورند غلط است و فاسد بلکه حرام نیز
چه قبض مجلس در مبایعهٔ طلا و نقره شرط است و اگر خواهند صحیحش را زر سیاه دهند
بعوض سفید یا سرخ دهند عوض سیاه چه در این صورتها قبض مجلس شرط نیست و مثل
که طلا و نقره باشد صح
پول سیاه است سایر اجناس غیر نقدین و بعضی یا ضبطها اعتقاد دارند که منفعت
رهن مال قرض دهنده است و غلط است بلکه مال صاحب رهن است اگر تبرع نماید حلال و الا
حرام است و بعضی شرط اجاره دادن باجرهٔ بسیار کم را صحیح میدانند مثل انکه پنجتومان
ایضا
اجرهٔ رهن است بصد دینار اجاره دهند و باقرار دست بردارند بعوض قرض دادن
حلال میدانند و اگر بگویند همه را دست بردار بعوض قرض حرام میدانند و مخفی نیست
که هر دو حرام است و هیچ فرق نیست بحسب قواعد شرعیه و گاه هست که میگویند
همه را دست بردار مگر یک محمدی بیش نیست و چگونه شرط یک محمدی نه بر داشتن
حرام است

چنانکه بایع نیز اختیار داشته باشد صح

بلکه پول را بعنوان ثمن باید بدهد مبتدا

یا عکس کنند که سفید یا سرخ صح

حرام است و شرط بجنو مان الا بانحو مذی حلال نیست خدا ابهذا ابث کند و هر گاه معلوم
شد اینها پس بدان ایدک الله تعالی که ربای قرضی انستکه قرض دهد بشرط نفعی مثل
انکه بگوید قرض میدهم بشرط انکه یک سوره قران از برای من بخوانی و نفع هر چه
باشد حرام است هر چند صحیح عوض شکسته یا هنر عوض غیر هنر یا عمل یا صنعت
هر چند مثل قرائت قران باشد از چیزهائی که مالی هستند و بازاء انها مال مبذول شد
و بعضی گفته‌اند که هر منفعت شرطی حرام است حتی مثل انکه قرض میدهم بشرط انکه
قرض بدهی یا چیز برایمن بفروشی بقیمت خودش و امثال اینها و احوط ترک است هر چند حرمت
چنان چیزها معلوم نیست و حرام انستکه نفع عاید بقرض دهنده شود و اگر عاید بقرض
گیرنده شود بعضی از انهم حرام میدانند و ترک انها هم مثل سابق احوط است معلوم
الحرمه و اما قرض بشرط رهن برای انقرض یا ضامن یا کفیل برای همان قرض پس حلال است
اتفاقا و اما مثل انکه بجهت خوف راه بکسی میگویم که این مبلغ را قرض کن که فلان شهر
بدهی او میگوید بده یک که قرض میکنیم حال از برای قرض گیرنده حرام است و اما برای قرض دهنده
دیگر احوط اجتناب است و اما ربای معامله ان معاوضه نمودن جنس بجنس خود است با
زیادتی و زیادتی هر چیز که باشد از همان جنس یا جنس دیگر یا عمل غیر ان چنانکه گفتیم
لیکن شرطش انستکه مکیل یا موزون باشد یعنی معامله بکیل باشد متعارفا یا بوزن
و اگر یکطرف مکیل تخمینی باشد احوط اجتناب است مثل خرمای چیده با خرمای سر درخت
و گوشت با حیوانی که همان گوشت داشته باشد مثل اینکه ده مثقال طلا را بگیر و ان
ده مثقال طلای ساخته را بده بجهت زیادتی عمل حرام است و اما اگر جنسهای مختلف
باشند مثل گوشت گوسفند با گوشت گاو و یا روغنها بیشان و سرکه انگوری با سرکه
خرمائی و امثال اینها پس هر گاه جنس مختلف شد حرام نیست زیاد و که در عوضین هم نقد

[margin:] بن ربای ... با / ... / ... معامله

[margin:] خواه عدد در باب معامله صحیح و مکسور سر بسر باید معاوضه کرد میرزا اسد الله

وهم نسیه

وهم نسیه هر چند در نسیه احتیاطی هست لیکن ضرر ندارد و اگر جنس متحد باشد
معامله کردن باین نحو که احد عوضین نقد یا حال باشد و عوض دیگر نسیه یا سلف
باشد حرام است مطلقا مثل آنکه ده من گندم میدهم حال بعنوان معاوضه نه بعنوان
قرض که شش ماه دیگر از فلان گندم یازده من بمن بدهی حرام است از جهت آنکه نسیه
و نقد تفاوت دارد هم برابر و هم بتفاوت زیرا که اجل را قسطی از ثمن هست در معاملات
عقلا و اهل خبره پس مساوات بعمل نمیتواند آمد بهر صورت چه معین نیست قسط آن
ثمن و دانستی که جهل در ربا مضر است و از اینست که هرگاه معاوضه زر بزر نقره بنقره
نمایند و در احد عوضین یا در هر دو غشی باشد که ندانند چه قدر است باید ضمیمه
ضم نمایند از فلوس یا غیر هر دو طرف مگر آنکه دانند یقینا که یک طرف البته بیشتر است
پس اکتفا میتوان نمود بضمیمه در طرف ناقص و نیز میانه پدر و فرزند و زن و شوهر
و آقا و غلام یا کنیز خود یا بی بی و غلام یا کنیز خود با ممیز باشد یعنی حرام نیست زیادتی
خوردن میانه اینها چنانکه گفتیم نه اینها با دیگران و اگر شکسته و درست با هم معاوضه
شود باید برابر باشند و زیادتی در طرف شکسته نباشد و همچنین است معاوضه
خوب و بد بخلاف ربای قرضی که قرض دهنده شرط میکند صحیح بگیرد عوض شکسته اش و هم
چنین خوب بگیرد عوض بدش که این حرام است و رباست بلکه بعضی مطلقا منع کرده اند
چنین زیادتی برای قرض گیرنده را نیز حرام میدانند مثل میگویم بکسی که این طلای خوب را
یا ساخته را از من قرض کن بجهت آنکه من میترسم پیش من باشد و شش ماه دیگر بده او
میگوید که قرض میکنم بشرط آنکه بدتر یا شکسته بتو بدهم این رباست چنانکه گفتیم
و میانه این ربا و ربای قرضی تفاوت بسیار هست اگر تامل نمائی مییابی والله یعلم
و طول دادم این باب را بجهت کثرت حاجت و عموم بلوی و دیگر از جمله کسبهای حرام احتکا

غش اگر متمول باشد در ضمیمه کافیست اگر چه قدر غش را ندانند میرزا دام ظله العالی

[illegible]

بلکه در دنبه و نمک نیز علی الاحوط میرزا دام ظله العالی

و آن اینست که حبس کند گندم یا جو یا خرما یا مویز یا روغن را و نفروشند تا گران شود
و کار تنگ شود بر مردم بجهت آنکه غیر آن شخص دیگری نباشد که بفروشد یا اگر باشد
وفا نکند فروختن او و مردم محتاج باشند بفروختن او و چنین کسی ملعون است
بلکه بمجرد آرزو داشتن گرانی یا دوست داشتن آن آثم بلکه ملعون خواهد بود بحسب
ظاهر و اما اگر حبس نمودن نه بسبب گران شدن باشد و مردم حاجت بفروختن او
نداشته باشند چه دیگران باشند که بفروشند بقدر دیگر کفایت مردم شود بلکه بسبب آن
باشد که جنس او را نمیخرند و اگر میخرند بد میخرند و بنزل میخرند و نقصان مینمایند و
متضرر میشود در خرید و فروخت در این صورت مانعی ندارد که رفع ضرر خرید و فروخت
را از خود نماید هر چند ضرر آن بسبب ارزان خریدن باشد مانع ندارد که دفع این ضرر را
نیز نماید بخواهش زیادتی که دفع ضرر و حصول انتفاع او باشد در صورتی که گفته شد
که مردم محتاج بفروختن او نباشند و آرزو و محبت غلا و گرانی نداشته باشد و مع
ذلک الاصل گندم فروشی و جو فروشی کذا باقی آنچه گفته شد و در اینست که مکروه
باشد بجهة آنکه درشت کار کردن در اینها صعوبتی دارد و اینها که گفتیم همه در صورتیست
که مردم مضطر نشده باشند چه هرگاه مضطر شوند بهر چیز اضطرار بآن بهم رسانیده
باشند واجبست که البته بفروشند بهمان کس که اضطرار بهم رسانیده و او را از اضطرار
بیرون آورند و این معنی اختصاص بگندم و جو و خرما و مویز و روغن ندارد بلکه جمیع
ماکولات و ملبوسات و ادویه و عقاقیر و غیر اینها هر چه باشد و مضطر بآنها هر که باشد
از کسانیکه حرمت دارند بحسب شرع نه کافر باشد و هر نحو اضطراری که باشد باید
رفع شود و این دخلی باحتکار ندارد و از کسبهای حرام رشوه گرفتن است برای حکم
کردن هر چند حکم موافق شرع نماید و هر چند حکم را بر رشوه ده نماید چه رضای صاحب رشوه

در این

در این بود که بگوید حق با اوست و حکم برای او کند و حال راضی نیست بخوردن
این مال یا آنکه رشوه گرفتن مطلقا حرام است و همچنین رشوه دهنده نیز حرام میکند
و همچنین کسانیکه اعانت مینمایند و واسطه میشوند در داد و ستد رشوه و چیز
بظالم دادن از برای خلاص نمودن حق خود را از او یا غیر خود یعنی واسطه شود از برای
غیر یا از غیر او یعنی بظالم رشوه میدهی که حق تو را از ظالم دیگر بگیرد یا از غیر او مانع
ندارد هر چند بر ظالم حرام است که بگیرد و از کسبهای حرام عمال ظالمین شد است
که در قیامت در سرا پردهای آتش میباشند تا هنگامیکه مردم از حساب فارغ شوند
پس با ظالمین ایشان را در جهنم اندازند و اگر تواند که نامشروع بعمل نیاورد و متمکن
از امر معروف و نهی منکر باشد مانع ندارد قبول عمالی ایشان نمودن باینکه خدمت
سلطان قضای حوائج اخوانست باید قضای حوائج اخوان حتما امکن نماید و هم
چنین امر بمعروف و نهی از منکر حتما امکن نماید و اگر نتواند امر بمعروف و قضای حوائج
اکتفا نماید و همچنین اگر نتواند قضای حوائج نماید بامر معروف و نهی منکر حتما امکن
اکتفا نماید و اگر هیچ از اینها میسر نباشد اگر سبب میتواند شد که ظلم ننماید ظالم
باین خدمتی که میکند او را یا آنکه باین خدمت سبب تخفیف ظلم کردن او شود مانع
ندارد خدمت او کردن بلکه در این صورتها که گفته شد که مانع ندارد ظاهر او واجب
که خدمت او را بکند بجهت تحصیل این امور واجبه اگر عمالی ایشان را نمودن خدمت ایشان
نباشد بلکه امور دیوانی مثل قاضی شدن یا شیخ الاسلام شدن یا نویسنده گی
یا غیره باشد اگر تواند که خود قبول نماید حتما امکن امور را موافق شرع و عدالت انجام
میدهد و اگر دیگران بجای او متوجه شوند ظلم زیاده میشود و مومنان متضرر میشوند
زیاده در این صورت نیز مانع ندارد که متوجه شود بلکه بسا باشد که واجب شود بر او

در صورتی که ... بجهت ... مستحق ... نداشته باشد ... ایشان را بکند چه کفاره خدمت
صح

چه تواند

چه نتواند ضرر بسیاری از مردم دفع کند و بامر بمعروف و نهی از منکر نیز بسیار باشد که قادر باشد و هم چنین ظالم را مهما امکن از ظلمش مانع شود و بجا آلتش آورد چه هر یک از اینها که باشد باعث وجوب میشود چه جای آنکه همه جمع شوند و در بعضی صورتها چیزها که از مردم برای ظالم گرفته میشود در بحث بدخود در بیاورد و احتیاطا مباد آنکه مشغول الذمه شود بدادن بصاحبش و اگر ظالم بجبر رجوع نماید عمالی را با او باید قبول نماید هر گاه خوف ضرر مالی یا عرضی یا جانی یا از بیخی که متحمل نتواند شد داشته باشد نسبت بخود یا دیگری از شیعیان در بعضی صورتها کار ظالم را انجام دادن میتواند سوای آنکه پای خون در میان باید مثل کشتن جرحها و زخم زدن احتیاطا آنکه اینها را نکند بلکه در صورتهای سابقه نیز البته مباشر خون نشود بلکه مباشر عرض نیز نشود بلکه مباشر ضرب و اهانتها نیز نشود و الله یعلم چه امر بسیار مشکل است و خصوص خصوص صورتها از فقیه باید پرسیده شود تا چه بخوبی برا و ظاهر شود و احتیاط آنست که البته بدست او باید از جهت کار دیوان کردن و حرام نباشد با برادران دینی بالسویه قسمت نماید و از کسبهای حرام نقش نمودن صورت انسان و حیوان یا ساختن آنست و غش کردن در معاملات بچیزی که بسیار باشد که مخفی شود بر جاهل بحال آن یا غافل از آن مثل آب در شیر کردن یا پینه کهنه در پینه دار دوختن و موی غیر در میان موی زن یا کنیز بافتن حتی از مثل خاک در میان گندم کردن که گاه شود غافل غافلانه بخرد یا جاهلی بلکه از غش ظاهر نیز احتراز کردن احوط است چه مؤمن غش نمیکند و از جمله محرمات سحر نمودن است و آن ظاهر است و بعض فقها طلسمات و نیرنجات و استخدام ملائکه و جن و شیاطین و استنزال ایشان در کشف غیبها و امثال اینها را از جمله سحر شمرده اند و باطل.

خوف ضرر عرضی و دیگری از شیعیان بر سبیل الاطلاق و مع ... جواز انجام دادن کار ظالم بر سبیل الاطلاق نیست ... علیه الرحمه

در حرمت سحر ...

۱۶۵۱۲
[illegible] مرکزی آستان [illegible]
۲۰۴۱۱

وباطل السحر جایز است بقرآن وذکر وامثال آن نه بسحر واز جمله محرمات غنا کردن
است هرچند در حدی شتران وغیره ویا در قرآن خواندن ومرثیه حضرت امام
حسین علیه السلام باشد نعم مرثیه را بعنوان نوحه خواندن مانع ندارد وهم چنین
قرآن را بصوت حسن وطرب وحزن بلکه همه ممدوح وثواب دارد وحرام است نیز
غیبت کردن شیعیان یا هجو کردن ایشان واستثنا شده از حرمت غیبت آنکه
هرگاه کسی ظلمی بر او واقع شود تظلم کند نزد کسی که امید رفع کردن ظلم از او
باشد وهم چنین هرگاه کسی مشورت نماید در باب مناکحه وو صلت نمودن با
معامله با او کردن یا قرض باو دادن وامثال اینها پس مانع ندارد که هرگاه
عیبی باشد که مطلع باشد آن کس ومشورت کن مطلع نباشد واگر اظهار
ننماید برای او بیم ضرر او باشد پس اظهار نماید مانع ندارد وهم چنین هرگاه
کسی متجاهر بفسق باشد که آشکارا فسقی بکند غیبت او حلال است وهم چنین
هرگاه کسی از اهل بدعت باشد یا اعتقاد فاسدی داشته باشد ومخفی دارد
که بیم گمراه نمودن مردم از او باشد باینکه مطلع از حال او نباشند یا مطلع
نباشند که آن بدعت یا آن اعتقاد بد است پس هرگاه کسی اطلاع بر حال او
داشته باشد ومعلومش باشد بدی آن بدعت واعتقاد باید اظهار نماید
البته تا کسی فریب او را نخورد واز آنجمله است آنکه هرگاه کسی اهلیت اجتهاد و
قابلیت فتوی دادن نداشته باشد وبمردم نماید که آن هستم آنکه مطلع بعدم
اهلیت باشد باید اظهار نماید واستثناء غیر اینها نیز نموده اند که چندان
فایده در ذکرشان نیست ومع ذلک بعضی از آنها که گفتیم خطری دارد چه بسیار
هست که شیطان یا نفس اماره برآدمی جلوه میدهد که غیبت حلال است

[illegible]

یعنی بقسم نوحه گری میرزا دام مجده

وحال

وحال انکه نه چنین است مثل انکه شخصی مجتهد و قابل فتوی است لیکن حسد اورا
میدارد بر اینکه او قابلیت ندارد پس جهاد نفس میخواهد فرق میانه حلال و
حرام اینجا و حرام است نیز اجرت گرفتن بازاء هر واجبی که مامور و مخاطب شده ایم
که اورا بعمل اوریم واما واجباتی که وجوبشان محض از برای نظم امور معاش
مردم است چنانکه اشاره بان شد در صدر رساله پس مانع ندارد اجرت
گرفتن بلکه چه نظم معاش بجواز اجرت گرفتن است و بعضی منع کرده اند از اجرت
گرفتن بازاء نماز و روزه برای میت نمودن بجهة انکه قصد قربت و اخلاص
شرطست و کردن نماز و روزه انجهة اجرت منافی قصد اخلاص است و این
باطل است بجهة انکه اجرت بازاء حج نمودن صحیح است و هم چنین بازاء زیارت
و سایر مستحبات با انکه مشروط هستند بقصد اخلاص بلا شبهه و علما
اتفاق نموده اند بر صحت انها و از اخبار بسیار ثابت میشود صحت اینها چه بدون
اجرت گرفتن صحیح است اینها را برای میت بعمل اوردن بلکه مثل حج و زیارت برای
ادم زنده نیز میتوان بعمل اوردن پس هرگاه صحیح باشد اصل کردن فعل چنانکه
اخبار بسیار دلالت بران میکند و تمام علما اتفاق بر صحت ان نموده اند حتی
همین بعض علما که منع از اجرت گرفتن نموده انهم قایل بصحت است صحیح خواهد بود
اجاره دادن برای کردن افعال مذکوره بلا شبهه هر چند اجاره دادن بازاء اجرت است
چه قصد غیر خدا در وقت اجاره دادن و بازاء اجاره دادن ضرر ندارد چنانکه
قصد غیر خدا در لازم کردن عبادت بنذر و یا عهد یا قسم ضرر ندارد با اینکه
نذر میکند که هرگاه خدا فرزند او را صحیح نمود یا انکه مال فلان کذا و کذا
باو داد یا امثال اینها برای خدای تعالی کذا و کذا نماز یا روزه یا امثال

انها

آنها بعمل آورد بعد از آنکه نذر نموده و متعلق نذر بعمل آمد بر او واجب
خواهد شد بجهت آنکه نذر نموده پس آن وقت از خوف خدا و از جهت امتثال
امر او آن نماز و روزه را بعمل میآورد و صحیح است لیکن و حال اجاره دادن
بعینه حال نذر و عهد و قسم است چنانکه فقها تصریح نموده اند
و داخل الملتزم بالنذر و شبه نذر نموده اند پس حال اجاره دادن ضرر ندارد
که بازاء اجرت اجاره دهد و اما حال بعمل آوردن عبادت پس بقصد امتثال
امر و اخلاص بعمل میآورد و حرام است نیز حفظ کتب ضلال مگر در صورت تقیه یا
خواستن رد و نقض نمودن بر اهلشان و امثال اینها از آنچه شرعاً مانع ندارد و
حرام است نیز خرید و فروخت و تکسب نمودن بخمر و هر مسکر و مستی بلکه بخشیدن
و امثال آن نیز و همچنین بعینه نجس و مردار و بخوک و سک الا سک شکاری یا ماسک کله
و زرع و بوستان و حوائر یعنی سکی که برای محافظت و حراست آنها نگاه میدارند
پس اقوی عدم صحت مبایعه آنها است هر چند نگاه داشتن آنها صحیح است و ملک هستند
و کشتن آنها دیه دارد که باید بصاحبشان بدهند و حرام است نیز تکسب نمودن
ببول و غایط آدمی و غیر آدمی از هر حیوانی که گوشتش حرام باشد هر چند انتفاع معتدبه
بر از آنها ببرند مثلاً مثل اهل اصفهان و امثال ایشان که انتفاع عظیم میبرند برای
زرع که احتیاط ترک است بلکه احدی از فقها تجویز نکرده این صورت را هم و اما بول و
غایط حیوان حلال گوشت پاک است و باین سبب مانعی از خرید و فروختن نیست بشرط
آنکه منفعت معتدبه که عقلا پسند باشد برای خرید و فروخت داشته
باشد و اگر نداشته باشد جایز و صحیح نیست چه سفاهت است و معامله
سفیه باطل است و کار سفهاء نباید نمود و حرام است نیز تکسب نمودن

بهایمی که نجس شده باشد و قابل تطهیر نباشد مثل گلاب و دوشاب و ان و
امثال اینها که نجس شده باشد چه پاک شدن اینها ممکن نیست شرعاً الا انکه
مستهلک شوند در آب غیر قلیل یا خود بخود یا اینکه خاک یا هوا یا گم شوند
مثلا و استثنا شده از اینها روغنها مثل روغن گاو و گوسفند و گاومیش و روغن
زیت و روغن چراغ و امثال اینها که جایز است خرید و فروخت اینها برای سوزانیدن
در چراغ بشرط اینکه مشتری اینها را خبر نمایند که اینها نجس هستند و در سوزانیدن
زیر آسمان بودن ضرور نیست بلکه زیر سقف سوزانیدن نیز مانعی ندارد
و اگر بخرند برای مثل صابون نمودن که منفعت عقلائی دارد احتمال دارد که صحیح
باشد و احوط انست که اقتصار بسوزانیدن کنند و اگر اینها مایع و روان نباشند
و نجس شوند یا اینکه سفت باشند همان قدر نجس را باید دور انداخت و باقی را
بمصرف رسانند و در کندن احتیاط نمایند که مساوی نمایند که نجس باقی نماند یا اینکه
از زیر نجس قدری بکنند بنحوی که مساوی نمایند با قعر او و اگر نجس روغن باشد بسوزانند
چنانکه گفتیم و دنبه و پیه حیوان مرده این حکم ندارد بلکه ممنوع است شرعاً انتفاع
از آن مطلقا چه برای چراغ سوزانیدن و چه برای صابون و چه برای غیر اینها پس صحیح
نیست خریدن و فروختن اینها اصلا و بعضی فقها تجویز نموده اند پاک نمودن روغن
نجس را با اینکه داغ نمایند و در کر آب یا آب جاری بریزند بعد از آن از روی آب بگیرند
یا اینکه در آب قدر کر بجوشانند و مشهور فقها تجویز ننمایند تطهیر او را مطلقا و حق
با مشهور است چه یقین حاصل نمیشود که آب بجمیع اعماق و اجزاء روغن نفوذ نماید و بر فرض
اینکه یقین حاصل شود یقین حاصل نمیشود که در حین نفوذ در اجزا و اعماق آب مطلق باشد
و آب مضاف نشده باشد بلکه آب مضاف میشود ظاهرا بلکه البته و حرام است نیز

اولی و بعضی فقها تجویز
[illegible] اینها انست
بنفروشند [illegible]
مبادا امر [illegible]

تکسب بچیزیکه تحریم ان بجهت تحریم انچه مقصود است بان مثل شکلها که میپرستند
کافران مثل بتها و چلیپاها که ترسایان دارند و امثال اینها باینکه خرید و فروخت
شوند یا اجرت بگیرند برای ساختن بلکه حرام است اگرچه اجرت نگیرند و مثل ساختن
است محافظت نمودن و مرمت کردن و مثل فروختن است بخشیدن و امثال اینها
و از این قبیل است آلات لهو مثل نقاره و سرود نای و سنج و کمانچه و امثال اینها از
چیزهائی که انتفاع از انها بوجه حرام میباشد و شکستهٔ انها قیمت نداشته باشد
و اگر شکستهٔ انها قیمت داشته باشد و خرید و فروخت شود برای شکستن و خاطر
جمع باشد که شکسته میشود ظاهراً مانع نداشته باشد هرچند احتیاط انستکه
شکسته شود و بعد از ان فروخته شود بلکه دست از این احتیاط بر ندارند و مثل آلات
لهو است آلات قمار مثل نرد و شطرنج و امثال اینها و مثل اینها است ظروف طلا و نقره
خصوص در صورتیکه خواهند استعمال نمایند و حرامست نیز معاملهٔ چیزهائی که میکشانند
بمساعدت بر حرامی مثل فروختن یا اجاره دادن یا بخشیدن اسلحه بدشمنان دین و مثل
دشمنان دین است قطاع طریق و امثال انها و فرقی نیست در اسلحه میانهٔ انکه شمشیر و نیزه
و تیر باشند از ان چیزها که میکشند و زخم میزنند یا انکه زره و سپر و کلاه خود که محافظت
میکنند بلی اگر جنگ میانهٔ دو گروه از مسلمین افتاد مانع ندارد که باین دو گروه سپر
و زره و امثال انها از چیزهائی که محافظت مینمایند بدهند بفروختن و غیره فاما
شمشیر و نیزه و امثال انها را نه بدهند نه بفروختن و نه بغیر فروختن و اگر بدشمنان دین
یا غیر بفروشند مثلاً برای انکه انها با کفار دیگر حرب دارند و دفع شر انها از مسلمانان میکنند
و اصلاً با مسلمانان جنگ ندارند و ضرر ایشان بمسلمانان نمیرسد مانع ندارد و حرام است
نیز اینکه توطئه نماید بایع با ثالثی که مشتری نیست اینکه در حضور بیاید و بگوید که من
بکذا

احوط ترک است
م ه
میرزا

بگذا میخرم تا آنکه مشتری بآن قیمت که بایع خواهد بخرد و هم چنانکه بر بایع حرام است
بر آن ثالث نیز حرام است و هم چنین است حال اگر مشتری توطئه نماید با ثالثی که آن ثالث
بمشتری بگوید من بگذا بتو میفروشم تا بایع گول خورد و حرام است نیز اجاره دادن مسکنها
و کشتیها و چهارپایان برای امری حرام مثل آنکه قمارخانه یا خمرخانه یا خمر بجائی دیگر
بردن و امثال اینها و حرام است نیز فروختن انگور یا مویز یا خرما و امثال آنها بکسانی
که اینها را خمر و شراب مسکر نمایند اعم از آنکه فروختن و امثال آن برای این باشد که
شراب نمایند یا آنکه نه برای آن فروشند اما میدانند که خرما اینها را شراب میسازند
و اما اگر ندانند ضرر ندارد و مثل این است آنکه جمعی لباس ابریشمی را میپوشند از
نامقیدی و میایند میخرند اگر فروشنده داند که برای پوشیدن خود میخواهند
نفروشند بایشان تا ممکن و میسر باشد و اگر نمیدانند بلکه احتمال میدهد
که برای زنان میخرد مانع ندارد و همچنین است حال چیزهائیکه برای زینت کردن
فواحش و زناکنندگان باشد و هم چنین هرگاه برای آلت کار ایشان از فاسقان یا غیر ایشان صح
و ظالمان باشد خلاصه هر چیزیکه معامله آن اعانت در گناه باشد حرام است معامله
کردن یا بخشیدن آن و امثال اینها هرگاه دانند که گناه است و اعانت در گناه است
و اما اگر ندانند باکی نیست اما در مقام شبهه که بلکه بشود و مظنه باشد احوط
و اولی اجتناب است بلکه بمجرد احتمال نیز اگر ترک نماید شاید اولویتی داشته باشد
چه مراتب تقوی متفاوت است و حرج در دین نیست و تا گناه بودن و اعانت در گناه
بودن ثابت نباشد مؤاخذه و عقابی نیست و حرام است نیز معامله حشرات الارض
نمودن مثل بزبا و عقرب و سوسک و امثال اینها از آن چیزهائیکه انتفاع چنانی ندارند
که نزد عقل صحیح باشد معامله کردن آنها و ثمن و عوض قلیلی یا خود گرفتن بازاء آنها

بلکه

بلکه معامله در آنها را سفاهت میشمارند فاما اگر نفع معتد به داشته باشند
بحیثیتی که معامله در آنها سفاهت نباشد هیچ مانع ندارد مثل خریدن فیل
یا حیوانات دیگر که برای پوست میخرند که قابل ذبح و تذکیه هستند و امثال اینها
از منافع از قبیل آنکه استخوان آنرا منتفع شوند یا روغن آنرا مثل ماهیهای حرام
گوشت که روغن آنها را برای کشتیها یا برای چراغ یا غیر آنها میخواهند و خریدن مثل
دب و میمون و امثال اینها برای لهو و لعب جایز نیست و ممنوع است شرعا و فروختن
سباع و درندها و گربه مانع ندارد شرعا چه برای پوست و موش گرفتن و امثال
اینها از منافع مانع ندارد و اما در پوست هر حیوانی که گوشت آن حلال نیست نماز
نمیتوان کرد شرعا غیر خز خالص ۷ اما میتوان پوشید چه پاک هستند هر گاه ذبح — و سنجاب ایضا ۷
آنها را بروش ذبح گاو و گوسفند نمایند **فصل** در بیان مناهی در معامله — میرزا دام مجده العالی
بعضی به سبیل حرمت است و بعضی کراهت خوب نیست که فروشنده مدح نماید
آنچه را میفروشد و مشتری هم مذمت نماید از او و خوب نیست قسم خوردن در — نسخه مناهی معامله
معامله چه راست و چه دروغ با آنکه دروغ گو ملعون است و وارد شده که شیعیان
گناهان میکنند اما دروغ نمیگویند یعنی هر گاه ببینند که کسی دروغ میگوید
بدانید که او شیعه نیست چه شیعه دروغ نمیگوید اگر چه فسق و فجور دیگر
بکند و شاید مراد این باشد که کاملی در تشیع چنین شیعه نیست و دیگر خوب
نیست کتمان عیب نماید و این حرام است بلکه بد حرامیست غش با مسلمانان کردن
بلکه منع وارد شده از فروختن پارچه و لباس در جای تاریک و اینکه این غش است
و خیانت با مسلمانان و از آن جمله است نم کردن پارچه یا چیزی دیگر که نم آنرا در نظر
خوش قماش و خوب نما مینماید مگر آنکه نم کردن از برای دفع ناخوشی آن چیز باشد که اگر نم

ننماید بسیار بد در نظر درمیاید وحال انکه بد نیست یا انکه نم ننماید کسی تمیخرد
یا بسیار بد میخرند واکر برای بد باد شدن باشد انهم حرام است وهم چنین ظاهر
نمودن متاع خوب و پنهان نمودن بد اکر خواهد که بوسیلهٔ ان خوب نمودن بد را بدهد
مثل بوی کار خوش قماش بنماید وتر کار را بعوض ان بدهد مکر انکه مشتری داند که
تر کار بخیر نخواهد و اینکه از تر کار خواهد داد و راضی باشد باین لیکن در چنین
صورت اولی ترك انست یعنی ننماید خوب را و پنهان نماید بد را هر چند مشتری اطلاع
داشته باشد و ناخوش است سفر کردن که باعث نقصان دینی میشود مثل انکه اب وضوء
بهم نرسد یا انکه موجب نجاست بدن یا ثوب شود که تطهیر دست بهم ندهد یا انکه
نماز بد دست بهم دهد یا انکه بشرایط واجزاء صحیح مثل ایستادن دست بهم ندهد
یا انکه بیم هلاك نفس باشد یا تضییع عرض وامثال انها اکر داند جزماکه اینها
خواهد شد حرام خواهد بود در اکثر صورتها بلکه ممکن است در کل واکر مظنه داشته
شاید مکروه باشد واحوط اجتناب است و از انجمله است کشتی سوار شدن بلکه بخصوص
وارد شده کراهت ان برای تجارت یا تحصیل معاش مکر انکه منحصر شود تحصیل معاش
وتجارت در سوار شدن ان و ناخوش است که کارهای دون وپست را خود متوجه
شود بلکه بدیکری کذارد مثل غلام و نوکر وامثال ان مکر انکه میسر نباشد
بلی کارهای عمده مثل خانه خریدن یا ملك یا شتر یا اسب وامثال اینها را خود
متوجه شود ناخوش نیست بلکه شاید بهتر باشد و ناخوش است بکار کشتن یا
کار ظالم کردن کار دیکر اعانت ظلم او نباشد بلکه احوط اجتناب نمودنست مطلقا
و ناخوش است که مرتکب شبهه شود یعنی چیزیکه احتمال حرمت داشته باشد تحصیل
نماید یا کار در ان کند واکر احتمال وجوب داشته باشد ناخوش است ترك کند

ابن احتیاط ترک نشود میرزا دام ظله العالی

در غیر ظلم ... و اجتناب نمود ... میرزا دام ظله العالی

پس

پس از مال ظلمه و دزدان و امثال اینها اجتناب نکردن ناخوش است و ناخوش است
که مثل شراب خوار را امین داند که مال خود را باو دهد بنسیه یا سلف یا مضاربه
و امثال اینها الحاصل امین دانستن این جماعت ناخوش است و همچنین ناخوش است
معامله نمودن مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و خوب نیست مخالطه با سفله کردن
و اینها جماعتی هستند که پروا ندارند هر چه بگویند و پروا ندارند که هر چه با ایشان
بگویند و همچنین مخالطه با پست فطرتان نمودن و همچنین معامله ننمایند الا با کسی که
در خیر نشو و نما کرده و معامله ننمایند با نوکیسه چه پست فطرت میباشند چنانکه
مجرب است نیز و خوب نیست معامله نمودن با ذوی العاهات و اینها کسانی هستند که آفتی
با ایشان رسیده مثل آنکه کور یا پیس یا خوره دار یا شل و شبیه و امثال اینها باشند
و خوب نیست معامله نمودن با محارف و از کسی است که دائما نقصان میکند یا آنکه هر کار
میکند نفعی در آن نمی بیند و پیشه که مر راست نمیکند و ادبارش گرفته است و ناخوش
است معامله کردن با اکراد هر کرد بکه باشند و مناکحه با ایشان کردن یعنی دختر با ایشان
دادن یا دختر از ایشان گرفتن چه وارد شده مذمت ایشان و اینکه اینها طایفه از جن میباشند
که پرده از روی برداشته شده اند و ناخوش است که بعد از عقد بیع التماس نماید مشتری
از بایع که چیزی از ثمن را دست بردارد و خوب نیست کسیکه وقوف از وزن کردن خوب
نداشته باشد اینکه متعرض وزن کردن شود و همچنین است حال در کیل کردن و خوب نیست
زیاد کردن قیمت در وقت ندا کردن و فریاد نمودن اینکه که میخرد باین قیمت در بیع من زاد
که بیع بازار حراج نیز میگویند بلکه وقتی که ندا کن ساکت شود آن وقت زیاد نمودن
مانعی ندارد و خوب نیست داخل شدن در سوم مؤمن مگر آنکه مؤمن راضی شود و برخصت
او باشد و خوب نیست که شهری و حاضر بلدی وکیل آن جماعت شوند که از صحرا و کوهستانها

چیزی بیاورند بآن بلد که بفروشند و هم چنین دهاتی اگر چیزی بیاورد که بشهری بفروشد
و خوب نیست که بیرون روند برای قافله که سر راه از ایشان بخرند هر چه بیاورده و
حد ناخوش بودن این تلقی تا چهار فرسخ است هرگاه بقصد این معنی باشد و هرگاه
بغیر این قصد بود و اتفاقا بیرون رفت یا برای کار دیگر مانع ندارد [illegible] آنکه
آداب تجارت را است که اولا فقه تجارت و معرفت احکام آنرا تحصیل نمایند و بعد
تجارت کنند که ائمه علیهم السلام بسیار تاکید بر عمل نمودند از آنکه فقه آنرا تحصیل نکرده
شروع بآن نمایند چه بسا باشد که در ربا و حرامها بیافتند و درباره اینکه [illegible] چه
قدر بد است و سزاوار است که تاجر تسویه نماید میانه خریدها و فروشندها نه آنکه
کسی که مماکسه نماید ارزان بدهد و کسی که مماکسه ننماید گران بدهد لیکن تسویه میانه
هم مستثنیست مخصوص مماکسه نکند زیرا ربح از او نخورد بهتر است خیال نکند در خاطرم است
که باین مضمون حدیثی هست و اگر تفاوت بگذارد از جهة علم و صلاح و تقوی باکی نیست
و دیگر کسی که بمشتری گفت بیا از من بخر که بتو احسان میکنم مستحب شد بدانست که ربح
از او نخورد و هم چنین اگر مؤمنی از او چیزی بخرد سعی نماید که ربح از او نخورد الا در حال
ضرورت یا آنکه او نیز برای تجارت میخرد در این صورت نفعی بگیرد اما کمتر بهتر و هرگاه شخصی
بشخصی بگوید که فلان چیز برای من بخر از دیگران برای او بخرد و از خود نخرد خصوص هرگاه صاحب
تاجر آن چیز باشد و نزد آن گوینده معروف باشد بآن که البته در این وقت از خود ندهد
مگر آنکه فرق نیز باشد که مضایقه ندارد که از خودش نیز برایش بخرد و مستحب است
باستحباب مؤکد اقاله نادم نمودن یعنی کسیکه چیزی خرید یا چیزی فروخت بعد از آن
پشیمان شد و آمد و التماس نمود که دست بردار از معامله دست برداشتن و پس دادن
ثواب عظیم دارد چه وارد شده در حدیث که کسی که چنین نمود و دست برداشت خدای تعالی

در قیامت در گذرد از گناهان و لغزشهای او و بر میدارد و مکرر تجربه نموده اند
که امید از دست برداشتن بهتر میفروشند یا میخرند و مستحب است نیز که در وقت دادن
راجح و زیاد ترک بدهند و وقت گرفتن بعکس کمتر که بگیرند و مساحمه کردن در
خرید و فروخت و همچنان تنگ نگرفتن و مماکسه نکردن نیز مستحب است چه خدای تعالی
چنین کسی را دوست میدارد و همچنین مساهله نمودن در گرفتن دین که از کسی طلب
دارد و دیر گرفتن قرض نیز مستحب است و خدا دوست میدارد چنین کسی را و هم
چنین کسی اگر مساهله نماید در قرض پس دادن و در دین مردم دادن که زود دهد و
آسان تر بدهد اما مماکسه در بعضی اوقات بهتر است مثل آنکه معامله اش با برادر دینی
نباشد چه وارد شده که مغبون شده نه محمود است و نه ماجور یعنی نه ثواب دارد و نه مردم
او را ستایش میکنند و در چیزهائی که برای حج میخرند یا کفن مساحمه کردن در آنها
استحبابش شدید تر است و ناخوش است تاجر را که اول کسی باشد که داخل بازار شود
و مستحب است که هرگاه داخل بازار شود دعائی دارد که بخواند و مستحب است نیز که هرگاه
چیزی خرید سه مرتبه تکبیر بگوید و شهادتین نیز بگوید و مستحب است نیز که هرگاه نوعی
از تجارتی برا و تعسر نماید از ربح با و دادن آنکه منتقل شود بنوعی دیگر و آنکه هرگاه از تجارتی
ربح برای او حاصل شد بر آن بایستد و مستحب است که در اول وقت نماز کند و بعد
مشغول تجارت شود و مستحب است پنهان داشتن مال و خریدن املاک **فصل**
در عقد بیع مشهور میانه علما آنست که صیغه در بیع شرط است پس اگر بدون صیغه
معامله را بعمل آورند بآنکه بایع بدهد مبیع را بمشتری و مشتری ثمن را ببایع مبایعه
بعمل نیامده است حقیقةً هر چند این داد و ستد از قرینه و اماره ظاهر باشد که مراد
طرفین مبایعه است و بعضی از فقهاء چنان داد و ستدی را باطل میدانند لیکن

در بیان عقد بیع است

یعنی لازم نیست [illegible] تصرفات بعد [illegible] میرزا ادام مجده

مشهور

مشهور آنستکه صحیح است باین معنی که نقل میشود مال هر یک بدیگری بطریق
مبایعه حقیقه لیکن لزوم نیست یعنی متزلزل است آن نقل و میتوانند هر یک
بعین مال خود بر گردند مادامیکه عوضان هر دو بعینه باقی باشد پس اگر از مال را
آنکه گرفته بود عوض داد بمال شخصی دیگر یا آنکه تصرفی در آن نمود که بعینه باقی
نماند مثل آنکه رنگ کرده پارچه را تسلط ندارد که پس بگیرد چه رنگ ملک آن دیگر
است که در آن پارچه بعنوان غصب نشده بلکه برخصت شرع شده پس چگونه ملک
دیگر را غصباً میتواند گرفت و همچنین نمیتواند آنکه رنگ کرده قهراً پس دهد چیز ساده
گرفته بود چگونه قهراً رنگ کرده پس میدهد و شاید مثل رنگ کردن باشد آنکه آرد
نمود گندم را و نان نمودن آرد را و امثال اینها و اگر تصرفی نماید در احد عوضین که
موجب نقص شود و صاحب اولی همان را قبول کند بی خواستن عوض آن نقص مثل آنکه
چیزی از آن خورد یا پوشید و صاحبش دست از اینها برداشته و بخشید تسلط دارد که
پس بگیرد و اگر عوض بطرف شد یا تصرف و تغیر شد بنحو یکه گذشت لزوم بهم میرسد مگر
آن صورت که گفتیم که هیچ مالی در آن خرج نکرده باشد و هیچ عمل و کاری نکرده باشد
و مجرد تصرف کرده باشد یا تصرف مثل پوشیدن باشد و صاحبش اسقاط حق کرده
باشد در آنچه گفتیم میتواند که قهراً مال خود را پس گیرد هرگاه عوضی که گرفته بوده بعینه
پس دهد و اما آنکه تصرف نموده قهراً نمیتواند پس داد هر چند تصرف بسیار کم نموده مثل
آنکه یکساعت پوشیده یا یکدقیقه یا یک انگشت از آن خورد و مشهور در مسئله اینست
بلکه از ظاهر بعضی نقل شده که این مبایعه است حقیقه و احوط آنستکه بروش مشهور رفتار
بنا گذاشته شود و اظهر نزد حقیر آنستکه اگر صیغه غیر عربی خوانده شود بفارسی یا ترکی یا
غیرهما مبایعه میشود حقیقه یعنی لزوم نیز بهم میرسد اما شرطهای مبایعه اینست

که بایع

در بیان شرطهای مبایعه است

که بایع و مشتری هر دو باید عاقل و رشید و بالغ باشند بنا بر مشهور و اگر ظاهر شود
که پدر یا مادر یا شخصی دیگر چیزی داده اند بنا بالغ که برای ایشان بفروشد یا معامله
دیگر نماید ظاهرا مانعی نداشته باشد چه معامله را حقیقة اوشان میکنند و طفل
بمنزلهٔ آلت کارشان است و غلام و کنیز اگر خواهند خرید نمایند یا فروخت باید
باذن مالکشان باشد و شرط دیگر آنکه مال خود را بفروشد بایع و بمال خود بخرد
مشتری و اگر مال خودشان نباشد باید یا وکیل صاحب مال یا ولی او باشند یا اینکه
پدر یا جد پدری یا وصی پدر یا وصی جد پدری او باشد یا حاکم شرع یا امین حاکم شرع
باشد یا مؤمنان حسبة اگر حاکم شرع نباشد اما وکیل پس باید که وکیل صاحب مالی
بالغ عاقل رشیدی باشد و خود وکیل هم عاقل بلکه بالغ و رشید نیز باشد اگر خرید و فروخت
را آن وکیل خودش بکند و تصرفش صحیح است مادام که موکل او زنده باشد و عاقل و رشید
باشد و اما پدر و جد پس تصرفشان شرعا ممضی است نسبت بفرزند چه خرد و چه پسر
باشد آن فرزند مادام که بالغ و عاقل و رشید نشده باشد و بعد از آن که رشید و
بالغ شد ولایتشان قطع میشود و اختیارشان برطرف میشود و تصرفشان در حال
اختیارشان باید خلاف مصلحت آن فرزند نباشد و هرگاه چنان باشد برای خودشان
نیز میتوانند بخرند و از خودشان نیز شاید توانند خرید برای طفل و اما وکیل پس
برای خود بخرد و از خود بموکل نفروشد مگر آنکه از قراین خوب خاطر جمع شود که راضیست
و احوط آنست که بزبان بگوید که از خودم برای تو میخرم یا میفروشم که مبادا از روی
درماند و راضی شود که جبر رود و بدانست البته باید رضا ظاهر شود علاوه آنکه چنان چیزها
بدگمانی و چرکینی دارد و خوب نیست خود را چرکین نماید و وصیها که گفتیم بعد از موت پدر
و جد ممضی و صحیح است و تصرف حاکم شرع و امینا و وقتی صحیح است که بالغ نباشد یا دیوانه
باشد

باشد یا حاضر نباشد یا آنکه حق واجبی که باید بدهد نمیدهد و دادن او موقوف
باشد بر فروختن مال او و یا سفیه یعنی سفیه شده نداشته باشد که مال خود را تواند ضبط
نماید یا آنکه گول بخورد یا آنکه جن‌زده باشند و امثال اینها و حاصل آنکه اصلاح مال خود
نتواند نمود و بسا باشد که صرف نماید آنرا در اغراض غیر صحیحه و چیزی که لایق بحالش نیست
و نسبت بشیخ ره داده اند که فرموده هر فاسقی سفیه است و غیر سفیه آنستکه عادل باشد
و این مشکل است و حق اینست که نه چنین است بلکه سفیه همانست که گفتیم و با وجود
اینها پدر و جد و وصی پدر و جد را نداشته باشد غیر سفیه که نابالغ باشد یا دیوانه
و اما سفیه پس که شرط نیست نبودن پدر و جد و وصی ایشان بلکه سفاهت که بعد از بلوغ
بهم رسد اختیار او با حاکم شرع است و بر او اگر قبل از بلوغ نیز بوده مشهور آنستکه آن
نیز چنین است و اما اگر بایع و مشتری نه مالک باشند و نه ولی مالک بلکه فضولاً بفروشند
مال دیگری را یا بخرند برای دیگری مشهور این است که صحیح است باین معنی که هرگاه صاحب
مال مطلع شد که دیگری مال او را فروخته از سر خود یا مطلع شد که دیگری برای او
خریده از سر خود پس راضی شد بآن فروختن و آن خریدن ثمر میکند و آن مبیع مال آنکس میشود
که خریده بهمان ثمن که تعیین کرده بود و همان شرطیکه در عقد شده بود اگر شرطی شده بود
و همچنین است حال خریدن فضولی برای او که مال او میشود هرگاه مطلع شد و راضی شد
بهمان مبیع بهمان ثمن و شرط اگر شرطی واقع شده باشد و همچنین است باقی معاملات
دیگر مثل عقد نکاح یا غیر آن و این عقد فضولی هیچ ثمر نمیکند تا مطلع نشوند و
راضی نشوند کسانی که این عقد برای ایشان فضولاً بعمل آمده و بعضی عقد فضولی را
باطل میدانند باین معنی که هرچند کسانیکه عقد فضولاً برای ایشان شده مطلع
شدند و راضی شدند فایده در آن عقد نیست اصلاً و وجودش مثل عدمش است مطلقا

اگر خواهند خودشان عقد نمایند تا صحیح شود و مشهور و ظاهر اول است یعنی صحیح است
فضولی بان معنی که گفتیم و کسانی که عقد فضولی در مال شخصی نمودند همین عقد
نمودن و صیغه خواندن تنها جایز است لیکن مال را نمیتوانند بدهند بدون رخصت
و رضای صاحبش و اگر بی رخصت دادند غصب است و حرام است و همه قاعدهای غصب
در آن جاریست مگر کسیکه از خارج جزم داشته باشد که صاحبش راضی بدادن
هست هم چنانکه جزم داند که صاحبش راضی بفروختن این شخص فضولی با هر کس
که باشد هست و با این جهت فروخته چه این فروختن نیز فضولیست هرچند جزم
داشته باشد که صاحبش راضی بفروختن هست چه اگر صاحبش مطلع شد بفروختن
و گفت راضی بفروختن نیستم و جزم تو بیجا بوده با آنکه جزم تو چیزی برای من لازم نمیکند
البته اختیار مال خود را دارد که آن بیع فضولی را بر هم زند و اگر تسلیم کرده بود
فضولی و گفت راضی بتسلیم نیستم احکام غصب بر آن تسلیم کردن جاری میشود
و از جمله بیع فضولیست آنکه حکام یا دزدها یا ظالم دیگر مال را ظلماً و عدواناً
میگیرند و میفروشند برای خودشان یا معامله دیگر میکنند چه اگر صاحب مال
مطلع بفروختن یا معامله شد و رضا شد بان فروختن یا معامله دیگر رضای
واقعی آن فروختن یا معامله دیگر صحیح است البته و منتقل بان مشتری و معامله
میشود و مال مال ایشان میشود هرچند بعض علما معامله غاصبان را مطلقاً باطل
میدانند هرچند صاحب مال راضی بان معامله بشود و این غلط است بلکه معامله بعد
از رضای صاحب مال صحیح میشود البته بلی شرط میدانند فقهاء که اول رد آن معامله
نموده باشد و فسخ و اظهار بر هم زدن و امضا نمودن نکرده باشد چه اگر فسخ نمود و
اظهار عدم امضا نمود عقد باطل میشود البته دیگر فایده نمیکند که بار دیگر امضا

اگر در واقع او راضی بوده این حکم خالی از اشکال نیست میرزا

چنانکه شرط هم هست میرزا دام ظله العالی

نماید و گوید که راضی شدم حالا چه بعد از فسخ ثمر نمیکند و همه عقدهای فضولی را
چنین میدانند که بعد از فسخ و اظهار عدم امضا باطل میشوند بالمره و از جمله شرایط
مبایعه و معاملههای دیگر آنستکه برضا بعمل آید پس اگر جبر و اکراه نمایند تا آنها بعمل
آید باطل خواهند بود و ثمری بر آنها مترتب نخواهد شد و اگر بعد از رفع کره و جبر
رضا بعمل آید بان معامله جبر تیره ظاهر آنستکه صحیح میشود و حکم عقد فضولی دارد و
این جبر و کره که گفتیم جبر و کره نامشروع است پس اگر حاکم شرع جبر نماید بر فروختن یا
خریدن یا معامله دیگر صحیح خواهد بود هر چند جبراً بعمل آمده باشد مثل آنکه مجبور
سازد او را در بیع مالش برای وفای دین یا نفقه واجب النفقه یا بنده کافر که مسلمان
شود یا کافر بکه خریده باشد مسلمان نیز یا مصحف او امثال اینها و از جمله شرایط
قصد است پس اگر بیع بعنوان غفلت یا شوخی بعمل آید باطل است و از جمله شرایط
اسلام است برای کسیکه مسلم بخرد پس کافر نمیتواند که نه مسلم را بخرد و نه مسلمه را و نه
کسیکه بحکم مسلم یا مسلمه باشد مثل صغیر و مجنون که والد مسلم باشند بلی اگر کافر
مسلمی بخرد که بمجرد خریدن آزاد شود مثل آنکه پدر یا پسر یا دختر یا مادر یا خواهر یا
هر کسیکه بر او حرام است جماع از محرمها بخرد صحیح است خریدن و آزاد میشوند و این آزاد
شدن همین مختص خریدن کافر و کافره نیست و همچنین مختص پدران و مادران و پسر
و غیرهم از مسلمین نیست و همچنین مختص پدر و مادر و پسر و دختر نیست بلکه هر کس چه
چه مرد و چه زن که بخرد پدر یا پدر پدر یا پدر پدر پدر و هکذا هر چه بالا روند و همچنین
مادر یا مادر مادر یا مادر مادر مادر و هکذا هر چه بالا روند و همچنین مادر پدر
یا پدر مادر و هکذا هر چه بالا روند همه بمجرد خریدن آزاد میشوند و همچنین هر گاه بخرد
مرد یا زن ولد یا ولد ولد و هکذا هر چه پایین روند آزاد میشوند چه پسر باشد

عرض آنکه قصد
شخص باشد
بیع کرده
میشد

و همچنین اگر ون
کافری پدر یا
مادر یا اولاد
خود را بخرد صحیح
است و آزاد میشوند
مخ

ان ولد یا ولد ولد و هکذا و چه دختر و اما مرد هرگاه بخرد یکی از محرمهای خود را
که حرام است بر او جماع او مثل عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر ازاد میشوند
بمجرد خریدن و اگر برادر خود را بخرد ازاد نمیشود لیکن مستحب است باستحباب شدید
که ازاد کند و همچنین زن اگر خواهر یا عمه یا خاله یا خواهر زاده یا برادر زاده را بخرد
ازاد نمیشوند بمجرد خریدن لیکن مستحبست ازاد کردن باستحباب شدید و این
ازاد شدن هر ین شرعی مخصوص خریدن تنها نیست بلکه بهر نحو از انحا که مالک انجماعت
شوند ازاد میشوند بمجرد ملکیت و همچنین شرطست اسلام در خرنده قران یا
بعضی از ان چنانکه مفتی به علما است و از جمله شرایط بیع انستکه مبیع و ثمن عین
باشند نه منفعت چه بیع انتقال عینست بازاء انتقال عینی و اما منفعت پس
انتقال ان بعنوان لزوم بعقد اجاره میشود یا بصلح هم و باید ان عین که مبیع یا ثمن
واقع میشود منفعت معتد به عقلائی داشته باشد پس خریدن و فروختن پشه
یا کیک یا شپش و امثال اینها باطل است و همچنین ثمن نمودن اینها چه اگر نماید هر
سفاهت میشود و معامله سفیه باطل است و باید نجس العین مثل بول و غایط و
منی و خون و سگ و خوک و امثال اینها نباشند چنانکه گفتیم الا سگ شکاری و
کافر و کافره که بیع یا معامله دیگر نمودن ایشان جایز است و ثمن اینها حلال است
و باقی کلام گذشت و باید عوضین مملوک باشند پس مثل آدم حر و شراب و ذائقه از زن
صحیح نیست چه حر ظاهر است و شراب را اجماع نموده اند که مسلم مالکش نمیشود و ذائقه
از زن بملکیت در نمیاید بجهة غایت حقارت هر چند حق صاحبش است و لذا غصب ان
حرام است و همچنین چیزها یکه هنوز تحت تملک در نیامده مثل ماهی در دریا و مرغ
در هوا و گیاهها که در صحرا و اهاکه در رودخانها میباشند بیع و شرای اینها صورت

ندارد

و در رضاع نیز این نسبت در باب ... از امام مد ظله العالی

[illegible]

نذارد نعم بعد از صیغه نمودن یا اجاره نمودن و بتصرف در آوردن میتواند بعمل
اید و میتواند بعنوان سلف بفروشد امثال اینها را هرگاه شرط سلف بتمام
دهد و باید ملکیت انها تمام باشد پس معامله نمودن ملک وقف باطل است چه
جمیع موقوف علیهم دران شریک هستند و هیچیک ملکیتش تمام نیست نعم اگر
وقف بر جماعت معین نموده باشند و دیگری را شریک ننموده باشند ان جمع معین میتوانند
فروخت هرگاه در نفروختن بیم تلف نفوس و اموال بوده باشد بجهت انکه حدیث
صحیح دارد و جمعی تامل در ثبت دران حدیث نموده چنان پنداشته اند که معصوم
بیع وقف معین موبد را حلال نموده در هنگام بیم حرب و چه اعتقاد ایشان این است
که وقف بر جماعت معین صورت ندارد بلکه وقفی صورت دارد که موبد باشد و منتهی
نداشته باشد موقوف علیهم ان و این نه چنین است بلکه ظاهر اینست که وقف بر جمیع معین
تنها صحیح است چنانکه ظاهر از اخبار میشود و عموم حدیث الوقوف علی حسب ما یوقفها
اهلها اگر صحیح و فقها هم بان حدیث میشود شامل انچه ما گفتیم نیز هست الحاصل فروختن
وقف بمعنی متعارف مشهور میان فقها نزد حقیر مطلقا باطل است باید بعمل بیاورند
بلی اگر خراب شود ملک وقف بجهتی که باقی نماند نفعی بر ان وجه اصلا از قبیل حصیر
یا تیر چوبی که سقف را بان میسازند نماند اصلا و بکار نیاید سوای سوختن و مثل
ان در این صورت ظاهرا مانعی در فروختن نباشد و ملک وقف هم هرگاه چنین شود
که از هر کار بیفتند که دیگر بکار نیاید مانعی در فروختن ان نیست لیکن بعد از فروختن
امثال اینها باید چیز دیگر که اقرب باینها باشد اگر ممکن شود والاقرب ثم الاقرب
وهکذا خریده شود و وقف شود چه دانستی که مال مشترک است میانه موقوف علیهم
الی یوم القیمة و اگر زمینی را که وقف نمایند بجهتی باشد که بعضی از طبقات اینده
قدرت بر تعمیر و انتفاع از ان داشته باشند و بعضی قدرت نداشته باشند و اگر

فروختن

حتی نزد خصوص اینها را ملکی بلکه کلیه اینها را مثل عمل تا ظهور اشکالات مبنی ادله القاط

مجملا تا ملک الرشید میرزا یا تیر چوبی که بوسیله شده باشند بجهتی که هیچ نفع هم

فروخته شود خورده شود یا وقف یکی بعمل نیاید برای طبقات من بعد در این صورت
فروختن آن مشکل است و ظاهرا صورتی ندارد و دویم ام ولد یعنی کنیزی که از آقایش
فرزند بهم رسانده باشد هر چند ملک آقا است آن کنیز لیکن آقا نمیتواند فروخت
او را هر چند فرزند در شکمش باشد مگر فروختن برای ثمن رقبهٔ آن کنیز باشد
با بی چیزی آقا یعنی آقا بعد از آنکه خرید که پولش را بدهد جماع با آن نمود و پولش را
بهم نرساند و نتوانست که ثمن او را بدهد لهذا لاعلاج باید فروخته شود برای
ثمن دادن و بعضی شرط نموده اند مردن آقا را یعنی تا زنده است نمیتواند فروخت
شاید از راه دیگر خدا باو بدهد که ثمن را بدهد چه تا زنده است امید هست
و منطوق روایت آن بر صحت فروختن بعد از آقای مرده است و بعضی از فقها چند صورت
دیگر را نیز با آن ملحق نموده اند مثل آنکه بفروشند بکسی که تا خرید آزاد میشود یا
آنکه بفروشند هر گاه خویش نزدیکی داشته باشد که مرده باشد و ترکه گذاشته
باشد برای آنکه آزاد نمایند تا ارث او را ببرد یا آنکه بفروشند بشرط آنکه تا بخرد
آزاد نماید بنا بر روایتی و چند صورت دیگر را نیز استثنا کرده اند و باید مبیع و ثمن
هر دو معلوم باشند پس مجهول باطل است و هم چنین غیر معین مثل یکی از این دو تا
و مجهول مثل آنچه در کیسه است و امثال اینها و مجهول میخواه مجهول واقعا باشد
و میخواه نزد بایع یا مشتری هر چند واقعا معلوم و معین باشد پس چیزی که خرید و
فروختن آن بکیل یا وزن یا عدد باشد صحیح نیست که بهمچنین بفروشند یا بکیل مجهول
و بوزن مجهول و چیزی که خرید و فروختن آن نه با اینها باشد باکی نیست و بعضی چیزها
هست که در بعضی صورتها بکیل و وزن خرید و فروخته میشود و در بعضی صورتها
بکیل و وزن فروخته نمیشود بلکه بهمچنین بکیل یا وزن مثل خرما که چیده اند بکیل یا وزن

و بر سر درختان بتخمین کیل یا وزن در صورت چیدن باید بکیل یا وزن فروخته
شود و بر سر درخت بتخمین مانع ندارد و همچنین خورده فروشی عطاران مثل بار فلور
یاد و فلوس که میفروشند عادتی ایشان وزن نیست و بیشتر را بوزن میفروشند
و چیز مکیل مثل مرکب و عرقها که شیشه شیشه میفروشند احتمالست که کیل باشد
و احتمالست که بتخمین باشد و بعضی چیزها در بلدها تفاوت دارند در بلدی
بکیل و در بلدی بوزن و گاه بلدی بتخمین فقها فرموده اند که آنچه معلوم است
که در عهد پیغمبر صلی الله علیه و اله بکیل یا وزن معامله میشد باید الحال نیز چنین
باشد و آنچه معلوم نیست در هر بلدی تابع عادت آن بلد است پس مثل نان که معهود
نبوده که زمان پیغمبر صلی الله علیه و اله با متعارف بوده فروختن آن بانه چه جای
آنکه بچه نحو متعارف بوده حالا مانعی ندارد در بلدی که بعدد میفروشند بعدد
و در بلدی که بوزن میفروشند بوزن و چیزیکه بکیل فروخته میشود میتوان بوزن
فروخت اما عکس خوب نیست چه وزن اضبط است از کیل بلی میتوان بکیل معینی را
بوزن سنجید که چه قدر است و بعد از آن بعدد آن کیل فروخته شود چه بالاخره
بوزن بر میگردد بلکه حقیقة وزن است و چیزی را که صاحبش کیل یا وزن نموده
و در وقت فروختن خبر میدهد که باین کیل یا وزن است پس در اینصورت اگر تصدیق
او نموده باشد بخرند مانعی ندارد و هرگاه که آید از آنچه گفته بود نقص او زاید شد
و اگر زیاد برآمدن زیادتی متعارف مانع ندارد و اگر زیادتی سهوی شده میباید
صاحبش را اعلام کند که اگر خواهد پس دهد هرگاه دعوی در میان ایشان افتاد
باید بروش شرع طی شود و اگر مکیل یا موزون را بتخمین خرید هر چند خوب نکرده
است حرام نیست اکل و شرب و پوشیدن آن و امثال اینها از تصرفات هر چند

مشهور

مشهور آنستکه بیع باطل است و احوط متابعت مشهور است اما صاحب مال چون
راضی شده است که هر تصرفی خواهد در مالش بکند بازاء آن پولی که داده است
باو که هر کار خواهد در آن پول کند لهذا تصرفات صحیح خواهد بود مگر آنکه معلوم
باشد که رضای صاحب مال بتصرفات بنا بر آنستکه اعتقاد دارد که بیع صحیحست
و ثمن مال خودش است و مبیع مال مشتریست که مشتری در مال خود تصرف میکند و اگر
داند که بیع باطل است و مبیع هنوز مال خودش و ثمن مال مشتریست راضی
نخواهد بود بتصرف و احتمال دارد که بیع صحیح باشد و مکروه باشد یا صحیح و حلال
بهر صورت احوط اجتنابست مگر آنکه اظهار نماید که من در مال تو تصرف میکنم و میخورم و
تو هم در مال من و اظهار کند که شرعا بیع باطل است هر گاه راضی باشد تصرف نماید
یا آنکه بیع ننماید بلکه صلح نماید یا هبهٔ معوضه عوض نماید چه در این صورتها محتمل که معاوضه
صحیح و عوضها حلال باشند و ظاهر خیلی است و اگر چیزیکه بشماره فروخته میشود خواهند
کیل نمایند و کیل را بشمارند صحیحست و احوط آنستکه اینرا در صورت تعذر شمردن یا
تعسر آن مرتکب شوند نه مطلقا و اما چیزهائیکه فروختن و خریدنش بگز و پیمودنست
میتوان بی گز و پیمودن خرید هر گاه مشاهده نماید آنها را پس مشاهده بمجرد خواه در
حین مشاهده یا بعد از مشاهده مگر آنکه مدتی گذشته باشد که عادة تغییر میابد
در ظرف آن مدت پس جایز نیست بجهت مجهولیت و اگر بگز و پیمودن بخرد در صورت مشاهده
آن بهتر است و این چیزهای مزروع اگر متساوی الاجزاء نباشند بعضی آنها را بعنوان مشاع
میتواند خرید اما بعنوان مفروض نمیتواند مگر آنکه همانرا اگر بمجرد مشاهده نموده بخرد
و زمینی را هر گاه بفروشند بنا بر آنکه چند جریب معین است بعد از آن ظاهر شد که کمتر است
مشتری اختیار فسخ یا گرفتن بحصه از ثمنش دارد هر گاه چنان باشد که اجزاء قیمت نسبت

بلکه اقوی نیست و تصرف جایز نیست مگر آنکه بدانند رضای مالک را بر فرض بطلان هم و بر این تقدیر هم جواز مقصود [illegible]

بر تصرف تغییر موقوف [illegible] بر حلال و شاید [illegible] از امثال اینها [illegible] باشد [illegible] والله العالم

مشکل است

بجز نیها وکزها باشد که جنب آن قدر باکران قدر چنانکه متعارف است واکر زمین
زیاد برامد ظاهرا بایع اختیار فسخ دارد هرگاه معلومش نبود واحتمال دارد که بقدر
زیاد شریک باشد لیکن درین صورت مشتری اختیار فسخ دارد بسبب عیب شرکت
واکر بایع دست از حق بردارد مشتری را اختیار فسخ نیست ظاهرا واحتمال دارد در
صورت اول که کم درامده است اکر بایع در جنب آن اراضی داشته باشد وان قدر
نقص را بدهد مشتری خیار نداشته باشد وهر چیزیکه غرض ازان طعم ومزه است
یا بوست باید بچشد و بجز دو بو نماید و بخرد مکر انکه متعارف صحیحی داشته باشد
معروف و بخرد بنا بر انکه ازان خریدن غرض ان صحیح معروف است پس صحیح است بیع بنا
بر انکه اصل دران چیز صحت و عدم عیب و عدم افات است واکر معیب برامد و معلوم شد
که نزد بایع معیب بوده خیار عیب دارد چنانکه خواهد امد و باید هر چیزی بی مشاهده
خریده شود یا بوصف عوض ان قدر وصف که از جهالت وکول خوردن بیرون اید بنحوی
که نزد اهل خبره خلاص شده باشد ازان جهل وکول واکر ان چیز صحیح معروف معهود
داشته باشد و بخرد بنا بر انکه اصل وظاهر دران صحت است یا اصل دران نهادن دران
صحت است مانع ندارد هر چند تصریح ننماید که ان صحیح است یا جزم پاکی نیست چه اطلاق لفظ
ظاهر دران صحیح است مکر انکه بسببی از اسباب ان ظهور در اطلاق نباشد بلکه بعضی
از چیزها در بعضی جاها موقوف معیبش متعارف میشود که اطلاق لفظ منصرف
بان میشود و معروف معین است درین صورت نیز بیع صحیح است و مبیع همان موقوف
معروف است و مشتری راضی شده بان عیب و خیار فسخ ندارد مکر انکه عیب دیکر
غیر ان عیب متعارف داشته بوده است نزد بایع پس خیار عیب دارد هم چنانکه اکر ان را
با اصل صحت خریده یا با اطلاقی که منصرف بان میشده خریده پس معیوب نزد بایع بیرون

اید

اید خیار عیب دارد و مشک را در نافه‌اش خریدن صورت ندارد مگر اینکه بیک
نحو کشفی شود از آنچه و صحت و فساد آن مگر آنکه بنا بر اصل صحت خریده و متعارف
معهود و معتنی داشته باشد در باب جنسش که جهل و غرر نباشد و بنا بر اصل و
متعارف خریده شود بدون نحوی که گفتیم و فقها خریدن پوست که در پشت حیوانست
راضی نیستند خریدن او را مادام که سلخ نشود و دیده نشود چه قماش و کندگی پوست را
ضرور میدانند دانستنش را و همچنین صحیح نیست خریدن بچه در شکم مادرش بجهت
مجهولیت آن مگر آنکه همراه مادرش بخرد باینکه تابع مادرش باشد و باید عوضین
قدرت بر تسلیمشان باشد پس فروختن مرغی که در رفته است از دست یا مملوکی که
گریخته است یا حیوانی که در رفته و بصحرا رفته که میسر نیست عود دادن آن باطل
است آن بیع مگر بیع مملوک گریخته که صحیح است بیع منضماً بچیز دیگر صحیحست بعضش و اگر
عادت دارد که برمیگردد مثل کبوتر بیک چنین باشد صحیحست بیع آن و اگر قدرت بر
تسلیم بعد از مدتی دارد ظاهراً صحیحست لیکن خیار فسخ هست اگر جاهل باشد مشتری
و بنده گریخته منضم نیز چنین است و جایز است اسقاط ظروف یعنی هرگاه جنسی را
مثل روغن یا غیره که در ظرفی باشد با آن ظروف وزن نمایند و بعد از آن مجموع مقداری از ظرف را
تخمیناً اسقاط نمایند باکی نیست و اما باید تخمین درست شود که در نظر ایشان احتمال
زیاده و نقصان نداشته باشد اما تفاوت سهلی را ما جایز نیست وضع نمودن زیاده
براین مگر برضای صاحبش و اما اسقاط ظروف بنحوی که گفتیم احتیاج برضای صاحبش
ندارد بلکه تسلط شرعی هست و آنچه را قبض نمودند از دیگری در وقت سودا و مر
یعنی بنای مبایعه خواهند بگذارند بقیمت درست نمودن یا شروط تعیین نمودن
یا الخیار و امتحان نمودن آن چیز یا غیر اینها و هنوز بیع بعمل نیامده باشد مضمونست

یعنی

[illegible]

جهت تعیین مقدار مظروف که صحیح است مادام ... ظاهر

یعنی اگر تلف شود یا آفتی بآن برخورد که معیوب شود ضامن است آنکه گرفته است
و در نزد اوست باید قیمت آنرا تسلیم صاحبش نماید و نگوید که من چون نخریده ام
مال مال تو بود که تلف یا معیوب شد باید از کیسهٔ تو رفته باشد بجهت آنکه صاحب مالی
اینرا نگوید چه شارع او را ضامن نموده بنحوی که گفتیم و همچنین چیزیرا که قبض نموده اند
بمبایعهٔ فاسده از همین حکم دارد تنها در صورتیست که تلف یا عیب الهی و سماوی
باشد و همچنین اگر آنکه گرفته خودش این کار کرده باشد بلکه این اشد است چه همه
احکام اتلاف دارد و امّا اگر صاحبش این کار را کرده باشد بر آن شخص چیزی نیست
از کیسهٔ صاحبش رفته است و اگر شخص ثالثی این کار کرده باشد متلف همان ثالث
است و قرار ضمان بر اوست و صاحبش میتواند از همین شخص تاوان بگیرد و میتواند
از آن شخص که قبض نموده بود بگیرد و اگر از آن شخص گرفت او رجوع بتلف کننده میکند
و از او میگیرد و امّا اگر نماء در آن چیزها بهم رسیده باشد چه متصل مثل پشم و چاق
و فربه شدن یا خط و کمال آموخته شدن و امثال این و چه منفصل مثل بچه زائیدن
یا شیر دادن و امثال اینها پس همه مال صاحب اولست و اصلا تعلق ندارد بآنکه قبض
نموده هر چند خسارت را کشیده است و همچنین هیچ تعلقی ندارد بآن تلف کننده ثالث
هر چند خسارت کشیده باشد چه خسارت بازاء عین مالست که مال صاحبش بود
و نماء نیز مال اوست پس اگر نما را نیز تلف نموده یا نماء در دست او تلف شده ضامن است
مگر آنکه نماء منفصل باشد و صاحبش بعنوان امانت باو سپرده باشد چه در این صورت
حکم امانت دارد و ضامن نیست امین مگر آنکه خیانتی از او سر زند که بدر از ید امانت
بودن بیرون رود و اگر زیادتی و نماء بفعل قابض بهم رسیده باشد که غصب و بی اذن
و بی رخصت نباشد شریک خواهد بود بسبب بفعل و عملش و بقدر حصه‌اش در این با

بجوع

رجوع باهل خبره بنحو فرموده حاکم شرع میشود و حاکم باید تعیین کیفیت نسبت
و وضع را نماید و آنچه تلف شده اگر قیمتی است یعنی متساوی الاجزاء نیست مثل
آدمی یا حیوانات و امثال اینها پس باید قیمت آنرا بدهد قیمت روز تلف نموده
و همچنین اگر معیوب نموده باشد باید ارش یعنی تفاوت مابین قیمت صحیح و قیمت معیب
را بدهد قیمت روز تلف بقیمت سوقی نه بقیمت چاقی و لاغری چه تفاوت قیمت
چاقی گذشت ما در لاغری باید علی الاقوی تفاوت بدهد چه ضمان بر اوست و اگر غاصب
شده باشد یا آنکه صاحبش از او طلبیده باشد و آن ندهد یا توانستن دادن و بدون
عذر رد آن وقت علی اعلی القیم را بدهد و اگر مثلی باشد یعنی متساوی الاجزاء باشد علی الاحوط میرزا
مثل گندم و آرد و برنج و روغن و عسل و سرکه و امثال اینها باید مثل آنچه تلف
نموده اند بدهد با امکان و الا در ذمه اش است که مثل را تحصیل نماید و بدهد
و اگر صاحب المال از او بطلبید و راضی بتأخیر نباشد قیمت آنرا بگیرد و اگر راضی باشد
مثل آنرا هر وقت که ممکنش شد بگیرد و اگر طلبید و ممکن بود تسلیم و نداد در آن وقت
غاصب است باید اعلی القیم را بدهد والله یعلم و از جمله شروط بیع آنستکه آنچه را علی الاحوط
میفروشد باید در حین فروختن موجود باشد و معدوم نباشد مگر آنکه بعنوان سلف میرزا دام ظله العالی
بفروشد و شرایط سلف موجود باشد آن وقت مانعی ندارد و خواهیم گفت ۱۲
سلف را انشاء الله تعالی و همچنین است حال در ثمن یعنی باید موجود باشد مگر آنکه
نسیه بفروشد و شرایط نسیه موجود باشد و خواهیم گفت انشاء الله بعد از این باید
دانست که بیع شخصی میباشد و بیع کلی نیز میباشد و بیع شخصی آنستکه شخص
معینی و چیزی معینی را بخصوصه بفروشند و مبیع نمایند یا آنکه ثمن نمایند
پس باید که مملوک بایع باشد اگر مبیع است و مملوک مشتری باشد اگر ثمن است و اگر

مملوک نباشد مبایعه فضولی خواهد بود نسبت بانچه مملوک نیست و فضولی را
گفتیم که چه حکم دارد و بیع کلی انست که چیز معینی مشخصی بخصوصه را مبیع یا ثمن
نمینمایند مثل انکه یکمن گندم غیر معین مشخص یا ده من گندم بفروشند یا یکدینار یا
یا ده دینار ثمن نمایند یا چیزی دیگر مثل دینار و یکدرهم چه ضرور نیست که ثمن خصوص
درهم باشد که زر سفید و نقره است یا دینار که زر اشرفی است باشد بلکه پول سیاه
که مس است یا چیزی دیگر مثل جنس نقره و جنس طلا و جنس مس یا چیزی دیگر مثل حیوانی
یا متاعی یا غیر اینها را نیز ثمن میتوان نمود بلی غالبا ثمن زر است یا پول سیاه بهر حال
کلی انستکه شخصی معین نباشد مثل انکه حالا اهل اصفهان رسمست که من گندم میفروشند
واختیار دارند هر من گندمی که خواهند تسلیم مینمایند و همچنین زیاده از من
یا کمتر از ان و همچنین هر زری که خواهند تسلیم مینمایند معین نیست که کدام اشرفی است
یا کدام زر سفید و هکذا و این ضرور نیست که مبیع یا ثمن همان وقت بیع مملوک
بایع یا مشتری باشد چه میتواند شد که بعد از مبایعه زر را مشتری تحصیل
نماید یا مبیع را بایع لیکن باید بنحوی شود که هیچ تاخیری که باعث حبس حق باشد
نشود و ایا در این تاخیر خیار فسخ بهم میرسد یا نه مذکور خواهد شد انشاء الله
پس هرگاه دانستی که در مبایعه غیر سلف و نسیه باید که عوضین موجود باشد و
جهتش انستکه اگر موجود نباشد بیع غرر میشود که پیغمبر صلی الله علیه و اله نهی از ان
فرمودند چه غرر ان مجهول الحصول یا مجهول القدر است پس لهذا فقها تجویز نمینمایند
که ثمر درختان یا اجناس زرعها را قبل از وجود مبایعه نمایند بلی اصل زرع را راضی
هستند که بفروشند یا ثمن نمایند هرگاه زرع موجود باشد چنانکه اصل درخت
را راضی هستند که مبیع یا ثمن نمایند و بعض فقها تجویز بیع ثمره قبل از وجود
مینمایند

همچنین هرگاه وقت [illegible] همان وقت نیست وجود داشته باشد چنانچه سابقا اشاره شد [illegible] والله العالم

مینمایند هرگاه زیاده از یکسال خریده شود و دور نیست که چنین باشد لیکن
اجتناب احوط است و بعضی دیگر جایز میدانند با ضمیمهٔ چیزی که موجود باشد که قابل — این احتیاط ترک ننمایند میرزا
خرید و فروخت باشد هرچند یکسال بیشتر فروخته نشود و اگر زیاده از یکسال
با ضمیمه فروخته شود احوط است و همچنین اگر با ضمیمهٔ فروخته شود که ضمیمه مقصود — این احتیاط ترک نشود میرزا
بالاصاله باشد در بیع و اگر ضمیمه مقصود بالاصاله نباشد و یکساله فروخته شود
محتمل که جایز باشد لیکن احوط ترک است البته اینها که گفتیم همه در صورتی بود که موجود نباشد
ثمر یا حبّ کرده است و اگر موجود باشد در صحتش هیچ اشکالی نیست در جواز فروخته
یا ثمر نمودن اما کیفیت بیع آنها اینست که اگر صاف نشده باشد یعنی از کاه و غیره
جدا شده و صاف شده باشد باید بکیل یا وزن فروخته شود بنحوی که گفته شد و
اگر صاف نشده باشد یعنی در قباله است باشد اگر قباله دار باشد مثل گندم یا در
خوشه باشد یا زرع سر پا ایستاده باشد یا درویده بر روی زمین افتاده باشد
میتوان بدون کیل و وزن فروخت یا بیکه همچنین بفروشند یا ثمر نمایند مگر باقلا
و آنچه مثل آن باشد که هرگاه چیده شده باشند باید بوزن یا کیل اگر عادت کیل
داشته باشد مبایعه نمایند و اما ثمر درختان اگر غیر خرما باشد و دور نیست که بمجرد
آنکه از عدم بوجود آمده باشد هرچند خورد در کمال خوردی باشد بتوان فروخت و
ثمر نمود هرچند احوط آن باشد که تا بدو صلاح آن نشده باشد مبایعه ننمایند — این احتیاط ترک ننمایند میرزا
مگر آنکه ضم شود با آنها چیز دیگر که جایز است بیع آن یا آنکه بفروشند بشرط آنکه ببرند
و بچینند و بریده و چیده اش نفع معتد به عقلائی داشته باشد تا آنکه سفاهت
نشود یا آنکه زیاده از یکسال باشد و حدّ بدو صلاح اینها بنا بر اشهر آنست که دانه
منعقد شده باشد و بعضی گفته اند که یا این شکوفه اش ریخته شده باشد و این احوط

بلکه

بلکه اظهر است و بعضی زیاده بر اینها نیز گفته اند و ضرور نیست اعتبار شان
و اما خرما پس مبایعه نشود مگر بعد از انکه سرخ یا زرد شده باشد و اگر قبل
از احمرار و اصفرار خریده شود باید مثل سایر اثمار دیگر بیکی از شرایط ثلاثه سابقه
مبایعه شود یعنی بشرط قطع یا ضم ضمیمه یا زیاده بر یکسال مبایعه شود و اگر قدری
از خرماهای بستانی رسیده باشد بسرخی یا زردی میتوانند باقی را با ان مبایعه نمایند
هرچند ثمره ان نرسیده باشد و همچنین است حال در میوه های دیگر و همچنین حال
اگر بستان هم خرما و هم میوه های دیگر داشته باشد که اگر بعضی از انها رسیده باشد
باقی را میتوان با ان مبایعه نمود و اما خضروات مثل خربوزه و هندوانه و خیار
و بادنجان و امثال اینها را میتوان مبایعه نمود بعد از اینکه انعقاد بوجود امده
و منعقد شده باشند خواه با اصل و ساقه و شجر مبایعه شوند و خواه علیحده
و خواه یک چین و خواه چند چین بعد از اینکه عدد چینها را تعیین نمایند و اگر
چین اول مثلا بتنهائی مبایعه شد و از چین ثانی با ان مخلوط شد بحیثیتی که امتیاز
میسر نباشد شرکت قهری بعمل امده باید بمصالحه و مراضات طی شود و مثل
خضروات است اوراق اشجار و اوراق حنا و امثال اینها مثل یونجه و غیره میتوانند
در وقت مبایعه استثنا نمایند شجر معینی یا حصه معینی را یا قدر مشاعی از انها
پس باستثناء مشاعی شریک با هم میشوند در انها بقدر حصه که اگر افتی رو دهد
یا منفعتی بهم رسد یا اخراجاتی واقع شود بر سر حصه ها خواهد بود و جایز نیست
مبایعه زرع گندم بگندم خواه از ان گندم و خواه از گندم دیگر و همچنین جایز نیست
مبایعه ثمر نخل بخرما خواه از خرماهای ان نخل و خواه غیر ان نخل مگر عریه و ان عبارت
از یک اصله درخت خرما که از مال دیگری در خانه شخصی باشد یا بستان او و میوه

انرا

یعنی بعد از ظهور میرزا

احوط مراعات از رسیدن بعض هر نوعی است میرزا

انرا از صاحبش بخرد بخرماها بچند شرط اوّل انکه ثمن بر صاحب بستان یا خانه باشد
نه غیری یعنی این معامله را همان صاحب خانه یا بستان نماید برای خودش یا دیگری
برای او هر چند ثمن بر او نباشد و اگر نه چنین باشد حرام است و شرط دویم انکه
یک درخت خرما باشد در ان خانه یا بستان از این شخص نه بیشتر شرط سیم انکه
بخرص و تخمین بخرند شرط چهارم انکه زیاده نباشد از احدی از عوضین بر دیگری
بلکه بحسب تخمین مساوی باشند نه انکه زیادی عمدا داده شود که ربا بعمل اید
بلی نزد خشکیدن خرماها اگر تفاوتی بعمل اید ضرر ندارد پنجم انکه بعنوان حلول
معامله شود نه باجل لیکن شرط نیست تقابض همانجا ششم انکه بر سر نخل باشد
خرمایش نه اینکه چیده باشند چه چیده حال خرماهای دیگر دارد هفتم انکه ثمر خرما
باشد و تبر چه در غیر خرما این نیست هشتم انکه خرماهائی که بعوض میدهد شرط
نکنند که عین خرماء همین نخله باشد چه اتحاد ثمن و مثمن از جملهٔ محالاتست و هرگاه
نخلی یا نخلهٔ یا درختی یا درختانی مشترک باشد میانهٔ شرکاء یا بنحوی باشد که
میوه و ثمرهاها مشترک باشد اگر بعض از شرکا قبول نماید حصهٔ شریک دیگر را
نصیب بعقد معینی مثل نصف یا ثلث یا غیر اینها بهر نحو که شراکت باشد صحیح است هرگاه
رضای طرفین بعمل اید که همان قدری را که بهره مدّ گرفته برد ذمهٔ او لازم میشود که بدهد
بشرط سلامت از آفات که ان اثمار را بر طرف نماید در این وقت بر او چیزی نیست
و اگر آفت نصف ان ثمره را تلف نمود بر او نصف انچه گفته بود لازم است و اگر ربع
وهکذا والحاصل که حال شرکاء دارند که انچه تلف شود از میان تلف میشود
نه از انکه تقبل نمود بتنهائی و اگر تفاوت خرصی بعمل اید باکی نیست چه این تقبل
بخرص میشود و بغیر خرص صحیح نیست و خرص مانع از تفاوت سهلی که در خرصها بعمل
میاید

سیم اینکه دیگری نتواند برای او و معامله نماید و ثمن بر صاحب خانه نباشد مشکل است و اگر مراد آن اینکه برای او معامله نماید بجهت غرض صاحب خانه باشد در معامله واقع میان صاحب درخت و دیگری صحیح مشکل است و اگر مراد از او دیگری باشد که وکیل صاحب باشد صحیح عبارت ظاهر در این نیست مراد ظله العالی

می‌باید غالبا بپسند و ضرر ندارد بلی اگر تفاوت فاحش بعمل آمد بجهتی که ظاهر شد
که خراص وقوف در خرص نداشته یا در خرصش تاملی درست ننموده یا امری بران
مستور شده بحسب اتفاق بجهتی از جهات که ظاهر شد که خرص بیجا شده آن وقت
باید آن تفاوت را مرعی داشت و اگر کسی بحسب اتفاق مرورش باشجار میوه دار افتاد
مشهور تجویز نموده اند که از آن ثمر چیزی تناول کند نه آنکه بردارد و نه آنکه آن قدر
تناول کند که ضرر مجحف بصاحبش برساند و بعضی حرام میدانند مطلقا و آنکه
حلال میدانند چندین شرط نموده مثل آنکه عمدا نرود بسمت آن بلکه بحسب اتفاق
مرورش برانها افتاد بنحوی که بحسب عرف گویند که اتفاق مرورش برانها شد
هرگاه هست که اتفاق می افتد مرورش بر راهیکه نزدیک بان میوه هاست
که اگر خواهد رو بمیوه ها رود باید از جاده خود عمدا رو بمیوه ها رود چه اینرا | برون رود
بعضی اوقات مرور بمیوه ها بحسب اتفاق میگویند عرفا و بعضی جاها عمدا | وعمدا صح
میگویند اولی بجهت کمال قرب و اتصال و ثانی بجهت عدم آن لیکن احوط اجتناب
از آن صورت کمال قرب نیز هست و شرط دیگر که همین خوردن تنها باشد در آن
موضع نه برداشتن هر چند در عرض راه بخورد و شرط دیگر که اجحاف ننماید و شرط
دیگر که اگر دور دیوار داشته باشد از در داخل نشود بی اذن یا از دیوار بالا نرود
و شرط دیگر نیز بعضی گفته اند که ~~بعضی~~ که نباید کراهت صاحب را بلکه ظن کراهت
او را نیز نداشته باشد و بودن میوه بر سر درخت نه آنکه چیده و بریده باشند
و بر زمین یا حرزش باشد و شاید که اگر از درخت خود بخود افتاده شده باشد
بر زمین مانع نداشته باشد و شرط دیگر که افساد نکند باینکه شاخه را بشکند
یا دیوار را خراب یا سوراخ نماید یا آنکه میوه ها را پامال نماید و امثال اینها

یعنی آخر تفاوت ثمن تفاوت در اسعار مثل تفاوت سعر معامله معلوم نباشد مثلا ولو زم باشد و حکم نیز هم چنین است و مکلف در ایام ظلم العالم

وبالجمله

وبالجمله انکه راضی است شرایط بسیار میکنند واحتیاط ترک است مطلقا واحوط
از این ترک است نسبت بزرع هیچ در دو زرع نیز بعضی قایلند واشکال در این بیشتر
است واحتیاط از آن تاکید دارد واز جمله شرایط بیع آنست که ثمن و مثمن هر یکرا
هرگاه از راه مبایعه مالک شده باشند وخواهند که بفروشند یا ثمن نمایند
باید قبض کرده باشند وبعد از آن مبایعه نمایند پس بیع مالم یقبض را راضی
نیستند وبعضی مکروه میدانند وبعضی مختص مطعومات میدانند وخوب اینست
که اگر بیع تولیه میکنند هیچ باک ندارد بانکه بانچه خریده بهمان میفروشند
واینها مبایعه سراسر میگویند والا احوط اجتنابست هرچند مبایعه بتفصیر
باشد یعنی بانچه خریده کمتر میفروشند ودر مطعومات احتیاط اجتناب شدید تر است
ودر مکیل وموزون واجبست اجتناب انکه تا کیل ووزن ننمایند وقبض ننمایند
نفروشند هرچند بایع اول کیل یا وزن نموده باشد وخبر نموده باشد وتصدیق — تغییر از بیع تولیه میرزا
خبرش کرده باشند وخریدن باین جهت صحیح باشد اما اگر خواهند بفروشند
کیل یا وزن نمایند وقبض نمایند وبفروشند واز بعضی اخبار ظاهر میشود که
منع از این جهت تشبیه بر باست

فصل در مبایعهٔ حیوانات حیوان مملوک را
میتوان فروخت تماما یا بعضا لیکن مشاعا چه بعض مفروز را نمیتوان فروخت مثل
سر تنها یا دست تنها یا هر دو با هم ونص علی هذا نعم ماکول اللحم بعد از ذبح شدن وجدا سر
یا دست مثلا مانع ندارد که از حیوان مذبوح یا برای ذبح بخرند مادام که مشاهده
یا موصوف باشد بوصف رافع جهالت واما مثل سر قبل از جدا نمودن اشکالی
دارد هرچند مشاهده باشد چه سربریدن وجدا نمودن تفاوتی بسیار بهم میرسد
در زیادتی گوشت ان وکمی مگر انکه حد معین مضبوطی داشته باشد که با ان حد باید

واما مثل جگر و دل جدا نشده مانع ندارد صح

میرزا حوطه [illegible]

بدهد بایع نیز زیاد نمود و نیز کسی لیکن اشکال دارد محقق چنین حکم فرموده هرگاه مجموع جسد
فروخته برای ذبح یا بعد از ذبح هرگاه استثنا مثل سر و پا نماید هیچ ضرر ندارد چه
استثنا نمودن مبایعه نیست چه مال صاحب مال خودش است که غیر فروشد و اما باقی جسد
نیز تفاوت میکند لیکن آن قدر تفاوت نیست که در آن تغابن باشد مثل تفاوتها
میزانها و کیلها چه جسد بسیار است و این قدر تفاوت در جنب آن مضمحل است بخلاف
سر تنها چه بسیار کم است گوشت آن و این تفاوت در جنب آن بسیار مینماید و تغابن بسبب
آن بهم میرسد با آنکه میتوان گفت این هم ضرر ندارد چه حد معین نزد اهل خبره هست
و آن قدر کافی نیست لهذا وارد شده حدیثی در شتری که جمعی خریدند برای کشتن و
شخصی شریک ایشان شد در سر تنها و پوست و اتفاق شد که آن شتر را نکشتند
و چاق شد و قیمتش باضعاف بالا رفت حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که صاحب سر
و پوست شریکست در آن بر نسبت بقیمتی که داده یعنی قیمتها که داده اند بر همه آن شتر حساب
میکنند و هر یک شریک در آن زنده میشود بثمنی که داده است بنسبت مجموع قیمت آن اگر
خمس است خمس و اگر سدس است سدس و هکذا و هیچیک را تسلط نیست در کشتن آن شتر
چه ضرر و سفاهت در شرع نمیباشد و این حکم ظاهر احوط است چه ظاهرا از ائمه علیهم
السلام است بجهت آنکه مفتی به میتواند شد و ظاهرا این خبر صحت خریدن سر تنها یا جلد
هست مگر آنکه گفته شود که شرکت در خریدن و میان هم بشراکت نمودن گاه باشد که
حکمش غیر حکم خریدن بتنهائی باشد نه بشراکت و در این تاملی هست و حیوان مملوک
میشود بخریدن و فروختن و هبه و صلح و غیر اینها از اسباب تملیک مثل مهر و جبر شدن
و دیه شدن در خطا یا عمد یا غیر اینها و بزاییده شدن در ملک و اگر وحشی باشد
بصید نمودن هم مملوک میشود چه از آب و چه در صحرا و اما آدمی پس مملوک میشود بقهر

و غلبه

اگر چه مبیع شده و تغابن در بیع سر جمع

در اطلاق این حکم تاملات منه دام ظله العالی

وغلبه بران بگرفتن باید ردی وحیله باید بدست امدن بهر نحوی باشد درحالتیکه
ان کافر حربی بوده نه ذمی مگر انکه از ذمه بیرون رود و بعد از اینکه مملوک شدن
کافر و اعقاب و ذریات ان که بعد از مملوک شدن بهم رسیده اند مملوک هستند
تا قیامت اگرچه مسلمان شده باشند یا صغیر یا مجنون باشند و وقتی از مملوک
بودن بیرون میایند که ازاد شوند و از انجمله است که ازادی بمجرد پدران یا مادران
یا فرزندان یا فرزندزادها را یا مالک شود بنحوی دیگر بنحویکه گفته شد سابقا
واگر مرد بمجرد زنهائی که محرمش هستند ازنسب هم مثل خواهر و عمه و خاله و دختران خواهرها
ودختران برادرها یا دختر دختر خواهر یا دختر دختر برادر یا پسران ایشان و هکذا
بنحویکه گفته شد اینها هم بر این نحو ازاد میشوند بمجرد خریدن یا مملوک شدن بهر نحو
باشد چنانکه پدران و مادران و فرزندان و فرزندزادگان ازاد میشوند و همه
اینها رضاعا نیز ازاد میشوند هرگاه مالک شده چنانکه نسبا میشوند علی الاحوط
بل الاقوی و الاظهر ایضا و اصل در ادمی ازاد بودن و حر بودنست مگر انکه شرعا ثابت
شود که مملوکست و از جمله ثبوت شرعی اینست که در بازار مسلمانان خرید و فروخته
شود مسلمانانی که بدعتی در دین نکرده باشند که ازاد شرعی را مملوک ساخته باشند
چنانکه الان اهل سنت شیعیان را اسیر و مملوک میدانند و خریدن و فروختن ایشان را
حلال میدانند تا بحدیکه جهارا و اشکارا در بازارهای ایشان شیعیان بلکه سادات
که ذریت رسول الله صلی الله علیه و اله هستند خرید و فروخت مینمایند و کنیزان
و بدنهای زنان را مکشوف مینمایند که مبادا عیبی داشته باشند یا خلاف مرغوب
ایشان باشد و اصلا نه از خدا و نه از رسول خدا صلی الله علیه و اله و نه از ائمه اثنا
عشر علیهم السلم و سایر ذریت و عترت طاهره حیا نمیکنند عجل الله فرج ال محمد و شیعتهم

بنحویکه در باب خود مذکور است منه

اختیارا یا قهرا یا باسبابی که در باب خودش مذکور است منه دام ظله العالی

بظهور المهدی صلوات الله علیه کما فرج عن بنی اسرائیل بظهور موسی و نجاهم عن
فرعون الذی کان یقتل ابناؤهم ویستحیی نساؤهم و در خبر متواتر است از رسول
صلی الله علیه و اله که انچه در بنی اسرائیل شده در این امت نیز میشود حذو بحذو
و نعل بنعل و قذه بقذه و در بنی اسرائیل فرموده خدای عزوجل که وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی
الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا تا اخر ایه در این امت نیز همین معنی گفته شده امید از لطف
و احسان او که بزودی انچه زودتر مضمونش بعمل اید امین و از جمله اسباب حکم بمملوکیت
انست که اقرار بر نفس خود نمایند بمملوکیت شرعی در حالتی اقرار نمایند که بالغ و عاقل
باشند و مجنون و سفیه نباشند ۷ و از جمله اسباب حکم بمملوک بودن انست که بعنوان
شیاع معروف باشد بمملوک بودن و هرگاه محکوم بمملوکیت و رق بودن شرعا ادعا
حریت نماید و ثابت نماید به بینه شرعیه ثابت میشود که حر است هر چند اقرار نموده بود
بر رقیت که بثبوت ثابت میشود حریت او و هرگاه برای اقرار شرعی دعوی مشتهر محتمل الصدق
در باره خود نموده باشد چه اظهر و اقوی انست که به بینه شرعیه ثابت میشود
حر بودن او و در این صورت و اگر زنی شوهر مملوک داشته باشد و بعد از ان مالک
شوهر شد بخریدن یا ارث یا غیر اینها نکاح میان ایشان باطل میشود و عبد
و عبد زن هرگز شوهر او نمیتواند شد و وطی او نمیتواند نمود و اگر مرد زن مملوکه
داشته باشد و بعد از ان او را بخرد عقد باطل است و مملوکه او میشود و حلال است وطی
او از این جهت و اگر مملوک کافری مسلمان شد همان ساعت او را از تحت سلطنت
کافر بیرون میاورند و میفروشند به مسلمانی و نمیگذارند که دقیقه کافر بر او
حکم نماید و مستولی باشد و ظاهر اخبار این است که در این صورت واجب کفائیست بر
مسلمانان و اگر واجب کفائی نباشد و مسلمانی نخرند در تحت تسلط ان کافر

نمیگذارندش

۷ در اشتراط رشد تامل است

نمیگذارندش و نفقه اش را از ان کافر میگیرند اگر خود نتواند که نفقه خود را حاصل نماید بکسبی یا دیگری متکفل نفقه اش نشده و هم چنین واجب است که فرزندی یا مثل ان که مملوک کافر شد همان ساعت بخرند و از تحت تسلط او بیرون ورند و اگر بفروشند کنیزی حامله را اگر حملش نیز مملوک باشد یا حیوانی حامله را حمل داخل مبیع نیست بلکه مال بایع است و هم چنین است ثمره شجر که ان هم مال بایع است مگر انکه شکوفه نخل غیر مؤبّر باشد که اگر ان باشد ان نیز مال مشتریست و اینها که گفتیم وقتیست که بیع را مطلقا نمایند و قرینه نباشد بر اراده مثل عادتی و تعارفی در اطلاق که از اطلاق ان عادتی و متعارف را بفهمند مثلا اگر تعارف شده باشد در فروختن حیوان حامله یا درختی میوه دار یا بار دیگر دار بنحویکه البته میفهمند که از بیع علی الاطلاق انکه حمل و میوه و بار البته داخل مبیع است و تاملی در این اصلا ندارند در ان وقت داخل است همچنانکه اگر شرط داخل در ضمن عقد کرده باشند یا شرط خارج بودن ثمر غیر مؤبّر نخل نموده باشند و مؤبّر نخل بودن داده شده است یعنی شکافته شده ان خوشه نشکافته ان یعنی غلاف و دولان ان شکافته شده باشد و اینچه ان شکوفه نخلی که در اندرون غلافش بوده از شکوفه خرمای نر بان داده باشند و مثل شرط است در این هم تعارفی اگر داشته باشد که از اطلاق همان را فهمند و ضرر ندارد مجهول بودن حمل چه مقصود بالذات نیست در معامله بلکه بالتبع و العرض است چنانکه اشاره بان شد و حکم اینها حکم ریشه درخت و اساس ستون و دیوار است که داخل مبیع هستند البته و مجهولند و از این جمله است رخوت عبد و کنیز و پالان حیوان و امثال اینها که اگر متعارفی باشد که البته داخل مبیع است و غیر ان میفهمند داخل است و الا خارج و مال بایع است

بنحو یکه در مسئله سابقه گذشت مبرّا

مگر آنکه شرط شود و ناخوش است تفرقه میان اطفال و مادرها بلکه بعضی حرام میدانند
و احوط ترک است البته بلکه احوط عدم تفریق میان خویشان از محارم است در
صورتیکه متأثر میشوند بمفارقت خصوصاً میان دختر و مادرش و خصوصاً
هرگاه اولاد طفل و صغیر باشند بلکه کسی که چنین کاری کرد ایمن نیست از آنکه بر سر
اولاد او نیز چنین چیزی یا امثال این مکاره آید چنانکه حدیث بمضمون وارد است و این تفریق
اعم از آنست که بسبب بیع باشد یا بنحوی دیگر از اسباب نقل ملک و ناخوش است جماع
کردن کنیزی که از زنا بهم رسیده و بعضی حرام میدانند و اگر جماع نمود عزل نماید
منی را که مبادا حامله شود و ولدی از ولد الزنا بهم رساند و ناخوش است نیز که
ثمن مملوکی که میگیرد باو بنماید در ترازو چه معهود است که اشرفی را می سنجند و
میکشند بلکه زر نقره را نیز گاهی میسنجند مثل ریال و گاه باشد که مراد نمودن
اصل قیمت او است باو و وارد شده که هرگاه ثمن خود را در کفه ترازو ببیند رستگار
نمیشود و ممکن است که مراد خصوص زر نباشد بلکه هر چیز را قیمت او نمود مذکور در
ترازو ببیند یا مطلقا مثل آنکه ثمن من یا گندم یا امثال اینها باشد و سنت است
که نام او را تغییر دهند و حلوائی باو بخورانند و چهار درهم که سه محمدی و چهار دانگ
نیمی است مثل جویزه تصدق او کنند و سه محمدی تمام نیست بلکه یک بیستی از آن ناقص
است که مجموع چهارده بیستی زر نقره است بنسبت بعباسی نیم دانگی و اما بنسبت
بعباسی شش دانگی که در این زمان شایع است دو عباسی و یک بیستی زر نقره
است که وزن مجموع دو مثقال و عشر مثقال صیرفی باشد خلاصه آنکه درهم شرعی
نیم مثقال و ربع عشر مثقال صیرفی است و کسی که کنیزی را وطی نموده و از خودش بوده
باشد آن کنیز و خواهد بفروشد آن کنیز را واجب است که استبراء نماید بحیض و بیحیض

یعنی

یعنی اینقدر او را جماع ننماید بعد از آن بفروشد هنوز جماع نکرده و اگر حیض بین باشد
آن کنیز یک حیض استبراء نمودن کافیست یعنی نزد او که حیض دید و بعد از آن حیض جماع
با او ننمود آن وقت بفروشد و اگر استبراء ناکرده بفروشد حرام کرده است و گاه باشد که از
جماع او حامله شده باشد و ام ولد خود را میفروشد پس باید ظاهر شود که ام ولد او نیست
که میفروشد پس اگر کنیز صغیره باشد که نه سال تمام نداشته باشد استبراء نمیخواهد چه
حمل نسبت باو متصور نیست و همچنین است اگر یائسه باشد که پنجاه سال تمام یا شصت سال
داشته باشد علی اختلاف المذاهب و احوط آنست که پنجاه ساله را و بیشتر را اگر بشصت نرسیده باشد
استبرا نماید بعد از آن بفروشد و این استبراء برای جماع است پس اگر جماع ننموده باشد استبراء
واجب نیست برا او و اگر جماع نموده باشد واجبست استبراء هر چند منی خود را وقت جماع عزل نموده
باشد یعنی در فرج نریخته بلکه بیرون فرجش ریخته است و اگر اشتباه در سن آن کنیز باشد که
معلوم نباشد که نه سال کمتر است یا معلوم نباشد که یائسه است یا نه باید استبراء نماید و اگر
وطی در دبر تنها میکرده و وطی قبل اصلا نکرده موافق قواعد فقها استبراء برا او لازم است
چه اگر حمل بهم رساند مال مالک است هر چند وطی در دبر است و بالجمله احوط استبراء نمودن است
و بر مشتری آن کنیز نیز لازمست استبراء اگر خواهد او را جماع کند و اگر جماع نمود بی استبراء
حرام نموده و آیا در این صورت وجوب استبراء ساقط شد چه فایده اش عدم اختلاط هر دو
منیها بود و اختلاط بعمل آمد یا آنکه باز واجبست که جماع ننماید تا مدت استبراء تمام شود
احوط ثانیست و استبراء چنانکه گفتیم واجبست مگر آنکه بایع استبراء نموده و مشتری عالم
شده باستبراء بایع یا آنکه بایع خبر داد که من استبراء کردم و فروختم و وثوق بخبر او دارد
یا خبر داد که من وطی هرگز نکرده ام و وثوق بحرف او دارد آن وقت واجب نیست بر مشتری استبراء
و نباید وثوق واقعی باشد نه آنکه شهوت جماع او را گول زند و میل نفسانی را در نظرش جلوه دهد
که ثقه است

که ثقه است و واقعاً یا ظاهراً مرد ثقه نباشد و این استبراء مخصوص بیع و شراء نیست بلکه
بهر نحو که نقل شود از مالک بمالک لاحق چنین خواهد بود چه ظاهر آنست که مقصود حصول
براءت رحم است و اگر کنیز حایض باشد که فروخته شد یا نقل کرده شد این حیض کافی نیست بعد
از آنکه از حیض پاک شد جایز است جماع لیکن احوط آنست که یک حیض دیگر هم باشد بلکه
مستحب است دو حیض مطلقا و استبراء در خریدن کنیز از زن یا از طفل صغیر یا از کسی که
ذکر و خصیتین او را بریده باشند و آنکه مثل اینهاست واجب نیست لیکن در وقتی است که مدت
ملک این جماعت یا احدی از ایشان بوده باشد و اقلاً بقدر زمان استبراء که چهل و پنج روز است
در حیض نبیند در سن من تحیض و یک حیض در حیض بین و اگر چنین نباشد یا اینکه ملک مردی
بوده و منتقل بیکی از ایشان شده و همان ساعت یا قبل از انقضاء مدت استبراء فروختند
باید بفروشند تا مدت استبراء منقضی شود و هیچکس جماع حلالش نکرده باشد یا اینکه
تحلیل یا عقد بکسی نموده باشند و اگر کسی زنا باو کرده باشد یک حیض استبراء زانی
دارد و این استبراء نیز در همه زنها جاریست و باید مشتری نیز در چنین صورتی هرگاه مطلع
بحقیقت حال باشد استبراء نماید و بعد از آن جماع کند مگر آنکه جزم داند که بایع استبراء
نموده یا خبر دهد بایع ثقه معتمد و وثوق بحرف او بهم رساند بنهجی که گفته شد و از این
معلوم شد که بعضی جاهلان یا غافلان که حیله میکنند در اسقاط استبراء لازم شرعی
باینکه ساعتی یا مدت قلیلی میبخشند یا میفروشند مثلا بزنی یا طفلی یا امثال ایشان
و بعد از آن استرداد مینمایند یعنی وا پس میگیرند و جماع مینمایند بدون استبراء باینکه میگویند
که صادقست که از زن یا طفلی مثلا گرفته‌ایم و اگر خود این حیله را نمیکنند لیکن بدیگران یاد
میدهند و امر مینمایند و جاهل بیچاره را مغرور مینمایند چه ظاهر آنست که استبراء برای براءت
رحم از حملست و این ضرورت است بلی در بعض اخبار وارد شده حیله اسقاط باینکه آزاد نماید

و عقد نماید و جماع کند و این نیز اشکال دارد چنانکه دانستی محتمل که این چنین خبر در
مقام تقیه واقع شده باشد چه در زمان خلیفه عباسی کنیزی خرید که تعشق و تعلق تمام باو
داشت بحیثیتی که طاقت صبر کردن از جماع باو در مدت استبراء نداشت لهذا علما عامه را طلبید
که چاره برای او کنند چاره نیافتند برای او سوای ابو یوسف که گفت چاره عتق کردن و
عقد است چه استبراء برای عقد نمی‌باشد بلکه برای ملک یمین است و این مقبول طبع خلیفه شد
ابو یوسف را مقرب خود نمود باین سبب مشهور و معروف گردید و این بر ظاهر است که چنین واقعه
که رو داد سنی و شیعه او را مطرح میکنند و متوجه گفتگو در آن میشوند لهذا شیعیان
همین مسئله را از ائمه سلام الله علیهم نیز سؤال نمودند و نیز بکفر ایشان نمود بلکه متعدد
از ایشان سؤال نمودند و یقین که در چنین وقتی خلاف گفته ابو یوسف نمیتوانند که ائمه علیهم السلام
بفرمایند با آنکه بر تقدیر عدم تقیه شاید حکمتی دیگر بوده مثل آنکه بایع استبراء نموده
لیکن استبراء بایع را اعتبار نمیکردند علمای اهل سنت و بر تقدیر صحت واقعی شاید
مصلحت آزاد شدن بنده از بندگان خدای تعالی جبر مظنه حاصله از استبراء را نماید
والعلم عند الله تعالی و احتیاط راه نجات است خصوصا در فروج که عقلا و نقلا اهتمام تمام
و تاکید لا کلام در آن هست و کنیز حامله در آن استبراء نیست بلکه هر گاه خرید مثلا و معلوم
شده باشد که حامله است و از آقای خود حامله شده است بیع باطل است چه دانستی که ام ولد
فروختنش یا انتقالات دیگرش که بعنوان معامله میشود باطلست مگر در صورتهای خاصه
که اشاره به بعضی از آنها شد و اگر آن حمل از آقایش نباشد معامله‌اش صحیحست و مالک کنیز
میشود لیکن جماع با او حرام است تا وضع حملش بشود و از نفاس بیرون آید خواه حملش
از زنا بهم رسیده باشد و خواه از حلال علی الاحوط بل الاظهر و الخبر وارد شده
که جایز است محمول است بر تقیه چنانکه از اخبار ظاهر میشود و اگر اتفاقا مقاربت نمود

اگر منی خود را عزل نمود فبها والا اگر طفل مملوک است آزادش نماید بعد از زاییدن
و چیزی از میراث برای او وصیت نماید و احوط آنست که غیر این نکند و بدانکه استبراء
مخصوص صورت بیع نیست بلکه در همهٔ انتقالات جاریست چه انتقالات اختیاریه
و چه انتقالات قهریه و قبل از استبراء جماع حرام است نه استمتاعات دیگر هرچند
اولی اجتناب از آنها نیز هست سوای مثل خدمت و دیدن و مس نمودن و هر شخصی از
مرد یا زن یا طفل که از کفار دیگر اهل ذمه یا معاهده نیستند بدست مسلم افتد ملک او
میشود چه بزرگش کافر حربیست و طفلش در حکم اوست پس هرگاه بقتال و غلبه و قهر اسیر
نمودند در زمان غیبت مال امام است همه‌اش و اگر بدزدند و گول بزنند مال گول زنن
و دزد است و خمس آن مال امام است و در هر دو قسم بشیعیان حلال نمودند ائمه علیهم السلام
مال خود را و اگر سنی اسیر نموده و بشیعه فروخت یا بخشید مثلاً شیعه مالک میشود برخصتی
که از امام خود دارد و اگر کافران بقهر و غلبه اسیر نمودند حکم مسلمان دارند که اگر
بشیعیان فروختند یا بخشیدند مثلاً مال آن شیعیان میشود و خریدن از کافر حربی خرید
حقیقی نیست بلکه استنقاذ است بلکه هرگاه آن کافر دختر یا خواهر یا پسر یا برادر
خود را و امثال اینها را بشیعه بخشند یا بفروشد مثلاً آن شیعه مالکشان میشود
و اگر مسلمانان بعنوان حیله یا دزدی بچنگ آورند مال خودشان میشود بفرمودهٔ
فقها و خمس باید بدهند و در هر صورت بر شیعیان حلال است تملک ایشان و جماع با ایشان
بعد از استبراء و اگر معقوده است این کس یا ملک یمینش یا محلله‌اش معلوم شد که ملک دیگران است
و دیگران خبر نداشتند باید آن کنیز را بصاحبش رد کند و قیمت طفلی که از آن بهم رساند
بصاحب کنیز باید بدهد قیمت همان روزی که متولد شده چه نماء ملک صاحب کنیز است و
هم چنین عشر قیمت آن کنیز را اگر باکره بوده یا نیم عشر اگر ثیبه بوده بصاحب کنیز بدهد

یعنی بقتال و جهاد بی اذن امام چنانچه میاید

وهمچنین

در حکم وطی با کنیزانست

وهم چنین اجرت خدمتها که کرده بلکه خدمتهای نکرده را نیز فقها میگویند باید
بدهد چه حبس ملك صاحبش کرده هرچند انتفاع ازان نبرده باشد بهر حال همه را
میدهد واگر در این میان کسی کول زده است آن شخص را همه آنچه نقصان کرده و مصاحب
کنیز زاده ازان کول زن میگیرد واگر کول زنی نباشد وکول زن همان کنیز خودش بوده
بر رقبه آن کنیز است که اگر آزاد شد و ممکنش شد باید بدهد والا در قیامت محاسبه اش
خواهد شد وکنیزی که مشترك باشد میانه دو نفر یا بیشتر حرام است وطی این بر شریکها
مطلقا چه فرج بسبب حلال نمیشود چه بسبب ملکیت حصه خود وسبب دیگر عقد
یا تحلیل شریکیست واگر وطی نمودند فعلی حرام نمودند وحد زنا میزنند مگر آن قدر را
که مالك است که بازاء حصه خود واطی او را حد نمیزنند والزام قیمت آن جاریه را او میکنند
اگر ثمن زیاد تر است ثمنش را واگر قیمت وقت خریدن زیاد تر است قیمتش را وحصه خودش را از
قیمت وضع مینمایند جاریه آل آن زانی میشود وبعضی میگویند این قیمت نمودن را در صورتی
میکنند که آن کنیز حامله شد از آن شریك زناکن والا قیمت نمینمایند بلکه همچنان شراکت
باقیست میان شرکا وظاهر اینست که اگر باین جماع از نظر شرکا افتاد آن جاریه دیگر نمیخواهندش
قیمت مزبور را اهل حکم میکنند بر آن زانی وقیمت را قهرا میگیرند ازاو وبشرکا میدهند
بنحوی که گفتیم واگر جاریه خود را خواهند ونخواهند که فروخته شود اگر حامله شده باشد
چون مادر ولد او شده باید قیمت را قهرا بگیرند واگر حامله نشده باشد اشکالی دارد هرچند
موافق ظاهر حدیث آن بود که گفتیم که بمجرد زنا قیمت میکنند بنحو مزبور **فصل در سلف**
وآن خریدن چیزیست در ذمه بایع که بعد بدهد وشرایط آن هشت است اول صیغه که عربی آن
اسلمت واسلفت وآنچه این معنی داشته باشد واگر صیغه فارسی بخوانند مانعی ندارد بانکه
بگوید بایع فروختم جنس کذا وکذا را بمبلغ کذا که بعد از انقضای مدت کذا بدهم واگر بگوید

همان کول زن بر وجه اطلاق معلوم نیست میرزا

در تحلیل تأمل است وترك احوط است میرزا

اشکال دارد میرزا

بجای فروختم پیش فروش نمودم هم جایز است دویم ذکر جنس یعنی نوع او را چون گندم یا جو
و امثال آنها و ذکر وصفی که از جهالت بیرون آید مثل گندم گذائی یعنی صنفی که تفاوت
دارد قیمت آن با صنفی دیگر و این در برنج متعارفست چه برنج سفید یا سرخ یا حبشی یا نقاده
که عبارتست از سفید و سرخ مخلوط بهم پس مجرد جنس که برنج بودن باشد کافی نیست
بلکه تعیین اصناف نماید و همچنین خرما و روغن و سرکه و دوشاب و عسل مثل آنکه سفید باشد
یا سرخ یا با موم یا صاف شده و امثال اینها هر حال آنچه منشأ تفاوت قیمت میشود باید
تعیین نماید و آنچه منشأ تفاوت نمیشود ضرور نیست تعیین آن مثل گندم در بعضی بلاد
که هیچ تفاوت چندانی ندارد بلی در بعض بلاد تفاوت هست مثل گندم شفا نه در کربلای
معلی تفاوت دارد از گندم همینجا و همچنین تفاوت دارد از گندم کربلا و گندم کربلا نیز تفاوت
دارند بحسب زیادتی و کمی جو یا نوان یعنی تلخه و امثال آن و اما جو در غالب بلاد تفاوتی ندارد
غالباً سوای در پاکی و ناپاکی پس اگر ممکن نباشد ضبط وصفی که از جهالت بیرون آید سلف
در آنجا جایز نیست مثل گوشت که ضبط چاقی و ضعیفی و امثال آن میسر نیست و اگر ضبط همه
اوصاف او شود نادر الوجود خواهد بود و سلف آن هم صحیح نیست چنانکه خواهی دانست و پوست را
نیز تجویز سلف نمیکنند چه اهم اوصاف آن سمک است یعنی ضخامت و عدم نزاکت و ضبط آن میسر
نیست الحاصل چیزیکه عدم ضبط آن باعث دخول در بیع غرر شود راضی نیستند پس راضی نیستند
ومشایخ که عذر را راضی نیستند ح
در نان و تیر تراشیده و عقار و جواهر و لؤلؤها و امثال اینها سیم آنکه عبارات داله بر آن
جنس و آن وصف واضح الدلاله باشد چهارم قبض نمودن قیمت پیش از تفرق یعنی از هم جدا شدن
متعاقدین بر ابدان نه مجلس عقد و اگر قبض شد بعضی از قیمت نسبت بهمان قدر صحیحست
و نسبت بغیر مقبوض باطلست و اگر قیمت را دینی نمایند که بر ذمه بایعست بعضی میگویند
که صحیحست چه مال فی الذمه در حکم مقبوض است و بعضی باطل میدانند که این معامله

در شرایط صحت بیع سلف

دین بدین است وان باطل است و بعضی میگویند که اگر شرط در عقد شد که ثمن همان
مافی الذمه باشد باطلست و اگر شرط نشده لیکن بعد از معامله مافی الذمه را عوض ثمن قبول
نمودند آن صحیحست و احوط اجتنابست از شرط عدم بود و اقوی صحتست مطلقا پنجم آنکه اگر مکیل
یا موزون باشند عوضین باید تعیین کیل و وزن بشود در آنها کیل معروف و وزن معروف
و اگر غیر مکیل یا موزون باشند باید تعیین که از جهالت و غرر بیرون آیند بعمل آید مثل معدود
بعدد و مذروع بذرع و صاحبان تعیین سنها و قس علی هذا و بعضی در ثمن اکتفا بمشاهده
نموده اند در اینجا و احوط بلکه اقوی اولیست و اگر تعیین بقربه مشکل نماید در مثل آب باید سنجه
و بسته نمایند در مثل نی یا هیزم و اینها نمایند در مثل هیمه هیزم یا بعدد در چیزیکه تفاوت در عددها نشود
در کوچکی و بزرگی باشد فقها تجویز نمایند سلف فروختن در اینها و امثال اینها را باین
نحوها با غیر عدم ضبط معین و تفاوت در آنها و مشکل است اگر مشاهده نمایند کاه باشد
در به یا سوراخ شود که معطل شود و امر حیوانست که فقها فرموده اند هرگاه ضبط معینی نباشد
که از جهل و غرر بیرون نیاید پس اگر سلف در آنها بشود باید بضبط معینی بشود مثل وزن
یا کیل و امثال اینها ششم تعیین مدت معلومی پس بی تعیین مدت معلوم باطل است
پس اگر تعیین مدت نامعینی نماید مثل آمدن حاج یا رسیدن غلها باطل است و باید این
اجل معین معلوم هر دو طرف معامله باشد هفتم آنکه جنس سلف فروخته شد
باید که عام الوجود باشد در سر وعده و غالب التحقق باشد در سر وعده و اگر چنین
نباشد مثل بعض میوها که سر وعده اش غیر وقت وجود آنست مثل زردآلو و هلو و شفتالو
در وقت پاییز و زمستان بلکه تابستان هم یا مثل خربوزه و سیب و امثال اینها
در مکانی که اگر در غیر موسم خودش باشد بسیار کم است یا کم است که خاطر جمعی
در حصولش نباشد و همچنین خرید نحاصل ده کوچک و میوه بستانی و اگر

ان ده نسبتا عظیم باشد که خواطر جمعی باشد که حاصل ان بتمامه منعدم نمیشوند
بلکه مقدار انچه سلم شده علی ای تقدیر بهم خواهد رسید جایز است هشتم
انکه موضع تسلیم مبیع باید معین باشد نزد متعاقدین و اگر معین نباشد
باید معین نمایند و این در جایی است که موضعهای تسلیم تفاوت داشته باشند
بحسب قیمت یا جهت مؤنت حمل و نقل پس اگر در بلاد متعاقدین عقد نمایند تعیین
ضرور نیست چه اطلاق عقد منصرف میشود بتعیین همان بلد و اگر در بریه باشند
یا در بلد غریب باشند و اطلاق عقد بشان منصرف ببلد خودشان شود هم تعیین ضرور
نیست و اگر اطلاق منصرف بموضع معین نشود و در موضع تسلیم و عدم تعیین ان غرر
یا ضرر یا نزاعی بشود باید تعیین شود و بدانکه چیز را اگر بسلف میفروشند باید که
مبیع و ثمن هر یک جنسی علیحده باشند یا اگر یک جنس باشند مکیل یا موزون نباشند
چه اگر مکیل یا موزون باشند ربا بعمل می اید چه اجل را قسطی از ثمن میباشد
و معین نیست مقدار قسط ان همچنین که سابقا اشاره کردیم پس گندم را بجو
سلف کردن یا عکس باطل است چه هر دو یک جنس هستند در باب ربا چنانکه سابقا
گفتیم و دیگر بدان هر چیز را بسلف خریدند قبل از سر وعده نمیتوانند بفروشند مشتری
یا بیگانه بگوید مال مرا بت میفروشم چه اگر بفروشد حالا یا موجلا لیکن باجلی
قبل از سر وعده خود مستحق ان نیست پس چگونه میفروشدش و اگر بفروشد
موجلا بهمان اجل خودش یا بعد از اجل خودش پس صحیح نیست اینهم بلا خلاف
و اگر بفروشد بعد از انکه سر وعده اش رسیده و قبض نیز نموده پس هیچ
اشکال ندارد بلکه بیع او صحیح است بلا خلاف و اگر بفروشد بعد
از رسیدن سر وعده اش لیکن هنوز قبض ننموده است در صحت این

بیع

اعتبار تعیین موضع تسلیم در صحت عقد اگر معلوم نباشد چه اختلاف نمایند و ... مهمله

بیع خلاف کرده اند در صورتی که زیاده از قیمتی که خریده است بفروشد
و بهمان جنس که ثمن بوده فروخته باشد که اگر بجنس دیگر فروخته باشد زیاد
فروختن هم مانع ندارد و بعضی دیگر میگویند مطلقا مانع ندارد و این شاید
اقوی باشد لیکن خلاف احتیاط است چون اخبار بسیار وارد شده است که
هرگاه آن جنس که بسلف خریده است بهم ندهد یا میسر بایع نشد باید مشتری زیاده
از قیمتی که داده است از بایع نگیرد بلکه همان قیمت را بگیرد یا اینکه مهلت دهد
بایع را که هر وقت میسرش شد بدهد و اگر بغیر بایع بفروشد باید بهمین
نحو با بایع سلوک شود و مشهور نزد فقها نیز همین است چه میگویند هرگاه
میسر نشد بایع را که سلف فروخته را بدهد مشتری خیار فسخ دارد و امضا
اگر فسخ نموده همان قیمت که داده مستحق است و زیاده بران را مستحق نیست
و جنس دیگر را نیز مستحق نیست و اگر امضا نمود صبر میکند تا آن وقت که
میسرش شد و اگر از اول و سر وعده میسرش باشد باید بهر صورت که باشد
بدهد و اگر در این صورت قیمت را بدهد میشود برضای طرفین لیکن احوط
آنست که اگر قیمت تفاوت کرده بغیر جنس ثمن سلف مبایعه شود و اگر بهمان جنس
شد قیمت را سر بسر بگیرد و جنس سلف خریده شده را اگر از بایع میگیرد اجناس
مسمّا مبیعشانست تسلط دارد که بگیرد و زیاده بر این تسلط ندارد که بگیرد
مگر بایع خودش طوعا بهتر را بدهد و اگر خواهد بعنوان تسلط آن بهتر را بگیرد
باید وقت خریدن سلف شرط آن کنند و باید معین باشد و صحیح نیست که شرط
بهتر مطلق نماید چه بهتر حد معین ندارد چه هر بهتری فوق آن بهم میرسد و اگر
فوق همه فوقها در دست بهم دهد و معین باشند غیر غالب الوجود است خصوص صاحب
[illegible] هرگاه [illegible]

سلمه
احوط ترک است مگر بهمان نقد که خریده
میرزا

سلمه
احوط آنست که بعنوان استیفا بدهد نه بیع
میرزا

[illegible]

دربیع ملفقست

هرگاه مبیع قدر بسیاری باشد واگر بایع ادون وپیشتر نماید فقها صحیح میدانند
چه هرگاه مشتری راضی شد هرچه بایع باو میدهد باید قبول کند اگر واقعا
ادون است پس حکمش معلوم است. واگر از آن بهتر است بر مشتری لازم است که
بگیرد چه بایع احسان میکند وحق خود را طوعا بمشتری میدهد واگر مشتری
بگوید که نمیخواهم ممنون بایع شوم در صورتی که بایع منت بر او نگذارد بگیرد
لیکن گاه هست که بهتر بکار مشتری نمی آید ومنافی غرضش است در این صورت
خالص با اعلی تفاوت نمیکند وهرگاه برای مشتری تفاوت نمیکند بلکه گاه هست
که بهتر برای او نیز بهتر است ان وقت صحیح است و آنچه میدهد بگیرد بلکه لیکن
هست که بایع ممنون است باعتبار نیز آنچه میدهد لیکن باید ان ادون نحو
معهود معروفی داشته باشد که از جهل وغرر ومنازعه بیرون باید واگر مبیع
غیر ادون باشد لیکن مشتری راضی میشود بگرفتن ادون صحیح است واگر
غیر ازجنس بدهد موقوف است بر تراضی وهمچنانست حال در ردی وحقی
که کسی از کسی طلبی داشته باشد ودر این تاملی نیست غیر انکه بعضی میگویند
باید بعقد مملک شرعی مثل صلح یا هبه معوض عنها بعمل آید وظاهر آنست که
مجرد تراضی کافی است چه هرچه میگیرد ابراء ذمه بایع میکند وبایع نیز آنچه زائد
دهد ملک مشتری نموده پس هبه است یا خالی از مغالطه است وگذشت
واگر دعوی بطلان استلاف نماید یکی از طرفین وطرف دیگر دعوی صحت نماید
اصل با او ست مدعی. تفصیل از فساد باید اثبات نماید مثل انکه میگوید بانکه
میگوید باطل است که ثمن تسلیم شد بعد از تفرق یا غیر این وهمچنین حال در هر
عقدی که اصل با آن است که دعوای صحت میکند **فصل** در نقد ونسیه

بدانکه

بدانکه بیع و شری یا اجال لا هستند یعنی مبیع و ثمن هردو حال اند یا اینکه بمجرد عقد باید
هر دو تسلیم شود بنحویکه خواهیم گفت یا آنکه مبیع حالست و ثمن موجل و این بیع
نسیه است یا عکس آن که ثمن حال و مبیع موجل و این سلف است که ذالنسیه یا هردو
موجل و این باطل است چه بیع کالی بکالی است و شارع باطل نموده و همچنین باطل است
بیع دین بدین بانکه مبیع و ثمن هردو دین باشند پس بدانکه کسی که چیزی فروخت اگر
تعیین وقت دادن قیمت نکرد و بیع مطلق واقع شد بیع صحیح است و از حین تمام
شدن عقد بیع منتقل بمشتری و ثمن منتقل ببایع میشود و بر هر یک واجب است حق
دیگری را بدهند و مماطله ننمایند در دادن حق هرگاه صاحب حق حق خود را طلب
نماید بلکه اگر ساکت باشد هم باید خود را بری الذمه نماید از حق مردم مگر آنکه ظاهر
باشد از قراین که مضایقه در تاخیر ندارد تا قدریکه قرینه افاده میکند میتواند که تاخیر
نماید بعد از آنکه دانست از قرینه رضای بتاخیر را و اگر هر یک گویند تا حق مرا ندهی من
حق ترا نمیدهم چه میترسم که حق ترا بدهم و بحق خود نرسم یعنی آنکه پس اندازی حق
مرا بعضی میگویند لازم است بر بایع که حق مشتری را بدهد و حق خود را بگیرد بجهت
آنکه ایجاب عقد از او است و در وقت خوف مماطله مشتری یا حدوث عارضه باید
هر دو حق دیگری را در دست ثالث امینی بگذارند و هر یک از متعاقدین میتوانند قهرا
حق خود را از آن دیگر بگیرد بهر نحو که باشد شرعا تسلط دارد چه بزور و چه بخفیه
و دزدیدن و بعد از گرفتن حق دیگر را بدهد بدون تاخیر و اما در گرفتن حق
بطور نامشروعی عمل نیاورد هر چند وارد شده است در حدیث که مماطله کردن و سر
پیچیدن از دادن حق مردم با قدرت بر دادن حلال میکند عرض آن مماطل را یا اینکه
غیبت او توان کرد و حرفهای درشت با و میتوان گفت مثل آنکه بگوید ظالمی و نامقید

وامثال اینها و حلال میکنند عقوبت او را هم با بنکه حاکم شرع می تواند او را حبس
و زجر نماید بلکه بزند هم تا حق را بدهد و اگر حاکم شرع نباشد مؤمنان حسبةً می توانند
امثال اینها را عمود بشرط آنکه بقدر مشروع اکتفا از تماطل نمایند و این در همه
حقوق حاله و موجله وقت حلول اجل جاری است و مختص به بیع و شری و خصوص
ثمن نیست تا آنکه مستحب است که کسی که از کسی طلبی داشته باشد تا او مدارا نماید و
تضییق ننماید چه خدای تعالی دوست میدارد کسانی را که سهل البیع و سهل الشرا و سهل
القضا و سهل الاقتضا باشند پس چنانکه خدا دوست میدارد قرض دادن را اگر قرض
را با سهل و جمیل بدهد با سهولت بدهد و ضیق و شدت ننماید و هم چنین دوست
میدارد طلبکار را اگر با سهل و جمیل با سهولت بدون ضیق و سختی بگیرد و باید مسامحه
نماید اگر خواهند که خدا دوست دارد ایشان را و مسامحه نماید با ایشان در کردار
ایشان و این مختص قرض نیست بلکه همه حقوق چنین است و مسامحه در بیع و شری را
نیز خدا دوست میدارد که تضییق و مماکسه ننمایند هر چند وارد شده است که مماکسه
خوب است چه مغبون نه محمود است و نه ماجور اما مقام تا مقام چه با مؤمنان
مسامحه مطلوب است و باید بگران مماکسه چه عبث مال را بغیر مؤمن دادن خوبی
ندارد والله یعلم و باید کسی که مبتری نشود دادن مبیع متبایعه ننماید مطلقا مگر
نسبت بوقتیکه او را معتبر است دادن پس بیع را بشرط آن وقت بکند و هم چنین است
حال در ثمن و هم چنین است حال در همه معاملات مگر عقد مناکحه که شرط نیست
نزد شیعه که قادر بر مهر باشد زوج حین عقد و بعد از آن بلا فصل بلی شرط است
که مایوس از دادن مهر نباشد و بظاهر از حال خود بداند که خواهد داد اما اگر زوجه
راضی نباشد الا بمهر معجل حال شرط است تمکن الحال و معجلا و اگر نباشد حرام و عیش

بجد نامشروع نرسانند صح

نموده

نموده اما صحت وفساد عقد این موضع جای این نیست و باید ثمن معین باشد و هم جنس
ثمن و نقش مثلا بعد پس بفروشد باین نحو که اگر حالا میخری کذا قیمت آن واگر موجلا کذا
قیمت آن بلکه باید البته تعیین احدهما بشود و موجل نیز تعیین اجلش بشود پس جایز نیست
اجل غیر معین در ثمن و همچنین جایز نیست در مثمن بنحویکه ذکر شد و اگر فروخت بشرط
آنکه ثمن را حالا بدهد یا موجلا با اجل معینی و مشتری وفا بشرط نکرد بایع را اختیار هست
در فسخ این معامله و امضاء آن و کسیکه چیزیرا نسیه فروخت میتواند همان را بخرد قبل
از حلول اجل ثمن آن بشرط آنکه در بیع اول این شرط نشده باشد والا باطل است بیع احتیاط نمایند میرزا
اول و هرگاه شرط نشد و صحیح شد بیع ثانی مطلقا صحیح است خواه بزیاده از قیمت
اول بخرد یا کمتر یا مساوی حالا بخرد یا موجلا بزیاده از اجل اول یا کمتر یا مساوی
و میتواند بخرد بعد از حلول اجل نیز بشرط آنکه در بیع اول شرط این نشده باشد
چنانکه در صورت ما قبل گفتیم و خریدن بعد از اجل بدون اشتراط مذکور صحیح است
هرگاه بهمان قیمت که فروخته بود بخرد یا اگر بتفاوت خرید و بغیر جنس ثمن اول خرید
آنهم صحیح است و اگر بهمان جنس خرید با تفاوت بعضی حرام میدانند مطلقا و بعضی حلال
میدانند مطلقا و بعضی در خصوص مطعوم مثل گندم و جو و نظایر اینها حرام میدانند
واحوط و اولی اجتناب است خصوصا از آنچه در اصطلاح عرب از طعام مینامند و جایز
نیست که ثمن حال را تأخیر در آن نماید بزیادتی در ثمن یا چیزی دیگر از آن علاوه نماید
هرچند مثل قرآن خواندن باشد از چیزهائی که اجرت و عوضی دارد بحسب شرع چه این
ربا است یعنی زیادتی مالی در عوض قرض و دین بازاء اجل چه ربا معلوم شد که نفع گرفتن
است بازاء تأخیر یکه در قرض میباشد اگر بعنوان شرط باشد و حال ثمن که حالی است
یا موجلی که حلول نموده یا حلول خواهد نمود حال قرض دارد که در تأخیر از آن وقت

حلول

حلول اگر زیادی بگیرند ربا است هر نحو زیادتی که باشد هر گاه تأخیر بشرط این زیادتی
باشد و اما اگر تبرعاً زیادتی داده شود باکی نیست و آن هم تبرعاً تأخیر در اجل نماید
هر چند از خارج معلوم باشد که این تبرع بجهت آن تبرع شده یعنی احدهما احسانی
نموده اند دیگری جزای احسان او نموده و اگر عین نمودند هیچ یک را بر دیگری تسلطی
نبود و شرطی نبود که مطالبه شرطش نماید و اگر صریحاً بزبان بگوید که توقع احسان
بعوض احسانی که بتو کرده ام دارم اما شرط با تو نمیکنم که احسان را بشرط احسان تو
میکنم بلکه اگر نکنی هیچ بر تو تسلطی و شرطی ندارم چه شرط حرام و موجب ربا میشود
اگر صریحاً باین نحو بگوید ضرر ندارد چه تصریح بعدم شرط بودن بهتر از ربا بیرون
میکند بشرطی که راست بگوید که شرط نیست اما با وجود اینها کراهتی دارد چنانکه
سابقاً گفتیم در قرض و اینکه معامله با خدا نمودن و اضعاف گرفتن از خدا چه منافی
دارد با اینکه معامله با خلق نمایند و چیزی جزئی بگیرند و شباهتی هم بربا دارد و شبهه
ربا در اکثر مواضع مکروه هست و در بعضی مواضع شاید حرام باشد چنانکه و احوط — گفتیم و گفتیم صح
ترکست و در بعض مواضع حرام نموده اند چنانکه دانستی اینها همه در زیاد کردن ثمن
است بشرط تاخیر و اما اگر کم نماید بایع ثمن را بشرط تعجیل یعنی بگوید که پیش از حلول
اجل بدهی آن قدر من دست بر میدارم از ثمن این مانع ندارد چه دست از حق خود
برمیدارد بشرط آنکه آن هم دست از حق بردارد و دست از حق برداشتن هیچ ربا
نیست بهیچ وجه **فصل** در بیع صرف بدانکه هر گاه بفروشند طلا را بطلا یا بنقره
یا نقره را بطلا یا بنقره آنرا صرافی و بیع صرف میگویند خواه طلا و نقره سکه معامله
داشته باشند و خواه نداشته باشند و شرط در صحت این بیع آنست که قبض عوضین
یعنی ثمن و مثمن هر دو در مجلس بیع بعمل آید و مراد خصوص مجلس نیست بلکه مراد قبض

عوضین است

که باید تقابض در مجلس بیع صرف [illegible]

عوضین است پیش از آنکه بایع و مشتری از هم متفرق و جدا شوند بحیثیتی که در عرف
بگویند که از هم جدا شدند پس اگر هر دو اگر هر دو عرض راه رفتن مبایعه نمایند بهمان نحو
که با هم راه میرفتند اگر قبض بعمل آمد از هر دو طرف صحیح است هر چند از وقت
مبایعه تا وقتی که قبض عوضین نمودند چند فرسخ راه رفته باشند لیکن در همه
راه با هم راه میرفتند بنحوی که در وقت مبایعه راه میرفتند پس اگر از هم جدا شدند
بهمان قدر که بگویند حالا از هم جدا شدند و هنوز قبض هر دو عوض نشده است
باطل میشود و اگر در وقت مبایعه از هم دور بودند و بعد بهم نزدیک نشدند
ضرر ندارد بلکه عکس آن ضرر دارد بنحوی که در عرف بگویند تفرق بعمل آمد و
از هم جدا شدند و همینکه هم جدا شدن جزما تفرق بعمل آمده بلکه دور نیست
که یک گام نیز بعمل آید اگر احد طرفین گامی بطرفی بگذارد که از آن دیگر جدا
شود و آن دیگر آن گام را بطرف آن برندارد تا آنکه از هم جدا شدن بعمل نیاید صحیح
است و هنوز از هم جدا نشده اند والحاصل باید قبض هر دو عوض قبل از تفرق
بدنهای بایع و مشتری بشود و بعد از تفرق اگر قبض شد باطل است و این را قبض
مجلس برای آن مینامند که غالبا مبایعه در مجلس میشود و قبض باید در همان مجلس
شود لیکن قبل از تفرق بدنهای بایع و مشتری باید قبض شود پس اگر مبایعان از جای
ایضا ضرر ندارد چه تفرق غیر حاصل است خواه نازک باشد که هم را ببینند و خواه
نه و اگر بایع یا مشتری هر کدام که باشند از موضع مبایعه حرکت نموده بگوشه
دیگر مجلس مبایعه روند قبل از قبض هر دو عوض باطل شد معامله و اعتبار در
بایع و مشتری بهمان کس است که عقد مبایعه را بعمل می آورد پس اگر بایع و مشتری
وکیل نمودند هر یک شخصی را در بعمل آوردن مبایعه شان اعتبار بهمان وکیلها است

که باید

که باید قبض عوضین قبل از تفرق وکیلها باشد و اگر بایع و مشتری خود عقد
مبایعه نمودند لیکن وکیل نمودند هر یک از ایشان شخصی را در قبض دادن
تا قبض گرفتن اعتبار بعدم تفرق بایع و مشتری خودشان نیست وکیلها پس
اگر وکیلها تقابض را بعمل آوردند قبل از تفرق بایع از مشتری عقد صحیح است
هرچند وکیلها متفرق شدند قبل از تقابض و بعد از تفرق خودشان تقابض
را بعمل آوردند و اگر وکیلها تقابض را بعمل آوردند بعد از تفرق بایع از مشتری
مبایعه باطل است هرچند وکیلها متفرق نشدند اصلا و بدانکه هرگاه جنس
بجنس معامله شود طلا بطلا یا نقره بنقره زیاد دادن و گرفتن باطل است چه
ربا نیست و باطل و حرامست بنحویکه سابقا اشاره شد که زیادتی حرام است و ربا
است هرچند عوضها مختلف باشند در خوبی و بدی و درستی و شکستگی
هرچند قیمت شکسته بسیار کمتر است چه اعتبار بوزن است نه قیمت بلی در قرض
اعتبار بر نفع است مطلقا خواه نفع از راه قیمت باشد و خواه از راه وزن و
خواه از راه وصف و خواه غیر ذلک پس اگر قرض دهد شکسته را بعوض آنکه
صحیح پس بدهد ربا است هرچند وزنها یکی باشند و همچنین است حال در همه
اوصاف که در باب بیع اعتبار بوزن است هرچند وصفها متغایر و بآن
جهت قیمتها متفاوت و بلکه بسیار متفاوت باشند که باید وزن بوزن
معامله شود بخلاف قرض که اعتبار بر نفع است که اگر شرط نفع بشود حرام و ربا
است چنانکه دانستی و جهل در ربا معفو و معذور نیست اگر ندانند که زیاد
بعمل می‌آید در عوضین تا به معامله باطل است و ربا است هرچند در قیمت هر دو
برابر باشند پس اگر طلاها با نقرها که جنس بجنس معامله میشود غش داشته باشد

که از جنس

۷ در معلوم شدن مبیع غیر جنس خویش

که از جنس دیگر داخل داشته باشند و معلوم نباشد قدر غش معامله وزن بوزن
با تفاوت هر دو باطل است پس باید جنس بجنس معامله نشود یا اگر شد ضمیمه مثل
فلسی یا چیز دیگری قیمت دار باشد ضم نمایند هر دو طرف و اگر یکطرف صاف
باشد و یکطرف غش دار و مقدار غش معلوم نباشد هم همان حکم دارد باید ضمیمه
هر دو طرف بگذارند و اگر یقین داشته باشند که یکطرف کمتر است غیر طرف دیگر باید
ان طرف کم ضمیمه گذارد برای تدارک نقصانش هر چند قیمت ان کمتر و غیر کلی
یکی باشد و اگر این جهت صرف د ضمیمه گذاشتن نباشد و راضی نباشند در این
صورت ضمیمه از هر دو طرف بگذارند بنحو دیگر راضی شوند و مانع ندارد فروختن
اسرب بنقره و مس بطلا یا نقره هر چند در انها اندک طلا یا نقره باشد چه مضمحل
است و عرفا خالص طلا و نقره نمی‌نامند و همچنین میگویند که طلا یا نقره دارد
و مانع ندارد خرج نمودن زر غش دار هر چند ندانند که غش انچه قدر است لیکن
بشرطی مانع ندارد که رواج داشته باشد و اگر رواج نداشته باشد باید اظهار
شود که غش دارد و این اظهار وقتی فایده دارد که انکه میگیرد غش و تدلیس بمسلمان
و اهل ذمه نکند که غش دار را بجای بی غش صرف کند و اگر بهم این معنی باشد باو
ندهد بلکه اولی شکستن است مطلقا چنانکه بعضی از ائمه ع کرده‌اند یا انکه بفرمودند
بکسیکه بشکند و خواطر جمع باشد که شکسته میشود و دیگر باید دانست که بیع صحیح فی
مثل سایر بیعها است و اینکه گاهی معین مخصوص مبیع یا ثمن میشود مثل ان اشرفی
خاص یا این روپیه خاص پس اگر بد در امدند اگر غیر جنس بر امدند مثل انکه مس
یا اسرب و امثال اینها باشند بیع باطل است و تسلط ندارد که عوض از ان
جنس ان بگیرد یا بد بدهد باید هم چنانکه سایر مبیعها و ثمنها چنین هستند مثلا

۷ اگر خالص مسکوک مغشوش باشد و زیاد غش قیمت داری باشد یا دی در مقابل غش واقع شود دلیس خاصیت ضمیمه نیست اگر چه ... است بهم که مضمحل نرسد مبادا

ثوب

ثوب معینی را خریدند که کتان است و ظاهر شد که کتان نیست از پنبه است یا عکس
بیع باطل است و تسلط اخذ عوض یا دادن عوض ندارند و اگر بعضی از مبیع
یا ثمن از غیر جنس برآمده نه همه مثل آنکه چند اشرفی معین را خریده یا فروخته و
ظاهر شد که یکی از آنها یا بیشتر از غیر جنس است مثل مس یا برنج یا امثال اینها بود
معامله نسبت بآن بعضی که از غیر جنس برآمده باطل است و نسبت بباقی صحیح
لیکن خیار تبعض صفقه هست یعنی تبعض مبیع یا ثمن بهر نحو که باشد یا آنکه بعضی دیگر
از غیر جنس برآمد چنانکه گفتیم یا مال دیگری برآمد و آن دیگر راضی بمبایعه مالش نشد
یا رضای او بعمل نیامد مثل آنکه مال طفل یا مجنون یا غایب بود یا آنکه وقف برآمد
یا حر و آزاد بیرون آمد یا امثال اینها آنکه از او میگرفت خیار دارد میانه فسخ
یا امضا بحصه از ثمن بجهت آنکه صفقه اش تمام بعمل نیامد بلکه بعضیش بعمل آمد این را
خیار تبعض صفقه مینامند پس آنکه در این معامله میبایست بگیرد او را اختیار هست که
معامله اش را فسخ نماید بجهت آنکه تمام این شرط نموده بود و عقد کرده بود بعمل
نیامد و اختیار دارد که امضا نماید نسبت بهمان قدر صحیح میباید بدهد چه تمام
را بعوض تمام شرط نموده بود و تمام که بعمل نیامد و آن طرف که این بعض صحیح و بعض
باطل از طرف آن بود که میبایست مجموع از صحیح بدهد اگر عالم بود یا آنکه بعضیش
باطل است خیار ندارد و اگر جاهل بود آن هم خیار ندارد بحسب ظاهر و محتمل که
خیار داشته باشد چنانکه بعضی گفته اند و این قول قوة دارد و اگر معیوب
برآمد همه اش نه آنکه از غیر جنس بود معامله صحیح است و خیار دارد آنکه میگیرد خیار
عیب را و تفصیل خیار عیب خواهد آمد و اگر بعض آن معیب برآمد خیار عیب دارد
یا آنکه اگر خواهد همه را برگرداند و اگر خواهد همه را رد نماید و نمیتواند معیب

یا شراب بیرون آمد صح

یا آنکه بایع بتمامی ثمن هم

ده عوض را که باید بدهد بحساب همان قدر صحیح

تنها

تنها دارد نمایند و در این دو قول است و تحقیقش خواهد آمد لیکن باید دانست که خیار
عیب ثابت است که اختیار هست در فسخ معامله پس عین مال خود را پس میگیرد اگر داده
بود و موجود بود و اگر موجود نباشد عوضش را و اختیار در امضا دارد با آنکه
تسلط دارد که ارش عیب را بگیرد یا بدهد یعنی تفاوت ما بین قیمت آن صحیح و قیمت
آن معیب را پس ثمن را مثلا اگر داده بود ارش را میگیرد و اگر نداده بود ارش را می
دهد لیکن در صرف اگر معامله جنس بهمان جنس شده بود طلا بطلا یا نقره بنقره
ارش اصلا نمیتواند گرفت چه ربا میشود چه ارش زیاد است که در عوض میگیرد و
دانستی که در ربا در معامله اعتبار بوزن یا کیل است نه بقیمت و اگر جنس بغیر جنس معامله
شده مثل طلا بنقره ارش میتواند گرفت قبل از تفرق یا بدان از وقت مبایعه خبر دارد
که قبض مجلس که عبارت از قبض قبل از تفرق باشد است شرط است در صرف و اگر بعد
تمام باطل میشود اگر بعضی از عوض باشد و ارش بعضی از عوض است بعینه چنانکه
تحقیق شده در محلش هر چند احتمالی میدهند بعضی که ارش حکمش غیر حکم عوض است
و این احتمال چیزی نیست و احتمال دیگر هست که اگر ارش را از نقد بدهد یعنی
غیر طلا و نقره صحیح باشد چه نسبت با ارش معامله صرف نیست که قبض مجلس خواهد
و این احتمال هم چیزی نیست چه ارش تتمه عوض است و ثانیا نیست که تسلط دارد که
ارش را بدهد هرگاه هم عوض را نداده بود تنها هم و اگر گفتیم در صورتی بود
که معامله بعین مشخص بشود و اگر بکلی بشود یا آنکه اشرفی خوبی بخرد یا زر سفید
خوبی بدون تعیین چه هر اشرفی خوبی که بدهد خوب است مثلا بلی تعیین نوع
اشرفی باید بشود چه هرگاه تفاوت داشته باشد بوزن یا قیمت باید تعیین شود
چنانکه دانستی سابقا که چنین تعیینی شرط است در صحت هر معامله که باشد

۵ چون مسئله محل اشکال است احوط فسخ است یا امضا مجانا و بدون ارش و اگر خواهند بعد مبایعه جدیده نمایند هر دو را

۷ باطل باشد و اگر از غیر نقدین بدهد صح

و هرگاه

در اینکه مبیع از غیر جنس خود یا معیوب باشد

وهرگاه بیع کلی بعمل آمد باید بایع اقل ما یصدق علیه عرفا از افراد ان کلی را بدهد
چه همین در عرف صادق اید که این فرد همان کلی مشتبر است و لازم نیست
بر بایع که خوب تر از ان بیرون اید بدهد و مشتری تسلط بر اخذ خوب تر ندارد مگر
انکه شرط نماید حین عقد و حال ثمن نیز همین بخواست و حال بدل همه معاملها همین
بخواست چنانکه اشاره شد و اگر انچه بایع داد بمشتری از غیر جنس بر امد یا معیوب
بر امد مشتری تسلطی ندارد سوای انکه از او پس دهد و از جنس و بی عیب را بگیرد
نه اختیار فسخ دارد و نه اختیار ارش و هم چنین است حال در ثمن و در بدل هر معامله
بلی اگر شرط شده باشد در ضمن عقد که اول یا انچه را تسلیم کرده صحیح باشد
یا در فلان وقت تسلیم نماید در این وقت هرگاه فاسد یا معیب بر اید انچه را
داده بود اختیار فسخ دارد انکه میگیرد بجهت انکه بشرطش وفا نشده چه عوض را
هرگاه داد و در غیر فلان وقت داد بشرطش وفا نشد. بلی اگر وقتی که گفته بود هنوز
فوت نشده بشرطش وفا شده پس خیار ندارد در فسخ و در صورت امضا باید
عوض را بستاند و حال در هر معامله و هر عوضی چنین است سوای انکه در صرف
قبض هر دو عوض قبل از تفرق شرط است و تراب زرگرها که از جاروب کردن
دکانشان بهم میرسد و خورده طلا و خورده نقره دارد با جنس دیگر مثل فلوس
یا گندم و غیر اینها از انچه طلا و نقره نیست بفروشند اسلم است چه اگر بطلا یا
نقره فروشند گاه باشد که ربا بعمل اید چه نمیدانند مقدار هر یک از طلا و نقره
را بلی اگر جزم داشته که هم طلا دارد و هم نقره انوقت بطلا و نقره با هم میتوانند
معامله نمود چه مرکب بمرکب معامله اش خوب است و ربا نیست لیکن باز معامله
با جنس دیگر شاید بهتر باشد چه مرکب بمرکب بطریق حیله است و برای صحت غیر

عـ مراد این است که در
صورت دفع بدل ان
خیار تخلف شرط و
امضا نمودن فسخ
تسلط او بر اخذ عوض
از جنس با صحیح با بایع
است ... عبد العالی

حیله

در بیان خوردنیها زرگری

جمله مهما امکن بهتر از جمله شاید باشد و اینکه گفتیم تراب زرگری را بفروشند
در صورتیست که صاحبان طلا و نقره های خورده که در آن تراب هست نشناسند
و اگر بشناسد که صاحبش کیست باید بصاحبش بدهد البته و نمیتوانند مال مردم را
فروختن مگر بصورت فضولی که حکمش خودش گذشت و اگر بصاحب دادن برای
آن زرگر مفسده میکند که تهمت میزنند او را بدزدی یا ضرر مالی یا عرضی باو میرسانند
در اینصورت نمیتواند بنحوهای دیگر بصاحب برساند خواه صاحب که میشناسد
یکنفر باشد و خواه جمعی که باید مهما امکن بصاحب برساند و اگر هیچ نحو میسر نباشد
که بصاحب رسانده شود بحاکم شرع دهد که او بصاحبش بدهد و اگر حاکم شرع
نباشد بمؤمنین و مؤمنات بدهد که آنها بصاحبش برسانند و اگر هیچ وجه
میسر نباشد که بصاحبش برسد یا بجهت خوف عرضی یا مالی یا بجهت آنکه صاحبش
معلوم نیست هر چند بداند که زرگری مردم این بلده یا فرنگیها یا محله نموده اما
نمیداند که این طلا و نقره مال کدام یک از آنها است در آن وقت تصدق نماید از
جانب صاحبش و برای او یا اینکه عین آن طلا یا نقره را بدهد بفقیر و مسکین
و اگر اصلح بحال فقیر و مسکین فروختن و قیمت دادن باشد بفروشد و قیمت را
تصدق کند چه متعارف است که چنین چیزها را از فقرا و مساکین بقیمت درست
نمیخرند بخلاف زرگرها که بقیمت درست میفروشند و اگر بداند که صاحب در
این محله یا قریه است و منحصر در ایشان است و نشناسد شان اگر میسر باشد که از ایشان
هم اذن در تصدق بگیرد اذن بگیرد و اگر گویند همه ایشان که بخود مان بده که
برضای هم کار انجام دهیم بدهد بایشان خود میدانند و اینها که گفتیم اختصاصی
ندارد بخورده طلا یا نقره تراب زرگران بلکه همه حقوق مردم این حال دارد

در این قسم [illegible] علی ما [illegible]

در لزوم قصد [illegible] از جانب صاحب و برای او تامل است [illegible]

هرگاه در دست یکی افتاد باید بهمین تفصیلی که گفتیم عمل نماید **فصل**
در مرابحه و مواضعه و تولیه هرگاه کسی چیزی را که خریده است بقیمتی و خواهد بفروشد
اگر از او خرند بشرط سراسر یعنی بهمان چه که خریده میخرند این را بیع تولیه میگویند
و اگر بشرط نقص و کمتر کردن قیمت میخرند از بیع وضیعه مینامند و اگر بشرط زیاده
تر از قیمتی که بایع بآن خریده است میخرند از بیع مرابحه میگویند و گاه لفظ بیعها را
می اندازند باینکه میگویند تولیه و مواضعه و مرابحه و اگر خرید و فروخت بعمل آید
بدون ملاحظه قیمت خرید سابق بنحو مذکور این را مساومه و بیع مساومه میگویند
و در معامله و مبایعه اینچه ظاهر میشود از احادیث بهتر همان اخیر است که بملاحظه
قیمت سابق و اشتراط یکی از مذکورات نباشد علاوه آنکه سالمتر از کذب و از ضعف
اداء امانت در اینست لیکن اگر کسی خواهد آن سه شق اول را بنحو سلامت بشرط آنکه داند
قیمت سابق را بایع و راست بگوید و همچنین سایر اخراجاتی که بر مبیع واقع شده و
خسارتها و نقصانها اگر در مبیع بعمل آمده و ملتفت اگر بیع مؤجل باشد و غیر ذلک و
واجب است در غیر بیع مساومه آنکه ذکر کند مقدار راس المال را و آنکه راس المال
چه جنس بود اشرفی یا نقره اگر اینها را تفاوتی باشد بحسب قیمت یا بسبب عیب نزد
مبایعین که اگر غیر باشد در عیب ندارد و نخواهد مشتری باینکه اگر اشرفی داده
بود و میگوید که زر سفید دادم و مشتری مطلع بحال باشد نخواهد گرفت بلی اگر
تفاوتی در نظرشان نیست و لهذا بغیر شد مشتری که با اشرفی خریدی یا نقره و هیچ
تفاوتی نباشد شاید ضرور نباشد اظهارش بلی اگر بگوید مشتری که بعینها بچه
خریدی میخرم بزیاده یا غیر باید ذکر نماید حتی صنف اشرفی اگر از چه صنف است
و اگر راس المال جنس دیگر بود مثل گندم یا روغن یا قماش و امثال اینها مثل مس و زر

فلوس البته باید ذکر نماید و باید قدر ربح را در مرابحه و قدر وضیعه یعنی آنچه کم
میکنند و دست بردارد در مواضعه ذکر نماید البته پس بگوید بایع در صیغه
عقد که بکذا لو بدهم با راس المال الکذا یا بمن این قدر نشسته است اگر با راس المال اخراجاتی
کرده باشد و اگر در ان عملی کرده باشد که اجرت دارد بگوید راس المال کذا و عمل من
کذا خواه عمل را خود کرده باشد و خواه دیگری باجاره یا بتکلف برای بایع و اگر
ارش گرفته است بایع باید ارش را از قیمت راس المال وضع نماید چه ارش در حقیقت که
جزو از ثمن است که پس داده است یا داده باز پس گرفته است و اگر واقع را گوید که ارش کذا
کذا گرفتم بهتر و اما ارش جنایتی که بر مبیع شده از جمله ثمن نیست پس ضرور نیست که
از راس المال وضع نماید لیکن هرگاه در ان جنایت عیبی در مبیع بهم رسید یا امری
که موجب نقص قیمت شد بایع باید خبر نماید مشتری را بحقیقت حال همچنانکه اگر
عیبی دیگر در نزد بایع بهم رسیده باید خبر کند چه گاه هست که مشتری اگر مطلع
شود بحدوث ان عیب راضی نباشد و آنچه را بعد از مبایعه اولی تکلف بایع نموده
شد از قدر قیمت یا مجموع قیمت که با و تکلف نمود بایع اولی ضرور نیست که انرا
وضع نماید چه تکلف بخود بایع شده و این در حکم گرفتن از او است لیکن نه چنین باشد
که قیمت زیاده شده باشد بجهت تکلف بعد و اگر چنین باشد باید اعلام نماید مشتری
را بلکه قدر تکلفی را دست بردارد و وضع نماید از راس المال و ما بقی را بگوید که راس
المال است و اگر ثمره از درخت یا شیری از حیوان و امثال اینها خورده باشد و اینها
~~خورده باشد~~ و اینها نماء ملک او بوده اند که بعد از مبایعه بهم رسیده ضرور نیست
که وضع نماید از راس المال بلی باید خبر نماید که سن مبیع من انقدر بوده چه سن منشأ
تفاوت قیمت و رغبت هر دو میشود و مثل سن است وصف و آنچه در وقت

۷۷

مبایعه جزء مبیع بوده که بازاء آن چیزی از ثمن مرعی داشته شده باید آن جزء نماید
وآن نما را با مبیع بمشتری بدهد واگر نه عوضش را مگر آنکه آن نما محض تکلف بایع
بوده و بازاء آن هیچ از ثمن مرعی نشده و هیچ زیاد نشده ثمن بسا مجبر بجهت آن نما
که تکلف شده و باید حیله نکند بایع با ینکه مبیع را بغلامش اگرچه آزاد باشد یا پسر
یا دیگری بفروشد و گران تر بخرد محض از برای آنکه راس المال را زیاد کند و کذب
نگفته باشد که مشتری مبادا ببیند هذا و چنین معامله نیست بلکه معامله اینست که
بایع در آن مماکسه نموده یا مسامحه نموده یا حیله نموده وگاه هست که اگر بداند
که مبیع حیله در راس المال حیله است نخرد هرچند اضعاف آن بیرزد و اگر مبیع مملوک
باشد که جنایتی نموده و او فدا داده آن فدا را داخل راس المال ننماید هرچند بعبارت
گوید که فدا بلند داشته باشد یا بگوید که بر من این قدر نشسته است که چنین چیزی را
در راس المال البته مرعی نمیدارند چنانکه ماکول و ملبوس و سکنی و امثال اینها را
نمیتوان در راس المال گنجانید و ناخوش است که نسبت بدهد ربح را براس المال بلکه
بعضی فقها حرام میدانند پس نگوید که ده خریده ام و دوازده میفروشم که ربح ده
دو میخورم بلکه نسبت بدهد بمبیع و بگوید که بمن این قدر نشسته است یا غیر این از عبارت
دیگر بگوید که ربح میخورم در این مبیع کذا و بهتر از این آنست که بعد از مقاوله و مقاطعه
بگوید که این مبیع را بکذا فروختم بطریق مساومه و اگر نسیه خریده است باید مدت را
ذکر نماید و خبر کند و اگر نه نمود و گفت حالا میفروشم و مشتری باین نحو خرید خیار
فسخ برای مشتری خواهد بود و از حدیث بر میآید که از برای مشتری همان اجل خواهد
بود و این محمول است بصورتی که ذکر اجل و ذکر حالیت هیچ یک نشده باشد فصل
در بیان خیارها که در مبایعه میباشد اول خیار مجلس و معنی مجلس همانست که در صحبت

گفتیم

رد عیب ... پشت گوسفند ... [illegible]

محتاج ببیان است مرتبا

در بیان خیارها

اول خیار

کفتیم یعنی تا بایع و مشتری از هم جدا نشده اند بعد از ایقاع عقد بیع هر یک فسخ
بیع دارند مکر انکه بیع را بشرط عدم خیار مجلس یا جمیع خیارات بعمل آورند یا انکه
یکطرف خیار نداشته باشند یا انکه بعد از بیع اسقاط خیار نمایند هر دو و اکر احدهما
اسقاط نمود دون دیکری خیار همان که اسقاط نموده ساقط میشود دون ان
دیکری و معنی اسقاط انست که اظهار شود که خیار بکار دارند از درجه اعتبار ساقط
باشد و دست از ان بردا شته شد یا کویند که بیع را لازم کردیم یا کویند اختیار نمودیم
امضا شدن ان را بر فسخ شدن و امثال این عبارات و همچنین اکر احدهما بکوید بخیار
همان یک بتنهائی بر طرفست و اکر احدهما امضا نموده و دیکری فسخ نمود فسخ ان
مقدم است و اکر جائی میانه متعاقدین بعمل اید چیز نازک و جبه کنده خیارشان با
چه تفرق بعمل نیامده و اکر از هم جدا شدند خیار ساقط میشود از هر دو بشرط
انکه از هم جدا شدن با ختیار خودشان باشد و اکر یکی باختیار جدا شد و دیکری همراه
او رفت و نکذاشت تفرقه کی بعمل اورد خیار او ساقط نشده و همچنین اکر احدهما
غافل نزد دیکری خود را جدا نمود و ان دیکری بعد از انکه فهمید همراه او رفت و نکذاشت
که تفرق بعمل اید بقصد با لقوه خیارش ساقط نمیشود و اما خیار انکه جدا شد برای تفرق
بعمل امدن ساقط است و اکر جبرا کسی او را نکاه داشت و نکذاشت که همراه او برود
خیارش ساقط نیست مادام جبر و اکر هر دو را جبرا از هم جدا نمودند خیار هر دو باقیست
مادام جبر و اکر احدهما جدا شد و دیکری بحال خود باقی ماند و همراه نرفت خیار
ان دیکر نیز ساقط شد و باید تفرق بعمل اید بحدی که عرفا بکویند که تفرق بعمل امده
بیک کام البته بعمل میاید بلکه دور نیست که بیک کام نیز بعمل اید و تصرف نیز مسقط
خیار است بهر نحوی که خواهی دانست و خیار میانه متعاقدین است چه متعاقدین مالکها

باشند

باشند یا وکیلها یا یکی مالک و یکی وکیل بنحوی که در صرف دانسته و اگر یکی از متعاقدین
بی هوش شد یا خوابید یا مست شد و امثال اینها خیار ساقط نمیشود بجهة عدم تفرق
و اگر مرد خیار او باقیست و منتقل بورثه میشود مثل سایر حقوق خواه جسد میت را
از مجلس بردارند و تفرق میان جسد و احد متعاقدین بعمل آید و خواه نه بلی ظاهر آن
است که وارث خیار ندارد مادامی که تفرق از متعاقدین بکر نشده باشد چنانکه حال
مورث او بود پس اگر در مجلس عقد همراه مورث نباشد خیار ندارد و یحتمل که مطلقا
خیار نداشته باشد وارث والله یعلم و اگر متعاقدین یکشخص باشد مثل وکیل طرفین
یا ولی پس در آن اشکالست که آیا خیار نیست یا هست تا بهما الا آنکه اسقاط یا تصرف
نماید یا اینجا اصلح است و این ضرور است علی ای تقدیر و اگر مبیع مملوکی باشد که بر مشتری
عتق بشود بمجرد بیع خیار در آن ندارند اصلا هیچ خیاری بحسب ظاهر و سیم خیار
حیوانست چه آدم باشد و چه غیر آدم که هر که حیوانی بخرد خیار دارد از ابتدای بیع تا
سه روز که فسخ نماید اما بایع خیار سه روز ندارد و خیار مجلس دارد و اگر معاوضه را
حیوان بحیوان نمایند ظاهر آنست که متعاقدین هر دو خیار دارند و مسقطات این خیار
همانا مسقطات خیار سابق است و تصرفاتی که موقوفست بر آنها آب دادن یا علف
دادن یا تیمار کردن و امثال اینها موجب سقوط خیار نمیشود و اگر بسر نهر برد برای آب
دادن یا آنکه در خانه نتواند لیکن این اسهل است ضرر ندارد و ساقط نمیشود خیار
بان بلکه اگر سوار شود که ببردن و آوردن از سر آب دور نیست که مسقط خیار نباشد
هرگاه سوار نشدن را بهم در رفتن حیوان یا طاعت کردن آن در رفتن و آمدن
باشد بلکه احتمال دارد که مطلقا ضرر نداشته باشد بجهة آنکه بنحو عادت واقع شده
است نه آنکه در رفتن و آمدن بدواند و غرض دیگر داشته باشد بغیر روش عادت

واگر

۹۱ اگر وکالت در عقد اجرا آید صیغه نباشد میرزا

۹۲ با تفرقه مشکل است میرزا

۹۳ ظاهر عبارت تفرق وارث است از متعاقد دیگر لکن معلوم نیست اعتبار تفرق او میرزا

۹۴ اگر تعلق بعتق خودش باشد میرزا

۹۵ [illegible] لیکن اگر [illegible] زمان [illegible] ظاهر باشد [illegible] ندارد میرزا

۹۶ دو خیر مشتری اشکالات پس رعایت احتیاط نمایند میرزا

دوم خیار حیوان در صفحه ۱۰۰ [illegible]

واگر بقصد اسقاط خیار واقع شود مسقط خواهد بود و از تصرفات مسقط خیار
آنست که ببوسند کنیز را یا لمس نمایند بدن او را یا نگاه نمایند بموضعی که قبل از خریدن
حرام بود نگاه به آن یا نعل نمایند چهارپا را یا سم او را بتراشند و امثال اینها سیم خیار
شرط است یعنی شرط نماید بایع یا مشتری یا هر دو که خیار فسخ برای ایشان باشد
یا برای شخص خارجی باشد و باید که مدت مضبوط باشد و جایز است که شرط
نمایند که مشورت با دیگری نمایند در فسخ و امضا که هر چه او گوید چنین کنند
و باید در این صورت به آنچه شرط شده وفا شود و از جمله خیار شرط آنست که بایع
شرط میکند از حین عقد تا فلان مدت هر وقت رد ثمن یا رد مثل ثمن به مشتری
نماید اختیار داشته باشد در فسخ مبایعه در این صورت و همه صورتهای خیار
مبیع از حین عقد مال مشتری میشود و منفعتش از مشتری است و ثمن مال بایع
و منفعتش از آن هم و اما تلف پس حکمش خواهد آمد و هم چنین حکم نقص و عیب و
اخراجاتی که برای مبیع باید بشود مثل علوفه چهارپا و غیر آن بر مشتری است
واگر خرابی مبیع بواسطه مشتری شود تدارکش بر مشتری است هر گاه رد شد
بر بایع واگر خرابی خود بخود شده تدارکش بر مشتری نیست و اخراجات ثمن بر بایع
اینها هم چنانند تا وقتی که فسخ شود و در صورت اخری یعنی صورتی که بایع شرط خیار
نمود که اگر رد ثمن نماید اختیار فسخ داشته باشد مادامی که رد ثمن ننموده مشتری
بعد از مبایعه تصرف در مبیع میکند مثل تصرف سکنی در خانه و مثل آن و سوار
در مثل حیوان و شیر دوشیدن و امثال اینها نه تصرفاتی که نقل ملک نمایند یا آنکه
خراب نمایند و امثال اینها و بایع نیز تصرف در ثمن میکند هرچند تصرف تا فلان باشد
و این موجب سقوط خیارش نمیشود بلی اگر اسقاط خیار نمود بعد از معامله دو

بلکه از مال مشتری نیست که خیار ندارد و ضرر است چنانچه در احکام خیار خواهد آمد ان شاء الله تعالی میرزا

نیست

خیار غبن

بیستکه ساقط شود و در خیار شرط غیر صورتها جزئی کو تصریحی تا فلانه یا عیب یا فلان
نماید اسقاط خیار نمود مثلا هرگاه چیزی خرید و شرط خیار تا مدت معین برای خود
قرار داد و قبل از انقضای مدت برد به بازار و در معرض بیع در آورد خیار آنها
ساقط میشود چهارم خیار غبن است یعنی کسیکه فروخت مغبون شد و گول خورد
خورد و خیار غبن را دو شرط است یکی آنکه نداند که قیمت از آنچه معامله
شده بیشتر است در صورت ثانی و شرط دوم آنکه غبن فاحش باشد پس اگر اندک
زیاد یا کم شده که در عرف گول خورده نمیگویند خیار نیست مثل آنکه در یک تومان
معامله یک درهم از قیمت متعارف زیاد یا کم شده بلی اگر در چهار یا پنج درهم معامله
مثلا یک درهم تفاوت شده گول خوردن است پس هرگاه ظاهر شد که گول خورده است
خیار دار در میان فسخ معامله یا امضا بدون تاریش و اگر میسر نباشد رد یا عیب یا تلف
شدن یا تلف نمودن و امثال اینها عوض از او رد نماید در صورت احتیاط رد و این خیار
به تصرف ساقط نمیشود پس اگر متصرف گول زننده است در صورت فسخ عین مال مغبون
را باید بدهد اگرچه معامله نموده باشد با دیگری چه ظاهر شد که این معامله صورت
ندارد چه عین مال مغبون نیست بلی اگر مغبون راضی باین معامله شود و عوض را خود
بگیرد ظاهرا صحیح خواهد بود چه حکم معامله فضولی دارد و اگر آنکه تصرف نموده
مغبون است نه غابن باید غابن عین مال مغبون را بدهد و اما مغبون پس اگر عین مال
غابن موجود است و میسر است بدهد و الا عوض و اینچنانکه گفتیم و اگر غابن آن
تفاوت را بمغبون بدهد احتمال دارد که مغبون خیارش ساقط شود و احتمال دارد
که باقی باشد و این صورت اشکال هست پنجم خیار تأخیر است یعنی هرگاه مبایعه
بعمل آمد و تقابض نشده نه بایع مبیع را تسلیم مشتری نموده و مشتری نه قیمت هنوز

خیار تأخیر

وقتی مشتری ثمن را به بایع داده و بایع نگرفته هنوز تا سه روز بیع لازم است که خیار
در فسخ اصلا نیست و بعد از انقضای سه روز خیار فسخ برای بایع بهم میرسد و این
در صورتیست که مشتری تأخیر نماید در ثمن دادن و مانعی از طرف بایع نبوده و اما
صورت عکس معلوم نیست که بایع را خیار باشد با آنکه سبب تأخیر از طرف او
و این خیار در صورتیست که شرط تأخیر در ثمن نشده بلکه شرط تأخیر در بیع هم
نشده باشد چه شرط اول بیع را بیع نسیه میکند و شرط ثانی سلف و حکم هر دو
را دانستی و همچنین شرط تعجیل در دادن ثمن یا مثمن را نموده باشند و اگر نموده
باشند و بشرط وفا نشده خیار فسخ برای صاحب شرط هست بجهت آنکه وفا بداد
حقش ننموده و اختیار امضا هم دارد بجهت آنکه میتواند از حق خود بگذرد
و ما بقی را بگیرد و حال شرط تأخیر یا تعجیل بعض ثمن یا مثمن معلوم میشود از آنکه
گفتیم و این خیار تأخیر در این صورت نیز هست و اگر بدون همه این شرطها بعمل آمد
و بعضی از ثمن یا بعضی از مثمن را قبض نموده حکم آن دارد که هیچ قبض نشده باشد
یعنی خیار هست بعد از سه روز برای بایع و بعضی گفته‌اند که خیار نیست بلکه بیع باطل
میشود بعد از سه روز چه در اخبار وارد شده که بعد از سه روز بیعی نیست بر
مشتری یا میانه بایع و مشتری لیکن مشهور حمل نفی لزوم بیع نموده‌اند برای خصوص
مشتری و این قوی است چنانکه در حاشیه که بر شرح ارشاد مولانا احمد اردبیلی
ره نوشته‌ام بیان آن شده است و از جمله خیار تأخیر است خیار چیزی که تا فردا ماندن
آن فاسدش میکند هر نحو فسادی که باشد مثل هریسه و امثال آن از مطبوخات
و میوه که زود فاسد شود و تا فردا صحیح نماند و هر چه مثل اینها باشد پس اگر مشتری
تا شام آورد ثمن را و برد مبیع را فبها و الا بایع اختیار فسخ دارد که صلاح در آن

[illegible]

دید که خود صرف نماید باید بکری بفروشد صحیح مینماید اگر خواهد بلکه البته فسخ هم جایز است هرگاه مشتری سعی نماید که مراعات عدم تضرر بیعه نماید امکن بکنند تسلط دارد که فسخ نماید و ثمن را از مشتری بگیرد لیکن خوب نمیکنند که بگذارد ضایع و فاسد شود و ثمن از مشتری بگیرد هر چند میتواند بلکه تا تواند تضییع امر نماید که فساد نشود و بعضی میگویند که خیار اختصاص بایها ندارد و اختصاص بیک روز تا شب ندارد بلکه هر مبیعی که مشتری تاخیر نماید در قبض و خوف فساد آن باشد خیار دارد بایع در فسخ و امضا و این اشکالی دارد زیرا که دلیلی برای این نیست بغیر سوای حدیث لا ضرر و روایة ما علی المحسنین من سبیل و امثال اینها و مقتضای اینها آنست که بایع بفروشد مال مشتری را و عوض را برای او نگاه دارد چنانکه حال در همه حقوقی که نزد شخصی باشد و بترسد که تلف شود چنین است که میفروشد یا عوض میکند بچیزی دیگر تا صاحبش بیاید مگر آنکه گفته شود که الزام این معنی هم بر بایع ضرر است که منشاء اش تاخیر مشتری است بلکه آنچه بایع صرف اش میکند اختیار دارد و از اینکه گفتیم ظاهر شد که بایع در صورت عدم فسخ و بیم فساد و تضرر مشتری نگذارد که فاسد شود و برای مشتری بفروشد چه مؤمن برادر مؤمن است باید آنچه برای خود روا دارد برای او روا دارد و اخبار در این باب بسیار است و تشدید زیاد دارد که نباید گذاشت که برادر دینی متضرر شود اصلا بلکه نسبت بهر کس که مالش حرمت دارد چنین باید بود و وجوب کفائی صناعات و زراعات و تجارات برای نظم معاش مسلمانان و حرمت دادن است بلی اگر خود متضرر شود اگر دفع ضرر از او نماید لازم نیست که متحمل ضرر شود بنا بر لا ضرر و لا ضرار لیکن اگر مراعات نماید و ایثار بر نفس نماید شاید ممدوح باشد

عب

دلالت حدیث بر اینمطلب معلوم نیست و اینکه شرح هم بر تنقید کرد که تلف و عیب قبل از قبض از مشتری نماید شاهد دلالت بر جواز در صورت عدم تمکن از استیفاء از مشتری را باشد نه بر وجوب لکن دانستی که تلف از بایع است در اینجا مرزا

(در حاشیه: الاعظم ان ضرر خود باشد صح)

خصوص در صورتی که ضرر خود سهل و ضرر آن عظیم باشد و اگر تا ندکه برادر دیگر تدارک ضرر او را خواهد کرد دور نیست که در این وقت هم لازم باشد لیکن ضرری که متحمل تواند شد و میسرش باشد تحمل آن لیکن در اخبار نشد بد بسیار وارد شده چنانکه اشاره شد باید مراعات شود خصوصا در مقام احتیاط و حیات حال

(در حاشیه: در خیار وجوه دعلها تامل است میرزا)

اگر بایع تا چیز نماید در گرفتن ثمن از مشتری غیر خیار فسخ چنانکه اشاره شد ششم خیار رؤیت است هرگاه چیزی را بوصف خرید و ندید هرگاه بیبیند و موافق وصف نباشد همه اش یا بعضش یا آنکه همه مبیع را دید الا بعضی و آن بعض را که بعد دید موافق وصف نیامد خیار فسخ دارد اگر دون وصف بر آمد و اگر فوق وصف بر آمد و بایع ندیده بود بایع خیار فسخ دارد اما مشتری در صورت تا خوبی خیار ندارد

(در حاشیه: با بودن موصوف مباین با خارج فوق موصوف نبودن خیار بجهت مشتری که ... مشکل است میرزا)

اگر بایع دست از زیادتی برداشت و با و تکلف نمود و منتی هم بر مشتری نگذاشت که اگر منت گذارد مشتری را ضرر باشد که ممنون نشود و همچنین است اگر آن بالا بودن را مشتری ضرر داشته باشد یا اینکه حاکم غصب نماید یا عیب خوبی بار و جبرش از ارش کند یا این جهت مثل آنکه کنیز وجیهه و مقبول بر آمد یا آنکه میسرش نشود محافظت یا آنکه کنیزی پست میخواست از برای طحن و امثال آن و کنیز وجیهه را طاقت آن نباشد یا میسرش نباشد والحاصل اگر ظاهر بر آید مشتری عذر مقبول نزد عقلا دارد در فسخ اختیار را نزاع دارد و اگر مرادش لجاجت و عناد باشد معلوم نیست که خیار داشته باشد و همچنین است حال در صورت اول که دون بر آید و مشتری راضی باشد بایع را نمی رسد که فسخ نماید بجهت آنکه دون بر آمده مگر آنکه عذر وجیهی داشته باشد یا این که گوید من کنیز وجیهه را فروختم از ترس دزد و حرام یا حاکم یا غیر ...طانه و امثال آن چه خود ضرر و ... دارم والله یعلم هفتم خیار عیب هشتم خیار فوات شرطی

(در حاشیه: ششم خیار رؤیت)

(در حاشیه: هفتم خیار عیب)

که در عقد

کرده عقد شده باشد بدانکه آنچه از اصل خلقت طبیعتش بیرون رفته عیب است
البته یا بنکه یا زیاد شده و یا کمتر شده و کمتر یا نقصان جسمی است و یا نقصان صفت و
طبیعی است اول مثل آنکه دستش باد یا انگشت زیاد یا فرج زیاد و امثال اینها داشته
باشد یا چیزی و جسمی که از حد طبیعی گذشته باشد و حد طبیعی آنست که انسان مستوی
الخلقة مثل آنکه یک دستش باشد یا چهار انگشت و امثال اینها و هزال و لاغری طبیعی نیز از
این جمله است بلکه موی پشت فرج و دور ان و موی دستش یا که متعارف است اگر کسی
نداشته باشد بحسب خلقت عیب است هر چند بظاهر امر مطلوب است و بمعالجات ازاله
این مو میشود و همچنین اگر مرعبد مو نداشته باشد با اینها که گفتیم و همچنین اگر
خصیه بیرون یا بدان هم عیب است هر نحو که باشد هر چند قیمت او اضعاف مضاعف
زیاد شده باشد و ثالث مثل آنکه بیمار باشد بیماری دائمی یا بیماری منقطعی که عرفا عیب
گویند و موجب رش شود بنحویکه خواهی دانست بحمل که چنین عقد اگر بیمار باشد
و نزد مشتری اید عیب باشد چنانکه فقها گفته‌اند و قیاس بما امر ادمی حیوانات و اسجار
و ثمار و اجناس و غیره را و هرگاه مبایعه بلفظ مطلق باشد در مبیع مطلق منصرف
بصحیح میشود یعنی سالم از عیوب مذکوره و همچنین است حال ثمن که منصرف بصحیح میشود
نیز پس هرگاه عقد مطلق شد باید مشتری ثمن صحیح و بایع مبیع صحیح بدهد و هم
چنین اگر شرط صحت کنند و بایع مشغول الذمه است که اقل ما یصدق علیه الصحیح از مبیع
معین را بدهد و مشتری اقل ما یصدق علیه الثمن معین صحیح را و بر هیچ کدام لازم
لازم نیست که بهتر از آن بدهند و اگر بهتر یا خوب تر و یا لایق تر بدهند بر آن دیگری لازم
است که بگیرد و لجاجت نماید مگر آنکه عذر وجیه شرعی بیاورد بنحویکه اشاره شد خوبتر و یا لایق تر
و اگر خواهند خصوص خوب تر را بعنوان تسلط و استحقاق بگیرند باید شرط نمایند

درصفی

در ضمن عقد وهرکاه شرط نمودند وعقد بکلی شد بشخص معین مشغول الذمه
است که وزدی از ان کلی بدهد واکر عقد بشخص معین از مبیع یا ثمن شد وان شخص
معین ظاهر شد که خالی است از ان خوبی مثل انکه شرط شده بود که موی کنیز مجعد
باشد وابرو باریک پیوسته ودهان تنگ وامثال اینها وظاهر شد که نه چنین است
در این صورت خیار هشتمی را دارد که خیار از راه فوت شرط است وتفصیل این در
بیع صرف کذشت وبدانکه خیار فوت شرط مثبت امضا عقد است مجانا یعنی بلا
تفاوت کرفتن بازاء شرط مفقود ومثبت فسخ بیع ورجوع بثمن خود اکر موجود
وعوضش اکر مفقود باشد این خیار هست هرکاه قبل از تصرف ظاهر شد واما
اکر بعد از تصرف ظاهر شد مثل انکه شرط بکارت کرده بود وبجماع کردن ظاهر شد
عدم بکارت در این صورت ارش میکیرد مکر انکه بایع راضی شود که تصرف کرده را
پس کیرد ومثل تصرف کرده است عیبی که حادث شود نزد مشتری در غیر ایام خیار
چنانکه خواهی دانست ومسقط این خیار اسقاط بعد از عقد است یا انکه بایع را بری
الذمه نماید از حق شرطش وهم چنین است حال ثمن وهم چنین است اکر بایع بفروشد
بعینه مبیع بی کمال را باعتقاد بی کمالی یا بشرط نقص این کمال وبعد معلوم شود که کمال را
داشته بود نزد بایع واکر شرط نامشروع یا محال کردند مثل انکه شرط کند که زن
نوبر من خلال یا انکه زرع را قبل از وقت رسیدن برساند وبعمل اوردی وامثال
کذشت که در لزوم اینها شرط باطل بلکه بیع نیز باطل است واما خیار عیب پس مثبت فسخ است بنحوی که
کفتیم وامضا با ارش یعنی تفاوت ما بین قیمت صحیح ومعیب اکر ثمن را داده است نقد
تفاوت را پس میکیرد واکر نداده نمیدهد وما بقی را میدهد ومنشا تفاوت را
کرد در عیب ارش میتواند کرفت ودر فوت شرط نمیتواند کرفت در حاشیه شرح

بودن ارش جزئی از ثمن اشکال است میرزا دام ظله العالی

مولانا

مولانا احمد ره نوشته‌اند و صورت یافتن ارش این است که آن معیب را نزد اهل خبره
قیمت میکنند صحیحا و قیمت میکنند معیبا و تفاوت ما بین این دو قیمت را ملاحظه
میکنند که چه نسبت است مثلا تفاوت عشر است یا ثمن است بهمین نحو تفاوت در قیمت
مبایعه شان بنا میگذارند چه گاه باشد که در مبایعه قیمت را بسیار نازل کرده باشند
مثلا بر نصف قیمت فروخته باشد و تفاوت قیمت واقعی اگر بنصف باشد در اینجا
هیچ نمی‌باید بستاند چه ارش باقی نمی‌ماند پس لهذا نصف قیمت مبایعه خود شان از ارش
قرار میدهند مثلا چیزی ده تومان قیمت آن بود به پنج تومان خرید و بعد معیب ظاهر
شد که نصف قیمت صحیح است پس معیبش به پنج تومان است پس هیچ ارش نمی‌ماند
و گاه هست که بچهار تومان خریده صحیح را و هر گاه معیب نصف قیمت برآمد باید
یک تومان دیگر بایع بگیرد و این البته غلط است چه صحیح که قیمت آن چهار تومان
شد البته معیب نصف قیمتی قیمتش دو تومان خواهد بود پس دو تومان را از بایع پس
میگیرد یا نمیدهد لهذا گفتیم که به تفاوت نزد اهل خبره ارش را بنا نگذارند بلکه تفاوت
اهل خبره را ملاحظه کنند که چه نسبت است عشر است یا نصف است یا ثلث مثلا بعد از
آن بهمین تفاوت بنا را بر قیمت مبایعه شان گذارند اگر عشر بود عشر قیمت مبایعه
شان را پس گیرند باید هذا و هکذا باقی صورتها و اگر در مبایعه اجلی باشد اجل را مرعی
دارند در قیمت اهل خبره و گرفتن ارش و این قیمت را نسبت بوقت مبایعه و مکان
مبایعه مرعی دارند و این خیار عیب ساقط میشود اگر بایع تبری از عیب نمود مجملا
یا مفصلا یا اینکه گفت بهمه عیب این قیمت میفروشم یا امر رجوعی بعیب نیست یا گفتم
کریان میفروشم و امثال این عبارات و مشتری راضی شده بود یا آنکه مشتری عالم
بعیب بود سابقا یا آنکه اسقاط خیار عیب نمود یا اسقاط همه خیارات نمود و هر گاه

خیار ساقط شد نمیتواند که رد نماید و فقط ارش بگیرد و همین حالت دارد اگر ثمن معیب باشد و اگر تصرف در ان معیب شده بود در صورتیکه هیچیک از مسقطات بعمل نیامده باشد که عیب ظاهر شد پس نمیتواند داد لیکن ارش میگیرد مگر انکه صاحبش راضی باشد برپس دادن انوقت میتواند پس داد و میتواند پس بدهد و ارش بگیرد و مثل تصرفست هرگاه نزد مشتری در غیر ایام خیارش عیبی دیگر هم رسد که در این صورت رد نمیتواند کرد و لیکن ارش عیب سابق را میتواند گرفت و اما اگر در ایام خیار مشتری بهم رسد مشتری رد میتواند کرد و این تصرف که گفتیم اگر بعد از علم بعیب شده بود هم همان حکم دارد مگر وطی کردن کنیزی که حامله بر امد چون حمل عیب است میتواند با تصرف کردن پس بدهد هم چنانکه میتواند ارش بگیرد لیکن پس دادن در صورتیست که ندانسته که حامله است و وطی کرده و هرگاه رد کرده باید نصف عشر قیمت ان جاریه را با بایع بدهد از جهت همان وطی که کرده خواه وطی قبل کرده باشد یا وطی دبر که وطی دبر وطی است شرعا و اگر باکره بوده عشر قیمت بدهد بعد از زوال بکارت هرچند بجهت حمل این بکارت در معرض زوال باشد و اینکه میتواند پس دادن با وجود تصرف همین مخصوص است که عیب حمل باشد و اگر حامله نباشد و عیب چیزی دیگر باشد نمیتواند پس داد و اما تصرف بعضی گفته اند باید منحصر بوطی تنها باشد که اگر تصرفی دیگر نیز کرده باشد نمیتواند پس داد چنانکه مقتضای قاعده است حتی انکه تامل نموده اند در بوسیدن و لمس سوای وطی و ظاهر است که نیز چنین است بلکه اگر بوسیده باشد و لمسهای دیگر کرده بکر که لازم وطی است عادة نیز بعمل اورده باشد میتواند پس داد بلی اگر عیبی نزد مشتری بهم رسانده در غیر ایام خیارش نمیتواند پس داد و هم چنین اگر تصرفات دیگر باشد

ابن اسمثناء متعلق بسابق است چنانچه ظاهر است و مسئله هم خالی از اشکال نیست و محتاج بتامل است منه

واگر تصرف مثل آب بندی دیوار یا بر بند و امثال اینها باشد اشکالی هست احوط عدم
رد است بلکه اقوی هم همین است که رد ننماید و ارش بگیرد و این عیبی که موجب خیار
رد یا ارش است آن عیبی است که در وقت عقد بوده باشد یا در اوقاتی که بایع هنوز
مبیع را بمشتری نداده بهم رسد چه تلف و نقص از بایع است چنانکه گفته خواهد شد
و همچنین اگر حادث شود در اوقاتی که خیار باشد چه گفته خواهد شد که در این
وقت از کسی که خیار ندارد از آن تلف خواهد شد و از کیسه او میرود و اگر عیب
در بعضی باشد نه همه خیار میان امضا و ارش گرفتن یا رد همه نمودن دارد اما
رد معیب تنهائی خیار ندارد و همچنین است هرگاه دو شخص باتفاق بخرند
و حصه یکی معیب برآید یا رد با هم کنند یا ارش بگیرند فاما معیب تنها را اگر خواهند
پس بدهند تسلط ندارند بلی اگر بایع برضا پس بگیرد مانع ندارد در هر دو صورت
بلکه در صورت اخیر هرگاه بایع بداند که مشتری دو نفرند و هر یک قدری را
میگیرند محتمل که بر بایع لازم باشد که معیب تنها که حصه یکی از مشتریها است بگیرد
هرگاه رد کند لکن احوط و اولی آن است که گفتیم که باتفاق پس دهند یا ارش بگیرند
و خیار عیب فوری نیست بلکه هر وقت که خواهد یا ارش میگیرد یا رد میکند لکن
رد در صورتی است که تصرف نکرده باشد چه بعد از تصرف تسلط غیر ارش ندارد
و اگر دعوی کند بایع که من بری از همه عیبها یا از خصوص این عیب کرده بودم قول
قول مشتری است هرگاه انکار کند یا بینه بر بایع اثبات است و اگر نمود قسم
بمشتری میدهد و مشتری مخیر است میان قسم خوردن و رد قسم بر بایع نمودن
چنانکه قاعده است در دعواها که چنین طی میشود و اگر بایع گوید که عیب نزد من
نشده بود و همچنین در ایام خیار مشتری پیدا نشده بود و مشتری گوید که شده

محل تأمل است میرزا

تأمل باید بشود میرزا

بود

۹۰

در خیار عیب

بود قول قول بایع است بد سنوری که گفته شد طی میشود دعوی و کویز پائی غلام
باکنیزکه سابق بر نزد بایع داشته عیب است اما حادث نزد مشتری عیب نیست
که رد بر بایع شود یا ارش گیرد و اگر دعوی نماید که نزد بایع بوده هرگاه اثبات
نمود که نزد او مکرر میکرده هیچ شبهه نیست و اما اگر اثبات نمود که گریخت نزد
او و ور نیست که کافی باشد برای ثبوت و هم چنین حیض ندیدن شش ماه تا شش
ماه هم در کنیز نکه نه صغیره است و نه یائسه و مراد از صغیره اینجا کمتر از نه ساله نیست
چه نه ساله متعارف نیست که حیض بینند هر چند ممکن است بی خلاف خلقت زنان
نیست حیض ندیدن نه ساله و ده ساله و یازده ساله بلکه دوازده ساله بلکه سیزده
ساله هم چه غالبا در این سنها نمی بینند بلی اگر از سن متعارف حیض بینان حیض
نه بیند عیب است بلکه دور نیست که اختصاص بشش ماه نداشته باشد بلکه هر گاه
موافق عادت و متعارف هم سن و هم شهرها حیض نه بیند عیب باشد و هم چنین
استحاضه باشد چه سبب است و از زنان کمتر از سن پنجاه سال قطع میشود حیض اثنا
و ثقل و دردی در مثل روغن چراغ که زیاده از عادت باشد عیب است و هم چنین
بول نمودن در رخت خواب عیب است از کبیره نه از طفل صغیر اما دو سرخ بودن
و ثیب بودن یعنی باکره نبودن کنیز عیب نیست بجهة انکه غالب در کنیز ثیب
بودن است مگر کنیز صغیره قبل از بلوغ چه غالب و طبیعی ان بکارت است
و اگر مشتری شرط نموده بکارت با علم بکارت او وقت عقد و خلاف شرط
بعمل امده خیار مشتری باو دارد نه خیار عیب یعنی خیار دارد که رد کند یا بر داشتن
مجانا بدون ارش لیکن اگر شرط بکارت نمود و بازاء ان زیادتی ثمن ملحوظ بوده
اظهر آنست که ارش هم میتوانند گرفت خصوص در صورتی که تصرف و جماع ظاهر شد

یعنی فوات شرط

که شبهه است و اگر غلام یا کنیز دیوانه شدند یا خوره بهم رسانیدند یا پیس شدند از
حین تمام شدن عقد تا یکسال خیار دارد مشتری در رد کردن و اگر تصرف نموده
خیار در رد نیست علی الاحوط بلکه رد در این صورت اشکال تمامی دارد بلکه
احدی از فقها راضی نیستند لیکن ارش میگیرد و اگر بعد از یکسال بهم رسید هیچ
خیاری ندارد نهم خیار تدلیس است یعنی بایع مثلا حیله نمود در مبیع بنحویکه
موافق طبیعی متعارف نمود یا موافق رغبت و خواهش مشتری نمودار شد یا انکه
بنحوی نمود در وقت بیع که واقع چنین نبود مثلا کنیز کری را مو در سر ان تعبیه
نموده یا انکه گوسفند لاغری را بی علف داده زیاده از حد تا انکه بنظر چاق
نمود و سنگین و امثال ان و هم چنین گفته بود که موی پیچیده میخواهم پس موی
را پیچانید بحیله و امثال اینها یا انکه گوسفند شیر دهی را مدتی شیر ندوشیدند
تا در پستان او جمع شد بسیار شیرده بنظر درآمد و اینرا تصریه میگویند و من
علی هذا پس اگر چیزی از اینها ظاهر شود که عیب است خیار عیب دارد و اگر عیب نیست
لیکن مشتری شرط خلاف نموده بود خیار هشتم را دارد که گفته شد و اگر تصریه شد
پس اگر ثابت شود تصریه باقرار بایع یا بینه اختیار دارد مشتری میان امضاء عقد
بدون ارش یا رد و اگر رد نمود هر قدر شیری که از ان دوشیده است و هست رد
نماید بصاحبش ان شیرها اگر حین بیع بود بلا تامل و اگر موجود نباشد مثل ان شیر
بدهد و الا عوض ان قیمت ان را بدهد و اما شیرهای دیگر را یعنی انچه بعد از تصریه
از ان دوشیدند ان را هم احوط انست که بدهد خصوصا انچه مخلوط شد بعد از بیع
با ان شیری که تصریه کرده بود هر چند ظاهر انست که سه مد که نیم صاع و ربع صاع
باشد ان شیر پس دهد کافی نیست هر گاه در ظرف سه روز شیر را دوشیده باشد

نهم
خیار تدلیس

و تصرف

و مصرّی نموده باشد و اگر ثابت نشد تصریه تا بکلّه روز سیّم اختیار دارد که پس دهد
بجهت آنکه در این ظرف امتحان نماید و شیردادن که اگر ظاهر شد با امتحان او که مصرّیه
شده است بآنکه اول بسیار شیر آمد و بعد نقص کرد و گاه هست که در روز دویم
و سیّم نیز بسیار است بجهت مصرّیه لیکن در سیّم و بالآخره نقص معتدّ به میکند که ظاهر می
شود که مصرّیه شده اختیار دارد در ردّ یا امساک بدون ارش فامّا نقص سهل
که بسیار اوقات که دست بهم دهد ظاهر نمیشود بسبب آن و اگر ردّ نمود گفتیم که
شیرها را نیز ردّ نماید بدستوری که مذکور شد و امّا اخراجات آن گوسفند را
اگر نموده وضع نماید و باقی را بدهد و اگر خود چرانیده باشد اجرت چرانیدن خود
را وضع نماید مگر آنکه آن را تکلّف بیایع نماید و این مصرّیه در گاو و گاومیش و شتر
ماده نیز میباشد بلکه بعضی الحاق نموده‌اند در هر حیوانی که مطلوب در آن
شیر دادن باشد مثل آنکه الاغ ماده یا کنیزی که شیر دهند برای شیرشان که بچه
محتاج شیر ایشان بوده لیکن اشکالی هست در اینکه حکم مصرّیه داشته باشد
بلکه حکم تدلیس دارد ششم خیار شرکت است یعنی چیزی که مبیع یا ثمن شد بعنوان
تعیین و تشخیص نه بعنوان کلّی پس آخر ظاهر شد که قدری از آن حق دیگری است
خواه حق همان که داده است یا شخص اجنبی این شرکت نقص و عیب است که موجب
خیار ردّ میشود یا قبول با شراکت صاحب حق و این خیار برای مشتری است بخصوص
اگر در مبیع باشد آن شرکت و برای بایع است اگر در ثمن باشد بخصوصه بشرط
آنکه آن صاحب حق هرگاه احد متبایعین باشد و مبدأ انسان است و داده است
بر حسنا خود لیکن نه بخشیده و اگر هم بخشیده دست از حقش بردارد ممکن که خیار
برطرف نشود بشرط آنکه منّت نگذارد یا آنکه گرفتن منّت از او قبول کرده و امّا اگر رضا

حق جاهل بود بان حق بعد از انکه معلومش شد ان هم خیار دارد میان امضاء عقد
یا فسخ ان و اگر اجنبی باشد صاحبان حق شفعه و با علم بحقق هیچ او را خیاری یا حق
دیگر نیست سوای انکه بدون رخصت آن تسلیم مبیع بمشتری در صورت اول یا ثمن
ببایع در صورت ثانیه نمیتواند نمود و بعد تحقق شفعه هم نمیتواند تسلیم نمود بدون
اذن شریک و اگر ان زیادتی در چیزهای متساوی الاجزاء بهم رسید که مبایعه انها
بوزن یا کیل یا عدد یا ذراع باشد که من کذا یا کیل کذا یا عدد کذا یا ذرع کذا و بایع
بمشتری زیاد داد جهلا و مشتری نیز جاهل بود ضمان زاید را پس دهد یا بیع
یا دیگری اگر صاحب بکری است و همچنین است هرگاه هر دو معلومشان بوده
باشد زیادتی مثل انکه جوالی داد که ده من گندم دارد بمشتری که هشت من گندم
خریده بود یا انکه احدهما جاهل بود و دیگری عالم لیکن این در مذروع مشکل است
چه گاه باشد که این زیادتی را اگر جدا نماید ضرر به بایع یا صاحب بکر هم رسد که بیکار
شود یا ناقص قیمت یابد که بعضی فقها مذروع را مطلقا داخل غیر متساوی الاجزاء نموده
اند و اگر جوال گندمی را مثلا بخرد که ده من است به تصدیق بایع و بعد که کشیدند
دوازده من بر امد هیچ یک اختیار فسخ ندارند بجهت قسمت قهری که دو من را به بایع
و ده من بمشتری داده میشود و اگر به سبیل فرض یا در احدهما یا هر دو در این قسمت
قهری متضرر میشوند خیار فسخ برای متضرر خواهد بود اگر واقعا ضرر باشد
یازدهم خیار تبعض صفقه است و این عکس دهم است چه انکه مبیع یا ثمنی که بعنوان
مشخص و معین مبیع یا ثمن شده اند نه بعنوان کلی و ظاهر شد نقصش خیار دارد انکه
نقص باو رسیده است میان فسخ یا امضا بحصه ای از ثمن که در مقابل جزء باو رسیده
یا حصه از مبیع در مقابل جزء باو رسیده از ثمن و این تبعض گاهی بعنوان شرکت

بهم میرساند با تحقق شرایط شفعه

مشاعی

مشاعی اجنبی میشود که راضی باین عقد نسبت بحصه‌اش نباشد و رد نماید عقد را و
اگر راضی شد بعد از عقد و علم ممکن که خیار ساقط شود و احتمال بقا نیز هست
باینکه گوید من از تو خریدم و اندک بکری نگرفتم و عقد با او ننمودم با آنکه خیار دارم
مستصحب است و گاهی بعنوان مفروض میباشد مثل آنکه جفت درها یا امثال این
گرفت و یک لنگه از مال دیگری برآمد که امضا نمیکند عقد را نسبت بخودش و اگر
امضا نماید همان حالت دارد و گاهی بتلف الهی میشود نزد بایع یا در ایام خیار مشتری
و گاهی بنداشتن بایع بعض آنچه را فروخته بود میشود و امثال آن مثل آنکه بعضی از
مملوک حر برآمد یا بعضی از مبیع وقف یا بعضی از سرکه شراب برآمد و امثال آن
و حال در ثمن نیز مثل حال در مبیع است و تفاوت نقص قیمت یک لنگه شدن در
امثال فرعی میدانی چه در جفتان قیمتی دارد و لنگه آن بجفت قیمتی و بدون
جفت قیمتی دارد نازلتر از آن با جفت و حال در متساوی الاجزاء بنحوی است که گفته
شد در خیار سابق بلکه اینجا تسلط فسخ هست علی ای تقدیر چه کسی که ده من گندم
مثلا میخرد و هشت من برآمد میتواند گفت که من نمیخواهم من نخواستم مگر آنکه ده
من را بدهد عوض بیار از خارج نمیخواهم مگر آنکه مبایعه بنحو کلی باشد اما بنحو
دو من بدهد و هشت من را دو د بگیرند اگر بدهد میتواند باز فسخ نماید که من
ده من ضرور دارم و نمیخواهم که از دو کس بخرم چه اغراض مختلف است و در طرف
ثمن اظهر است چه میگوید بگو من از ضرور داشتم و کمتر بکارم نمی آید و نمیخواهم
تتمه را از دیگری بگیرم الحاصل کسی که ده من چیز خرید از حین مبایعه ده من منتقل
میشود بملک مشتری و ده درهم مثلا منتقل میشود ببایع و هر یک تسلط دارند که تمام
خود را بگیرند و اگر بعضی خود داده شد و باقی داده نشد میرسد که بگوید که عقد

اما اگر بنحو کلی باشد صح

و عهد

وعهد و شرط و رضا من بکذا بود هرگاه نشد فسخ میکنم ومیتوانند بگویند که راضی شدم
وعوض ما بقی را پس اگر داده والا نه هلچرین عقد و شرط و عهد بودی که
این را باقی بدهی و هر جزء جزء در عهده است که بدهی پس اگر ندهی بعضی را معنی ندارد
که ما بقی را ندهی بجهة آنکه بعض حق مرا ندادی و حق من مستحق است باید بدهی و
میسور ساقط بمعسور نمیشود چنانکه حضرت امیر فرموده اند و باز فرموده اند
کما لا یدرک کله لا یترک کله یعنی چیزی که همه آن دست بهم ندهد بلکه بعضی دست
بهم دهد همه را ترک نمیتوان نمود الی غیر ذلک از ادله حجیت و امضا بالنسبة پس آنچه
توهم نموده بعضی از متاخرین از اینکه امثال این عقدها باطل است بمقتضای قاعده اصل
ندارد سیزدهم خیار تعذر تسلیم مثل آنکه مبایعه بر بنا بر تسلیم عوضین دیگر
آن شده ظاهر شد تعذر بعد از عقد تا وقت معین یا مطلقا خیار بهم میرسد آن را
که حقش باو نمیرسد و متعذر شده میان فسخ یا امضا در صورتی که در تعذر مطلق
امکان انتفاع باشد که بسبب آن نرسد و خیار میان امضا مجانا یعنی بدون ارش
یا فسخ خیار تفلیس است مثل آنکه چیزی بمفلس فروخته بودند هرگاه عین مال خود را چهاردهم
یافتند اختیار دارند در فسخ یا اینکه بردارند عین مال خود را و در امضا و یا طلب
کاران دیگر در قسمت غرما شریک شود و مثل ایشان سهم بر دارد و نقص بخورد نیز
بحساب ایشان **فصل** در احکام خیارها بر وجه کلی خیار مجلس ثابت شده در
هیچ معامله سوی خرید و فروخت و اما خیار شرط پس در همه عقد و معامله جاری است
سوای عقد نکاح و وقف و عتق و ابرا و طلاق و ساقط میشود به تصرف صاحب خیار
هر نحو تصرفی که باشد از تصرفات مالکان که در ملک خود مینمایند از راه ملکیت
حتی مثل آب بدهد و در ببندد و حشم بدهد یا آنکه لمس کنیز کند یا چیز بکر حرام است بدن

یعنی دست بکر آن یا موضعی دیگر گذارد یا نگاه کند صح

ان از کنیز و امثال اینها چه ظاهر میشود که رضا بملکیت هم رسانیده و اگر صریح گویند که این تصرف میکنم بدون رضا به بیع کلامش شرعا مسموع نیست و مذکور شد که تصرفات ضروریه برای آب دادن و علف دادن و با خود بستن و تیمار نمودن و امثال اینها مسقط نیست و همچنین هرگاه سوار شود در بردن بآب و علف دادن و امثال آن از راه چموشی که عنان نشود این بهتر و اصلح است (یا اگر بشود) با آنکه صعوبتی و عسرتی دارد غیر سواری بردن اینها ضرر ندارد یا غیر اینها بنحوی که گذشت و همچنین اگر تصرف امتحانی باشد برای امتحان هرگاه شرط نموده باشد امتحان بعد از مبایعه را یا راضی شود بایع بآن و بعضی مطلقا تصرف امتحانی را مضر نمیدانند بشرط آنکه همان قدر امتحان باشد پس مثلا اگر زین یا پالان بر پشت آن میگذارند برای سواری امتحانی و امتحان شد همان ساعت زین را بر دارند از پشت او و در مقدمه تاخیر عمدا نکنند بلکه سهوا نیز چه تصرف سهوی را نیز مسقط خیار میدانند علی اشکال پس احوط بلکه اقوی آن است که اگر تصرف سهوی شد بنا را بر اسقاط خیار گذارند مگر آنکه مثل دیدن چیزی از کنیز که بر او حرام است قبل از خریدن یا لمس آن باشد سهوا مثل آنکه دست او ببدن کنیز خورد سهوا ظاهر اینها سبب سقوط خیار نشود والله یعلم و در حدیث صحیح این است که هر کاری که بآن کرد و احداث نمود مسقط خیار است و بدانکه تصرف بعد و ختن یا بخشیدن و امثال اینها مسقط خیار است بلکه بمعرض بیع و امثال آن در آوردن نیز مسقط است پس آنچه بعضی میکنند که چیزی را میخرند بخیار شرط برای آنکه اگر فروختند و از ایشان خریدند بقیمت خوب بهما والا رد نمایند و می برند بر بازار یا غیر بازار و بمعرض بیع در می آورند اگر خریدند بنحو خواهش ایشان خوب والا فسخ میکنند و پس میدهند غلط است چه همین بمعرض بیع در آوردن موجب سقوط خیار است

خیار است و اگر فروختند چیزی را که خیار داشتند بیع ایشان صحیح است چه مال خود
را فروختند و همچنین حال ثمن و معاملات دیگر اما خیار ساقط شد بجهت تصرف
و بدانکه هر کدام که تصرف نمودند در آن چیزی که بایشان منتقل شده تصرف آن مسقط خیار
خودش است و بیع لازم میشود نسبت بآن و باعث ساقط شدن خیار از دیگری نمی‌شود
مگر آنکه دیگری التماس نموده بود از متصرف که تصرف کند پس بتصرف آن ساقط می
شود خیار از هر دو نشان بلکه بمجرد التماس شاید خیارش ساقط شود هر چند آن
دیگری تصرف ننماید و خیارش باقی است و همچنین است هر گاه تصرف احدهما
باذن و رخصت که ثمن از دیگری باشد که دور نیست آنکه خیار هر دو ساقط شود بلکه
بمجرد اذن دادن دور نیست که خیارش ساقط شود و اگر تصرف نمودند در آنچه مال
ایشان بود مثل اینکه بایع در مبیع و مشتری در ثمن تصرف کند و باین عقد هر یک
بدیگری داده بودند دور نیست که باعث فسخ معامله شان شود هر گاه عالما عامدا
مختارا نمودند و همچنین هر گاه احدهما این کار را کرده زیرا که باید حمل افعال مسلمین
بر صحت نمائیم بلکه بعضی اوقات از نفس تصرف می‌یابیم که مراد متصرف بر هم زدن بیع است
مگر آنکه اظهار نماید که تصرفی که کرده‌ام باذن نحوی است یعنی جزم داشتم که راضی است
که در مالش تصرف نمایم لهذا تصرف نمودم با اینکه مال مال او است الا آنکه جزم از
خارج بهم رسد که منظور متصرف دزدی و فعل حرام است و دانستی سابقا که تصرف
باعث سقوط خیار شدن در همه خیارات نیست بلکه در بیع شرط متعارف معروف
جزما تصرف مسقط نیست هر چند مشتری از ملک خود بیرون نماید بفروختن یا
هبه و امثال آن چیز بایع هر گاه فسخ نمود تسلط دارد که عین مال خود را در دست
هر که باشد بگیرد و معامله مشتری باطل میشود جزما و اگر عین مالش تلف شده باشد

تلف

بتلف الهی یا عیبی ظاهر شده باشد رجوع میکند بعوض مالش اگر مثلی است بمثل و اگر
قیمی است بقیمت و شناختن هر دو را و رجوع بمشتری بجهت آنستکه در ایام خیار
بایع هر تلفی یا نقصی که در آن شود از کیسه مشتری رفته است و ضمان بر او است و اگر بتلف
متلفی است رجوع باو میکند و میتواند رجوع بمشتری نماید و او رجوع بمتلف و اگر
خود تلف نموده و فسخ نموده از کیسه خودش رفته است و اگر فسخ نمود عوض را به
مشتری میدهد و اگر مشتری تلف کرد ضامن است هرگاه بایع فسخ نمود عوض را
بدهد و الا فلا و اما بایع در آن ثمن که غیر جزما تصرف میتواند نمود و نقل و حفظ
مال خود را مگر برای تصرف در ثمن و از این است که شرط مینماید که هرگاه رد مثل
ثمن نماید باز اختیار فسخ داشته باشد و مشتری نمیتواند گفت که عین مال مرا بده
مال خود را و اگر عین مال او را داده هم نمیتواند گفت مثل ثمن را بده عین ثمن را نمیخواهم
و اما خیار غبن پس اگر گول زننده غابن میگوید بعد ش تصرف در آن مالی که از مغبون گرفته
کرده بود خیار غبن مغبون اصلا ساقط نمیشود خواه تصرفش باخراج از ملکش باشد
و خواه نه که در هر دو صورت خیار فسخ دارد و بعد از معامله ثانی غابن و فسخ مغبون
معامله غابن باطل نمیشود اگر مغبون بمعامله غابن راضی نباشد و اگر امضا کند معامله غابن
را حکم فضولی دارد و صحیح است و برای خودش خواهد بود و رجوع مینماید مغبون بعین
مال خود اگر تلف نشده باشد در صورت فسخ و الا عوض میگیرد بهمان نحو که در خیار
بیع شرط گفته شد و اگر مغبون تصرف نموده در حالتی که نمیدانسته که گول خورده
پس ظاهر است که اختیار فسخ دارد خواه تصرف مخرج از ملک خواه غیر آن هر چند
در تصرف مخرج احوط عدم فسخ است خصوصا هرگاه آزاد نموده باشد یا ام ولد
نموده باشد لیکن در فرضی که نتواند فسخ نمود ظاهرا تفاوت را میتواند گرفت

بجهة

در احکام خیارها

بجهة لا ضرر و لا ضرار و اینکه این خیار برای دفع ضرر مغبون است هرچند جمعی از
متاخرین گفته اند که تفاوت را هم میتوانند گرفت و این بعید است و اگر احتیاط از هر
جهة نمایند بد نیست والله یعلم و اگر بعد از علم بغبن تصرف در مبیع کرده بود که دال بر
اسقاط خیار نمود و بیع لازم شد و اگر تصرف در مبیع بغبن داده بود که ظاهر است فسخ مطلقا
نمود و تفصیلی که سابقا در خیار شرط گذشت لیکن خیار غبن فوریست بحسب ظاهر
پس باید همان ساعتی که مطلع شد بغبن اختیار فسخ یا امضا نماید پس اگر نمود فبها
والا بیع لازم است چه این خیار برای دفع ضرر است ضرر از او مندفع شد بهمین قدر
لیکن این قدر تنگی نیست بلکه مرخص است قدری که تاملی نماید یا با اهل خبره در آن
نزدیکی مشورت نماید و محتمل که باقی باشد که بر بایع ضرری بنا شد یا آنکه مطلقا باقی
باشد لیکن احوط بلکه اظهر اول است و اما تلف الحق پس بقاعدهٔ آنکه تلف از من
لا خیار له میشود از مغبون شده و اگر تلف مخلوقی است پس بدستوری است که گفته شد
و اما خیار مجلس پس خیار هر دو طرف باقیست تا از هم جدا شوند بنحوی که گفته شد که
آنکه تصرف در مبیع کرده نموده باشد پس خیار او ساقط میشود و بیع نسبت باو لازم
میشود و اما آنکه تصرف ننموده پس خیار او باقی است و اگر تصرف در مبیع داده بود
پس ظاهرش فسخ بیع است بنحوی که سابقا دانستی و اما خیار تاخیر پس از حین حصول
خیار اگر در مبیع فروخته بود تصرف نموده این فسخ بیع است و اگر در عوض که عبارت
از ثمن است تصرف کرده این امضا بیع است ظاهرا این خیار نیز فوری است بدستور
خیار غبن و اما باقی خیارات پس تصرف در مبیع گرفته اند موجب امضا و در مبیع داده اند
موجب فسخ است هرگاه عالما مختارا باشد و خیار در اینها فوری است سوای خیار عیب
که فوری نیست که هر وقت که خواهد پس میدهد هر وقت خواهد امضا میکند

وارش

وارش میگیرد مگر آنکه تصرف در آن نماید پس رد نمیتواند نمود بلکه ارش میتواند
گرفت و مثل تصرف نمودن است آنکه عیبی حادث شود در وقتی که عهده عیب
بر همین شخص نیست که میخواهد رد نماید که با وجود عیب کذا رد نمیتواند نمود بلی ارش
میتواند گرفت برای سابق مثل هرگاه عیبی در ایام ثلثه خیار حیوان بهم رسد می
تواند رد نمود بجهة آنکه ضمان عهده تلف و عیب در این ایام بر بایع است بخلاف آنکه بعد
از ثلثه عیب حادث شود و معلوم شود که عیب داشته بود یعنی غیر این عیب در
این صورت رد نمیتواند نمود و ارش میتواند گرفت و بدانکه هرگاه خیار برای هر دو
طرف باشد و یکی از ایشان فسخ نمود و دیگری امضا فسخ مقدم است و معامله
بر هم میخورد و فقها فرموده اند که تلف در ایام خیار از من لا خیار له است پس اگر خیار
از برای بایع تنها است تلف اگر شود مبیع از مشتری تلف شده است و اگر از برای مشتری
تنها خیار هست تلف از بایع میشود و اگر خیار برای هر دو است تلف مبیع از بایع
و تلف ثمن از مشتری است و در صورت اولی منصوص اند در بعض موارد و چون
بعنوان معلل مفهوم میشود عموم فهمیده اند حکم اخیر را از جمع و حکم اول با هم
بنا گذاشته اند و الا مقتضای قاعده بیع صحیح آن بود که ثمن تلفش از بایع باشد و مبیع
تلفش از مشتری بجهة آنکه بمجرد عقد منتقل میشود عوضها بیکدیگر پس میبایست
تلف هر ملک از مالکش باشد و لهذا حکم در ثمن و منافع چنین است با آنکه منفعت
مبیع از مشتری است در ایام خیار چنانکه مال او است بعد از ایام خیار و بعد از آن
هر چند تلف شوند در آن ایام و بسبب تلف از کیسه غیر صاحبش رفته باشد یعنی
از کیسه صاحب اولی رفته باشد که نما و ثمر برای صاحب ثانی است که الان او صاحب
است و اما بعد از ایام خیار تلف از صاحب ثانی است که الان صاحب است هم چنانکه

و منفعت ثمن مال بایع است در ایام خیار صح

نما

نما و ثمن هم از او است و هر مبیعی که تلف شود پیش از انکه بقبض مشتری در اید و بمشتری
داده شود اگر تلف شود از کیسهٔ بایع رفته است و مبایعه هم باطل میشود باینکه ثمن
بر میگردد و ملک مشتری میشود و اما نما و ثمر مبیع از مشتری است هر چند بیع
باطل شود چه بطلان از حین تلف است نه از اصل و همچنین ثمن و نماء ثمن مال بایع
است تا ان وقت که بیع باطل شود و بر گردد بمشتری **فصل** در بیع و معامله
ربائی بدانکه هر چیزیکه مکیل باشد یا موزون که معامله ان بکیل یا وزن می شد
در عهد رسول ص اگر معلوم باشد یا در بلاد معامله اگر عهد رسول معلوم نباشد
باید مبایعهٔ این سر بسر باشد که هیچ زیادتی در هیچ طرفی نباشد خواه صحیح را با
شکسته یا با عیب دار معامله نمایند چه باید سر بسر باشند و خواه صحیح را با صحیح خواه
خوب را و خواه بد با خوب بهر صورت باید معامله سر بسر باشد یعنی اگر بکیل
معامله میشود باید کیل هر دو طرف یکی باشد که هیچ زیادتی نباشد و اگر موزون
باشند وزن یکی باشد و هیچ زیادتی نباشد بلکه گوشت گوسفند را با گوسفند معامله نمایند
و همچنین گوشت گاو و شتر و غیره از ماکول اللحم با ان حیوان که ان گوشت از نوع
انست هر چند که حیوان خودش مکیل یا موزون نیست چه نهی وارد شده است
و شاید بعضی از فقها موزون تخمینی را نیز داخل موزون کرده باشند که اعم است
نزد ایشان از موزون تحقیقی و تخمینی و گوسفند و امثال ان را اگر برای گوشت می
خرند البته بوزن تخمینی میخرند و همچنین خرما بر سر درخت با خرمای چیده که
مکیل یا موزون بالفعل است معامله خوب نیست چه بر سر درخت نیز تخمین میخرند
و همچنین حال در زرع هر چند ولی را مزابنه مینامند یعنی بیع خرما بر سر درخت
به خرمای چیده و دوم که زرع باشد محاقله مینامند و هر دو حرام است جزما لیکن

اگر

آنرا باین تخلف باشد اگر با اینکه لطف اسقاط النسیه و بعد بمکیل و موزون و شیء مثلی

اگر احتیاط از امثال اینها کرده شود بهتر است بدانکه هر چیزی که باشد که بتخمین میفروشند
بر سر درختش یا برچیده آن که مکیل یا موزون باشد معامله نمایند و زرع هم چه
گندم باشد چه غیر آن و اما مکیل و موزون تحقیقی پس بدانکه معامله آن ربا است
اگر سراسر نباشد و بدانید که اشد قبایح و محرمات است و زیادتی که گفتیم
باید نباشد نه از جنس آن مکیل یا موزون و نه از غیر جنس آنها مثلا یک من گندم
با یک من گندم باید معامله شود هیچ زیادتی در هیچ طرف باید نباشد نه از گندم
و نه از جنس دیگر مثل برنج یا مس یا زر یا فلوس یا پنبه یا ریسمان یا کرباس الی غیر ذلک
بلکه باید منفعت هم نباشد که زیاد شود مثل آنکه یک من گندم بدهد بعوض یک
من گندم با شرط حمالی یا بار چهار پا نمودن و آوردن یا آنکه قدری از زمان
در خانه یا کاروانسرائی بنشیند و امثال اینها از اموری که اجرت بازاء آنها
بالذات میباشد شرعا اگر خواهند اجرت بگیرند هر چند قدر قلیلی باشد که
قابلیت اجرت نداشته باشد و در اصل عین هم چنین است هر چند زیادتی
دانه گندم باشد که آن قیمتی ندارد بلکه یک من گندم حالی با یک من گندم موجلی
نیز ربا است چه اجل را قسطی از ثمن میباشد بحسب تعارف هر چند اجل قلیلی
مثل آنکه فردا بدهد یا معامله صبح شده و شرط شود که عوض را شب بدهد هم
یا ظهر بدهد یا بعد از این بدهد و این من گندم بر سبیل مثال است چه اختصاص
بگندم نیست و هم چنین اختصاص بمن نیست و اختصاص بوزن نیست بلکه
اگر معاوضه شود من گندم مثلا بمن گندم و شرط شود آنکه یک سوره قرآن بخواند
برای او یا برای پدر او یا مادر یا شخص دیگر حرام است و ربا است اگر چه سوره
کوچک باشد یا یک آیه باشد و امثال اینها چه هر زیادتی که باشد حرام است

و این حرام بودن و ربا بودن اختصاص بمبایعه ندارد بلکه هر معاوضه و مشارطه
این حکم دارد چه صلح باشد یا هبه معوض عنها یا غیر اینها مثل آنکه معاوضه مطلق
نماید یا به نحو اخذ طلب کنند یا غیر اینها و این ربا در باب معامله و معاوضه است که هر چیز
مکیل و موزون مبنا باشد و نبود در غیر اینها نمیباشد پس یک توب پارچه بدهد دو
توب پارچه بگیرد مثلا ربا نیست و اما ربای دیگر هست که حرام است و آن ربای
قرضی است یا آنکه چیزی را قرض دهند بشرط منفعت و این اختصاص بمکیل و موزون
ندارد بلکه در همه چیز جاری است چه هر چه را قرض میدهند معنی آن این است که همان
را که قرض داده اند باید همان را بعینه یا مثل آن را بعینه بدون زیادتی اصلا پس بدهند
خواه زیادتی آن عین باشد مثل یک من گندم بیک من گندم و چیزی زیادتی یا
یکمن گندم با قراءت قرآن و امثال اینها که گفته شد سوای اجل و تاخیر مدت چه (بر یکمن گندم صح)
اجل را قسط از ثمن در قرض نمیباشد بلکه قرض و شرعا آن مبنی بر اجل و تاخیر است
که آن اجل و تاخیر شرعا میباشد برای آنکه قرض شرعی میگیرد و این اجل و تاخیر را البته باید شرعا
بقرض گیرنده بدهد قرض دهنده و اصلا بازاء آن هیچ چیز نگیرد که نفعی داشته باشد یا
نفع باشد چنانکه گفتیم که خواندن یک قرآن را نیز بازاء آن شرط نمایند و همچنین
امثال اینها حتی در قرض شکسته قرض دادن و بازاء آن درست و صحیح گرفتن هر چند
سراسر باشد حرام است و ربا است چه صحت منفعت است و همچنین اگر بد را قرض
دهد بشرط خوب تر از آن هر چند سراسر باشد حرام و ربا است هر چند سراسر باشند
چه منفعت است خواه قرض دهنده این منفعت را برای خود شرط نماید و خواه برای یکی
یا ما دریا خویشان و خواه برای اجنبی اگر چه فقیری باشد که همه حرام است و اگر
منفعت برای گیرنده شرط شود بعضی آنرا نیز حرام میدانند و اظهر عدم حرمت

لیکن

لیکن احوط اجتناب است و این حرمت در وقتی است که شرط شود در قرض و اگر شرط
نشود و بنا بر عادت بدهد حرام نیست بلکه گفته‌اند که مستحب است که قرض گیرنده نفع بدهد
و جزاء الحسان احسان نماید و اما قرض دهنده سنت است که نگیرد بلکه مکروه است
گرفتن معامله را قرض الحسنه نماید و از خدای تعالی اجر خواهد بهتر است و حال در ربا
معامله نیز چنان است یعنی شرط از زیادتی حرام است اما اگر بدون شرط بدهند
حرام نیست و دانستی که قاعده کلیه در قرض همان نفع بودن است با شرط در جمیع
که قرض دهد هر نفعی که باشد بنا بر مشهور و بعضی میگویند که هر نفعی حرام نیست
بلکه حرام نفعهائیست که بازاء آن قیمتی یا اجرتی باشد شرعاً چنانکه گفتیم اما اگر
قرض دهد بشرط آنکه قرض بقرض دهد و فوق که خواهد یا آنکه قرض دهد بشرط
آنکه چیزی را که بکسی دیگر میفروشد باو فروشد بهمان قیمتی که بدیگران میفروخت
یا سلف کند باز بهمین نحو یعنی بهمان قیمتی که سلف میکنند بدیگران یا اجاره دهد
خانه یا چهارپا یا امثال اینها را باو بهمان اجرتی که بدیگران میدهد و امثال اینها
حرام نیست مثل آنکه دختر باو دهد بمهری که بدیگران میدهد و غیر ذلک و اظهر
آنست که اینها حرام نیستند و قاعده کلیه در ربای معامله و معاوضه همان خصوص
مکیل یا موزون را معامله نمودن با زیادتی در یکطرف از مقدار همان مکیل یا موزون
هر زیادتی باشد که گفتیم اما مقدارها هرگاه مساوی شدند ضرر ندارد هرچند
منفعتی باشد مثل صحیح عوض شکسته و خوب عوض بد بلکه در این صورت معامله
را غیر سر بسر بعنوان نمود اصلا پس بازاء صحیح بودن یا بهتر بودن هیچ بعنوان قرار
داد اصلا بلی اگر شرط بنا شدن زیادتی بهمه صورتش حلال است و دانستی که جو در
مبحث ربا با گندم یک جنس حساب میشوند باید سر بسر معامله شوند نزد فقها رضوان

الله علیهم هر چیزی با اصلش و آن همان نوعش از یک جنس اند مثلا شیر گوسفند و
ماست آن و پنیر آن و روغن آن و کشک آن و غیر آن و امثال اینها از یک جنس اند
و روغن گوسفند با روغن گاو و میش با گاو دو جنس اند میتوان بتفاضل و زیادتی
معامله نمود بخلاف شیر با روغن همان و ماست همان الی غیر ذلک همان نحوی که
گفتیم یک جنس حساب میشوند و زیادتی (بتفاضل) را راضی نیستند و همچنین است نزد ایشان
گندم و آرد آن و نان و غیر اینها از آن و حکم مساوی اینها خواهد آمد و همچنین
کنجد و روغن آن را یک جنس حساب میشوند و قس علی هذا و ربا میانه پدر و فرزندش و
زن و شوهر و آقا و مملوک آن نمیباشد و ربا میانه مادر و فرزند میباشد و هم
چنین میانه پدر و فرزند رضاعی میباشد و میانه مرد و متعه اش نیز میباشد آن علی الاحوط نیز
که نمیباشد آن زن دائمی است و میانه آقا و کنیز مشترک میباشد آن کنیز محض است
که نمیباشد و میانه آقا و عبد یا کنیز مکاتب میباشد اما میانه او و مدبر نمیباشد
یعنی آنکه بنا گذاشته که بعد از مردن آقا آزاد باشد و ربا میانه مسلم و کافر نمیباشد
باین معنی که مسلم میتواند از او بگیرد اما باو دادن حرام است البته و بعضی گفته اند
که در صورتی میتواند که معاهد نباشد و با مان در نیامده باشد و این احوط است
هر چند که گرفتن مطلق خالی از قوتی نیست و اما ربا میانه مسلم و اهل ذمه پس مشهور
آنست که هست و حرام است هم گرفتن ربا از ایشان و هم دادن و این اقوی است البته
بلکه ظاهر این است که این احتمال ندارد و هیچ وجه جایز نیست و بعضی نادری تجویز
نموده اند گرفتن ربا از ایشان را نه دادن بایشان را چه دادن را اتفاق نموده اند
بر آنکه حرام است و آنچه در بلاد عجم متداول شده که نه دهند و میدهند و از
او ربا میگیرند با آنکه دانسته که خلاف احتیاط است حرام است بجهت آنکه ایشان

یقینا میدانند که هندوان زر را گرفته بمسلمانان میدهند که از ایشان ربا میگیرند
علی رؤس الاشهاد و دانستی که این حرام است باتفاق علما و موافق حدیث هم
حرام است علاوه آیات و اخبار متواتره در حرمت ربا پس علانیه آنکار حرام را مینمایند
و مسلمانان ربا ده علانیه آن حرام را میکنند و مع ذلک این رباها از مسلمانان
گرفته قدری از آن هندو خود بر میدارد و قدری دیگر را باین مسلمانی که زر را داده
بود برای منفعت میدهد و این مسلمان تا آنکه اعانت در اثم آن کافر و هر یک
هر یک از مسلمانان ربا ده نموده بود عین مال آن ربا دهها ی مسلمانان را می
گیرد و مالک میشود و شنیدی که درهمی از آن بدتر از هفتاد زنا بمادر و دختر و
خواهر است در اندرون کعبه و دانستی که ربا اسبها را خراب میکند چنانکه تمام عجم را خراب
نمود خدا حفظ کند و دانستی که معامله خرما و امثال اینها جایز نیست سر بسر
و نه با تفاوت **فصل** در بیان احکام قبض چه بسیار را که فهمیدم بدانکه قبض در غیر
منقولات مثل زمین و خانه و حمام و بستان و امثال اینها قبض اینها بتخلیه است
باینکه مانع نشود از تصرف مشتری و اظهار نماید که برو و تصرف نما و دفع موانع
تصرفها را نماید و اگر موقوف بکلید است بدهد و اما منقولات مثل حیوانات
آنست که ریسمان در گردن آنها یا سر آنها است بدست مشتری بدهد یا هم چنان
سر آنها را بدست مشتری بدهد و یحتمل که کافی باشد آنکه بگوید که بگیر و ببر و بگذارد
و سر دهد نزد آن و احوط اول است و اما مثل قند و زر و امثال اینها قبض آن است
که بدست مشتری دهد یا بدامن اندازد یا باطلاع و اعلام او یا بوکیل او دهد و در
اینها و در حیوان نیز اگر نگیرد مشتری بعضی فقها میگویند که بحاکم شرع گوید تا جبر
نماید که بگیرد و یا بحاکم شرع دهد و ظاهر اینست که بدست او گذاشتن اگر گرفت

۵ باینکه حال التفرق عم حال تقول و ابتدائه صاحب جی [illegible] ابن احتمال [illegible] بزنیت احوط [illegible]

والا

والا بدامنش و امثال آن انداختن باطلاع او اگر مباشر شد و الا نزد او انداختن و کذا
هرگاه نکرد کافیست لیکن باز باطلاع او و واجب نیست که تصدیع رجوع بحاکم
شرع را بکشد یا مؤمنان را اگر حاکم شرع نباشد اما باطلاع او نزد او گذارد یا
اندازد اگر نگرفت و این اختصاص بمبیع ندارد بلکه ثمن نیز چنین است بلکه هر حقی
چنین است لیکن شاهد بگیرد در هر اگر خوف انکار و منجر شدن بدعوی باشد
هم چنانکه دادن بدست او نیز چنین است و این شاهد گرفتن برای جزئها واست
و التزام آن ارشادیست و جمعی میگویند که قبض در مکیل و موزون بکیل و وزن
است و این احوط است البته و اگر قبل از قبض مبیع تلف شد یا معیوب شد آنچه که
از کیسه بایع رفته است بنحوی که گذشت و اگر غاصبی غصب نمود قبل از قبض باز
عهده آن بر بایع میباشد که باید استخلاص نموده تسلیم مشتری نماید و همچنین است
حال ثمن بحسب ظاهر که استخلاص شد بحیثیتی که تاخیر نشد فیها و الا خیار بهم میرسد
برای صاحب اخیری میانه فسخ یا امضا عقد و اگر فسخ نمود عوض را پس میگیرد اگر
داده بود و الا نمیدهد و اگر عوض را تلف نموده یا نزد او تلف شده عوض آنرا
میگیرد و اگر امضا نمود باید صبر نماید تا از غصب در آید و اگر خود تواند و بایع
نتواند مثل خود در آورد و اگر خواهد از آن تا باید میتواند نمود هر چند در ید
غاصب باشد و مغصوب باشد و اما ثمری هرگاه نمود مال مشتری است و بر بایع
عهده آن ثمر نیست چه عقد بر آن نموده بود تا آنکه در عهده اش باشد و وفا
کردن بدادن بمشتری چنانکه حال در اجزاء مبیع چنانست یا اینکه در عهده بایع
است که بدهد و اما ثمر در عهده اش نیست مگر اینکه بایع غاصب شود و اگر مثل
مملوک و حیوان و خانه باشد و منفعت غاصب از آن برده باشد ضامن آن منفعت

در عهدهٔ مشتری نیست پس اگر هر دو استخلاص صح

یعنی در عهدهٔ بایع نیز هم اگر غاصب نباشد

نابرده

تا برده نیز هست باید اجرت انرا نیز بدهد و باید علی الاجرها را بدهد اگر تفاوت
اوقات منشأ تفاوت اجرتها باشد یا تفاوت مملوک یا حیوان یا مثل اینها بحسب سن
یا صحت و مرض و امثال اینها باشد چه نقص اینها عهده و عوضش بر غاصب است کمال و
زیادتیشان مال صاحبشان است هر چند بفعل غاصب شده باشد و اما اگر بایع خودش
مانع از غاصب شود از قبض بدون عذر شرعی غاصب اند هر دو و خیار برای مشتری
نیز هست میان فسخ و امضا و در امضا اجرت لازم است بر بایع مثل غاصب هر چند
منتفع نشده باشد و اگر بایع از راه عذر شرعی حبس نمود خودش یا مانع دیگری
از دادن یا اینکه نداد تا ثمن را بدهد چه خوف داشت از دادن که ثمن بدست او
نیاید بعد از محنت و تعب یا خسارت در این صورت منفعت برده را باید بمشتری
بدهد هرگاه ثمن را گرفت و مبیع را داد و اخراجات مبیع در صورت حبس مشروع
بر مشتری نیست بجهة آنکه ملک او است و همچنین در صورت غیر مشروع نیز خرج
بر او است چه ملک او است لیکن هرگاه غاصب خرج کشید از کیسه غاصب رفته بلکه بر
او لازم است که نگذارد تلف شود پس لازم است که خرج انرا بکشد و بمشتری رجوع
نمیتواند نمود و بر بایع لازم است که مبیع را فارغ ساخته تسلیم نماید بلکه از حین تمام
شدن عقد اگر مبیع مشغول بچیزهای بایع است مثل خانه یا صندوق و امثال
اینها اگر مبیع نموده در حالی که مال خودش در میان آنها است باید بزودی انچه در
او است فارغ نماید و از انجا بیرون کند والا غاصب است مگر انکه برضای مشتری
باشد در انجا بودنش و اگر غاصب شد اجرت باید بدهد و احکام غصب بر ان جاری
است و باید که بایع انچه مؤنت دادن و تسلیم مبیع است بمشتری از کیسه خود بدهد
مثل کیل نمودن یا وزن نمودن و مؤنت ثمن بر مشتری است مثل وزن نمودن او

مشکل است بمجرد منع بقصد حبس و احتیاط در برائت ذمه است

یا اگر نیاید صح

وتصرف نمودن واما مؤنت برداشتن وبخانه خود بردن بر صاحب اجیر است و
میشود شخص واحد متولی ایجاب و قبض هر دو بشود مثل آنکه ولی یا وصی صبا
میان دو نفر که ولایت بر ایشان دارد بکند یا شخص واحد وکیل بایع و مشتری
هر دو است یا آنکه خود بایع و قبض دهنده و وکیل مشتری باشد در قبض گرفتن یا عکس

فصل در شرکت و احکام آن بدانکه شراکت دو معنی دارد یکی عقد است و
معامله ایست و دیگری مجرد مشترک بودن مالی میانه دو نفر یا زیاده یا مشترک بودن حقی
غیر مالی مثل راهها و مسجدها و امثال اینها که حق مشترک است میانه مرور کنندگا
ن و نماز کنندگان و غیر اینها و مال عین میتواند بود مثل خانه و حیوان و غیر اینها و منفعت
نیز میتواند بود مثل سکنی و سواری و امثال اینها و منشأ شراکت گاهی قهری است
مثل ارث و گاه بمعامله شده مثل آنکه با هم بشراکت خریدند یا اجاره کردند و امثال
اینها و گاه بمجرد خلط و مزج میشود مثل گندم و سرکه و شیره و امثال اینها را با هم
ممزوج نمودند مال دو نفر یا بیشتر را خواه خود ممزوج نمایند یا یکی از ایشان یا
شخصی خارج یا حیوان یا باد یا خود بخود مثل آنکه مال هر یک در شیشه مخصوص خود
بوده در طشتی و امثال آن گذاشته بودند شیشهها خود بخود شکستند و گاهی شراکت
باعتبار اشتباه بیکدیگر بهم میرسد مثل آنکه مشتبه شود شیشه مال زید بمال عمرو
و غیر ذلک و گاه هست خرج یا اشتباه از طرف ظالم یا غاصب میشود و گاه هست مالی هست
که معلوم نیست مال خاصه زید است یا خاصه عمرو و هیچ وجه از وجوه شرعیه ظاهر
نشود که مال کدام است نه بشهود و نه بقسم و نه بنکول و نه بغیر اینها در این صورت
مال را مشترک میانه هر دو میکنند و حکم بالمناصفه میکنند هر چند واقعاً
مال یکیست جزما چه این صلح شرعی قهری است و بعضی بقرعه تعیین میکنند و اینها

همه در صورتیست که هریک دعوا نمایند که مال من است یا انکه صبی یا مجنون باشند یا گویند که نمیدانیم که مال کدام یک از ما است واما اگر هریک اقرار نمایند که مال من نیست اما شرعا مال ان میان این دو بیرون نیست پس صبر میکنند تا رضا شوند والا قسمت قهری مینمایند یا قرعه میزنند ومحتمل که از ملک هر دو بیرون رود هرگاه دلیل اختصاص مال میان همین دو نفر متساوی اقرار یا اضعف از اقرار باشد و هرگاه بیرون رفتن از مثل اموال مباحه میشود یا مال امام نظر بر بعضی روایات که ظاهر میشود که همه دنیا مال ائمه است بحسب بعضی اخبار هست تامل نمائیم که هست باید و تامل دارد لان غیر بکنم الحاصل بهر صورتی که مال مشترک باشد اگر نقصانی بان میرسد از میان همه است بقدر حصه و نسبت بحصه و اگر نفعی میکند بان چنان است و اگر مؤنتی دارد مثل نفقه حیوان و کسوه ادمی از حیوان بلکه غیر ادمی نیز و مثل اجرت مکان و حافظ و نگهبان و امثال اینها هرگاه شرعا مستحق باشد ان مؤنت نیز بر سر حصه ها است و اگر بعضی مغصوب باشد ان هم بر سر همه است و اگر غاصب یا دزد قدری برد از میان همه است بقدر حصه و انها مشغول الذمه همه اند بقدر حصه و شرکت دیگر که عقد و معامله است آنست که دو نفر یا بیشتر عقد شراکت بعمل بیاورند در عمل و معامله کردن بمالی از هر یک که ان مالها را یا هم ممزوج نمایند یا انکه ان مالها از اول مشترک بود بانحاء سابقه پس نفع و نقصان و مؤنت بر سر همه است بنحوی که گفته شد و اگر مالها ممزوج نشده باشد و از یکدیگر ممتاز باشند نقصانی که رو داد بهمان مال شده که ناقص شده نه انها که ناقص نشده اند و همچنین است حال نفع و مؤنت پس معلوم شد از انچه گفتیم اینکه اگر در عقد شراکت شرط شود انچه خلاف مقتضی شراکت است عقد صحیح نیست علی الاحوط.

۵ یعنی تا دعوی امری بکنند و چون معارض ندارند ... دعوی شود میرزا

حکم نفقه و مخارج در صورت نفع هر یک از خود یا عام با اینکه از دیگری ... بتامل است میرزا

در شراکت

الاحوط بل الاقوی ایضاً اگر مثلاً شرط بشود که نفع مجموع برای یکی از ایشان باشد
یا نقصان بر یکی از ایشان باشد یا نفع یا نقصان بسبب مال نباشد بلکه تفاوت
داشته باشد صورت ندارد چنانکه گفتیم و از جمله امور فاسده آنست که بعضی قرض
میدهند نصف مال شراکت را یا قدری از آن را بشرط آنکه قرض کن عمل نماید در
شراکت و بعوض عمل چیزی نگیرد از نفع و نفع را بر سر مال بحسب مال قسمت نمایند
بد نشود شراکت و بعضی آنکه در شراکت آنکه کار میکند از یکی از شریکها در مال
شراکت باید شریک دیگر بعوض کار او هم کاری بکند مقابل او تا آنکه ربح مال
را بالمناصفه قسمت کنند یا آنکه بعوض کار او اجرتی قرار دهند از خارج یا تفاوت
در نفع قرار دهند باینکه نفع را سه حصه نمایند مثلاً دو حصه برای شریک کار
کن و یکحصه برای خود لیکن نقصان بر سر مال است یا آنکه مثلاً راس المال دو حصه
از شریک کار نکن و یکحصه از شریک کار کن و نفع دو حصه درست شود هر یک را
یکحصه اما نقصان بنسبت مالها بر سر مالها است که دو بهر نقصان از دو حصه و یک
بهر از یک حصه اینها و امثال اینها بهیچ نحو درست نیست و اما اگر قرض بدهد بشرط آنکه
شریک کارکن نفع کار خود را نخواهد یا حرام صریح است بلی اگر شرط نماید و عقد
شراکت را بنسبت مال بعمل آورد چنانکه مقتضای عقد مطلق است اما شریک
کارکن خود بتبرع دست از عوض کار خود بردارد و جزاء احسان قرض دهنده را منظور
دارد حلال است بلکه نسبت باو مستحب است هرچند نسبت بقرض دهنده مستحب است
که نگیرد نفع کار دست را بلا عوض یا کم عوض چنانکه دانستی سابقاً و دیگر شراکتی
که بعضی میکنند باین نحو که آنچه هر یک بهم رسانند میان هم بشراکت و آنچه نقصان
برسد بهر یک بر سر هم بشراکت این هم باطل است و این شراکت مفاوضه می
گویند

مسئله تشریح تفاوت در نفع یا نقصان با [illegible] مشکل است و حکما [illegible] عقد نقصان [illegible] ۵ و در بر و وقت باید بقواعد عمل اجره دفتار شود [illegible]

گویند و هم چنین شراکتی که بعضی میکنند باینکه هر یک جداگانه صنعتی یا حرفه و
کسبی یا تجارتی دارند اما میگویند آنچه هر یک هم میرسانیم میان هم بشراکت این هم
باطل است و اینرا شراکت ابدان میگویند و گاهی دو نفر یا بیشتر با هم بشراکت بنای
زراعت میگذارند باید تخم هر یک را باید یکدیگر مخلوط و ممزوج نمایند تا شرکت بعمل
اید یا تخم را مشاعا بخرند یا ملک ایشان شده باشد بوجهی دیگر ثم اعاده این صورتها
نیز شراکت بعمل می آید که نفع و نقصان میان هم است و اما اگر تخم هر یک علیحده باشد
و زرع کرده شود شراکت هنوز بعمل نیامده هر تخمی که خوب شد زرع آن مال صاحب
خودش است تنهائی و هم چنین اگر بد شد یا برطرف شد و اگر خرمن نموده باد و خورد
کردند بنحوی که ممزوج شد و معلوم نشد که حصه هر یک چه قدر است شرکت بعمل
آمد یا آنکه معلوم است لیکن صاحب زیاد قدر زیاد را بصاحب نقص بخشید و شرایط
هبه بعمل آمد از اقباض و غیره یا آنکه صلح نمودند بنحوی که شرایط صلح بعمل آمد خوب
است و شرکت بالسویه بعمل می اید و اگر هبه یا صلح مثلا بعمل نیامد و مزج بعمل آمد
شرکت بعمل می اید لیکن نه علی السویه بلکه بتفاوت آنچه معلوم است از مالها و غیر
معلوم را بصلح قهری طی نمایند و هیچ یک از شرکاء نمی توانند در مال مشترک تصرف
نمایند مگر باذن همه شرکاء هر نحو که شراکت شده باشد در مال و هر چه اذن داده شد
هر قدری باید بهمان اذن و بهمان قدر اکتفا شود و تعدی هیچ جایز نیست اصلا و اگر تصرف
نمود احدی بدون اذن یا تعدی نمود از ماذون یا قدرش با وجود غصبیت ضامن نیز
هست که اگر تلف شود یا آفتی رو دهد که نقص یا عیبی بهم رساند الان متصرف ضامن
است آنچه را که در تحت ید او است و باقی مانده هم بان زیادتی که تصرف نموده همه را
زیرا که غاصب است و با او معامله غاصبها کرده میشود و هر گاه اذن طلبیده در تصرف

باید

نباید جز با اذن بدهد چه هر شریکی که مانع شود شریک دیگر را از انتفاع و تصرف ظالم
و متلف است و معامله ظالمان و متلفان با او میشود البته و منفعتی تلف شده
بر شریک دیگر را باید عوض بدهد باو و اگر عین بسبب حایل شدن تلف شد ضامن عین
نیز هست و اگر خودش تصرف نکرده البته غاصب عین نیز هست نسبت بحصه او بلکه
تصرف نکرده نیز غاصب است چرا که مشترک در تحت تسلط او بود و دید او هست بلکه
مانعی از تصرف پس معامله غاصب با او میشود که ضامن عین از تلف شدن و نقص
شدن و عیب شدن و قیمت نازل شدن همه هست که باید اعلی القیم را بدهد و منفعت
برده و نابرده را هم ضامن است که بدهد اجر اجاره که کشیده است هر نحو که کشیده
باشد از کیسه اش رفته و اگر خود شریک مظلوم که مغصوب منه است میتواند که دفع
غصب و منع او را نماید فبها و الا بحاکم شرع رفع می نماید و اگر نباشد بمؤمنان
رفع میکند و الا تقاص میکند بهر نحو که میسرش باشد و احوط اینست که تقاص را
بعد از آن نماید که از حاکم یا مؤمنان مطلبش حاصل نشود یا حاصل اما بتعب یا
جرح کردن یا خفت کشیدن یا قسم خوردن یا آنکه نزد حاکم شرع نتواند حق خود را ثابت
نماید و مدعی علیه اش قسم میخورد قسم خلاف واقع اما قسمش ندهد چه اگر قسمش
داد حق اش در دنیا ساقط میشود و همین قسم حقش است در دنیا مگر آنکه
بعد از قسم خوردن تائب و پشیمان شود و اعتراف بحق نماید آن وقت حلال است که
بگیرد و اینها که گفتیم مخصوص اینجا نیست بلکه در هر جا که تقاص باشد چنین است لیکن همه
کس را راضی نبینیم به تقاص کردن چه طبع دزد است و باندک چیزی اعتنا میکند
که حق دارم و نمیتوانم بوجهی تقاص تحصیل نمایم و گاهی بجهت جهل بمسئله کان حق
و بعضا تحصیل در تقاص میکند و گاه هست که طمع مسامح در ردین دارند و بسهل

انکاری در دین عادت نموده اند پس چنین کسان چون مبتلا شدند بابلای شرع مرخص
در تقاص شوند بعد از آنکه بیان راه استحقاق و سد بند عن سبیل را موافق واقع
نمایند مگر یقینا از جمله اشخاص مذکور نباشد پس او قوت تقاص نمود والله یعلم
وعقد شراکت از عقود جایزه است از دو طرف هر یک که خواهند فسخ عقد می
نماید و اگر اجلی در این عقد قرار دهند مثل آنکه گویند تا یکسال شریک باشیم یا
دو سال یا شش ماه یا هر قدری که تعیین کنند این لزوم ندارد بلکه میتوانند هر یک
که خواهند قبل از اجل فسخ کنند و فایدهٔ اجل آنست که بعد از اجل جایز نیست تصرف
اصلا الا بعقد تازه یا اذن جدید و آیا شریک می تواند مال مشترک را تعمیر نماید
بدون اذن شریک یا موقوفست بر اذن او بعضی تجویز نموده اند حتی آنکه اگر
منع نماید هم تجویز کرده اند و گویا میگویند که نفعی میرساند و احسانی میکند بدون
غرامت و ضرری بشریکش و دو قسمی میگویند تصرف در ملک غیر موقوف بر رخصت
است و بعضی فرق نموده میان آلت مشترک یا مختص بغیر کن که در ثانی تجویز میکنند
دون اول و تحقیق اولست که مطلقا تعمیر میتواند نمود چه منع از تصرف شریک اضرار
باو است و در تصرف هرگاه هیچ متضرر نشود شریک منع او را حرمتی نیست و آلت
مشترک را صرف نمودن ضرری بشریک نیست بلکه تبرع و احسانی است که باو می
نماید ما علی المحسنین من سبیل و واجب نیست بر آن شریک که شریک این شود در تعمیر
نمودن و هم چنین این شریک نمیتواند که آنچه خرج نموده از شریکش حصه بگیرد بلکه
اگر عمارت میکند بدون آنکه از شریک چیزی بگیرد بکند و الا نکند بلی اگر آن شریک
امداد و اعانت نماید مناسب انصاف و مروت است خصوصا تعمیر اگر مداخل پیدا
کند یا زیاد کند بلکه در این صورت احتمال دارد که مجبور سازد او را باعانت یا آنکه

د نیست از مداخلی که حاصل شد از ان تعمیر بردارد چه ضرر و ضرار در دین نیست
پس تعمیر کردن بنحوی که همه از کیسه خودش باشد گاه هست که مساوی مداخل حصه
خودش میشود باز باید بکند و این ضرر است بلکه اگر کمتر باشد بسهل کمی هم ضرر است
چه این تعهد را متوجه شدن و صرف نمودن مال و عمر برای امر جزئی ضرر است و مانع
شدن از انتفاع مالش هم ضرر است پس باید شریکش با شریک شود در تعمیر یا
قسمت نماید بنحوی که شرکت برطرف شود که ضرر مندفع شود و ظلم است انکه شریک
تعمیر نماید و مداخل پیدا کند و شریک دیگر مداخلی که از تعمیر شریکش بهم رسیده
صاحب شود و شریک در تعمیر نشود و شرع راضی بظلم نیست و اگر اصل ارض منفعتی
داشته باشد باید حصه شریک را در خصوص منفعت ارض بدهد و هرگاه مال الشرکه
دین باشد پس هر چیز که یکی از شرکاء استیفا نمود و وصول کرد باقی شرکاء در آن
شریک اند نمیتواند جواب ایشان بدهد باینکه این قدر را من وصول کردم برای خودم
نه برای شما حمال شما نبودم شما بروید برای خود وصول نمائید نمیتواند گفتن بلکه
باید حصه ایشان را از آن وصول کرده بدهد هر چند حصه نموده باشند باینکه
هر که بهره را وصول نموده برای خودش که این حصه پوچ و باطل است و همچنین اگر
طلبی را که از زید داشته اند بیک شریک داده اند و طلبی را که از عمرو داشته به شریک
دیگر و هکذا و باین نحو قسمت نموده باشند و راضی شده باشند و قرعه زده باشند
چه قسمت قرض و دین و ما فی الذمة باطل است و همچنین است حال هرگاه شرکت
میانه دو نفر باشد و مکروه است مشارکت با کفار نمودن بلکه در حدیث منع از بضاعت
با نها دادن و ودیعه سپردن و دوستی صاف بی شائبه نمودن نیز وارد شده و علماء ره
ملحق نموده بکفار مسلمین را که پروا از محرمات نداشته باشند و شاید که مال ایشان مشتبه از جهات باشد صح

است بجهت بی پروائی یا آنکه امانت در ایشان نیست بجهت مذکوره یا آنکه تا بدان ثابت
منازعت نمودن با بسبب نهی از منکر و مراد از کافر غیر مؤمن است هر چند در حدیث
ذمی وارد شده بجهت آنکه علتهای مذکوره مشترک است بلکه هرگاه از جهات مذکوره
نباید کرد این که گفته شد پس کافر بطریق اولی پس تامل کن و هرگاه خواهند شریکها
قسمت نمایند مالهای مشترک را اگر متساوی الاجزاء باشد بنحوی که قسمت کردن
ان احتیاج برد کردن احد شرکاء چیزی را بر دیگری برای درست آمدن حصه ها
و قسمت ندارد قسمت چنین مالی را قسمت جبری و قهری می نامند و اگر درست آمدن
حصه و قسمت موقوف است بر رد چیزی از قسمت تراضی نامند اولی مثل گندم
و جو و روغن و شیره و امثال اینها مثل خانه که بناهایش متفق و موافق افتاده که
حصه هر یک بنای هم اندازه درست و طیار که هیچ زیاد و کمی نسبت باحدی نشود و
ثانی مثل خانه مختلف الاجزا که قسمت بالسویه نمی شود مگر آنکه یکی به دیگری چیزی
زیاد دهد و این حقیقة معامله و معاوضه ایست موقوف بر تراضی طرفین پس در
قسمت اولی احتیاج بر رضا طرفین نیست بلکه هر یک تسلط دارند که حصه خود را
از دیگری جدا نماید قهرا و بعد از آنکه حصه ها را جدا نمودند باید قرعه بزنند هر حصه
که بنام هر کدام برآمد مال او است و احوط آنست که بدون قرعه نکنند و بعد از آنکه
قسمت شد و صحیح قسمت شد برگشت ندارد و لزوم بعمل می آید مگر آنکه ظاهر شود
که در قسمت حیف و میل شده یا تفاوت بوده چه عمدا تفاوت شده چه سهوا هرگاه
در قسمت تراضی راضی نشود بقسمت حاکم شرع جبر می نماید تا راضی شود و اگر حاکم
شرع نباشد عدول مؤمنان حسبة این جبر و قهر می نمایند که ضرر بشریک نرسد و گاه باشد
که شریک نخواهد شراکت را و جبر بر شراکت نمودن مخالف قاعده الناس مسلطون

مراد با امتناع از یکدیگر است لکن مع ذلک نمیتوانند بلکه باید رجوع بحاکم نماید و قسمت نماید و جبر بر او چنانچه جمعی تصریح نموده اند

علی اموالهم است و باید فهمید نحوی نشود که موجب سفاهت شود بانکه مال از جزء
استفاع اقتلها ضرری دوری دهد که عقلا نپسندند والله بعلم **فصل** در مضاربه
بدانکه هر کس مالی بکسی دهد که کار در آن بکند اگر منفعت آن مال را شرط میان
که ما بین هر دو باشد این را مضاربه مینامند و اگر شرط شود که منفعت مخصوص
آن عامل و کارکن باشد این را قرض مینامند باعتبار آنکه اگر مال تلف شد از کیسه عامل
رفته است چنانکه اگر نفع کرد از آن او است و اگر شرط شد که همه منفعت از برای صاحب مال
باشد این را بضاعت و تبرع مینامند و در این صورت اگر تلف شد مال از کیسه
صاحبش رفته چنانکه در مضاربه نیز از کیسه صاحبش میرود در صورت تلف
شدن و در صورت تبرع عامل مستحق اجرت نیست اگر تبرع شرط شده یا
آنکه شرط نشده باشد لیکن معهود متعارف نه دارد که چنین معامله و چنین
کاری را برای چنان صاحب مالی با اجرت بکنند و اگر معهود متعارف داشته که چنین
شخصی چنین کار را برای چنان شخص تبرع و بی اجرت نمیکند والبته اجرت را در مستحق
اجرت خواهد بود از صاحب هرگاه دانسته آن معهود متعارف را و امر کرده بعمل
و اگر ندانسته آن معهود را و امر کرده و گفته مرادم احسان و تبرع نمودن بود و
لهذا اظهار اجرت نکردم و عامل گوید که چون معهود متعارف من ظاهر بود می
اعتقاد داشتم که دانسته و امر کرده و لذا اسم اجرت خواستن را نیاوردم مسئله
مشکل است چه اصل برائت ذمه صاحب مال است و اصل ضایع نشدن عمل
عامل که معروف است با اجرت گرفتن و معهود متعارف در این باب دارد و اصل
مجان نشدن چیزیست که عوض دارد و اجرت دارد و است بر سبیل معهود و متعارف
یا اینکه منتقل شدن آن عمل بملک صاحب مال بلا عوض نیست شاید اول اقوی

باشد

باشد بلکه ظاهر این است هر چند احوط حصول مراضات است بلکه دست از امثال این
احتیاطها بر ندارند و اما مضاربه پس آن است که مجموع مال از یک شخص است یا بیشتر که می
دهند بدست عاملی خواه عامل هم یکی باشد یا بیشتر و عقد مضاربه میان صاحب مال
و عامل بعمل می آید بصیغهٔ عربی یا فارسی باینکه میگوید بلکه این مال را بتو دادیم بمضاربه
که عمل در این بکنی و هر چه نفع بهم رسید میان من و تو یا ما و شما اگر هر دو طرف متعدد باشند
یا من و شما اگر عامل متعدد باشد و پس یا ما و تو اگر عکس آن باشد و باید تعیین نمایند
وقت عقد که حصهٔ هر یک از صاحب مال و عامل از نفع چه قدر است و اگر متعدد
باشند حصهٔ هر یک از متعدد نیز چه قدر است و معین نیست که برای صاحب مال
دو ثلث و برای عامل یک ثلث چنانکه الآن بیشتر چنین مضاربه میکنند چه مضاربه
منحصر در این نیست بهر نحو میشود از قسمت و اگر عقد مضاربه مطلق شد بدون
تعیین حصه اگر بتفاوت در دو ثلث و یک ثلث بنحوی شده که از اطلاق همان را
میفهمند و اطلاق منصرف همان میشود عقد صحیح و قسمت دو ثلث و یک
ثلث است بنحوی که گفته شد و اگر چنان تفاوتی ندارد که فهم درست هم دهد
و مجهول میماند باطل میشود عقد و عقد بهر لفظ و عبارتی که معنی عقد مضاربه
از آن معلوم و مفهوم میشود بعمل آوردن کافی است و معین نیست لفظی و در
قبول شاید فعل کافی باشد باینکه عامل بر دارد و ببرد لیکن احوط آن است که بزبان
قبول کنند و مشهور میان علمای ما بلکه اجماعی ایشان چنانکه علامه فرموده و
مخالفی ندیدیم آن است که مالی که باین عقد مضاربه واقع میشود باید که زر سفید
یا اشرفی باشد که طلا و نقرهٔ مسکوک بسکهٔ معامله اند و اگر اینها نباشد بلکه
متاع یا جنسی دیگر یا طلا و نقرهٔ بی سکهٔ معامله باشد عقد بر آن واقع نمیشود

و بعضی

وبعضی از علمای متأخرین که تأمل در این حکم نموده اند تأملشان بیجا است چنانکه
در حاشیهٔ بر شرح مولانا احمد ره بیان کرده ام و اگر خواهند وکیل شود
عامل در اینکه بعد از آنکه این اجناس را فروخت وزر نمود یا طلا و نقره را مسکوک بسکه معامله
کرد ابتدای آن وقت عقد مضاربه را بعمل آورد و در اینکه ایجاب را وکالةً گوید و قبول را
اصالةً و احوط این است که دیگری را وکیل نماید در قبول نمودن از جانب خود بهتر واز اینکه
گفتیم ظاهر شد که مضاربه بزر مسکوک که فلوس باشد و از مس است باطل است چه حال
آن حال اجناس است و باید دانست که وکیل بود که بعد از زر نمودن عقد مضاربه
بعمل آورد تا زر نشده است در دستش عامل بعنوان امانت است اگر نفعی دارد
مال صاحب مال او و اگر نقصانی دارد از کیسه صاحب میرود و عامل اگر شرط اجرت
شده برای آن در زر نمودن مستحق میشود و اگر شرط نشده حال اش حال آن کسی
که مال را ببضاعت به تبرع میگیرد بتفصیلی که گذشت و اگر افراطی یا تفریطی
یا مخالفتی از آن عامل سرزده ضامن است و حال او حال غاصب میشود که مأخوذ
باشد باشق احوال میشود چنانکه مکرر اشاره شد و دیگر باید مال مضاربه معلوم باشد ودیگر احتیاط در آن گذشت میرزا
و باید که دین نباشد چه اگر عقد مضاربه بر طلبی واقع شد که در ذمه است خواه ذمهٔ
عامل خواه ذمهٔ دیگری باطل است تا آنکه گرفته شود و وصول گردد بعد از آن مضاربه
واقع شود و الا حین دین بودن مضاربه اش باطل است پس اگر خواهند باید مثل سابق وکیل
نمایند عامل را که بعد از وصول عقد مضاربه را بعمل آورد و دیگر باید مال مضاربه
آن قدر باشد که از عهدهٔ معامله کردن بآن تواند بیرون آید مگر آنکه شرط نماید
که تواند استعانت بدیگری نماید و اگر نشد این شرط شاید باطلاق لفظ کافی باشد
هرگاه عالم باشد صاحب مال که عامل خود به تنهائی از عهده بیرون نمی تواند

امد یا انکه متعارف باشد که استعانت نماید مثل انکه نوکری بکیرد یا اجیری یا غلامی
ملکی باشد مثل اینها و اکر شرط شده باشد که خودش بدون استعانت عمل
کند و مال تلف شد یا انکه عامل از عهده بیرون نمی تواند امد باید که ان عامل خبر
کند او را والا ضامن خواهد بود همهٔ مال یا ان قدر زاید را علی اختلاف الاقوال
و هرکاه صاحب مال شرط نمود در عقد که بغیر این مال المضاربه از دیکری نکیرد
یا شرکت بغیر نکند یا خود را باجاره و جعاله ندهد یا انکه شرعا نیز برای دیکری کار
نکند یا امور خویش را متوجه نشود که مانع مضاربه یا موجب نقص در عمل مضاربه
شود یا انکه مبادا مانع یا نقص بعمل اید بهر صورت باید شرط را هرکاه قبول نمود مراعات
نماید و اکر قبول ننمود عقد صورت ندارد و اکر این شروط نشد اکر اطلاق عقد را
معهود متعارف هست که چه چیز از این امور نشود و چه چیز مانع ندارد باید ان معهود
مراعات شود و همچنین اکر قرینه باشد مثل انکه مال المضاربه بسیار کم باشد یا انکه
بسیار بسیار باشد باید مراعات بشود چه بسیار کم جزما یا ظاهرا مانع از امور مذکوره
نیست و بسیار بسیار مانع است همه را اما هر قدر اکر مانع است و اکر هیچ یک از معهود یا
قرینه نباشد ظاهرا مانع از این امور مذکوره نباشد بقلید بلکه عرفا و عادة مانع
بدانند چه علی ای تقدیر مانع بقلید عرف و عادة بعمل نباید اورد چه هرکاه بعمل
اورد حرام نموده که مال مردم را کرفته و با ایشان شرط و عهدی نموده و مع ذلک
حبس مال الضرر نیست ظاهرا بلی اکر فسخ عقد نماید مانع ندارد چه این عقد از عقود
جایزه است هر وقت خواهند هر یک از طرفین میتوانند فسخ نمود چنانکه خواهی دانست
لیکن بعد از فسخ باید اعلام نمایند از جهة دفع غرر و ضرر و غیر ذلک از احکامی که
خواهی دانست و احوط آنست که هرکاه مال المضاربه بقدر معتد به باشد دیکری مضاربه

نکند مگر به رخصت صاحب مال یا از اول شرط نماید و هم چنین هرگاه از دیگری گرفت
اعلام نماید که من مضارب چه مردم هستم و این احتیاط برای آنست که مبادا آخر منجر
بدعوی و نزاع و جدال شود باینکه صاحب مال گوید که این همه مال المضاربه بچه جهت گرفتی
و فوق قدر خود اقدام نمودی و خلل در امر من نمودی چه چیزی که منجر بدعوی و گفتگو
شود شارع ناخوش دارد و استحکام و سد و بند را برای دفع غوغای بسیار خوش دارد
بلکه منع نموده از معامله که در معرض نزاع باشد والله یعلم و بر هر تقدیر اگر مضاربه
دیگر یا شراکت دیگری یا از مال خود نیز خواهد معامله نماید مال صاحب مال را مخلوط
بمال خود و مال دیگری ننماید و هم چنین مال دیگری را با مال خود صاحب مال اول.
مخلوط ننماید الا باذن و رخصت و اگر اذن نگرفت و مخلوط نمود غاصب میشود یعنی
احکام غصب بر او جاری است باینکه ضامن عین و منافع باعلی القیم و غیره خواهد گذشت تأمل در آن میزان
بود و اگر قرینه باشد که از آن ظاهر باشد رخصت خلط و مزج بنحوی که یقین حاصل
شود مانع ندارد و بر هر تقدیر اخراجات سفر را اگر خواهیم گفت که از مال صاحب مال
است همه را پای صاحب مال محسوب ندارند بلکه اگر صحیح شد خلط و غاصب نشد بآن
اخراجات مذکوره را از مال همه بردارد بنسبت بحصها و مالها مگر آنکه عامل شرط نماید
و قبول نماید صاحب مال و دیگر از شروط مضاربه آنست که گفتیم که باید ربح مشاع
باشد میانه عامل و صاحب مال پس اگر معین نماید قدری مفروضی برای احدهما و
ما بقی را برای دیگری فاسد میشود باینکه گوید مثلاً یک تومان برای صاحب مال و هر چه
زیاد آمد برای عامل یا بعکس و جایز است متعدد شدن هر یک از طرفین چنانکه گفتیم
و اما مضاربه عامل با عامل دیگر پس جایز نیست مگر باذن صاحب مال و هم چنین شراکت
با بضاعت غیر یا مداینه یا قرض و غیر ذلک و اگر مضاربه مثلاً با دیگری نمود و شرط

نمود

نمود ربح را میانه عامل ثانی و مالک صحیح است هرگاه اذن حاصل نماید از صاحب مال
و اگر شرط کرد که ربح برای خودش و مالک باشد باطل میشود هرچند ثانی عامل راضی باشد
چه عامل اول عملی ننمود که بازاء آن ربح خورد بلی اگر شرط نماید با عامل ثانی
که قلیلی از حصهٔ خودش را باو دهد خواه جعاله لا اینکه مضاربه و از مالک گرفته
و باو داده ممکن که صحیح[۵] باشد اگر معین نماید و ممکن اگر همین معنی با صاحب مال نماید
نیز صحیح باشد و اگر قلیلی این عمل را او کرده باشد و بازاء این شرط چیزی معینی
نماید هرگاه این عمل هم معین باشد ظاهراً هیچ اشکال ندارد و اگر بدون اذن
مالک مضاربه با ثانی نمود باطل نیست بلکه فضولی است موقوف است بر اجازه
مالک اگر اجازه داد صحیح است والا باطل است عقد ثانی لیکن مال را تسلیم او
ننماید تا اذن از صاحب مال نگرفته و اما عقد اول که میانه خود و صاحب مال است
محتمل که او هم فسخ شده باشد با اینکه عقد ثانی را که خود فضولاً از جانب مالک نموده
است فرع فسخ عقد خودش باشد و عقد مضاربه را هرگاه مطلقا نموده اقتضا
میکند که هر چیز را مالک در معامله کار او بوده اگر او معامله مینمود همان کار
مضارب باشد چه مضارب وکالتی است در معامله از جانب مالک پس میتواند عامل
که عرض نماید قماش و جنس را و باز نماید و پهن نماید الی غیر ذلک از اموری که در مبایعه
صادر میشود از بایع در وقت بایع شدن عامل یا از مشتری در وقت مشتری شدن
او و همچنین اجاره نمودن حمال برای حمل یا حیوان یا دکان و حجره برای حفظ و غیره
ذلک و میتواند نیز معیب را بخرد هرگاه صلاح داند یا آنکه معیب را که خیار رد
و امضا و ارش داشت مشتری مثلاً رد نماید یا امضا نماید و ارش گیرد الی غیر ذلک
از احکام معامله که گذشتند همه را با صلاح و غبطه نیز بدون آن هرچند مالک

[۵] مشکل است چون بنا هست که هیچ ربح بهم نرسد و صحت جعاله با غرر و جهل معلوم نیست میرزا

بدون صلاح هم میتوان است بشرطیکه بسفاهت منجر نشود اما مضاربه بدون تعیین
نمی‌تواند چنانکه حال در هر وکیلی اینست که صلاح موکل را باید منظور دارد و
مشهور آنست که خریدن باید بعین مال المضاربه بعمل آید یعنی معامله بعین شود
باینکه گوید خریدم بعین این ثمن نه بذمه و نه بعنوان کلی و بعد از آن عین را تنخواه
دهد و شناختی اسباب معامله بعین متشخص را و بذمه را که کلی و غیر متشخص است
چنانکه غالب در معاملات همان ذمه و کلی است در حال مشاهده میشود که
مضاربین بجهت تفاوت نمیدهند میانه معامله خودشان و معاملات غالبا بعین
که میخرند بذمه و کلی و بعد از خرید مال مالک را تنخواه میدهند و این خریدن
بذمه که مشهور باطل میدانند بجهت آنست اول آنکه بذمه مالک میخرند و این
بیع و شری فضولیست نه مضاربه چه معلوم نمیشود از عقد مضاربه که مالک
عامل را وکیل در چنین امری نموده بود و حکم بیع فضولی را شناختی دوم آنکه
عامل میخرد بذمه خود باینکه مضاربه بجهت وکیل مالکست یعنی از طرف مالک
و بر خصوص و میخرد بذمه خود که نایب نیست مر مالک است و فعل نایب فعل منوب عنه
است و این احتمال دارد که داخل عقد مضاربه باشد بجهت آنکه میبینیم که عاملها غالبا
باین نحو معامله میکنند و مالکها میدانند و هیچ عقد متعرض این نمیشوند باین نحو باینکه صح
غالب متعارف بعمل نیاورند بلکه معامله و معاوضه عین بعین را گاه باشد که بلفظ
در نیاورند و متفطن این بعنوان خصوص نشوند بلکه بسا باشد که عارف باحکام
این نیز نباشد و مراعات آن نیز ننمایند مثلا اگر چیزی را بعین اشرفی خریدند و آن
جنس در نکر برآمد یا معیوب برآمد غیر آنکه عوض میدهند و مطالبه عوض میکنند
چیزی دیگر نمیشنود دانستی که این غلط است جزما و قس علی هذا باقی احکام را پس

دور نیست که این معامله ذمه صحیح و داخل مضاربه باشد هر چند مشهور راضی
نیستند بجهة آنکه احتمال ضرر برای مالک دارد چه گاه باشد که مال المضاربه تلف
شود یا فانی و این چیزی نیست چه بلا اشکال معتنی به مال المضاربه را عوض نمیخواهد میدهند
یا آنکه خرید غالبا نفع دارد و همان ساعت میتواند فروخت یا بعد از آن بحیثیتی
که تاخیر زیادی نشود یا آنکه در تاخیر زیاد یا فسخ میشود یا مطالبه ثمن میکنند
یا بسر نیز عسر و علیه دیگر گفته اند که ربح بذمه ربح این مال نیست و این نیز چیزی
نیست چه ربح برای مشتری نیست و شرط شده که میانه او و عامل شراکت مشاعی
داشته و وکیل هم بود از جانب مشتری و نسبت ربح بمال این قدر بس است که عرفا
میگویند که از این قدر این قدر نفع کردیم بلکه حقیقة ربح این مال است چه بایع
راضی نبود که بذمه عامل دهد الا بعوض معینی که از خود بدهد اصالة یا نیابة
هر چند عوض را تشخیص نکرده بود و کلی کرده بود لیکن یقین است که کلی خارجی
میخواهد و کلی در خارج وجودش عین وجود شخص است یا در ضمن جزئی یا تشخص
نشود موجود نمیشود پس عوض را بعوض فرد منتشر داده و آن در خارج همان
فرد است که متشخص نمود کلی را با او و تسلیم نمود و بایع نیز راضی و عین چنین چیزی را
میخواست پس اقوی جواز و صحت است و لهذا در هیچ حدیثی متعرض شرط شراء
بعین مال نشده اند یا بتعارف و تداول ذمه لیکن احوط مراعات مشهور است البته
البته پس باید که شرا بشخص مال نمایند و مسئله و احکام شراء نیز بدانند تا همانها را
مرعی دارند تتمه آنکه میخرد بذمه خود اصالة یعنی نه برای مضاربه و از جانب مالک
هرچند بعد از معامله وجه مال مالک را نمیخواهد میدهد باعتقاد خود حیله شرعیه
نموده که تمام ربح را مال خود کرده چیزی که کرده است آنست که دزدی نمود بلکه

امانت را که گرفته بود برای مضاربه و ربح طرفین خیانت نموده عوض ثمن خود داده
هرچند غاصب است هرچند مطلع بحقیقت حال بنا شد و پندارد که مال عین آن
عامل است چه در غصب جهل موجب رفع عقاب اخروی است هرگاه جهل باقی
بماند تا قیامت تا آنکه بعد از آنکه علم بهم رسانیدند بلا تاخیر از عهده برآید لیکن
خود بسوی شغل الذمه بهم رسانیدن بر زیب دستهای منقاشه البته هست الحاصل
باعتقاد خود نموده که حصه ربح مالک را نیز صاحب شده بعوض آتش جهنم و انتقام
قهار جباری از جند راه یکی آنکه مال مالک را غصب نموده و دوم آنکه خیانت
نموده بمالک و در حدیث وارد شده که مؤمن و شیعه هرگز خیانت نمیکند و
تشدیدات شدیده و تخویفات هایله که در غصب و ظلم و ستم و خیانت وارد شده
حد ندارد و آیات قرآنی که در مذمت ظلم و ظالم وارد شده یکی از آن عالمی را بس است
و مع ذلک این ظلم و خیانت را نه همین با مالک تنها نموده بلکه با بایع نیز نموده که مشغول
الذمه او هست تا امانت و غصب و ظلم بخود او نموده که ثمن مبیع او را نداده تا قیامت
چه مال مردم را بایع مالک نشده چنانچه در دستش بعنوان غصب هست و بالبداهه
بایع بیچاره را بچاه غصب انداخته و بالبداهه معلوم نیست که مبایعه اش صحیح باشد
تا آنکه مالک حصه ربح مالک شود چه بایع راضی بانتقال مبیع بمشتری باین نحو بود
که مشتری از عین مال خود ثمن را به بایع بدهد نه آنکه ثمن اصلا به بایع ندهد و
بدتر از آن مال غصبی خیانتی را بدهد که بهیچ وجه بایع مالک آن نشود بلکه تا قیامت
داخل مصایب غصب و خیانت هست بنحوی که اشاره شد و شهید ره در ذکری
تصریح نموده که مالک شدن آن محل تردد دانسته بالبداهه علاوه آنکه دانستی که ربح
عرفا ربح این مال حساب میشود بلکه حقیقة ربح این مال است پس در وقتی که بیع

درعین و مشغول الذمه است و بایع نیز غاصب است منه

شرط اهلیت
میرزا

صحیح باشد یا اینکه مبیع مال صاحب ثمن شود بعوض ثمنی که بایع جاهل گرفته و بمصرف
نموده و لهذا در اخبار وارد شده که هر کس که مال الطفل را بتجارة بان نماید و ولی
ملی نباشد ضامن است و ربح برای طفل است هر چند تجارت را برای خود کرده باشد
بلکه هر چند برای طفل هم کرده باشد در هر دو صورت چون تجارت و مبایعه شرعی
نیست میبایست منفعت برای بایع باشد و مع ذلک فرموده اند که نفع برای طفل
است و خسارت بر آن شخص است غیر ذلک و اینها شاید بنابر این باشد که بایع
ملک خود را از خود منتقل ساخته بعوض ثمن بصاحب ثمن گذاشته و اعراض از
ان نموده مال الصاحب ثمن انگاشته و با وگذاشته بعوض ثمنی که گرفته و برده و بمصرف
نموده و اینکه اعتقاد او آنست که صاحب ثمن معامل است خطاء او ضرری ندارد بعد
از آنکه بصاحب مال الثمن گذاشته و داده و از آن اعراض نموده و بعضی اوقات یقین حاصل
است که صاحب ثمن یا ولی آن راضی است که این عوض مال الثمن باشد چنانکه حال صاحب
مال المضاربه است چه برای همین مال را داده و ولی نیز در چنین صورتی ظاهرا راضی است
که این عوض مال الطفل باشد که بمصرف دیگری رسانده و بسا باشد که بایع تلف
نموده باشد یا اینکه معروف نباشد یا میسر نشود وصول بان یا حصول از آن و ممکن
نباشد تحصیل آن پس اگر بعنوان تقاص هم نباشد که ولی اگر اهل باشد یا حاکم
شرع راضی اند و بهتر از آنست که مال بمصرف شده و از دست در رفته مال الطفل
باشد یا اینکه قاعده لاضرر و لا اضرار نیز شاید چنین اقتضا کند با اینکه احادیث
معتبره در کتاب زکوة نقل شده که هرگاه بتجارت نماید بمال الطفل کسیکه ولی ملی
نباشد ضامن مال است و ربح برای یتیم است مطلقا و فقها منقدمین و متاخرین
فتوی بمضمون آنها داده اند هر چند نادری از متاخرین بعضی قیود نموده با اینکه بعین

مال

بغیر تقسیط یا تمام

مال طفل خریده شده باشد و ولی نیز اجازه نموده و این تقیید بجا است نسبت
بنصوص و فتاوی چه ارتکاب بعید است بلکه نسبت بعید بلکه نسبت با نکه ولی غیر
ملی را با ملی غیر ولی خرید را برای خود نموده باشد هم جاری نیست با انکه اینها هم داخل
نصوص و فتاوی اند پس باید ملاحظه نمائی و تامل کنی و هم چنین اخبار زیاد که وارد شده
که مردم در فضل مظالم ما تفتیش میکنند چه ایشان مظالم ائمه را بعنوان مباح کلی
میدادند و چیزی میخریدند و میخوردند و میپوشیدند و هم چنین وارد شده که
الناس اولاد زنا او بغایا ما خلا الشیعه الی غیر ذلک و از انجمله انکه مهر می باید بی شبهه
باشد و هم چنین ثمن کفن و امثال اینها و با اینها همه وارد شده که ضرر و اضرار در دین
نمی باشد بلکه تدارک باید بشود که دفع ان ضرر بشود و معلوم است که اعظم ضرری
استکه بر مالک شده است باید که تلافی آنرا بکنند و دیگر گفته اند که مضارب باید بنقد
بفروشد چه در نسیه احتمال عدم وصول است یا مطلقا یا مدتی و دیگر گفته اند که بثمن
المثل بفروشد نه کمتر که تضییع مال است و گفته اند که بنقد غالب البلد بفروشد چه وکیل
باید چنین کند و اقوی آنستکه باید مضارب موافق مصلحت کار کند و گاه هست که در
امور مذکوره مصلحت است چنانچه غالب چنین است و گاه هست که در خلاف اینها مصلحت است
و سفر کردن مضارب فی نفسه خلاف مصلحت است خواه طریق مخوف باشد و خواه نه
باید باذن مالک شود و اگر مالک شرط عدم سفر کند یا شرط سفر یا علم سفر بسمت معینی کند
یا شرط معامله در جنس معینی کند یا معامله با شخص معینی یا انکه معامله نکند الا
نسیه یا امثال اینها صحیح است و باید تعدی ننماید عامل و باید دانست که اخراجات
سفر را عامل از اصل مال مضاربه میتواند نمود اما در حضر اخراجاتش بر خودش
است و بعضی میگویند که ان اخراجاتی که حضرش است همان بر اصل مال است یعنی

ثلاثاً فی ان یجبر یا احکام غاصب ممکن است

کرد باید از اخراجات صح

همان تفاوت نباید نهاد واما قدری که در حضر میکرد بر خود است و بعضی همه را
بر خودش دانسته واول اظهر است لیکن دانسته که اگر مال المضاربه را بسفر برد با مال
از خودش هم باشد بر سر اخراجات است و بعضی نیز اینست که در سفر که مال نوعه
بلکه اطعمه لذیذه بلکه ضیافتها نیز میکنند و اینها غلط است بلکه اخراجات متعارف
که بنسبت شان وزی او است همان را میتواند نمود و اگر عادت بلذایذ و اطعمه نفیسه
داشته باید مالک را اعلام نماید و برضای او باشد و ضیافت نباید بلکه دانسته
که اصل مسئله خلاف نهادارد پس البته البته خلاف احتیاط را نکند و هر چند مطلقا
خرج ننمودن احوط است لیکن تا اینقدر احتیاط نمیگوئیم بلکه میگوئیم خرج کند اما
اگر احتیاط نماید که همان تفاوت نباید نیز نکند احوط است و التزام نمیکنیم بر این
احتیاط هم لیکن تا پیش میبرد تقلیل نماید و خود داری کند بهتر است چه نفس دزدا
و مسئله خلافیست و امر حق الناس شدید است پس اولی و احوط آنست که در حین
عقد امر بمشارطه و مراضات طی شود و بدانکه ربح بعد از آنست که راس
المال تماما و کمالا بصاحبش رسیده باشد پس اگر ربح پیدا شد میان هم قسمت نمایند
و باید عین راس المال داده شود نه قیمت و اگر عین میسر نباشد آن وقت قیمت هم
وقتی که وقت محاسبه و ربح گرفتن و معامله بر هم زدن نشده باشد پس اگر محاسبه
نمایند و ربح یابند بعد از محاسبه چندی چیزی از مال تلف شد باید آن ربح را
جبر و تدارک آن تلف نمایند و اگر چیزی ماند قسمت نمایند الحاصل تا هم معامله بر
هم نخورده و فسخ نشده هر نقصانی که شود تدارک از ربح باید نمود بلی اگر مالک
قدری از آن را بعد از خسران گرفت و بعد از آن ربحی بهم رسید تدارک آن قدر گرفته
را نمیکند بلکه تدارک خسارت ما بقی را میکند چه این ربح از ما بقی حاصل شد

الزام باین احتیاط بیجا است

عامل

وعامل مالک حصه اش میشود بمجرد ظهور ربح وفایده راس المال است که باید خسارتهای راس لیکن چون ربح صح
المال از آن تدارک شود البته تا وقتی که معامله فسخ شود ملکیتش متزلزل است لیس
لابد است در استقرار ملکش از اینکه مال نقد شود براس المال هم اش تا قدر راس المال
در صورت فسخ معامله و بدون این جبر و تدارک خسارتها باید بشود و نقصانی که رو
داد در وقت خرید و فروخت و مشغول بتجارت بودن شکی نیست که باید تدارک
شود و اما نقصانی که بعد از عقد واقع شود و قبل از دخول در تجارت و بکردش
افتادن مال التجاره بخرید و فروخت با آن هم باید تدارک شود باز اشکال هست هر
چند رجحانی دارد که باید شود لیکن اگر بنا اینطور کار طی شود شاید بهتر و احوط باشد
و اگر فسخ عقد شد و هیچ ربحی ظاهر نشد هیچ برای عامل نیست و بعضی میگویند
مگر آنکه فسخ از طرف مالک باشد در این صورت اجرة المثل عملش را باید بدهد
بجهة آنکه کارش احترام دارد و این خالی از تاملی نیست چه اقدام نموده بود باین عقد
جایز لیکن این هم خالی از اشکالی نیست چه گاه باشد که مال همین که در معرض ربح آمد
مالک فسخ نماید برای آنکه از این ربح چیزی نبرد و این ضرر است بحسب عرف و میشود
که مالها مدتها در تجارت باشد و هیچ نفعی پیدا نشود و هر وقت مالک خواهد فسخ
نماید گوید که فسخ مکن که من تعب کشیده ام بلکه امروز فردا ربح پیدا شود الحاصل
اصل آنست که گفتیم که عقد جایز است که اقدام نموده لیکن بعضی اوقات که تعب
کشیده تا اینکه بدسترس ربح آمده باشد و فسخ نماید از خوف بردن آن ربح این ضرر است
ظاهر والله یعلم و مال المضاربه در ید مضارب بعنوان امانت است و حکم امانت
دارد مادام که افراط یا تفریط یا مخالفت نشود چنانکه گفتیم و ضامن نمودن عامل
را موجب فساد مضاربه است بلکه حکم قرض دارد بر آن جاری است شرعا و هرگاه صاحب

خالی از اشکال نیست

و احکام قرض

مال

مال شرط نمود با عامل که سفر به سمت معینی نماید و عامل مخالفت نمود پس سفر به غیر
آن سمت کرد یا شرط کرد با او که چیز معینی را بخرد پس او چیز دیگر خرید ضامن مال می
شود لیکن اگر ربح بعمل آمد میانه هر دو شان است بنحویکه شرط باهم نموده بودند
و بدانکه مردن هر یک از صاحب مال یا عامل باعث بطلان مضاربه میشود و همچنین
اگر دیوانه شد یکی از ایشان و همچنین اگر سفاهت هم رسانند پس اگر مالک مرد و
مال نقد شده بود و ربح نبود وارث مستحق همان عین مال است میگیرد و اگر
ربحی هم رسیده وارث و عامل میان هم قسمت مینمایند بنحوی که شرط شده بود و
اگر میت مال الز قسمت غرما شود حصه عامل را بتمامها میدهند و مقدم بر غرما
میدارند و اگر مال نقد نشده باشد بلکه همچنان جنس باشد و امید ربح باشد
و هنوز ربح پیدا نشده بعضی گفته اند که برای عامل هست حصه ربح او و این مشکل است
بلکه تا ربح بهم نرسیده است که معامله باطل شده ظاهرا مستحق ربح نیست خصوصا
هرگاه بعد از موت بلافصل نقد کرده باشد و ربحی نبود بلی در صورتی که چیز خرید نمود در
موسمی که داشته در آن رواج تا بیرون بهم میرسانند و قبل از آن موسم فوت شده و
نیست که چنان باشد که این بعض فقها فرموده اند تا اینکه بگذارند تا موسم و ربح که بهم
رسیده باشد و باز فرموده که میرسد و ثمره اگر التزام عامل نماید بنقل نمودن و
این نیز مشکل است الا در صورتی که چیزی که وقت و موسم ربح پیدا بشود و برای آن خریده
شده که تا نقد نکند بچرا نمیتواند گرفت و اگر میت عامل باشد پس اگر مال نقد است
و ربح نیست مالک اخذ مینماید و اگر ربح هست حصه عامل را بورثه اش میدهند و اگر
متاع باشد همه را یا بعضی آنرا و خواهد مالک که نقد شود و اذن بدهد وارث را
میرسد وارث را که نقد نماید و اگر خود نقد کنند تا امین حاکم شرع و ربح ظاهر شد

در این صورت هم مشکل است مبرا

حصه عامل را میدهند واگر ربح ظاهر نشد ثمن را مالک بر میدارد واگر ربح ظاهر شد
وهنوز متاع است چه قیمت و ترقی ربح دارد که باید اولا ورثه را اذن بنقد کردن
بدهند و رجحان را بدهند یا اذن نمیدهند حصه ربح ایشان را بدهند واگر ربح
پیدا شده لیکن ثابت شد و استعجال در فروختن ربح را برطرف میکند و بتامل و ارام
فروختن ربح هست دور نیست که لازم باشد که بتامل و ارام بفروشند یا اگر استعجال
نماید حق ورثه را بدهد هم چنین است حال اگر زنده باشد عامل و فسخ شد مضاربه
لیکن در ان قدر تاملی دور و اوامی نیست واگر در استعجال مالک عامل یا وارث او
متضرر شوند یحتمل که مالک را برسد که بفروشد و دفع ضرر خود نماید چه عقد و در تامل مالک متضرر شود صح
جایز نیست که عامل اقدام نموده بر ان یا جوازش لیکن احوط بلکه اقوی انست که جمع میان
حقین بصلح بهتری بشود والله یعلم واگر خواهند ورثه مالک که مال چنانکه بعنوان
مضاربه بود میان مالک و عامل الحال هم مضاربه باشد میان مالک و ورثه عامل
باید انشاء مضاربه تازه بعقدی جدید و شرایط جدیده بشود با اینکه مال المضاربه
نقد باشد حین این عقد و نقد بودن نزد عقد عامل فایده ندارد هم چنانکه عامل
نیز اگر زنده باشد و فسخ کند یا انکه مدت منقضی شود و خواهد مضاربه را بعمل اورد
عقد جدید باید بعمل اورد و باعتبار انقضای مدت عقد اول یا فسخ نمودن ان باید
جمیع شرایط را اعتبار نماید از سر نو چنانکه حال در جمیع عقود تجدیدی چنین است.
ومشهور میگویند که باید مال مضاربه معلوم القدر باشد و معین نیز باشد پس
صحیح نیست که بگوید یا چه میخواهی از مال من که در این کیسه است مثلا بردار و مضاربه
کن و هم چنین صحیح نیست که بگوید یکی از این دو کیسه را مثلا مضاربه کن واگر کیسه باشد
که معلوم نباشد که چند است مبادا زر بدهد بمضاربه این معلوم القدر نیست و صحیح

نیست

بینت و اگر دو کیسه باشد و معلوم باشد که هر یک چند تومان دارد و بگوید یکی از
اینها را مضاربه کن نه بعنوان تعیین این معین بینت صحیح نخواهد بود بنابر مشهور
و بعضی میگویند صحیح است با جهالت و قول قول عامل است با قسم خوردنش هرگاه
نزاع شد میان او و مالک و عامل چون امین است قول قول او است در تلف شدن
و در تفریط نکردن و در خسارت نمودن و قدر خسارت و هرگاه مالک مدعی کذب
او باشد اثبات نماید یا قسم بدهد و اگر دعوی ظن کذب یا تهمت نماید قسم ظن و اشکال است میرزا
تهمتی میتوان داد هرگاه اهل تهمت باشد و اگر گفت این قدر ربح کردم و رجوع
نمود نمی‌شنوند رجوعش را و همچنین اگر ادعا غلط نمود مگر آنکه ثابت نماید این
ادعا را و اگر از ثبوت عاجز باشد تسلط قسم بر مالک ندارد مگر در صورتی که دعوی
نماید که مالک مطلع است بحقیقت قول من یا دعوی مظنه و تهمت با مالک نماید قسم
تهمتی بمالک میتوان داد هرگاه اهل تهمت باشد و اگر ظاهر الصلاح و متدین باشد
قسم تهمتی نمیتوان داد نزد حقیر والله یعلم و اگر گفت بعد خسارت کردم یا تلف شد اشکال است میرزا
میشود بنهجی که گفته شد که عامل امین است در خسارت و قدر آن مسموع است
قول او و هرگاه مضاربه باطل باشد شرعاً و مالک و عامل ندانند که باطل است
ربح تماماً برای مالک است و عامل را اجرة المثل کارش میرسد و اخراجاتی که در سفر
از مال المضاربه باعتقاد مضاربه نمود بعد از آنکه معلوم شد که مضاربه باطل است
ظاهر شد نیز که اخراجات مذکور را بیجا نموده باید پس بدهد و اجرة المثل کارش را
بگفته اهل خبره بگیرد و اهل خبره ملاحظه این معنی میکنند که در این سفر چه قدر
خرج نموده یعنی نقصان پس دادن اخراجات نفقه خود را و احتمال دارد که آن اخراجات
را نتواند پس گیرد بجهت تسلیط بر تلف نمودن مجاناً لیکن میتوان گفت که این مجان

بقیه

خالی از اشکال نیست احتیاط بصلح ترک نشود منه

بعنوان مضاربه واعتقادش این بود این ظاهر است بلی اهل خبره در نظر خواهند آورد
که اجاره اگر خودش بکند چه قدر اجرة المثل خواهد داشت و اگر مال المضاربه
تلف شود یا بعضی هم رسانند از کیسه صاحبش رفته است و اگر هر دو عالم ببطلان
بودند و مع هذا معامله مضاربه نموده اند این وعده ایست که هم نمودند که سلوک
مضاربه با هم میکنیم در این صورت بعضی تنظر اگر عامل از مال مالك نموده و تلف
کرده تسلط ندارد ظاهر اگر ان عامل پس که برد و اما ربح حاصل شده یحتمل که حصه
عامل از باب جعاله برای او باشد پس مالك نتواند که بر هم زند و عامل نیز نتواند
بر هم زند و یحتمل که بر هم تواند زد هر یک با اجرة المثل رجوع کنند و ظاهر
آنست که اول درست تر است لیکن علی ای تقدیر اگر تلفی یا بعضی بمال رو دهد
از کیسه صاحب رفته است و اگر مالك عالم باشد بفساد و عامل جاهل معتقد صحت
پس حکمش ظاهرا مثل حکم صورتی است هر دو عالم است و اگر مالك جاهل و عامل عالم
باشد پس ظاهر اینست که حکمش حکم صورت هر دو جاهل است و بعضی از فقها
میگویند که در صورتی که عامل عالم بفساد باشد متبرع است و مستحق هیچ نیست
و بعضی دیگر میگویند که متبرع در صورتی است که اعتقاد داشته که مستحق نیست
نه وجه مضاربه را و نه اجرة المثل را و اما اگر اعتقادش این بود اگر چه وجه مضاربه را
مستحق نیست اما شارع حکم میکند برای او با اجرة المثل آن وقت متبرع نیست بلکه
مستحق اجرة المثل خواهد بود و بدانکه در هر صورت مضاربه فاسده که حکم شد
با اجرة المثل ممکن است که اقل امرین از اجرة المثل و آنچه راضی شده است برسد یعنی
باعتبار رضا شدنش بکمتر و اقدام نمودن بانکه زیاده از حصه صورت مضاربه ازو
توقع نخواهیم پس بنا بر این اگر هیچ ربح بهم نرسیده شاید مستحق هیچ نباشد لیکن در

چنین

چنین صورتها دست از احتیاط نباید برداشت والله یعلم و بدانکه سفری که گفتیم
که عامل نفقه خود را می تواند از مال المضاربه بردارد در آن سفر آن سفر عرفی است
نه شرعی پس اگر در سفر پیش نماز را قصر نکند و روزه را باید بگیرد میتواند که
اخراجات نفقه خود را از مال المضاربه بردارد و از آنجمله آنستکه قصد اقامه نموده
باشد یا بعد از سی روز متردد بوده باشد یا عاصی شد بعنی اینکه باشند در مضاربه
چه در همه صورت نفقه خود را از مال المضاربه برمیدارد **فصل در مصالحه** بدانکه
مصالحه عقد لازمیست که هرگاه صحیح شد دیگر رجوع نمیتوانند نمود هیچ یک
از طرفین و بدانکه صلح در نزد شیعه موقوف نیست باینکه نزاعی شده باشد چنانکه
سنیها میگویند چه میگویند که صلح معنیش آشتی است و این نه چنین است بلکه صلح
معنیش رفع فساد نمودن است و صلاح حال خود دیدن و لازم نیست که نزاع شود
چه فساد گاهی نزاعیست که منشاء آن شر باشد و گاهی نزاعی نیست اصلا چه گاه هست
که التماس میکند شخصی که با حق خود را بگیرد و صاحب حق اصلا نزاعی ندارد لکن
حقش معلوم نیست که چه قدر است و گاه هست که دو شخص میخواهند معاوضه بکنند
نه بعنوان مبایعه یا اجاره یا هبه معوض عنها چه اینها شرایط و احکامی دارند که
موافق خواهش ایشان نیست پس اصلاح امر و کار ایشان بصلح میشود چه اگر صلح
نکنند معاوضه شان فاسد است شرعا و رفع فساد را میخواهند بکنند بطبق
خواهش پس صلح رافع فساد شد پس اگر خواهند عینی را با عینی معاوضه نمایند بعنوان
لزوم بدون همه شرایط و احکام بیع نه بدون بعضی که شریک بیع است با صلح آن معاوضه
فائده بیع را میدهد در نقل شدن عین بعین بعنوان لزوم و اگر خواهند منفعتی را
معاوضه نمایند بعنوانی که همه شرایط اجاره در آن نباشد هر چند بعضی که شریک

است

است یا صلح در آن باشد که صلح کنند آن فائده اجاره را میدهد و هم چنین اگر
اگر خواهند فائده هبه یا ابراء یا عاریه را باید بدهد بعنوان لزوم و بدانکه صلح مطلقا
صحیح است الا صلحی که حرام الهی را حلال نماید مثل آنکه وطی پسر یا زن شوهردار یا زن
عقد نشده حلال شود و امثال اینها و اما اگر چیز حرامی حلال شود بر بیع یا اجاره
یا غیر اینها از آنچه گفتیم صلح در آن صحیح است و اینهم حلال نمیکند پس عقدا ثمّ
و منقطع و تحلیل صلح نمیشوند بجهت آنکه اینها توقیفیه دارند و هم چنین است اگر
حلالی با اینها که گفتیم حرام شود و صلح صحیح است با اقرار و با انکار بجهت آنکه شرعی شده
است برای دفع فسادها و اعظم فسادها نزاع است و اگر با انکار صحیح نباشد نزاع
چنان باقی میماند لکن همین قطع نزاع دنیوی میکند بحسب ظاهر نه نفس الامر پس اگر
کسی دعوای دروغی بکند با کسی و آنکس نداند که دروغ است و صلح نماید بمالی آن مال
بر او حلال نیست جزما بلکه زقوم جهنم است و گاه هست که آنکس میداند که دروغ
میگوید لکن مع ذلک صلح با او میکند برای حفظ آبرویش یا دفع ضررش این مال هم
حرام و زقوم جهنم است و گاه هست که شخصی نزد او حقی یا طلبی دارد و میداند که چه
قدر است لکن دروغ میگوید که نمیدانم چه قدر است بیا صلح کن و آنشخص صلح میکند
لهذا بچیزی کمتر از آنچه میدانسته که حقش است این هم حرام و زقوم است اگر چه یک
فلوس حقش زیادتر باشد و گاه هست که راست میگوید که نمیدانم چه قدر است لکن قدری
از آن را جزما میداند اما زیاده و کمترا نمیداند و میگوید که نمیدانم چه قدر است
و آنشخص صلح میکند بکمتر از او که نمیدانم این هم حرام و زقوم است چه حیله و تزویر است
بلکه باید بگوید که میدانم آن قدر را از آن که جزما هست لکن زیادتر از آن را نمیدانم مثلا
گاه هست صد تومان جزما حقش نزد او هست لکن نمیداند که از صد بیشتر هست

باشد با آنکه میدانند که چیزی که بیشتر هست قدر آن چیزها را نمیدانند پس میگوید که من نمیدانم
که چه قدر است با صلح کن پس صلح میکند بیک تومان یا کمتر بجهة آنکه اعتقاد صاحب
حق این نیست که آن نمیداند که چه قدر است حال آنکه دروغ میگوید چه صد تومان
را میداند خورده بالاثر را نمیدانند پس اگر خواسته باشد که صلح واقعی حلالی باشد
راست بگوید که صد تومان حق شما میخواهی لکن در بالاثر علم ندارم وگاهی حیله میکند
در صورتها کرده که صلح کن با این چیزی قلیل و اگر چه حق تو صد تومان بیشتر باشد
و آن بیچاره میگوید که صلح کردم بیک تومان یا کمتر لکن بنا بر این است که او میگوید
نمیدانم حق تو چه قدر است فرض میکند که اگر بچیز را نمیدانم در واقع صد تومان
بیشتر باشد با من صلح کرده باشی این بیچاره پندارد که راست میگوید و این که اگر
صد تومان بیشتر باشد محض فرض او است پس صد تومان بیشتری فرضی را صلح
میکند بکذا و اگر اعلام کند با وکه حق شما صد تومان بیشتر است بلکه صلح نکند باین
قلیل و از این جهت حیله میکند که من نمیدانم چه قدر است فرض میکنم و پندارد که
صد تومان بیشتری فرضی صلح بچیزی قلیلی نمودن با صد تومان بیشتر یقینی
تفاوت ندارد و نمیدانند اینکه اگر تفاوت نداشت پس چرا دروغ میگوید و راستش
را نمیگوید و حال آنکه خدای تعالی دروغ گویان را لعنت کرده است و اشد عذابها
برای او مقرر کرده و ائمه فرموده اند که شیعه ضعفای دیگر را میکنند اما دروغ
نمیگوید یعنی دروغ گفتن از شیعگی بیرون میکند و نمیدانند با وجود اینکه مال
مسلم حلال نمیشود مگر بطیب خاطر و بنه هر حال لابد طلبیدن بجا طیب خاطر
است فی هذا میرسد که اگر راست بگوید مبادا راضی نشود بصلح با آن قلیل و عجب
تر آنکه گاهی میگویند که میدانیم که این قدر از ما طلب داری لکن اگر صلح بکمتر

میکنی

میکنی میدهم والا نمیدهم و این بیچاره چون می بیند که حقش را نمیدهد مگر بصلح
کردن و اسقاط بعضی نمودن لهذا بلجاء میشود که صلح میکند و اگر حقش را بدهد
گاه هست که یک فلوس یا نیم فلوس یا هزار یک فلس را بخوشی خود باین قرض دار
روا نمیدارد و گاه هست که میگوید که حق ترا میدهیم لیکن حالا میسر ما نمیشود
اگر صلح میکنی باین قدر حالا میدهم یا میرویم هر نحو که هست تدارک میکنیم و میدهیم
و این در وقتی که حق او حلول نکرده است و الحال حق ندارد که مطالبه نماید خوب است
و صحیح است و اما اگر حلول کرده است پس حبس حق آن بیک ساعت و کمتر از ساعت حرام
است و بجهنم میفرستند حتی آنکه وارد شده است که هر روزی که پس می اندازد گناه
ده عشور که را در نامه عمل او مینویسند بلی اگر صاحب حق خود بدون اکراه راضی به
پس انداختن باشد باکی نیست و الا البته البته باید حق را داد هر قدر که میسر شود البته
باید بدهد هر چند بقرض کردن مجبر باشد که البته البته باید قرض کند و بدهد
و نگوید که من قرض نمیخواهم بکنم یا بگوید که اگر میخواهی قرض بکنم تو بده هم پس چیزی را
دست بردار و الا نمیکنم چه بلا شک مواخذ است و غاصب حق است و عفو با تو را
ندارد بلی التماس نمودن چیزی دیگر است لیکن در التماس نمودن نیز باید ملاحظه
جبر و روا نماید که آن هم حرام و غصب و ظلم است و گاه هست که میگوید که میدهم
حق ترا لیکن توقع دارم که چیزی دست برداری و صلح نمائی و صلح میکند اما اگر
بشما ندهد و بدهد صلح نمیکند این صلح هم مشکل است که بطیب خاطر نشده باشد
الحاصل اشد امور بحسب عذاب دنیا و آخرت و خراب شدن هر دو طرف حق الناس
است و میزان عدل برای او است و خرابی دنیا و مفاسد آن از جهت آن است غالبا
بلکه ادبار و تنگی دنیا و برهم خوردگی اوضاع و تنگدستی غالبا از حق الناس است

پیش از حلول می‌تواند

و اگر هم میسر شود البته باید بدهد صح

که اگر چنین نباشد شریک مال مردم است غالبا و این خواهد مبترش میشود در تحصیل
معاش چه ظاهر است که در جهان نامقیدان کم کم راست میکنند همچنانکه دزدان
مکر دزدیها میکنند که الاف الوف بچنگ می آورند و بعد از اندک زمانی پریشان
و سرگردان میگردند و نا خرابی که همین دزدان را بنده مال ایشانرا میبرند و جود
حکام و سلطان و غیره را میکشند و با اینها فقیران و مسکینان نیز بیا هستی
مراعات میکنند و با این همه حوادث زمان که متلف مال ایشان میباشند ذخایر و
ثروت و الاف و الوف مجمع میشود بلکه نامقیدید بحث با اینها همه که در دنیا میکشند
در آخرت نیز از جهت حق الناس سرکارش بالبته خواهد بود لیکن حق الله تعالی سرکار
با چنان کریمی است و حق الناس نیز اگر سرکار بی نیاز دارد سرکاری با عدالت و
سبحانه دارد سبحانک لا نخاف الا عدلک و لا نرجو الا فضلک یا ارحم الراحمین و باید
بداند که رزق بدست خداست فرموده است که من یتوکل علی الله فهو حسبه بعد
از انکه فرموده که و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب پس با وجود
این معینها از کیسه خدا بخل ورزیدن و از خوان رحمت واسعه اش خود را محروم نمودن
و خدا را از خود نا راضی داشتن و خود را خسر الدنیا و الاخرة نمودن وجهی ندارد و
خوابهای عجیبه که نسبت باموات دیده شده کار در حق الناس بسیار بسیار شدید است
و دیگر خوابها موجب طول میشود پس البته باید از خواب غفلت بیدار شد خدای تعالی
از فضل و کرم خود بیدار نماید پس معلوم شد که صلح با علم طرفین درست هم میباشد
و با جهل طرفین نیز درست هم میباشد و این بیشتر است و گاه هست که یکطرف عالم است
و طرف دیگر جاهل چنانکه دانستی که حق ده عالم و صاحب حق جاهل یا عکس آن پس
هر یک از این دو باید اعلام کند جاهل را تا صلحشان درست باشد واقعا و مواخذه
نباشند

نباشند و بری الذمه شده باشند واقعا تا آنکه حلال کرده باشند بلکه باید به هر نحو که باشد حق را بصاحبش برسانند البته و بدانکه چیزی یا حقی که از جملهٔ عوضین مصالحه است و مجهول باشد اگر ممکن الاستعلام باشد استعلام نمایند بکیل یا وزن یا باعداد دیگر چه در صلح هم مثل معاملات دیگر جهل عوضین مضر است نزد فقها الا در صورتی که ممکن نباشد استعلام مثل اینکه میداند که مشغول الذمه است اما هیچ نمیداند که چه قدر است اما اگر قدری را از آن دانست و زیاده از آن را نمیداند که هست یا نه یا چه قدر است پس باید بگوید قدری را که میداند و قدری را که نمیداند تا صلح صحیح باشد واقعا چنانکه دانستی و گاه هست که نمیداند که طلب دارد یا حقی یا اولویت دارد مثل اول نشستن در مسجد یا سوق یا امثال اینها یا حق تحجیر در احیاء موات باز باید اظهار نماید و صلح جایز است بما لا یدری و بسبب آن استرضا و دست از حق برداشتن و تحلیل نمودن هم چنانکه اگر احتمال مال نباشد بلکه جزما حقوق مذکوره است آن را هم صلح میتوان نمود بمال و عوض صلح گاه هست که مال قرار نمیدهند بلکه فعلی را قرار میدهند یا حقی را مثل حقوق مذکوره این هم صحیح است لیکن باید که عوضی را که قرار میدهند چه مال و چه غیر مال معین و مشخص نمایند اگر ممکن باشد تعیین و اگر نه که ببینند آن مجهول مثل آنکه شخصی حقی یا مالی بر ذمه شخصی دارد و آن شخص نیز حقی یا مالی در ذمه این شخص دارد و هیچ یک نمیدانند قدر را که چه قدر است یا حق را که چه حق است یا مال را که چه چیز است و از چه نوع است و از چه جنس است و ممکن نیست استعلام جایز است صلح باینکه حقها را بازاء یکدیگر دست بردارند یا چیز معینی هم علاوه کنند اگر تعیین و استعلام در یکطرف ممکن باشد و در طرف دیگر ممکن نباشد طرف ممکن استعلام نماید و اگر عوضان زر باشند یعنی طلا و

ونقره با هر دو قبض مجلس ضرور نیست برای صحت معامله چه این صرف بیع نیست و هم چنین
احکام و شروطی که در بیع گفتیم اینجا نیست و ضرور نیست سوای آنچه گفتیم از آنکه
باید معلوم باشد عوضان در ممکن الاستعلام نه مطلقا و هم چنین باید برضا باشد
نه جبرا و نه از راه حیله و تدویر و باید طرفین صلح هر دو بالغ و عاقل و رشید
باشند البته اگر عوضان مال باشند چه عین و چه منفعت و چه فعل و اما اگر حق باشند
مثل حق جلوس در مسجد پس احتمال دارد که رشد شرط نباشد اما مثل حق تحجیر
رشد شرط است ظاهرا چه مآلش بمال بر میگردد و در بکر بدانکه در صلح ربا میباشد
چه دانستی که اظهر بلکه صواب آنست که ربا مختص به بیع و قرض نیست بلکه هر معاوضه
مثل با مثل با زیادتی ربا است و هرگاه ربا باشد بنحوی است که در بیع و قرض مذکور
شد یعنی مختص مکیل یا موزون است و اتحاد جنس عوضین بدستوری که در
بیع مذکور شد و اگر دو شریک که باهم بشراکت کار میکردند اراده خواهند
فسخ شراکت نمایند و احد شریکین صلح نماید با شریک دیگر با بنکه راس المال
خود را که در مشارکت آورده و بان شراکت نموده بردارد و ما بقی برای شریک دیگر
باشد چه نفع و چه خسران که اگر نفع بعمل آمد از او و اگر خسران شد از کیسه او باشد
و بشریکی که راس المال خود را برداشته رجوع نباشد این صلح است و صحیح است
فصل در هبه و بخشیدن هرگاه کسی خواهد عین مالی را نقل نماید از ملک خود بملک
دیگری بعنوان بخشیدن آن عین را این هبه است و هر عبارتی که دلالت کند باینکه
مال را بخشیده کافیست و عربی بودن ضرور نیست و این صیغه عبارت و ایجابی دارد
باینکه میگوید که بخشیدم یا بتو دادم برای خودت و مال خودت یا بگوید پیشکش تو
کردم یا بگوید تکلف بتو کردم یا گوید ملک تو کردم و امثال این عبارتها که معادش

در هبه

بخشیدن

ببخشید این است وقبول آنست که کوید قبول کردم یا خوب است برداشتم یا امثال اینها
وشاید قبول فعلی هم کافی باشد با اینکه بردارد بقرینه اینکه قبول نموده جزماً
لیکن اکر بلفظ وعبارت بکوید بهتر واحوط است و هبه ما فی الذمه صحیح نیست یعنی
کسی که از کسی طلبی داشته باشد آن طلب را قبض نکرده بکسی دیکر به ببخشد صحیح
نیست نزد فقها چه قبض دادن شرط صحت هبه است البته وتا قبض داده نشود نمی
بخشد ونقل ملکی بهم نمی‌اید اصلاً واینکه بعضی کفته‌اند که قبض شرط صحت نیست
بلکه شرط لزوم است مرادشان این نیست که قبض نداده بمیرد میراث نمیشود ونقل بعمل
می‌اید اما لزوم ندارد این غلط است بلکه مرادشان اینست که بعد از قبض عقد از
حین وقوعش اثر میکند ومعلوم میشود که از حین وقوع عقد نقل ملک شده اما موقوف
بوده بتحقق قبض واکر قبض نداده اصلاً اثر نمیکند پس بنابراین هبه ما فی الذمه
باطل است چه از اخبار ظاهر میشود که قبض که شرط است قبض دادن همان عین
همان چیز بخشیده است وما فی الذمه را هر کاه به بخشد عین آن قبض داده نمی‌شود چه
محال است بلکه فردی از آن داده میشود وآن غیر عین آنست واینکه کفتیم صحیح نیست
هبه ما فی الذمه در غیر مدیون است که بخواهد طلب بکری را به بخشد بعمرو اما بمدیون به بخشد
وبر [illegible] کردد با براء الذمه مدیون جزماً صحیح است و مختص بلفظی نیست هر لفظی
هست خوب است و از جمله آنست که بکوید بخشیدم بتو وامثال این عبارت وقبضی
که در هبه شرط است آنست که واهب که بخشنده است بقبض بدهد یا بکوید که بقبض
بدهید یا اینکه راضی شود واذن دهد که قبض دهند واکر چیزی را به بخشد بطفل
صغیرش احتیاج بقبض نیست زیرا که ید ولی ید صغیر است پس بخشیدن در قبض
طفل رفت وبعضی کفته‌اند باید قصد نماید که این قبض ولایتی طفل است تا قبض طفل

در هبه است

شود و این ضرور نیست که هم چنین ضرور نیست که زمانی بگذرد که تغایر قبضین
شود مثل طفل است مجنون و اگر بفرزند کبیر بخشد باید بقبض دهد تا صحیح شود
و اگر در دست متهب چیزی بود از مال واهب که واهب باو بخشد صحیح است
و احتیاج بقبض دادن دیگر ندارد و اگر در دست وکیل واهب باشد هر نحو که
که باشد مثل آنکه امانت نزد او باشد یا مضاربه چی مالک یا شریک او باشد
بهر صورت که بوده بود واهب در قبض و قبض واهب باشد صحیح است و احتیاج
بقبض دیگر ندارد اما اگر غاصب نزد کسی باشد برده در وقت مستا و مرکب از قماش
نماید و امثال اینها پس هبه بایشان بدو اهب نیست پس محتاج بقبض است و اگر آن
چیز در ید و قبض وکلاء متهب است کسانی که بدایشان ید متهب است بمجرد آنکه
بخشید واهب آنرا بمتهب پس در قبض متهب است مثل آنست که در ید متهب بود
که باو بخشید و اگر بطفل بخشد چیزی را غیر ولی باید که ولی قبض نماید و این ولی پدر
و جد پدری هر چه بالا رود و وصی پدر یا وصی آن جد و حاکم شرع است بنحوی
که ذکر شد و باید آنکه حصه مشاعی چیزی را بعنوان ببخشید و قبض آن بعنوان مشاع
است مثل فروختن مشاعی و باید آنکه هبه گاهی معوض عنها میشود بآنکه می بخشد
چیزی را بعوض آنکه آن شخص که باو بخشید و نیز چیزی باین ببخشد یا چیزی باین
بدهد یا کاری برای این بکند یا حقی را دست از این بردارد و طرفین هر دو باین راضی
شدند و هبه را ما بین خود بعمل آوردند و وقتیکه قبض داد لزوم بهم میرساند
و اگر عوض هم هبه و بخشش بود آن هم باید قبض داده شود تا صحیح شود چه هبه هر
قسمی از آن که باشد قبض دادن شرط صحت آن است بدون قبض هیچ ثمری نمیکند
و هر گاه هبه معوض عنها بعمل آمد و قبض داده شد نمیتوانند احد هما که رجوع نمایند

بعید نیست با خلو ذهن فصل حاصل بشود اشکال در صورت التفات و نزد دنیا فصل خلاف است میرزا

اگر واهب ولی باشد میرزا

چه لازم

چه لازم شد هر چند عوض چیزی سهل باشد لیکن اگر عوض را ندهد میتواند رجوع
نماید و پس بگیرد و اگر هبه نماید بطمع عوض لزوم ندارد عوض هر چند انچه را که
بخشیده بگیرد بخورد و صرف نماید لیکن اگر داند که برای طمع عوض داده
انصافی است که بخورد و صرف نماید و هیچ ندهد خصوص هرگاه هبه کند فقیر را
و متهب غنی و هم چنین است اگر بخشد برای خدای تعالی یا بقصد تقرب بخدا رجوع
نمیتواند نمود چه اعظم عوضها را اگر قصد و منظور داشته و هم چنین اگر انچیز را بخشیده
بوده یا تلف الهی رسیده است و یا شده چه در این دو صورت نمیتواند رجوع نماید بگیرد
عوض ان و هم چنین اگر ثالثی از ان تلف نموده چه در این صورت نیز نمیتواند رجوع
نمود مثل ان دو صورت لیکن در این صورت میرسد متهب را یعنی انکه مال باو
بخشیده شده رجوع نماید بان ثالث و عوض مال او را از او بگیرد چه مال او را تلف
نموده و اگر هبه بیکی از ذی رحم شده در این صورت نیز نمیتواند نمود بعد از قبض رجوع صح
دادن علی الاقوی و اگر به پدر یا مادر بخشیده شد البته رجوع ندارد و هم
چنین هرگاه یکی از والدین بولد یا اولاد به بخشد و ناخوش است لیکن اگر کسی
باولاد چیزی بخشد دون بعضی دیگر و در اخبار منع وارد شده لهذا بعضی
حرام دانسته اند مگر انکه مزیتی از علم یا صلاح یا فقر و پریشانی باشد ان وقت
مانع ندارد چنانکه بعضی از ائمه ع کرده اند و اظهر انست که چیزی را بزن یا شوهر بخشید
بعد از قبض دادن نمیتواند رجوع نمود لیکن کراهت شدیده دارد بلکه احتیاط
در عدم رجوع است اگر ابراء ذمه نمودند یکدیگر را البته لزوم دارد چنانکه
گفتیم و هبه هرگاه بغیر اشخاص مذکوره شد رجوع میتوان نمود هرگاه برای
خدا نبخشیده معوض عنها نبوده یا بوده اما عوض را نداده بنحوی که گفتیم و گفتیم

رجوع وقتی میتواند نمود که عین آنچه هبه نموده بحال خود باشد واگر تلف شده
بهر نحو تلفی رجوع نمیتواند نمود واما اگر تلف نشده لیکن تصرف در آن نموده متهب
پس علما درین خلافست اکثر فقها جایز نمیدانند مطلقا وبعضی جایز میدانند
مطلقا وبعضی تفصیل میدهند که اگر تصرف این است که از ملک خود بیرون نموده
وملک دیگری نموده بفروختن یا بخشیدن یا صلح یا مهر نکاح وامثال اینها رجوع
نمیتواند نمود وهمچنین اگر تغییری در عین نموده باینکه مثلا نقش کرده یا بریده
یا کاغذی نموده یا چوب را تیماری کرده وتراشیده وامثال اینها ومتمسک بحدیثی
شده که مضمونش اینست که اذا کانت الهبة قائمة بعینها فله ان یرجع والا فلیس
له ان یرجع یعنی اگر آنچه بخشیده بعینه بحال خود برپا است میتواند رجوع نمود
والا فلا چه در صورت مذکوره صادق نیست که بعینه بحال خود برپا است چه چیزی
که فروخته شده مثلا درست در دستها گشته یا بخشیده که در میان مردم معنی
نیست که نزد کسیست بعینها اینرا قائمة بعینها نمیگویند با آنکه مجرد آنکه نزد متهب قائمة
نیست داخل حدیث است چه منتقل شده بدیگری قائمه بعینها نیست وقایل
این واقل نیز نیست وهمچنین اگر تغییر داده باشد صورتش را یا آنکه تغییر
بچیزی شده که مال متهب است مثل صبغ یا عمل وملک او را قهرا از خود او در
صورتی نمیدارد چه ظاهر اخبار رجوع آنست که بملک خود در آورد چنانکه بود خلاف
که این مذهب خالی از قوتی نیست بلکه بعضی از صورتهای تأمل چنان است مثل
درست بلند شدنها وآنکه برنج را سفید نموده وطعام ساخته وگندم را آرد ونان نموده
یا هیسه نموده وانگور را سرکه یا دوشاب وامثال اینها بلکه کمتر از این تغییرها هم
وذکر صورتی تأمل داشته باشد ظاهر چنان است که گفتیم خصوص یا علم قول

بفصل و میگویند کنیز را اگر وطی نمود متهب واهب نمیتواند رجوع نمود چه قائمه
بعینها نیست بجهة دست خورده دخول که اعظم تغیرات است و بعضی در این تامل
نموده و گفته که اگر ولد بهم رسید و حامله شد نمیتواند رجوع نمود چه از رقیت
خالص بیرون آمده و تشبث بحریت شده و بعد از موت آن فرزند احتمال رجوع
و عدم رجوع هر دو داده چنانکه حال در امثال آن نیز چنین است مثل آنکه فروخته
بود و باز باو برگشت بخیار فسخ یا عیب و امثال اینها یا آنکه واپس خرید یا ارث باو
رسید یا باو بخشیدند و امثال اینها و احتیاط در امثال این امور باید مرعی داشت
و اما اگر ملک را اجاره یا امثال اینها کرده باو بخشیده بودند یا اجاره داد متهب
احتمال دارد که واهب رجوع نتواند نمود که بعینها قائم نباشد و شاید اقرب جواز رجوع
باشد با آنکه قائم بعینها باشد لیکن انتظار کشند تا مدت اجاره منقضی شود و
احتمال دارد که فسخ نتواند نمود اجاره را و اگر انتظار کشید منافع که گذشته تا حین
رجوع مال متهب است جزما و اما منافع آینده مال خودش است بحسب ظاهر و اگر
هبه را متهب رهن نموده که واهب رجوع کرد با احتمال دارد که رجوعش صحیح نباشد
با آنکه قائمه بعینها نباشد چه الحال وثیقه دین دیگری است و احتمال صحت نیز
دارد با آنکه مراعات نماید فک شدن آنرا و احتمال آنکه رهانت آنرا فسخ تواند نمود
بعید است بلکه اظهر در نظر این است که در چنین صورتها قائمه بعینها نیست و
نتواند رجوع نمود بلکه در اخبار مذمت بسیار نموده اند کسی را که رجوع نماید
بهبه اش هر چند تواند رجوع نمود چه فرموده اند ائمه ع که مثل کسی است که بر
گرداند آنچه خورده است و بعد از بر گرداندن آنرا واپس خورد و نهی شدید نموده
اند و اگر واهب رجوع نمود و هبه معیوب شده نزد متهب احتمال دارد که صحیح
نباشد

و اقوی عدم رجوع است در این مسئله علم میرزا

بعید است میرزا

مشکل است بلکه بعید نیست قال متهب باشد ممکن منافع بعد از اجاره میرزا

محل اشکال است پس احتیاط ترک نشود میرزا

خالی از اشکال نیست میرزا

باشد رجوع و اقرب صحت است لیکن هم چنان معیوبا میگیرد و ارشی نمیتواند
گرفت چه مسلط نموده بود ان را بر اتلاف مجانا یعنی بلا عوض پس معلوم شد که اگر
متهب خودش معیوب نموده بود ان هم همین حکم دارد و همچنین اگر ثالثی معیوب
نموده و متهب را میرسد که از ان ثالث ارش بگیرد و اگر واهب معیوب نمود بلا
از منع یا تلف نمود متهب را میرسد که ارش و قیمت از او بگیرد نظرا و حالا این چیزی
که تلف شده و حال عوضی که مستحق است که متهب بگیرد از واهب حال هبهای
لازمه است مثل هبه بقصد قربت یا بوالدین و امثال اینها و اگر تلف نمودن یا
معیوب ساختن بقصد رجوع بود یعنی رجوع نموده تلف یا معیوب نمود در هبه
غیر لازمه متهب را بر او تسلطی نیست چه مال خود را تلف نموده و اگر قدری از
هبه را متهب صرف نمود یا تلف نمود حکم معیوب نمودن متهب دارد و هم
چنین اگر اجنبی تلف کند متهب را میرسد که مثل عین را از او بگیرد اگر مثلی
باشد مثل گندم و روغن و بعد از عجز از عین قیمت و اگر قیمی باشد قیمت بگیرد
مثل را نخواهد و همچنین اگر واهب خودش صرف نماید یا تلف کند نه بقصد
رجوع و از این معلوم شد که واهب میتواند که بعض انچه بخشیده رجوع نماید
دون بعضی و اگر واهب رجوع نمود و هبه زیاد شده و نما کرده مثل انکه درخت
میوه دار یا حیوان بچه آورده یا شیر داد پس اگر از این مقوله نماها است یعنی منفصل
و جدا است از هبه نما مال متهب است تا ان وقت که واهب رجوع نمود و
ان نماها را نمیتواند از متهب بگیرد چه ملک لازم بارت متهب است بی شبهه و
اگر نماها منفصل شرعی است لیکن متصل حسی است مثل شیر در اندرون پستان
که هنوز ندوشیده باشند یا بچه در شکم حیوان که هنوز نزاییده باشد حکم نما

منفصل

منفصل حقی دارد و اگر متصل است حسّا و شرعا هر دو مثل چاق شدن حیوان یا
صنعت یاد گرفتن مملوک یا کوچک بزرگ شدن اینها بر هبه کرده‌اند یا واهب هر گاه
رجوع کند همراه عین و احتمال دارد که واهب نتواند رجوع نماید با اینکه هبه قائمه
بعینها است چه تفاوت نموده و تفاوت در ملک متهب شده و موافق قاعده نما
ملک هر کسی مال او است پس این زیادتی مال متهب است چه نما ملک او بوده پس اگر
قهرا مال واهب شود معنی ندارد پس این منشا شد که قائمه بعینها بر این صادق نباشد
و این خالی از قوتی نیست بلکه اظهر همین است خصوص هر گاه بفعل و عمل متهب شده
و اقوی از این آنکه مال بازاء این زیادتی خرج نموده و خصوص آنکه بازاء این مال
و عمل هیچ ثمر و نفعی ندیده چه اقوی اینست البته که در این صورت رجوع نمیتواند
نمود و این اشد است از کاری نمودن یا وطی جاریه نمودن بر اثبت و اگر قائل
شویم بجواز رجوع در این صورتها لا اشکال که متهب شریک واهب خواهد بود
بالنسبة و بدانکه هر گاه هبه نمود بشرط عوض بدون آنکه تعیین عوض نماید و داد
بقبض متهب صحیح است این هبه با اینکه اگر متهب عوض را داد صحیح و لازم میشود
لیکن تعیین عوض باید بشود و اگر اتفاق نه نمودند بر عوضی باید قدر هبه را
بحسب مثل اگر مثلی باشد و متیسّر باشد مثل و الا قیمت آنرا بدهد لیکن واهب
اختیار دارد میانه رجوع و قبول عوض و متهب نیز مخیر است میانه رد و قبول
عوض و بعد از آنکه تعیین عوض و تقابض از طرفین شد هم در هبه و هم در عوض
لزوم بهم میرسد و اگر اقباض از طرف واهب شده و عوض هنوز نگرفته است
میتواند رجوع نمود چنانکه دانستی و اما متهب بعضی میگویند که مخیر نیست بلکه
بعد از آنکه هبه را گرفت بر او لازم است که عوض را بدهد بنحوی که گفته شد

یعنی التزام بدادن عوض میدارد

و بعضی

و بعضی میگویند که برای او لازم نیست مگر بعد از آنکه تقابض طرفین شود و هر جا که گفتیم که تو احتمال دارد بصلح و مراضات تا باطل شود و اگر متهب بمیرد و هبه منتقل بورثه شود ظاهر اینست که رجوع نمیتوانند نمود چه قائمه بعینها نیست بجهة منتقل شدن و اگر واهب بمیرد احتمال هست که ورثه نتوانند رجوع نمود چه رجوع حق بود از حقوق مورث ایشان و جمیع ارث بوارث میرسد و علامه و فخر المحققین اختیار نموده اند عدم رجوع را چه هبه منتقل شد بمتهب و این شقیست که خلافش ثابت شود و خلافش هم در صورت حیوة واهب و رجوع او ثابتست چه از اخبار زیاده از این معلوم نمیشود و احوط نزد حقیر آنست که بمصالحه و تراضی طی شود هر چند حرف علامه و فخر المحققین خالی از قوتی نیست و بدانکه می تواند کسی مال و حق خود را بدیگری ببخشد هر چند معین نباشد آنکه چه قدر است و حق و مالش مثل حصه ارثیه در خانه دارد و نمیداند که حصه اش چه قدر است خواه مشاع باشد یا مفروض و این نیز ضرور نیست که بداند لیکن چون قبض شرط صحت است باید قبض شود هذا اگر مشاع است مجموع را بتخلیه اگر مثل خانه باشد و احوط آنست که متهب بتحت ید خود در آورد تا قبض هبه خاطر جمع بهم رسد اما در مشاع هرگاه حصه از آن بخشید باید متهب بتحت ید خود بعنوان مشاع در آورد هر چند با مشارکت شریک یا شرکاء در تحت ید در می آورد مجموع را که حصه اش در ضمن آنست مشاعا و اگر مفروض باشد همان مفروض را در تحت ید خود در می آورد و می تواند واهب که قدر مشاعی را که بخشیده بود قدری از آن قدر را مشاعا رجوع کند و می تواند چیز مفروضی را که بخشید قدری از آن مشاعا رجوع نماید که شریک متهب شود و رضای متهب شرط نیست

مخفی نماند که مفروض اگر چه در بادی نظر غلط نماید ولی بعد از ... چون رجوع بلفظ صحیح و متین است ...

واگر متهب فوت شد قبل از قبض هبه باطل میشود مگر انکه واهب بورثه متهب
ثانیا ببخشد ان هبه ابتداءً تازه و علیحده واگر واهب مرد قبل از انکه هبه را متهب
قبض نماید در این صورت هم هبه باطل میشود واگر ورثه ببخشند هبه ایست جدید
پس احکام و شرایط هبه را باید داشته باشد والله یعلم **فصل** در رهن هرگاه
چیزی را رهن نمودند نزد کسی احتیاج هست بعبارتی که از او ظاهر شود که رهن
نمودند و بقبض مرتهن بدهند یعنی ان کسیکه گرو را میگیرد باید قبض نماید
تا صحیح شود رهن گرفتن او علی الاقوی واگر نزد مرتهن بود بس است برای قبض به
تفصیلیکه در هبه گفتیم حتی انکه باید برضای صاحبش بقبض داده شود یا خودش
بقبض بدهد واگر بعنوان غصب نزد او بود که رهن کرد محتمل که کافی باشد
برای قبض با احتمال عدم کفایت بجهة نامشروع بودن ان قبض ولازم نیست که
همیشه در قبض مرتهن باشد بلکه بعد از قبض اگر پس بدهد براهن که صاحب ان رهن
است یا رهن را او میدهد باکی نیست و باید رهن چه رهنی که میدهد یا مال
و ملک خودش باشد یا اگر ملک دیگری باشد برخصت و رضای صاحبش رهن
دهد پس مال صغیر یا مجنون یا غایب را رهن نمیدهد چه ولی معلوم نیست که بتواند
اجازه امثال این امور را بدهد و همچنین حاکم شرع مگر در فرضهای نادر یا اینکه
اگر اجازه ندهد خسارت بود یا انکه ضرر عظیمی برسد اما اگر از برای طفل و
مجنون خودشان احتیاج شد که رهن بدهد مال ایشان را باکی نیست و باید بجبر و عسر
دو مال کسی را برهن ندهند چه حرام است مثل جبر دیگر واگر راهن اقرار نمود
بقبض دادن بس است برای صحت و اقرارش برا و لازم میکند واگر بعد انکار
نماید مسموع نیست مگر انکه بوجهی از وجوه محتمله مسموعه دعوی نماید مثل انکه

در هبه گذشت حکم اینصورت و عنوان مبانی

یعنی با علم بعد رشد یا شهادت ثقات این یا اینکه با حجر اظهار میکند از نقصان رشد میرزا

گوید

گوید اقرار علی رسم القباله کردم وامثال این لیکن در صورت مسموع شدن باید
اثبات نماید والا مسموع نیست و همچنین اگر عاجز شد قسم می‌تواند داد هرگاه
دعوی علم نماید باینکه گوید میداند که من قبض نداده اقرار کردم و رهن باید
عین باشد نه منفعت و نه دین مگر آنکه دین را استخلاص نموده و عین شده
بعد از آن رهن نماید و باید رهن چیزی باشد که توان فروخت پس مثل آدم
آزاد یا خمر یا خوک وامثال اینها که در فصل بیع گفته شد نباشد و رهن کردن
برای قرض و دیون ثابته باشد صحیح است و همچنین برای بیع سلف که مبادا
ندهد مبیع را یا برای نسیه که مبادا ندهد ثمن را بلکه برای مبیع حالی که هیچ تأخیری
در آن نباشد هم صحیح است که برای مبیع یا ثمن بگیرند بلکه برای عینی که ضامن ‌ خالی از اشکال نیست میرزا
نمایند که اگر تلف شود عوض بدهد صحیح است مثل آنکه چنین کاری در عاریه
مضمونه نمایند یا مثل آن و باید راهن و مرتهن هر دو بالغ و عاقل و رشید
و با اختیار باشند یا آنکه بحسب امر عمل نموده ولی بعمل آورند و میشود که رهن دهد ‌ اگر غیر رشید باشند ع
و رهن گیرد وکیل باشند یا وصی یا ولی باشند نسبت بمال الطفل یا مجنون و ‌ نزد غیر بالغ یا غیر عاقل میرزا
نزد فقها میتوانند اینها که مال الطفل را قرض بدهند مگر آنکه صلاح او منحصر
در این باشد باینکه مثلا اگر قرض ندهد بغارت رود و سلف میتوانند نمود
مال الطفل و مجنون را و رهن بگیرند که مبادا وصول نتواند شد بدون آن و هرگاه
لابد باید قرض یا سلف نمایند باید این معامله را با معتمدی غنی مالدار نمایند
و رهن هم بگیرند و اگر هر سه با هم متعذر شد رهن بگیرند با مالداری یا معتمد
بودن و اگر رهن متعذر شد اکتفا بچیز داشتن و معتمد بودن بکنند و اگر این
دو هم متعذر شد اکتفا بیکی نماید و اگر متعذر شد ابحتیر صلاح ببینند بهر چه

صلاح باشد دست بر ندارند و میرسد مرتهن را که شرط نماید با راهن در عقد رهن که وکیل باشد در فروختن رهن و برداشتن ثمن آن بخواه طلب دروقتی که اجل دین منقضی شد و نداد دین را و میتواند که این شرط را برای دیگری نیز بکند بلکه برای جمعی که هر یک باختیار فروخت داشته باشند و هرگاه شرط شد لازم میشود این وکالت از طرف راهن چه این عقد از طرف او لازم است و از طرف مرتهن لازم نیست چه حق خود را میتواند دست بر داشت و میتواند وکیل خود را معزول نماید مگر آنکه وکیل وکالتش در ضمن عقد لازم شرط شود که عزل ننماید و هرگاه وکیل شد در فروختن بغیر فروشد چه بخودش فروختن باید برضای صاحب رهن باشد و رضایش باید ثابت شود و اگر تصریح نمود یا ظاهر بود که هر چند خودش میخرد هم مرخص است که بخودش بفروشد و اگر اظهار اینمعنی نشده و قرینه هم نباشد که ظاهر شود مرخص نمودن بنحو مذکور البته بغیر بفروشد چه وکالت در بیع و فروخت ظاهر در فروختن بغیر است و اگر ظاهر در آن نباشد ظاهر در عموم هم نیست و بمحض احتمال رخصت ثابت نمیشود با آنکه متعارف تهمت نیز هست و نفس نیز دزد است و اگر مرتهن وکیل نشده در فروختن بر وعده در صورت ندادن مال آن راهن مطالبه نماید که رهن را بفروشد و وجهش را بدهد یا اذن بدهد بفروختن و دادن یا برداشتن اگر مرتهن را اینندادپس اگر قبول نمود یکی از این دو کار را فبها و الا شکوه اش را بحاکم شرع نماید تا آنکه او را مجبور بدارد بر یکی از این دو کار تا بکند و اگر جور حاکم شرع را نیز قبول ننمود میتواند حاکم شرع حبس نماید او را تا بکند و میتواند حاکم خودش بفروشد و طلبش را بدهد و اگر چیزی زیاد آید بصاحبش پس دهد و اگر میسر

[illegible]

شود

شود که از رهن نقد زر و خرج شود که مساوی طلب او باشد همان قدر بفروشد
و بدهد زیاده نفروشد بلکه بصاحبش پس دهد و اگر حاکم شرع نباشد یا بوده
باشد که دست باو نرسد یا آنکه حاضر نباشد لیکن اگر باو عرض نماید طلبش میسوزد
و خسارت میکند بجهة اینکه باثبات نمیتواند رسانید هرگاه طلبش را مدیون انکار
نماید یا آنکه مثل طفل و مجنون باشد بهر حال هرگاه طلبش را نباید ثابت نماید و
عاجز باشد از ثبوت میتواند خودش رهن را بفروشد و طلبش را اخذ نماید و زیادتی
اگر باشد بصاحبش رد نماید و اگر نتواند مساوی طلب خودش را بفروشد از رهن
و زیادتی را نفروشد بلکه هم چنان بجنسه بصاحبش بدهد و چنان نماید البته و
در صورت اخری یعنی آنکه منکر مسئله طلب او را انکار نماید نزد حاکم شرع و نتواند
اثبات نماید بمحض حرف اکتفا ننماید بلکه اول دعوا نماید و محاکمه نزد حاکم شرع
بکند اگر دید که انکار طلب او میکند مدیونش یا آنکه مرده است مدیون و وارث
انکار میکند و نمیتواند ثابت نمود آن وقت رهن را خود بفروشد بنحوی که گفته
شد و باید سعی تمام نماید که رهن را بقیمت علی بفروشد و اگر در این صورت که انکار طلب
او شد و از اثبات عاجز شد اگر رهن نداشته باشد و مالی یا جنسی از آن مدیون
بدستش طلبکار افتاد بعوض طلبش میتواند برداشت بعنوان تقاص و اگر جنس باشد
بفروشد بهر صورت اگر زیادتی باشد بصاحبش پس دهد و اگر چنانچه رهنی را رهن
نموده باشند راهن برای طلبی بعد از آن طلب طلبی دیگر از مرتهن بطلبد راهن
و برهنه خود قرار دهد همان رهن را رهن طلب دوم نیز نماید صحیح است و هم
چنین اگر طلب سیم و هکذا و همچنین اگر رهنی را رهن طلبی نماید و بعد از آن رهنی
دیگر رهن همان طلب نماید با رهن اول صحیح است و همچنین رهن ثالث و رابع

وهکذا

وهکذا هرچند بنص رهن اول وفا نماید بطلبی که مانع ندارد ضم رهن دیگر چه اغراض
متفاوت است و رهن در نزد مرتهن حکم امانت دارد که اگر تلف شود بدون افراط
یا تفریطی از مرتهن ضامن نیست مرتهن بلکه از کیسه صاحبش که راهن است رفته است
و باید طلب مرتهن را تماما و کمالا بدهد و بجهة تلف شدن رهن هیچ از او مطالبه
ننماید و از دینش هیچ کم و کاست نکنند و اگر راهن تلف نموده باشد همچنانست
که گفته شد لیکن ظاهر آنست که عوض از بدهد بمرتهن و رهن نماید چه باید
عوض را براهن بدهد و نزد مرتهن رهن شود و اگر مرتهن تلف نمود رهن را یا تلف
شود در صورتی که افراط یا تفریطی از مرتهن شد مرتهن ضامن است که عوضش را
براهن بدهد و طلب خود را بگیرد و این حقی است و طلبی و حقی است جدا و اگر
حقها یک جنس شوند یا اینکه مثلا هر دو نقد رایج باشند یا هم در من و تبریز و زیادتی
کم باشد از هر طرف میگیرد بگردد میکنند و هیچ یک از راهن و مرتهن را نمیرسد
که تصرف در رهن نماید مگر برخصت دیگری و اگر منفعتی دارد مال راهن است اگر
رهن از راهن خودش باشد والا مال هر کسی که صاحب رهن است و باید البته مرتهن
مانع حصول منفعت برای راهن نشود مثل اینکه خانه باشد یا چهارپا یا کشتی یا مملوک
و امثال اینها باید بگذارد که باجاره یا مثل اجاره دهد و منفعت حاصل شود لیکن
تا نقد دیگر و شقه او بحال خود باشد و معرض زوال یا اختلال نرود و اگر مانع شود
ضامن عوض آن منفعت است چه ضرر و اضرار در دین نمی باشد پس باید که منفعت
حاصل شود برای صاحب رهن خواه راهن باشد و خواه غیر او چه نماء ملک هر کسی
مال مالکش است و بمجرد رهن شدن مال مرتهن نمیشود بلکه هنوز مال راهن است
یا صاحب رهن اگر رهن از غیر راهن باشد و اگر راهن و صاحب رهن برضا و رغبت

[Margin notes:]
و العمل بنیت که عوض را بتصرف ... راهن بایدهد علی الاحوط میرزا
نزد او و همچنین اگر اجنبی تلف نماید صح
تا مساوات آن تا بر جهات تقسیم حلول و نحو آن میرزا
علی الأحوط میرزا
محل تأمل است میرزا

راضی باشند که مرتهن منتفع شود مانع ندارد واکر منتفع شود ضامن آن نیست
وبرای او حلال است واکر قرض دهد مرتهن براهن وشرط کند که منتفع از رهن شود
این انتفاع حرام است چون مال الذی ربا است واکر شرط نماید در وقت قرض دادن که
انتفاع از رهن ببرد بعنوان اجاره مثلا بعوض قلیلی آن هم حرام وربا است چنانکه
دانستی واکر شرط نباشد لیکن میداند که قرض که داد راضی است البته که منتفع
شود از رهن بجهة آنکه قرض داده است در این صورت حرام نیست لیکن اولی اینست
که نخواهد قرضش حسنه نماید چنانکه در اول کتاب کفته شد که مستحب است که قرض
کن نفع بقرض ده بدهد هرکاه شرط نشده باشد وقرض ده مستحب است که نکیرد
واکر کرفت نخواهد قرض حسنه نماید واما اکر قرض نباشد بلکه دینی دیکر مثل نسیه
فروختن یا سلف خریدن وامثال اینها اکر شرط شود که از رهن منتفع شود حلال است
وحق مرتهن است البته لیکن باید در این صورت معین شود قدر انتفاع ومدت
انتفاع وکیفیت انتفاع اکر معلوم نباشد واکر نماء رهن متصل برهن باشد مثل
چاق وفربه شدن یا بزرک شدن این داخل رهن میشود ودر رهن است مثل اصل تا فک شود
واکر منفصل باشد مثل ولد متولد یا شیر دوشیده یا قابل انفصال باشد مثل
پشم وکرک وموی شتر اینها هم مثل متصل مال صاحب رهن است البته چه نما
ملک او است لیکن یا داخل رهن میشوند مثل متصل یا نمیشوند خلاف است مشهور
اصحاب اشهر واحوط بلکه اقوی داخل بودن است واکر شرط شده بود دخول یا عدم
دخول اشکالی در آن وقت نیست که چنانست که شرط شده واکر این اجزاء موجود
باشند حال رهن کردن اما متصله پس شکی نیست که داخل رهن است واما منفصله
پس شکی نیست که داخل نیست مکر آنکه شرط شود واما مثل پشم وکرک وموی پس

محل تامل است میرزا

اظهر دخول است واگر هر یک از راهن یا مرتهن مرض فوت نموده باشند دیگری را در فروش

رهن یا صلح کردن یا مهر زوجه را رهن نمودن وامثال اینها پس از آنکه دیگری این کار را

کرده رهن باطل میشود و عوضی برای آن رهن نیست مگر آنکه شرط شود که رهن

یا قرینه باشد بر آن یا آنکه برای استیفاء همین دین که رهن رهن آنست اذن

داده شده باشد پس اگر استیفا نشد ظاهرا عوض رهن است تا وقتی که استیفا

شود و اخراجاتی اگر رهن داشته باشد مثل علوفه دواب یا نفقه و کسوه مملوک

یا مرمت مثل خانه وامثال اینها همه بر راهن و صاحب رهن است و بر مرتهن نیست

واگر راهن و صاحب حاضر نباشند یا میسر نشود اخراجات پس از این جهتها

وامثال آنها راهن خرج ننمود واگر مرتهن خرج ننماید ضایع شود رهن مرتهن بنیه

خرج میکند از جانب صاحب رهن واگر خواهد اخراجات را از او میگیرد هر گاه بقصد

گرفتن از او کرده باشد و بهتر آنست که شاهد بگیرد برای حسم ماده نزاع واگر

از قبل صاحب جانب او خرج نکشید و تبرع نمود رجوع نمیتواند نمود واگر رهن

را منافعی است و منتفع شد خرج را از بهای آن محسوب بدارد چه این کار هست که

معهود و متعارف است مثل آنکه مملوکی را رهن نمودند متعارف نیست که قوت یومیه

او را یوما فیوما راهن بدهد بلکه مرتهن میدهد بجهت آنکه نزد او است و متعارف است

که خدمت هم میفرماید و از طرفین در آن باب مضایقه نیست و از این جهت است که

وارد شده است در اخبار که رهن را سوار میشود مرتهن و بر او است نفقه اش و در

صحیح وارد است که اگر مرتهن علوفه میدهد میرسدش که سوارش بشود واگر

صاحبش علوفه میدهد نمیرسدش که سوار شود و هر یک از راهن و مرتهن اگر مردند

باطل نمیشود رهن بودن لیکن هر یک که مرد آن زنده را میرسد که قبول ننماید

تسلیم

نبودن رهن عوض مطلقا خصوصا اذا کان الراهن و صورت بیع انبیاع مرتهن در بیع وبغیر آن محل اشکال است میرزا

باذن حاکم شرع میرزا

ومقصود از مذکور جواز انتفاع و احتساب بصورت علم بقصد طرفین میرزا ادام مجده العالی

تسلیم کردن رهن را بوارثان مرده و هم چنین وارث مرده را میرسد که قبول نماید
بودن آن رهن را در دست آن زنده چه در دست کسی بودن رهن مثل قبض
در رهن است موقوف است برضا و رخصت دو طرف در این و امثال این نشد
تا بلحاظ شرع اصلاح این امر نماید اگر رشد فیها والا خود نگاه میدارد یا تسلیم عادل
و امینش میکند که نگاه دارد و راهن چنانکه مال خود را میتواند رهن نماید میتواند
نیز که مال غیر را رهن نماید برضا و رخصت آن غیر چنانکه مکرر اشاره بآن شد
و هرگاه رهن نزد ضامن آنست اگر تلف شد هر چند بغیر تفریط شود چنانکه ظاهر
از حال صاحبان این است که راضی بتلف شدن آن نیستند اگر چه بغیر تفریط باشد
بلی اگر راضی باشند و شرط شود با ایشان ضامن نیستند بی تفریط و هرگاه حلول
نمود وقت ادای دین و مرتهن هست رهن را که قبض نماید با ادای دین صاحب را تسلط
هست که جبر نماید راهن را که قبض [illegible] امانت نماید و اما قبل از حلول نمیرسد [illegible] بجهة
آنکه اذن در رهن نمودن تا فلان موعد داده بود و باید بگوید باو که تا چه موعد
رهن میکنم و بازاء چه قدر وجه رهن میکنم و اگر اسم رضا حاصل کند که هر قدر که
خواهد آن وقت مقدار رهن کند و قبول نمود ظاهرا مانع نداشته باشد و بر صاحب
لازم است که جبر نماید تا آن وقت که آن مقدار را ادا نماید لیکن چون امثال این
امور بالاخره منجر بنزاع میشود در اکثر اوقات یا بعضی اوقات و بسا باشد که غرض
و ضرری بعمل بیاید صاحب رهن خیال امری نماید بلکه منتهی رضای او در این باب
و راهن غیر آن را بکند مثلا رهن نماید تا صد سال و امثال این امور پس تعیین
مقدار و وقت احوط و اولی است لیکن بلکه اشخاصی که رهن را از او میکنند باید گذارد
تعیین نماید و اعلام کند هم اولی و احوط است و بعد از حلول اجل مرتهن را میرسد که آن رهن را

خالی از اشکال نیست خصوصا هرگاه تلف قبل از رهن گذاردن بوده باشد میرزا

بفروشد

بفروشد و تنخواه طلب بردارد بنحویکه مال الراهن خودش را گفتیم در مسئله که بفروشد
و تنخواه بردارد لیکن تدارک صاحب رهن با راهن است و اگر کسی دو طلب از کسی
داشته باشد یکی بازاء آن رهن باشد و دیگری نباشد و وجه رهن دار را که
گرفته باید رهن را بدهد و حرام است که نگاه دارد تا طلب دیگر را بگیرد مگر
در صورتیکه قرض دارش چیز دار باشد و معسر نباشد و میسرش باشد بحسب
شرع که آن طلب دیگر را هم بدهد و سر وعده دادن طلب دیگر هم شده باشد
و ندهد و پس اندازد هر چند مطالبه نماید و حاکم شرع نباشد که باو گوید تا
از او بگیرد یا باشد اما اطاعت او نکند و حاکم شرع نیز قادر بر گرفتن از او نباشد
و دیگری نیز نتواند از او بگیرد بهیچ وجه چاره در گرفتن او نباشد مگر بحبس نمودن
این رهن در این صورت ظاهر صحیح است حبس نمودن تا استیفاء حق خود بکند
مگر آنکه رهن خانه نشیمن مدیون باشد یا مملوکی که محتاج بخدمت او باشد
راهن در این دو صورت نمیتواند بهر اگر فرضا از او بجهت اداء دین او چه مدیون هرگاه
مال او منحصر باشد بخانه نشیمنش یا مملوکی که خادمش باشد تسلط ندارد صاحب
طلب که آنها را از او بگیرد برای وصول نمودن طلبش و علما گفته اند که هرگاه مدیون
خودش بفروشد آنها را از برای اداء دینش یا بجنسه تنخواه دینش بدهد مانع
ندارد و لهذا اگر آنها را رهن نماید صحیح است لیکن ظاهر اولی آنست که در این صورت
نیز طلبکار تنخواه طلبش نگیرد و از مسکنش و خادمش بیرون ننماید و محروم نکند
هر چند که میتواند که بکند و اگر مدیون وجه حاضر کند و گوید وجهی است که رهن
بازاء آن گرفتم بردار و رهن را بده چه وقتش حلول کرده و تو شرط نموده که بر سر
وعده وجه را که آوردم بگیری و رهن را بدهی باید وجه را بگیرد و رهن را بدهد

این استثنا منقطع است ظاهرا

براهن واگر طلب دیگری این وجه نخواهش نباشد مثل آنکه برنج طلب داشته مثل
البته حبس رهن نمیتواند و نباید بد کند و اگر وجه هرد و از بابت جنس باشد و هردو
حلول کرده باشد و بابت وجه را میسر شده و وجه دیگر را میسر نشده الان و
خوف ندادن بنحو دیگر گفته شد نیست باید رهن را بدهد و حبس نماید بازاء قرض
دیگر هرگاه مدیون گوید که این وجه بازاء طلب رهن دار است چه با او عهد و عقد شده
که هر وقت وجه را آورد بوسر وعده رهن را بدهد و حلال نیست مطالبه کردن
از مدیون معسر و بردن ایشان و حبس نمودن ایشان و نه از ایشان جدا نشدن تا
وجه بگیرد و اگر کسب کن باشد آن مدیون واجب است که کسب نماید و قدری از
انرا انفاق کند بر خود و عیال واجب النفقه اش بقدر ما یحتاج بلکه بقدر معروف
و هر چه زیادی باید بطلبکارش بدهد و میتوان چنین کسی را امر نمود بانها که گفتیم
و بانها وا داشتن و الزام نمودش بعنوان امر معروف و نهی از منکر بلکه ظاهر فقها
اینست که هر چه مملوکش باشد واجب است نخواه طلبش را بفروشد و کار سازی
مگر قوت آن روز تا شب از خود و عیالش و لباس خود و عیالش که محتاجند بان
و همچنین مثل بهها از ضروریات خانه سکنی و مملوک خادم اینها را نفروشد و بدهد
و ما بقی را بفروشد و بدهد و اگر نمی فروشد و نمی دهد باید که صاحب طلب را راضی
نماید که برضای آن از او دست بردارد تا وقتی که چیزی بدستش آید الحاصل اداء
دین واجب مضیق است هرگاه صاحب طلب راضی بتاخیر نباشد باید او را راضی
نمود بتاخیر یا وجهش را داد بهر نحو که میسر باشد غیر خانه و خادم که محتاج سکنی
و خدمت باشد و نفقه آن روز و کسوه و لحاف و فرش ضروری و غیر اینها از چیزها
که مضطر باینها باشد و اگر نفقه روز دیگر را که بدهد نخواه طلبش باعث تلف شدن

خود

خود یا احدی از عیال بشود که چاره دیگر برای او نباشد در این صورت هم لازم
نیست که بدهد و گفته‌ایم سابقا که مدیون باید کمال خوش سلوکی نماید با طلبکار و
هم چنانکه مستحب است که طلبکار نیز خوش سلوکی نماید قرض دار و مدیون را باینکه
مهلت دهد معسر را و بر او تنگ نگیرد و در حدیث صحیح وارد شده که هر کس
خواهد خدای تعالی او را در زیر سایه خود نگاه دارد روزی که سایه نباشد مگر
سایه که خدای تعالی قرار دهد باید مهلت دهد معسر را یا چیزی از برای او دست
بردارد و در حدیث دیگر وارد شده که هر کس مهلت دهد معسری را میباشد
برای او بر خدای تعالی در هر روزی ثواب تصدق نمودن بآن قدر طلبی که از او دارد
و استقصا نباید در طلب کردن و محاسبه کردن باینکه تا درهم آخر را با فلس آخر را بگیرد
و سنت است که بری الذمه نماید معسر را خصوص هرگاه مرده باشد چه اگر بری الذمه
نماید بهر درهمی ده درهم عوض خواهد گرفت و اگر بری الذمه نکرد بهر درهمی درهمی
خواهد گرفت بلکه اگر بری الذمه نمود شاید اضعاف مضاعف باو بدهند تا نیت
و حالت او چه باشد و سنت است که هرگاه طلبکار تشنه باشد بخانه او فرود نیاید
و اگر فرود آید تا سه روز بیشتر نباشد و بعضی فقها بیشتر را حرام میدانند و حدیث
معتبر دارد و اینکه هرگاه هدیه برای او فرستد نخواهد طلبش حساب نماید و اگر حساب
نکند حرام نیست لیکن مستحب است حساب نمودن والله یعلم **فصل** در ضامن
شدن و آن صحیح است شرعا باینکه گوید ضامن شدم که من بدهم وجه طلب فلانی را
از فلان کس و تعبیر دیگر بانکه ضامن شده‌ام و قرض که در ذمه آن کس بود از ذمه آن کس
منتقل میشود و بذمه ضامن می آید و ضامن مشغول الذمه میشود و آنکس که مدیون
بود ذمه او فارغ میشود از طلب آن طلبکار و خلاص میشود از آن و اگر گوید که ضامن

شلم که اکر او ندهد من بدهم این ضمان نیست نزد شیعه و باطل است بلکه ضمان
همان بود که کفتیم که مشروط و معلق بشرط نباشد بلکه چنین کوید که من ضامن هستم
و بمجرد این قول مال بذمهٔ او قرار میکیرد و ذمهٔ مدیون خلاص است و اکر این ضمان
را از سر خود کرده و بالتماس مدیون ننموده مدیون خلاص شد مطلقا و بری الذمه
شد من جمیع الوجوه و ضامن را هیچ رجوعی بان نیست و هیچ حقی از او طلب ندارد
و اکر بالتماس مدیون ضامن شد اکرچه مدیون بری الذمه شد از طلبکارش لیکن
مشغول الذمه ضامن شده باید بضامن بدهد و همچنین است اکر ضامن شدن
باذن مدیون شده باشد و ضامن باید مکلف باشد پس صحیح نیست ضمان نابالغ
و مجنون و باید رشید هم باشد پس صحیح نیست ضمان سفیه چون ممنوع است
از تصرفات مالیه اش و اما مملوک پس اظهر عدم صحت ضمان اش است هرکاه بغیر اذن
مولایش باشد اما باذن مولا اکر ضامن شده باشد پس بهر نحوی که مولای مقرر
کرده باشد و راضی شده باشد همان نحو است و احوط آنست که بغیر این نحو ضامن
نشود و باید هر کس که ضامن میشود برضای خود ضامن شود بدون شایبه جبر
و اکراه هرچند جبر بحق باشد هرکاه ثابت شد که جبر بحق است صحیح نیست و اکر
ثابت نشد صحیح است و اکر بعد دعوی جبر و اکراه نماید مسموع نیست مکر آنکه بنحوی
از انحاء ثابت نماید و اکر عاجز شود و دعوی نماید که مدعی علیه اش اطلاع دارد
میتواند قسم نفی العلم بدهد و اکر مدعی علیه اش اطلاع بکره او نداشته نکند امری
که باعث تغریر و فریفته شدن او شود باینکه کوید من ضامن مدیون تو هستم
و در دل قصدش این نباشد باعتقاد اینکه این جبر بحق است پس واقعا ضامن نیستم
و با این حال قسم بخورد هرکاه ضمان او ثابت نشد زیرا که تغریر موجب ضمان است

و بیچاره صاحب طلب با این ضمان نخورسند نموده کرد سند از طلبش که از مدیون
داشت بر داشت بلکه هرگاه اظهار نمود که من ضامن شدم اقرار کرد که از مدیون طلبی
ندارم و بری الذمه است پس از او نمیتواند بگیرد بلکه اگر اظهار نکرده باشد هم نمیتواند
از او بگیرد چرا اعتقاد دارد که این شخص ضامن است پس بجهت بغیر ضامن است باید
وجهش را بدهد اگر چه صاحب طلب نتواند اثبات ضمان او نماید پس انکارش بی صورت
است بلی اگر صاحب طلب او را مجبور ساخت بضامن شدن با آنکه مدیون او را مجبور
ساخت و صاحب طلب میداند پس میتواند قسمش بدهد اگر از اثبات عاجز باشد
و اگر صاحب طلب مطلع نباشد و مدیون مطلع باشد با مدیون دعوی نماید و
بعد از عجز قسمش بدهد و اگر معروف شد مدیون بغصب ضمان ضرری بصاحب طلب
نرساند چه طلبش را از ضامن میگیرد و مدیون باید مقدم بر آنکه طلب کار طلبش را
از ضامن بگیرد وجهش را تسلیم ضامن نماید یا خودش تسلیم صاحب طلب نماید با
آنکه ضامن ضامن نشود اگر صاحب طلب راضی باشد چه بهر صورت که هست باید
که صاحب طلب نیز راضی باشد با آنکه ضامن ضامن مدیونش شود پس اگر کسی ضامن
شود و او راضی نباشد صورت ندارد ضمانش و اگر ضامن نیز باشد از مدیون بسبب
تدین و وفا بعهد و وعده و قدرت بر اداء آن دین و عدم خوف در سوختن طلب و
غیر ذلك بحیثیتی که بهر وجهی از وجوه که صاحب طلب راضی بضمان او نشود و ترجیح
دهد مدیون خود را البته غلط واضح ظاهر نموده باشد و همه ارباب خبره تخطیه
او نمایند و بهمه وجه گویند که ضامن نیز و خاطر جمع تر است البته حتی آنکه هیچ منتی
نگذارد بلکه ممنون باشد و عدم رضا بضمان او را محض لجاجت شمارند بلکه غرض و
ضرر باشد نسبت بعدم ضمان او دور نیست که در چنین صورتی رضای او اعتبار

نداشته

علی اشکال میرزا علی نظر استاد میرزا

نداشته باشد بلکه سفاهت باشد مثل صورتی که مدیون را استطاعت ادای دین
نباشد بحسب عادت یا آنکه مدیون مرده باشد و هیچ وفاء دینش نگذارد پس
دیگری ضامن شود برای خلاصی قبر او و از این است که حضرت امیر ع و ابا قتاده
که ضامن میتی شدند تا حضرت رسول ص قبول نمود بدون استرضاء صاحب طلب
اینخبر در صحیح وارد شده که هرگاه راضی شد طلبکار بری میشود ذمه میت محمول
است بر غیر صورت مذکوره بلکه اصل آنست که صاحب طلب راضی باشد الا در
چنان صورتی و از موثقه اسحق بن عمار نیز ظاهر شده صحت ضمان با عدم رضای صاحب
طلب و شاید محمول باشد باین نحو که گفتیم والله یعلم و اما مدیون پس معتبر نیست
رضای او در ضامن شدن شخصی از جانب او بلکه همه کس را میرسد قرض هر کس را
که خواهد ادا کند از جانب او بدون رخصت و رضای او بلکه با منع او نیز میرسد
همه کس را که قرض و دین او را بذمه خود قرار دهند و از ذمه او بردارند هرگاه طلب
کار راضی باشد هرچند مدیون راضی نباشد لیکن در این صورتها که دین او را
ادا نموده اند یا در ذمه قرار داده اند بعد از تمام نمیرسد ایشان که فلسی یا حبه از
اینجه داده اند بطلبکار یا خواهند داد از مدیون بستانند اصلا چه تسلطی هیچ ندارند
بر مدیون باینکه چیزی از او بگیرند و بگویند که ما قرض ترا ادا دیم بیا اینجه را بطلب
کار دادیم یا به بدهی ما باید یا بکه فلوسش را بما بده و هیچ نمیتوانند این دعوی را
نمود بلکه او را بری الذمه کردند و از دینش خلاص کردند بدون آنکه چیزی از او
توانند گرفت باید باذن و رخصت او ضامن شوند تا توانند که اینجه بطلبکار دهند
چه اگر خواهند از او چیزی گرفت صح
از او بگیرند و اگر ضامن شدند باذن او و با طلبکار سازش کردند باینکه قدری را
کم کردند از طلب او و ندادند باو و براءة ذمه حاصل کردند باینکه صلح کردند با

طلب بخشش کرده اند یا چیزی را بقیمت گران بتنخواه داده اند بهر صورت انچیز را داده اند
بطلبکار همان قدر را میرسد که از مدیون بگیرند و انچیز نداده اند بطلبکار و از او
کم کرده اند او را نمیرسد که از مدیون بگیرند و اگر بعد از انکه طلب را از ضامن گرفته
چیزی باو بخشید از نزد خود مانع ندارد و مال الضامن است و تمام مال را اگر از
راه ضمان داده بود می تواند از مدیون بگیرد و انچیز باو بخشیده کم نکند چه بعد
از گرفتن تمام بخشید لیکن بشرط اینکه این توطیه و حیله نبوده باشد برای انکه
تمام را از مدیون بگیرد و اگر بطلبکار زیاد از طلبش داده اند نقد زیاد را نمیرسد
که از مدیون بگیرند چه مبایست باد نهند و بدانکه مالی را اگر ادمی ضامن آن
میشود آن مالیست که بر ذمه مدیون ثابت شده باشد شرعا اگرچه متزلزل باشد
ثبوتش مثل ثمن نسیه که خیار فسخ آن بیع را داشته باشد یا سلف چنینی و امثال اینها
و اگر فسخ شد ضامن بری الذمه میشود هرگاه مبیع را در صورت اولی و ثمن را در
صورت ثانی بصاحبش رد نماید و صاحب قبض نماید اما مثل امانت پس ضمان در ان
بی وجه است و صورتی ندارد بلی عینهای مضمون مثل عاریه مضمونه و امثال آن بعضی
میگویند که ضمان در ان صحیح است بجهة انکه کسیکه عین در دست او است ضامن است
که یا عین را تسلیم نماید اگر باشد یا قیمت را و اگر تلف شده یا دزد و امثال آن برده
باشد و بعضی میگویند که ضمان در ان صحیح نیست اما ضمان عین پس از جهة انکه
عین بذمه منتقل نمیشود الا بعد از تلف شدن و اما قیمت پس ضمان آن ضمان
مال لم یجب است یعنی هنوز در ذمه قرار نگرفته است و ضمان در جائیست که در ذمه
قرار گرفته باشد و بهر حال ضمان عهده که ضمان درک هم میگویند صحیح است مثلا
کسی چیزی را میخرد و ثمن را میدهد و میرسد مبیع مال و حق غیر در اید کلا یا بعضا

یعنی بجهت صورت نباشد مبیحات

این شرط معلوم نیست مرزا

شخصی ضامن درک مبیع شود که اگر مبیع حق غیر براید و واضح شود این بیع نباشد با رضای
اعتبار نداشته باشد شرعا آن شخص از عهده آن ثمن براید و همچنین است اگر
این خوف در ثمن باشد باینکه مبادا مال غیر براید و آن بایع بگیرد اگر عینش موجود
باشد و یا عوضش را بگیرد و اگر تلف شده آن شخص از عهده آن مبیع براید که بایع
پس دهد اگر عینش موجود باشد و الا عوضش اگر بیع بعین آن ثمن شده باشد
و اگر بثمن کلی شده باشد که در ذمه مشتری است از عهده ثمن بیرون نیاید همچنین
است در طرف مبیع هم که اگر آن هم کلی باشد مثل آن را بدهد و اما ضامن عهده
ضامن درک منافع بعد که هرگاه از مشتری بگیرد صاحب عین مبیع اجاره یا تولد
شد که عوض آن را از جانب بایع بمشتری بدهد مشکل است بلکه نمیتواند چه محتاج بتامل است میرزا
ضمان ما لم یجب است چه حین بیع در ذمه بایع قرار نگرفته اصلا و مالی که بر ذمه
مدیون ثابت است یا حال است یعنی حالا باید پس بدهد یا آنکه موجل است و اولی
را اگر ضامن شود که حالا بدهد صحیح است و همچنین اگر ضامن شود که موجلا
بدهد لکن با اجل زاید معین نماید و اما موجل اگر ضامن شود که با جل خودش
بدهد هیچ اشکال ندارد و همچنین اگر ضامن شود که بعد از آن اجل بدهد
ولیکن باید معین نماید و اگر ضامن شد که حالا بدهد یا اجلش را پیش بیندازد
یعنی قبل از اجل بدهد اشکال دارد اگر چه بنا باشد چه اجل را در این قسط از
ثمن هست شرعا و عرفا و قدری از دین بازاء اجل معین بنا گذارد که
آنچه در ذمه مدیون است ضامنش شود که زیاده بدهد چه ظاهر ربا است
و مع ذلک ضمان ما لم یجب است چه زیادتی داخل لم یجب است و بهر نحو که باشد
ضمان چنینی دلیلی بر صحتش نیست بلی اگر قرض باشد یکی نیست چه اجل

دو قرض باز اء چیزی هست و مجانا و تبرع بحث است و لزوم ندارد و بدانکه صحیح است
که از ضامن دیگری نیز ضامن شود و هکذا پس هر یک که بدون اذن ضامن شد
نمیتواند که آنچه را ضامن شد از مضمون عنه اش بگیرد یعنی کسیکه ضامن او شده
و اگر باذن ضامن شده میتواند که گرفت و اگر هبه واقع شد یا صلح بکمتر مثلا نمیتواند
از مضمون عنه اش زیاده از آن بگیرد چنانکه گفتیم و صحیح است در ضمان دور
زدن هم مثل آنکه مضمون عنه بدون واسطه یا بواسطه ضامن ضامن بشود و اینها
همان دستور است که گفتیم که هر کدام که بدون اذن است رجوع میکنند بهمان
قدر که بطلبکارش داد **فصل** در حواله و آن شرعی است لیکن بچند شرط اول
رضای محیل که آن شخصی است که حواله میکند دوم رضای محتال و آن شخصی است
که حواله را قبول میکند که آنچه از محیل طلب دارد و محیل او را حواله نموده که طلبش را
از ثالثی بگیرد راضی باشد که از آن ثالث بگیرد و این حواله را قبول نماید سیم رضای
محال علیه و آن همان ثالثی است که حواله نموده بود که محتال طلبش را از او بگیرد
کالحاصل رضای هر سه نفر مذکور که از مواجهه ثلثه می نامند باید بعمل بیاید تا حواله
صحیح شرعی شود و بعضی توهم کرده و رضای ثالث را که رضای محال علیه باشد شرط
نمیدانند باینکه میگویند که محال علیه مدیون محیل است و محیل طلب خود را از محال
علیه همچنانکه میتواند که گرفت خودش بگیرد و ساطت کسی هم چنین میتواند که بتوسط
شخصی باینکه بگوید وجه طلب من بفلان شخص بده مثل غلامش یا نوکرش یا پسرش
یا وکیلش پس محتال هم حالش حال وکیلی است و چنانا نکارد که وکیل او است
پس چه اعتبار دارد رضای او و این محض توهم است چه وکیل و غلام مال را
برای صاحب طلب میبرند و هیچ انتقال دین از ذمه بذمه نشده چه بدو وکیل

و غلام

رجوع نمیتوانند کرد
و هر کدام که باذن
است صح

وغلام با موکل وافقا است با شهر و حواله چنین نیست چه با محتال با محیل نیست
البته چه بمجرد رضای ثلثه طلب محیل که از محال علیه داشت منتقل میشود بمحتال
و ذمه محال علیه از محیل بری میشود و مشغول الذمه محتال میشود پس در حکم
شرعی خلاف ایشان میباید شرعاً ثابت شود اول ذمه محال علیه مشغول بطلب
محیل بود و حال بری شده دوم آنکه ذمه اش مشغول بطلب محتال بود و حال
مشغول شده بحیثیتی که تسلط رد آن ندارد هم چنانکه (محیل) هم تسلط رد ندارد و هم
محتال از محال علیه شده بنحوی که تسلط رد ندارد صح
چنین محتال طلبش از محیل بود بلی اگر محیل محتال را وکیل نماید بعد اخذ طلبش از محال
علیه برای محیل و بعد از گرفتن بخواه طلب خود بردارد مانع ندارد لیکن حواله
نیست و احکام حواله و مواجهه ثلثه را ندارد بلکه احکام وکالت را دارد و لزوم
ندارد بلکه هر یک از موکل و وکیل اختیار فسخ و عزل را دارند و غیر اینها از احکام
وکالت و اضافه بر این نوع آنست که شخص واحد متولی طرفین گردان طرفین قبض
نمودن و قبض دادن باشد بشود شرعاً و اظهر اینست که مانع ندارد و تغایر اعتباری
کافیست و مثل اینست آنکه محال علیه وجه را بدست محتال بدهد با اینکه خودش (وکیل)
نماید که وجه را گرفته تسلیم محیل نماید و بعد از گرفتن محتال محیل گوید که بخواه
طلب خود بردارد و بالجمله صورت وکالت منحصر در این نحو که گفتیم نیست و مع
ذلک محیل و محتال و محال علیه نیستند بلکه وقتی میشوند که حواله شود یعنی
مواجهه ثلثه و رضای ایشان بنقل از ذمه بذمه شود شرط چهارم آنست که محال
علیه چیز دار باشد بحیثیتی که بتواند طلب را بدهد بدون مانع شرعی یا آنکه وقت
حواله محتال اطلاع داشته باشد بمعسر بودن محال علیه و این شرط لزوم حواله
است نه صحت چه اگر ظاهر شد که وقت حواله معسر بوده اختیار فسخ عقد حواله

دارد که باز رجوعش بمحیل باشد و اگر وقت حواله چیزدار بود و بعد معسر شد اختیار
ندارد در فسخ و اگر اتفاق افتاد که وقت حواله معسر بود لیکن بعد چیزدار شد
اقرب آنست که خیارش باقیست شرط پنجم آنست که محال علیه مشغول الذمهٔ
محیل باشد وقت حواله چه اگر بری الذمه باشد حواله با وجود محیل محال علیه
قبول نمود که وجه طلب محتال از محیل بر ذمهٔ من است این بعینه ضمان است نه
حواله و احکام ضمان را دارد و بجهت ضامن شدن مشغول الذمه محتال میشود و
محیل بری الذمه میشود از طلب محتال و ذمه اش مشغول محال علیه میشود که
ان صاحب طلبش میشود چه ضمانش باذن محیل بود و بالجمله این احکام ضمان
را دارد چه ضمان است نه حواله و ضمان نه وقتی میشود که در وقت قبول نمودن
اظهار نماید که الان مال در ذمهٔ او است او مشغول الذمه است نه محیل تا آنکه
ضمان شود و بطریق شیعه ضمان شود با اگر این اظهار را نکرد بلکه قبول دادن
و وعدهٔ آن نمود این ضمان هم نیست بلکه از مقوله آن میشود که مؤمن وعده که
کرد وفا نماید و تسلط شرعی بر اخذ ندارد و هنوز ذمهٔ محیل مشغول است با آن
طلب و اگر محال علیه داد بعد از دادن بری الذمه میشود بلی اگر قبول کردن محال
علیه بغیر بری بشود مر محتال را ممکن که از راه بغیر تسلط بهم رساند که آن محال
علیه بگیرد والله یعلم و معلوم شد که حواله شرعیه در صورتیست که محیل
مشغول الذمه محتال و مشغول الذمه محیل باشد پس محیل طلبی که از محال علیه
دارد بخواه طلب محتال که از محیل دارد میدهد پس محیل می باید که قدر طلبی
که حواله بر محال علیه میکند از محال علیه طلب داشته باشد از آن قدر را یا بیشتر
پس اگر کمتر طلب داشته باشد و زیاده از طلبش حواله نماید و محال علیه قبول

[حاشیه: لکن مشهور آنست که حواله استیفاء بالاجماع از شرایط ذمه محیل ... محال علیه مشغول و ذمه محال علیه ... مشغول ... با مشهور است]

[حاشیه: محل تأمل است میرزا]

[حاشیه: محال علیه صح]

نماید

نماید آن بنحوی شده که اظهار اشتغال الذمه خود بآن وجه نمود بآن نحو که گفتیم
والا وعده دادن بحث است چنانکه دانستی وطلب محتال از محیل وطلب محیل
از محال علیه هرگاه از یک جنس و یک وصف باشد اشکالی نیست واگر مختلف
باشند پس موقوف است بر تراضی معاوضه هم بانکه از جنس و وصفی را که
محیل از محال علیه طلب داشته محتال از آن نخواهد جنس و وصفی که خود از محیل طلب
داشته برداشته و رضای هر سه بر این واقع شده و باید این عوضین معلوم
باشند و ثابت در ذمه باشند اگرچه بعنوان عدم استقرار باشد بنحوی که در
مال الضمان گفتیم خواه آنکه مثلی باشند یا قیمتی و شناختی سابقا که مثلی کدام
است و قیمتی کدام و بعضی منع نموده حواله را در قیمتی بجهة جهالت آن و این
مردود است بانکه منضبط میشوند بوصف و قیمت و این معاوضه برضای
هر سه است و بدانکه گفتیم که بمجرد تمام شدن حواله و رضای هر سه مال و طلب
محتال منتقل میشود بذمه محال علیه و بری میشود ذمه محیل پس رجوع نمیتواند
کرد محتال بر او بعد از تحقق حواله بلکه رجوعش همین بر محال علیه است ولیکن
و بعضی میگویند که اگر محتال محیل را بری الذمه نمود سوای حواله وجداگانه از
آن رجوع نمیتواند کرد والا رجوع میتواند کرد بجهة حدیثی که ظاهر در این معنی
است و دور نیست که بناء این حدیث در قول آن بعض بر این است که مردم بسبب
اوقات کسی که طلب دارند میخواهند طلب ایشان وصول شود بهر نحو که باشد
و هر کس که بدهد پس هرگاه که مدیون ایشان بگوید که طلب را از فلان کس بگیرد
که فلان کس گفته میدهم نمیفهمند از این معنی حواله شرعیه را یعنی اینکه طلب ایشان
بمجرد قبول این معنی از ذمه مدیون ایشان بخواست مدیونشان بری الذمه شد

[حاشیه:] مقدار طلب ... حواله است و اینجا ... زیادتر است ضامن ... است که اگر قبول ...

[حاشیه:] در این معاوضه ... محیل و محتال ... کفایت ... میکنند ... حواله ... باشد ...

وایشان را دیگر رجوعی بمدیونشان نیست اصلا و درستا بلکه چنین میکنند
که طلبی از مدیون دارند هر کس بدهد خوبست و از جمله هر کس آن کس است که مدیون
گفته برو و طلبت را از او بگیر ایشان میروند اگر آنکس داد فبها و الا باز برمیگردند
بر مدیونشان که آنکس که گفته بودی نداد من طلبم را از تو میخواهم و گاه باشد که
خیال ضم ذمه آنکس بذمه مدیون میکنند نه آنکه انتقال یافته از ذمه مدیون
بالمره پس لهذا مقصود در آن حدیث شرط کردند که اگر محتال بری الذمه نماید محیل را
محیل بری الذمه میشود و الا فلا اشاره است بهمانچه گفتیم نه آنکه بعد از آنکه حواله
شرعیه بعمل آمده باشد باز احتیاج هست بآنکه محتال محیل را بری الذمه نماید
زیرا که عقد حواله همین معنی را دارد البته چه مضمون آن اینست که طلب از ذمه محیل
منتقل شود بذمه محال علیه و ذمه محیل بری شود بالمره و محتال دانسته و فهمیده
عقد چنینی را کرده و راضی شد و شرط نمود که هرگاه طلب را بذمه محال علیه قرار
دادی ذمه تو بری است مطلقا و محال علیه نیز قبول نمود و عقد لزومی چنینی بعمل
آمد و صحیح شد چه احتیاج دیگر باقی می ماند بشرط خارجی علاحده چه حواله
بهم کرده مگر آنکه گوئیم که برای تاکید است و رفع توهم که مبادا غفلتی روی دهد با
آنکه توهم ضم ذمه بذمه کنند تا عنقریب برمیگردند بانچه ما گفتیم بهر حال باید حواله
را بدانند چه معنی دارد و ثمراتش را نیز بدانند در عقد عبارتی گویند که معلوم
شود که چه مرادشان است و اگر گویند که ما عقد حواله را میکنیم و هر چه حکم شرعی
آن هست ملتزم میشویم هر چند ندانیم که احکامش چه چیز است خوبست و درست
است بلکه اگر نگویند که ملتزم میشویم هم ضرور نیست بلکه حکمهای شرعیه بر ایشان
لازم میشود و اما اگر عبارات عقد حواله را از ایشان سر زنند و ندانند که معنی این

عبارات چه چیز است صورتی ندارد باید معنی را بدانند و قصد نمایند لیکن
اگر دعوی نمایند که قصد نکردیم از ایشان مسموع نیست بظاهر شرع مگر آنکه
اثبات توانند نمود یا دعوی علم نمایند بر مدعی علیه خود و قسم نفی العلم در آن
وقت میتوانند داد و اگر گویند ما این عبارات را میگوئیم و معانی را نمیدانیم و
اینجمله معانی اینها است راضی هستیم که بعمل آید این فایده نمیکند و صورتی ندارد
و اگر یکی از طرفین دعوی نماید که معانی را نمیدانستیم و بدانستن بعمل آورده ایم [عقد]
را ظاهر اصل با او است چه اصل در افعال مسلم حمل بر صحت است و آن دیگر مدعی
است باید اثبات نماید یا قسم دهد بعد از عجز اگر خواهد و اینها که گفتیم مخصوص
عقد حواله نیست بلکه جمیع عقود و ایقاعات همین حالت دارند والله یعلم
و ممکن است که بجز آنکه بگوید محیل بمحتال که وجه طلبت را روی بروی نمیکنم
که بدهد بتو و محتال قبول کند و فلان کس هم قبول کرده که بدهد از ذمه محیل
منتقل شود بذمه محال علیه بعنوان لزوم و حواله شرعیه یا آنکه بگوید وجه طلبت را
از فلان بستان و محتال و فلان قبول نمایند هم حواله شرعیه شود و انتقال
از ذمه بذمه محال علیه از احکام شرعیه حواله باشد لیکن خلاف احتیاط است
و اشکال دارد بلکه اظهار [باید] نماید انتقال از ذمه محیل بذمه محال علیه را بنحوی که
محیل بری الذمه شود بعوض طلبی که از محال علیه داشته بمحتال داده و هر سه
بر همین معنی راضی شده باشند چنانکه گفتیم و حواله هم مثل ضمان نمیشود که محال
علیه بدیگری حواله نماید و میشود او هم بدیگری و هکذا و میشود که [دور] بزنند که محال
علیه بی واسطه یا بواسطه حواله بمحیل نماید محیل اولی یا بعد از او و اگر چنانچه محیل
بعد از حواله خود وجه طلب محتال را داد اگر بالتماس محال علیه است و سؤال

اونست میتواند رجوع بمحال علیه نماید واکر از پیش خود داد این تبرع حساب میشود
ونمیتواند که رجوع نماید بمحال علیه چنانکه در ضمان کفتیم وحواله هم مثل عقود
دیکر وقتی صحیح استکه صادر شود از بالغ وعاقل غیر سفیه بدون جبر واکراه باید
محیل ومحتال ومحال علیه هر سه چنین باشند **فصل** در کفالت واین آنستکه
شخصی کفیل دیکری شود که او را حاضر نماید وقتی که طلب احضارش نماید واین شرعی
است بشرط رضای کفیل وان اینکه استکه کفیل میشود ومیکوید من کفیلم که
حاضر نمایم وهمچنین بشروط رضا مکفول له وان اینکه استکه کفیل برای او کفیل
شود که هر وقت خواهد احضار مکفول نماید برای او ونزد او احضار نماید ومکفول
شخصی استکه با او دعوی دارد مکفول له ومیخواهد حاضر باشد برای طی دعوایش
ومیترسد که در ان وقت او را نیابد پس کفیلی میخواهد وکفیل او میشود که وقتی که
خواهی طی دعوا نمائی من حاضرش میکنم ومشهور آنستکه رضا مکفول شرط نیست
بلکه هر کاه شخصی کفیل او شود که نزد طی دعوای مدعی با او او را حاضر نماید و
مکفول له راضی شد باید هر وقت که او را بکوید بیا حاضرش کن بکوید بیا حاضر
شو برای طی دعوای مکفول له باید حاضر شود برای طی ان دعوی هر چند بدون
رضای او کفیلش شده بود وکاه بود که هیچ اطلاع نداشته بکفالت کفیل برای
احضار او بلکه اکر هم مطلع شد وراضی نشد بکفیل شدن ومنع کرد که کفیل
من مشو با وجود این هر کاه کفیلش بشود صحیح میباشد چه هر کاه احدی دعوائی
با احدی داشته باشد ونزد حاکم شرع طلبد او را برای طی دعوایش لازم است
بر او که حاضر شود پس هر کاه مکفول له دعوائی با او داشته باشد ونزد حاکم شرع
او را استحضار نماید برای طی دعوایش باید حاضر شود ومکفول له او را استحضار

نماید

[illegible]

باید حاضر شود او را ومکفول له او را برای استیفا نماید برای طی دعوا نیز هم

نماید برای طی دعوایش و کفیل بمنزلهٔ وکیل مکفول له است در استیفا و طلبیدن
و بعضی میگویند که شرط است رضای او نیز تا آنکه تسلط داشته باشد برای استیفا
او چه او را هیچ دعوائی نیست و دعوای مکفول له با او چه رجوع دارد و بهر جهة
از سر خود کفیل او میشد بدون رضای او و وکیل مکفول له همان خود مکفول
له است چه فعل وکیل همان فعل موکل است و وکالت از عقود جایزه است
وکیل میتواند خود را فسخ نماید و بموت و جنون و امثال اینها نیز فسخ میشود و اینجا
و عدم امکان فسخ و تحقق حق شرعی بعنوان تسلط کجا تا آنکه مکفول له دعوی
با کفیل دارد و کفیل دعوای با مکفول میکند که من کفیل تو شدم پس از این
جهت باید حاضر شوی میتواند بگوید که چه کار داشتی که کفیل من شدی بلی اگر
وکیل مکفول له شود برای استیفا از جهت وکالت بطلبد در آن وقت او را
با اجنبی که وکیل شد هیچ تفاوتی نیست و وکالت در همه چیز جایز است و این بابی
علیحده میخواهد و احکام علیحده ندارد و احکام کفالت نیست اینست هم چنانکه
شناختی و خواهی شناخت بهر صورت احوط آنست که برضای مکفول باشد تا تمام
احکام در آن جاری شود و اگر نشد وکیل مکفول له بشود و استیفا نماید و
بعضی میگویند که شرط است در کفالت تاجیل یعنی آنکه کفیل شود که بعد از
عقد کفالت بمدتی بلافصل احضارش نماید و بعضی این شرط نمیدانند و شرط
در کفیل آنست که بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد و اینکه مکفول معین باشد
نه آنکه بگوید که یکی از این دو نفر را حاضر مینمایم چه در عقد لازم بجهة عقد مشغول الذمة
است بچیز معینی و تحقق شغل ذمه بغیر معین مثل شغل ذمه است بدادن
یکی از مبیعین یا یکی از ثمنین و امثال اینها و دانستی که فاسدند تامل کن با آنکه صحة

چنین عقدی. بلی تمام خاطر جمع معلوم نیست که داشته باشد علی ای حال الظو
زاله چنین کفالتی است البته و اگر کفالت مؤجل باشد شرط این است که اجل
را معلوم نماید تا آنکه ضرر و غرر و عدم تعیین اشتغال الذمه بعمل نیاید و اگر
مکان تسلیم متعدد باشد تعیین مکان نیز نماید مگر آنکه اطلاق کلام منصرف
بان شود و این نیز تعیین است و مثل وقت و مکان است شروط دیگر اگر بعمل
آید در این عقد باید معین شود و باید کفیل بعد از قبول وفا نماید بهمه آنچه گفتیم
از وقت و مکان و شروط پس اگر احضار نمود با اخلال بیکی از اینها واجب نیست
که قبول نماید مکفول له و کفیل از عهده بیرون نیامده مگر آنکه راضی نماید
مکفول له را اگر دست از آن حقش بردارد و اگر احضار نموده بود و تسلیم تام
نموده بری الذمه میشود و اگر نگیرد از گرفتن متمرد شد او را اگر حبس نماید تا آنها
نماید جمعی میگویند که اگر دعوی مکفول له با مکفول مال و حقی است که دیگری
میتواند داد و او را بری الذمه نماید بر کفیل لازم نیست که احضار نماید و بس بلکه
اگر احضار ننمود و وجه طلب مکفول له را داد ساقط میشود از او وجوب احضار
چه مکفول له بری الذمه شد دعوی از او ساقط میشود پس احضار ضرور نیست
بلی اگر دعوی قصاص باشد یا زوجیت مثلا لازم است که احضار نماید البته و بعضی
میگویند که مکفول له تسلط دارد که کفیل را الزام باحضار نماید مطلقا و حبسش
نماید تا تسلیمش نماید هر چند دعوایش با مکفول از قبیل مال باشد چه اغراض
متفاوت میباشد لیکن این اشکالی دارد چه ثابت و محقق است که هر کس دین
هر کس را میتواند ادا نماید و بعد از ادا نمودن تا نگرفتن آن کس ساقط میشود و
بری الذمه میشود و چنین فرض کند مکفول له کفیل نشده بود و او اجنبی است

نمود بنحویکه شرط صح

و امتناع نمود صح

که ادای

که ادای دین اجنبی میکند بلی اگر دین را بهمان نحو که از او طلب داشتند بدهد بنحو دیگر
بدهد میتواند که نکند والزام باحضار او خاصه نماید یا اگر دعوی منحصر در مثل مال
و طلب تنها نیست بلکه امری دیگر نیز هست میتواند الزام باحضار نماید پس نزاع لفظی
است و هرگاه مکفول مرد بری الذمه میشود کفیل چه کفیل ببدن و تن او شده
بود و او مرد مگر آنکه جسد او را خواهد و غرض صحیحی در این داشته باشد در این
صورت حاضر نماید جسد را و مثل مردن است هرگاه غایب شود بغیبت منقطع
که هیچ خبری از او نباشد و اگر معلوم باشد مهلت داده میشود کفیل بقدر رفتن و معلوم نباشد صح
تا آنجا که مکفول در آنجا است و برگشتن از آن و این مهلت را گفته اند که بعد از حلول
اجل و مطالبه احضار باید داد و اگر مکفول خودش حاضر شد نزد مکفول له بر سر
وعده که با کفیل شده بود که احضارش نماید در آن ساقط میشود از کفیل حق احضار و من
و بری الذمه میشود و از کفالت بیرون آمده و همچنین است اگر حاضر نمود او را اجنبی
و تسلیم مکفول له نمود و اگر کفیل کفالت کرده باشد برای دو مکفول له باید بهر
باید تسلیم همه نماید و بری الذمه نمیشود بتسلیم یکی و همچنین اگر کفیل زیاده از یک
نفر شده باید همه را احضار نماید و اگر چند نفر کفیل شدند برای احضار شخصی در وقت
معینی همین که یکی حاضر نمود از دیگران ساقط شد حق احضار و میشود که شخصی کفیل
کفیل شود و شخصی دیگر کفیل ثانی و هکذا و احکام کفالت را بتفصیلی که گفتیم
نسبت بهر یک باید مراعات نمود و اگر کسی مدیونی را رها نمود از دست صاحب
طلبش که گرفته بود و داشتش برای استیفای حقش بر او لازم است که احضار
او نماید یا وجه طلبش را بدهد بنحوی که گفتیم و اگر حق مالی نبود باید احضارش نماید
و حبس تا ممکن است و الا غرامت او را باید بکشد تا ممکن است و در حدیث وارد

شده که کفالت در حدود نمی باشد و فتوی بمضمون این داده اند **فصل** در
اجاره و آن عقدیست که منفعت چیزی را مثل خانه و چهارپا و غلام یا آزاد
و امثال اینها است از ملک مالک آن منفعت بیرون میکند و ملک کسی دیگر میکند
بعنوان لزوم و چنانکه بیع کارش اینست که عین را ملک مشتری میکند بعنوان لزوم
اجاره کارش این است که منفعت عین را ملک مستاجر میکند بعنوان لزوم و آنکه
منفعت را میدهد او را موجر میگویند و باید که موجر و مستاجر هر دو بالغ و — و آنکه میگیرد مستاجر میگویند صح
عاقل و رشید و مختار باشند و باید که موجر منفعتی را که اجاره میدهد ملک
خودش باشد و اگر ملک خودش نباشد باید یا وکیل مالکش باشد یا ولی او یا وصی
او بدستوری که در بیع گفتیم و احکامش همانست که در آنجا گفتیم و اگر هیچ کدام
نباشد عقدش فضولی است بهمان نحو که در بیع گفتیم و حکمش نیز همان نحو است که
گفتیم و مستاجر نیز مثل موجر باید برای خود استیجار نماید یا وکیل یا وصی یا ولی و همان
احکام باشد بهمان نحو که در بیع و مشتری گفتیم و اگر هیچ کدام نباشد استیجار
فضولیست بهمان نحو که گفتیم و همان حکم و همچنین باید وجه اجاره یا مال خودش
یا مال موکلش یا مال کسانی که ولی ایشان است یا وصی ایشان است باشد و صیغه
فارسی هم خوبست یا اینکه بگوید موجر که باجاره دادم خودم را اگر خودش را باجاره
دهد یا اجاره دادم فلان چیز را از حالا تا فلان مدت بکذا یعنی وجه اجاره و آن
را نیز باید تعیین نماید که چه چیز است و چه قدر است چنانکه مدت اجاره را گفتیم که تعیین کند و منفعت را
نیز تعیین کند و اگر منفعت عمل معینی باشد مثل دوختن قبای معین یا نوشتن کتاب — نیز صح
معین یا بردن بلد معین و امثال اینها ضرور نیست که مدت معین نماید مگر — سواره یا بار بردن یا بلد معین صح
آنکه خواهند که آن عمل در ظرف مدت معین واقع شود و همچنین ضرور نیست

شرطی

شرطی یا قیدی زیاده بر انچه کفتیم نمایند مکر انکه خودشان خواهند پس هر نحو
و شرطی که خواهند صیغه بخوانند که بان نحو صحیح میشود و لزوم بهم میرساند مکر
انکه شرط و قید مخالف شرع باشد یا میسر نباشد پس باطل است و اقوی انست که
۷ عقد اجاره هم باطل میشود چه صحت فرع تراضی است و تراضی نشده مکر بوجه مشکل است میرزا
فاسد پس فاسد شد و احوط انست که صیغه بخوانند در اجاره اکرچه بفارسی باشد
چنانکه کفتیم و بدون صیغه این معامله را بعمل بیاورند چه بدون صیغه معاطاة می
شود پس قبل از تصرف در احد عوضین یا در هر دو میتوانند فسخ نمایند بلی بعد
از تصرف در احد عوضین یا هر دو لزوم بهم میرسد بنحو یکه در بیع کفتیم پس اکر
هیچ صیغه نخوانند کاه هست که احدی از طرفین راضی بفسخ نشوند و موجب فساد
و مخاصمه و ناخوشیها دیکر شود با انکه بعضی صیغه را هیچ اعتبار نمیکنند و صیغه
را مثل با صیغه میدانند پس از این جهت نیز ناخوشی شبهه بهم میرسد و خروج از شبهات
احوط است بلکه در اجاره دادن خود برای نماز و روزه از جانب میت کردن و
امثال انها از عبادات البته صیغه اجاره را جاری نمایند تا انکه در ذمه اجیر قرار
کیرد و بر او واجب شود چنانکه بمثل نذر عبادت واجب میشود و بعد از وجوب
بقصد طاعت خدا و اخلاص بعمل بیاورد اما اکر واجب نشود قصد قربت و اخلاص
دست بهم نمیدهد بلکه کردن از جهت اجرتی است که میکیرند و همچنین هرکاه بنا بر انعقاد
لزوم معامله بعمل اید صیغه بخوانند تا انکه معامله مخالف رضا و مقصودی نشود ۵ و
هرکاه عقد اجاره بعمل امد بوجه صحیح عوضها اکر عبارت از منفعت و مال اجاره
باشد از حین عقد و بمجرد عقد منتقل میشود هر یک بدیکری یعنی انکه منفعت
منتقل میشود بمستاجر و مال اجاره منتقل میشود بموجر و انتقال بعنوان لزوم است

۵ لزوم از احکام عقد ... است نه مقصود ... واز عقد ... نخواندن ... اشاره بانست میرزا

بحیثیتی که

[illegible]

بجیثیتی که منفسخ نمیشود نه بموت موجر و نه بموت مستاجر و حقها منتقل بوارثهای
ایشان میشود مگر آنکه شرط شده باشد که شخص مستاجر خودش بتنهائی انتفاع
ببرد و همچنین در طرف موجر شرط شده نفع و عمل خودش بتنهائی نزد یکری
بجای او چه در این صورتها عقد باطل میشود بمجرد موت همانکه شرط شده بود
خودش بنفسه لاغیر نه آنکه صحیح است و منتقل بوارث میشود چه انتقال و آن
خلاف شرط است و اگر شرط نشده باشد بموت باطل نمیشود و نه بچیزی دیگر
از چیزها که خواهیم گفت مگر آنکه برضای یکدیگر بهم زنند از مقتضای عقد بر
دارند که آنرا تقایل میگویند یا آنکه سببی از اسباب فسخ بهم رسد و فروختن
عینی که منفعت آنرا اجاره داده باعث فسخ اجاره نمیشود مثلا خانه را که باجاره
داده بود یا چارپائی را و امثال اینها را فروخت موجر بیع صحیح است و باجاره بهم نمیخورد
بلکه تا مدت اجاره بسر نرود منفعت مال همان مستاجر است و همان عین چنانچه
بلا منفعت مال مشتری خواهد بود تا مدت منقضی شود آنوقت منفعت مال
مشتری خواهد شد بتبع عین و این در صورتیست که مشتری مطلع است که باجاره
است یا مجرد تا فلان مدت و اگر نمیدانست و خرید بیع صحیح است لیکن بعد
از آنکه معلومش شد در اجاره دیگری است خیار دارد میان فسخ یا امضاء
عقد و صبر نمودن تا مدت اجاره منقضی شود مجانا یعنی تسلط ندارد که اجرت
این مدت را از بایع بستاند بجهة آنکه اجرت این ملک نیست یعنی خریده و مال او شده
چه در وقتی که خرید منفعت مال مستاجر بود و ملک مسلوب المنفعة نزد موجر
بود و اینرا موجر مالک بود همان را فروخت پس منفعت ملک مشتری
نیست تا انقضای مدت و بایع ثمن معین و با ازاء عین تنها قرار داده و در بیع همیشه
ثمن

اگر متعلق اجاره شخص [illegible] منفعت شود و اگر کلی باشد [illegible] خصوص [illegible] باشد مع الشرط خیار را دارد برای مستاجر شرط باشد که [illegible] بر تقدیر امضای عقد بدون شرط عقد باطل باشد [illegible] دام ظله العالی

ثمن بازاء عین است و پس بجای انکه عین است انکه منفعتی داشته باشد که مال مشتری
شود از تبعیت عین مجانا و بلا عوض چه ثمن هیچ چیزی از ان مقابل منفعت نیست
بلی عیبی که منفعت هیچ نداشته باشد یا قلیلی از اوقات نداشته باشد عیب
نقص است نسبت بان عین بلی بایع کار حرامی کرده که عینی با چنین عیبی را بمشتری
فروخته و اخفاء ان عیب نموده و اظهار نکرده مگر انکه نداند این کار نموده مثل انکه
وکیل او باجاره داده بود و او خبر نداشت یا انکه غافل شده چه در این صورتها
اگر چه حرام نکرده لیکن باز مشتری اختیار فسخ دارد نه امضا با ارش بلکه بی
ارش چه ارش را در صورتی مستحق میشود که نقصی باشد که بازاء ان ثمن عقد
متابعه ملحوظ باشد چنانکه تحقیق او را در حاشیهٔ شرح ارشاد مولانا احمد قدس سره
مذکور کرده ام و از انچه گفتیم ظاهر شد که اگر مشتری خبر داشت باجاره لیکن با اعتقاد
انکه مدت کمتر است و زیاد و ظاهر شد که بیشتر از انچه بر او ظاهر بود هست اگر
چه بکره و نباشد که اختیار فسخ دارد و اگر بایع را اعتقاد این بود که مدت زیاد
تر است و با این شرط فروخت بمشتری و اخر ظاهر شد که کمتر است یا انکه بشرط این
فروخته بود که مدت معینی مسلوب المنفعه باشد بجهت انکه در اجارهٔ دیگری است
و اخر ظاهر شد که در اجاره کسی نیست پس اگر مشتری عالما عامدا مسلوب المنفعه
خریده منفعت مال بایع است بجهت انکه سابقا حق او بود و منتقل بمشتری نکرده
و اگر مشتری مطلع نبوده و خریده مطلقا باید بعد از انکه ظاهر شد که باجاره کسی
نیست منفعت را بمشتری بگذارد بجهت انکه عقد را مطلق کرده بود و مقتضای
مطلق ان بود که منفعت ملک کل بمشتری گذارد بتبع عین و از این معلوم شد حال
انکه منفعت مال مستاجر کمتر بود از انچه گمان داشت و اگر مستاجر فسخ اجاره نمود

بعد از انکه بایع فروخته بود عین را و مشتری باین نحو خریده بود منفعت مال بایع
است اما اکر مشتری خبر نداشته و مطلق خریده بود ظاهر اینست که بایع باید منفعت
را بمشتری واکذارد بجهت عقد بیعی که کرده بود چه منفعت را بایع بعد از فسخ مستاجر
باید بمشتری کذارد بمقتضای عهد و عقدی که کرده بود و اکر فسخ نمیکرد مانع
هم رسیده بود مقتضای عقد را و همچنین باطل نمیشود اجاره بجهت حدوث
عیبی در محل عوض چون موجب خیار میشود مابین فسخ عقد یا امضا آن بجا [illegible]
بدون ارش اکر چنانکه آن عیب نقصی بیاشد که بازاء آن چیزی از عوض ملحوظ باشد
نزد ارباب خبره آن معامله و الا ارش خواهد بود بحسب ظاهر یا آنکه آن قدر عوضی که
ملحوظ است در مقابل آن نقص آن زاید هد مثل آنکه خانه را اجاره نموده که بیوتات
متعدده داشته که بازاء هر بیتی قدری از اجر اجاره ملحوظ بود پس یکی از اینها یا بیشتر
خراب شد یا آنکه عیبی بهم رسانید که انتفاع ملحوظ از آن میسر نشد و قس علی هذا
نظایر این و مثل حدوث عیب است آنکه ظاهر شود که در حین عقد آن عیب موجود
بود لیکن اکر موجود دانسته این عقد را کرده و مطلع نساخته مستاجر را غش نموده
و غش حرام است و اکر بتواند که عیب را زایل نماید بحیثیتی که نقصی نسبت بمستاجر
بعمل نیاید و ازاله نمود باین نحو خیار از مستاجر بر طرف میشود و لزوم بجای خود
خواهد بود بلکه دور نیست که واجب و لازم باشد که ازاله نماید بجهة آنکه عقد و
عهد و شرط نموده که بلا عیب بدهد مکر آنکه عقد چنین باشد که فلان منفعتی
که مال و حق من است بتو بعنوان اجاره دادم پس هرکاه ظاهر شد که ندارد یا کمتر
دارد بر آن لازم نیست بهم رسانیدن چه نکفته بود که بهر صورت بتو بدهم بلکه کفته
بود که آنچه دارم بتو دادم چه مبانی این دو بحسب عرف ظاهر است و از این ظاهر است

که فقها گفته‌اند اگر منهدم شد مسکن مستاجر اختیار فسخ دارد و تسلط ندارد
بر موجر که الزام او نماید بتعمیر آن منهدم چه تسلط او منفی است باجماع چه اجبار
بر موجر امتنان است که تسلیم نماید آنچه را اجاره داده و آنچه موقوف علیه
انتفاع است مثل درها و کلیدها اما تعمیر خراب شده پس بر او لازم نیست و همچنین
باطل نمیشود اجاره بتلف شدن آن عینی که اجاره شده بود برای انتفاع هرگاه
تلف شدن بعد از عقد بلا فاصله نبود بلکه تلف شد بعد از مدتی که میتوانست
مستاجر قدری از آن بهره انتفاع برد چه نسبت بآن قدر صحیح است لیکن خواه انتفاع برده
باشد و خواه نبرده باشد و اما نسبت بقدر تلف شده پس باطل است بالمرّة
اگر تلف بالمرّة شده باشد و شرط شده باشد انتفاع همان عین و الا حکمش
گفته خواهد شد و همچنین باطل نمیشود اجاره بتلف شدن بعضی از عینی
که اجاره شد بشرط آنکه آن بعضی که باقی مانده است ممکن باشد که قدری از
منفعت را از آن استیفا نمود هر چند قلیلی باشد چه نسبت بآن قدر صحیح است
و نسبت بآن تلف شده باطل است اگر تلف بالمرّة شده است و در این صورت
خیار تبعض صفقه که در بیع گذشت دارد یعنی میانه فسخ عقد و امضای عقد بحصه
از اجرت مسمی در عقد یعنی اجرت را تقسیم میکنند بر سر اجزاء و بآن حصه بر میدارد
و اگر تلف بالمرّة نشده باشد در این صورت و صورت سابقه بلکه نقص عیبی هم
رسانیده خیار عیب دارد و گفته‌اند خیار را مگر آنکه مثل مسکن منهدم شده
باشد که مالک بسرعت تمام آنرا تعمیر نمود بنحوی که هیچ نقصی در حق مستاجر
نشد و همچنین باطل نمیشود اجاره بآزاد شدن عین مملوک پس استیفا کرده میشود
آنچه مانده است از آن منفعت از مملوک بعد از آزادی هم و بعضی حکم کرده‌اند

تسلّطی

واحتمال ثبوت خیار در اصل عقد اجاره حتی نسبت بتلف شده و رجوع در آن باجرة المثل از جهة تبعض صفقه است اگر چه خلاف مشهور است ظاهر امیرزادهم ظله العالی

تسلّط بر آزاد شده نیست بعد از آزادی بلکه باید اجرة المثل این عمل را از آقا استیفا
کند و اگر در این عقد شرط خیار فسخ برای خود یا برای اجنبی نمایند صحیح است مثل
آنکه در بیع گذشت و شرط است در عین آنکه صحیح باشد انتفاع بردن از آن
با بقاء عین و اگر عین بسبب انتفاع بردن بسهولی از آن بتحلیل رود مثل رخت پوشیدنی
صحیح است اجاره آن و این سهل تفاوت مانع نیست بلکه مطلق تفاوت هم مانع
ندارد هر گاه معلوم باشد پس رخت را تا بحد مندرس شدن اجاره دادن مانع
ندارد و باید آن منفعت منفعت معتد به نزد عقلا باشد و حرام نباشد پس
جایز است اجاره دادن و گرفتن مثل سیب برای بوئیدن و اشرفی برای زینت
کردن و همچنین درخت و امثال آن برای سایه اش نشستن و اینها برای روی
دمیدن و زن برای شیر دادن طفل چه شیر اگر چه عین است و دانستی که عرب
وضع نموده اگر انتقال عین با ملاحظه بخشش باشد لفظ هبه را و رسول صلّی الله
علیه و آله و ائمه علیهم السلام بلسان قوم شان حرف میزنند چنانکه محقق و مسلم است پس
اجاره زن برای رضاع صحیح شده از جهة اتفاق زنان از حمل طفل و کذا اشتن تنشان(?)
در دهنش و امثال اینها هر چند شیر نیز مقصود هست لیکن مقصود بالتبع گرفته
میشود بجهة کثرت این امور و قلّت این در جنب اینها و با اینکه شیر را اگر تنهائی دوشیده
بدهد بمحو اهمتر(?) اعتباری ندارد در نزد آنهائی که اجاره میکنند مرضعه را
و اگر شیر دوشیده باشد در ظرفی و خواهد آن شیر دوشیده را بعوض بکسی
بدهد این را اجاره نمی نامند و عوض آن شیر را اجرت شرعی نامند و بهمین
نحو حساب کن اجاره کردن برای رنگ کردن چه رنگ را از عطار با جنس او
مثلا میخرند و اجاره نمیگیرند و قیمت از اجرت نمیگویند و همچنین است اجاره

کردن

کردن چاه آب برای آب از آن کشیدن و از اینها که گفتیم ظاهر شد آنکه آنچه در بعضی
بلاد متعارف یا فتنه است از اجاره دادن درختان میوه ده برای میوه آنها غلط است
نظر بفتاوی فقها و ادله شرعیه آن فتاوی و توهم آن نموده اند که میوه را منفعت
درخت میگویند و لهذا درخت را وقف میکنند و وقف حبس نمودن اصل است
و دادن منفعت بموقوف علیه و این هم توهمیست فاسد چه منفعت در وقف و امثال
آن عبارتست از حاصل و محصول از چیزی و نماء آن است خواه عین باشد و خواه منفعت
که مقابل عین است و آنچه در اجاره معتبر است آن مقابل عین است بجهة آنکه اشاره ده
شد الحاصل عین که حاصل چیزی و نماء آن باشد اگر موجود است نقلش بعنوان بیع
حالی است و اگر موجود نیست نقل بعنوان صلح است اما نقلش بلفظ اجاره که مراد
از آن بیع باشد و مجاز بجهة مشابهة معنی دارد مانع ندارد هر گاه در صیغ بجوز این معنا
لفظ در معنی مجازی نمائیم چنانکه اظهر و اشهر است لیکن در این صورت احکام
بیع را دارد از خیارات و غیرها و همچنین اگر لفظ بیع را در نقل غیر عین مثل خدمت
عبد و امثال آن استعمال نمایند مجازا این اجاره است و احکام اجاره را دارد و الله
یعلم و هر گاه کسی اجاره داد خود را از برای کردن کاری معین شد که آن کار را بنفسه
بکند یا مملوک خود بفرستد یا مملوک بتنهائی بکند یا با آدم دیگر اگر چه اجاره نماید
آن آدم را که مانع ندارد مگر آنکه شرط شود در عقد اجاره که خودش بعمل آورد
بنفسه نه بمملوک و نه بدیگری یا آنکه شرط شود که خود با مملوک نزد دیگری یا
خود و دیگری نه مملوک و دیگری معین باشد که باشد یا معین نباشد خلاصه
بهر نحو که شرط شد باید بمقتضایش عمل شود و اگر شرط نشد لیکن قرینه هست
که مراد کردن خود بنفسه است یا خود و فلان کس معین مثلا بهر نحوی که قرینه

محل تأمل است و احوط صلح بر منافع است منه

معلوم نیست که شهرت تا این حد باشد و تحقیق مبنی رخصت دام ظله العالی

دلالت نماید بهمان نحو معمول دارند و از جمله قرینها اینست که معهود باشد که اطلاق منصرف باین شود چنانکه حال در اجاره دادن خود برای عبادت کردن مثل صوم وصلوة و حج و غیرها چنین است بلکه دانستی که عبادت کردن بعوض اجرت که میگیرند صورت ندارد و منافی قصد قربت و اخلاص است تا اجاره ندهند خود را و باجاره دادن بر خود واجب سازند صورت نمیگیرد صحت اینها هذا فقها بعد از ذکر واجبات بنفسه میگویند و ذکر میکنند واجب بعنوان الزام بر خود را مثل نذر یا عهد یا یمین یا استیجار و بعد از وجوب بر نفس بقصد قربت اخلاص جزم است بهم میدهد و این نمیشود مگر اینکه بر خود واجب سازند و معین بر او واجب میشود و احتمال دارد که هرگاه در ضمن عقد شرط نماید که اختیار داشته باشد که بدیگری اجاره دهد صحیح باشد یا اینکه بعد از عقد بر او لازم شود که بعمل او ورد یا اینکه استیجار نماید دیگری را اگر بر او لازم شود که بعمل اورد و این احتمال بد نیست و موافق قواعد است لیکن در این صورت نمیتواند که از اجرتی که قرار شده بود در عقد چیزی را برای خود بردارد و کمتر از آن استیجار نماید دیگری را مگر اینکه عملی نماید که بازاء آن تواند آن قدر تفاوت را بردارد چه در اخبار که بعضی صحیح و بعضی معتبر است وارد شده که شخصی خود را باجاره میدهد برای عملی میکند و بدیگری میدهد پس ربح میگیرد در این جواب فرمودند که نکند چنین مگر اینکه در آن عملی میکند الی غیر ذلک از عبارات که این مضمون را ادا میکنند و دانستی که شرط آن است که منفعت معلوم باشد و معین تا منتقل شود بملک مستاجر و معلومیت یا بتقدیر عمل است مثل خیاطت ثوب معلوم یا سواری چهارپائی تا موضع معین و امثال اینها یا بتقدیر مدت مثل اینکه بماه خیاطی

نماید

نماید یا یکماه سواری چهارپائی را بدهی بمستاجر و منفعتی که ضبط آن میسر نیست
مگر بزمان باید بزمان ضبط شود مثل سکنای خانه و شیر دادن مرضعه و امثال آن و اگر
شرط نماید که عمل زاید بر ظرف مدت معین بعمل آورد مانع ندارد و صحیح است هرگاه میسر
باشد که در آن ظرف بعمل آید و شرط نیست که مدت را متصل بعقد اجاره نماید پس میشود مثلا
که ماه رمضان اجاره دهد خانه معینش را از ابتداء ذیحجه تا محرم یا امثال اینها تا انقضای
مدت معین بشود و اگر شرط نماید که ابتداء مدت از حین فراغ از عقد اجاره باشد صحیح است
بلا شبهه هرگاه از آن حین منفعت مال خودش باشد یا اگر از خودش نباشد عقد را این چنین
بعنوان فضولی بعمل آورد و در اینجا فضولیه او صحتش و احکامش را و اگر عقد را مطلقا نماید
با اینکه یکماه یا دو ماه و معین ننماید که ابتداء آن از کی باشد صحیح است البته و ابتدایش از حین
فراغ از عقد خواهد بود بنحوی که گفته شد بشرطیکه با معهودی نباشد که از آن فهمیده شود ابتدا

در احکام اجاره

مدت و تعیینش فصل در احکام اجاره اول هرگاه در آنچه اجاره کرده مانند عیب ظاهر شد
عیبی که موجب تفاوت در منفعت شده اختیار دارد مستاجر در فسخ اجاره و در امضای
آن بهمان اجرت مشترط و بعضی میگویند که میرسد او را اگر ارش بگیرد که تفاوت میانه
صحیحه و معیبه منفعت تفاوت زر عیب است بنحویکه در بیع گذشت و این خالی از قوتی نیست

م خالی از اشکال نیست میرزا دام ظله العالی

بجهتی که در بیع مذکور شد و ظاهر شد ثانی در اجاره دادن زمین یا غیره از اعیانی که از دیگر
اجاره کرده شود باکثر از آنچه اجاره نموده باشد یعنی اجرت مسمی اجاره ثانیه را زیاد
نمایند از اجرت مسمی اجاره اولی خلاف است میان فقها و احوط اجتناب است خصوصاً در دکان
و خانه و اجیر که مزدور باشد و خصوصاً در صورتیکه اجرت طلا یا نقره باشد خصوصاً در نقره
و در طلا ثالث اجاره دادن زمین بگندم یا جوی که در آن زمین زرع کنند و از آن حاصل
شود خلاف است و احوط اجتناب است بلکه احوط اجتناب از گندم و جو دیگر هم که در آن زمین

زرع نشده بلکه گندمی یا جوی که زرع شده باشد غیر از آن اجرت رابع
هرگاه تلف کند مستأجر در عینی که اجاره کرده است بافراطی یا تفریطی ضامن قیمت
آن عین میشود بقیمت وقت تعدی وجمعی میگویند که قیمت روز غصب ضامن است
بلکه بعضی میگویند که اعلی القیم از روز غصب تا روز تلف واین دو وجه نیست
که قوی باشد بلکه ظاهر اول است وهرگاه اختلافی در قیمت آن شد ونتوان تعیین
نمود برجوع باهل خبره یا غیر آن مشهور آنست که قول قول مستأجر است که منکر است
وبر موجر است که اثبات زیادتی نماید وبعد از عجز قسم دهد مستأجر را ومحاکمهٔ
آن بعنوان سایر محاکمات طی شود خامس جایز است که اجاره دهد آنچه را اگر اجاره
کرده باشد از دیگری وشرط نشده باشد که استیفاء منفعت مستأجر بنفسه
بکند یا قرینه نباشد که عقد اجارهٔ ایشان مطلقش باین منصرف شود وباشرط
مزبور یا قرینهٔ مزبوره نمیرسد که اجاره بدیگری بدهد وهمین حکم دارد چهارپا
یا غیر چهارپا از اعیانی که صحیح باشد استیجار ایشان لیکن تسلیم بمستأجر ثانی
ننماید مگر باذن صاحب عین احتیاطا هر چند اقوی جواز تسلیم است بکسیکه تا
مفید نباشد وبی پروا وقرینه نباشد که صاحب مال این مال را تسلیم کرد که
استیفاء منفعت کند سادس کسیکه عملی را قبول کرد جایز نیست که بدیگری
بدهد آن عمل را کمتر از آن قدر که خود قرار داد مگر آنکه در آنچیز که عمل در آن قبول
نموده کاری کند که اجرتی داشته باشد هر چند قلیلی باشد که با آن کار وعمل حلال
کنند آن زیادتی وتفاوت را واحتیاط آنست که چنین کند وغیر آن نکند وآنکه
گفتیم در صورتیست که شرط نکرده باشد صاحب آن عین که عمل در آن میکند
آنکه عمل در آن را بخصوص موجر خودش بکند بنفسه وبدیگری ندهد وقرینه هم

این احتیاط ترک نشود میرزا دام ظله العالی

نباشد

نباشد بر اینکه باید خودش بنفسه بکند و اگر یکی از این دو نباشد نمیتواند
داد بلکه خود باید عمل کند و ضامن است اگر تسلیم عین بکند بدیگری و تابع ظاهر است این
که علوفه چهارپای اجاره شده و آب دادن و غیر انها از اخراجات بکر بر صاحب همان
چهارپا است مگر انکه شرط شده باشد که مستاجر بکند از خود و در صورت غیر شرط
هرگاه صاحب چهارپا یا وکیل و ادم او پیدا نباشد که علوفه و اب بان حیوان بدهند
باید که مستاجر بدهد البته و نگذارد که تلف شود چهارپا البته و هرگاه داد بقصد
اینکه عوض انرا بگیرد از صاحب چهارپا میتواند گرفت و حق دارد و اگر بخشش بصاحب
یعنی تبرعا کرد یا بنکه داده بر قصد القربه نمود صاحبرا نمیتواند بگیرد مگر انکه صاحب
تبرعا باو بدهد تا من هرگاه صنعت کار فاسد نمود چیزی را که داده بودند باو که اصلاح
ان نماید ببازدش ضامن است هر چند حاذق و ماهر باشد هرگاه ظاهر شد که
از کار و شغل او فاسد شده و ظاهرا خلافی در ان نیست و از انجمله است طبیب و
جراح و امثال انها هرگاه بدوا و معالجه ایشان مردن یا تلف عضو و ضایع شدن
یا موف شدن و مثل انها بعمل اید هر چند بر ایشان واجب باشد دوا و معالجه
کفایة یا عینا چه این با ضامن شدن منافات ندارد و وقتیکه ظاهر شود از معالجه
ایشان مردن مریض یا تلف عضو شدن یا مثل انها و اگر کسی براءت از ضمان را از مریض
بالغ عاقل یا ولی او طلب کند و شرط نماید که اگر مردن و تلف شدن از معالجه بعمل
اید بدون تقصیر و مسامحه من و با سعی و جد و جهد من ضامن نباشم و ایشان راضی
شوند احتمال که ضامن نباشد و ظاهر اینست هرگاه واقعا بقدر وسع خود سعی
نموده و کوتاهی نکرد و طبیب صاحب وقوف بود و حاذق و هم چنین است امر
بیطاری چهارپایان و مستحب است که صناع را ضامن نمایند هرگاه مامون باشند

ومنهم

ومتهم نباشند و هرگاه در دست صانع وغیره از اجیران تلف شود چیزی مشهور اینست که ضامن نیستند مگر انکه تعدی یا تفریطی کرده باشند و بعضی میگویند که هرگاه متهم باشند صناع واجیران ضامن هستند مگر انکه ثابت نمایند بثبوت شرعی تلف شدن بدون تقصیر و تفریط را اصلا و این اولیست واحتیاط واضح است هر صورت احوط است اگر مراعات نمایند بهتر است و ظاهر بعضی ضمانست و این بسیار بعید است و حمامی ضامن نیست رخوت واسباب مردم را اگر در بینه و رخت کن میکنند مگر انکه باو بسپارند و قبول نماید و تفریط نماید تا اسعه هرگاه کسی کاری بکسی بگوید و عملی از کسی بخواهد و ان کس بکند اگر ان گفتن ظاهر باشد در اجرت دادن و کردن او در قبول ان اشکالی نیست در انکه ان اجرت ظاهر شده را باید بدهد هرگاه قدری معهودی داشته باشد ان قدر را باید بدهد والا باید بصلح طی شود و محتمل که اقل احتمالات را باید واجب باشد که بدهد واحوط اولست بلکه ثانی مشکل است هرگاه دعوی نماید اجیر که اعتقاد من فلان احتمال بود یعنی اکثر از اقل و منجر بدعوی شود و مخاصمه واگر ان گفتن ظاهر نباشد در اجرت دادن البته اقل اجرت را قطع و تعیین نماید وبعد از این عمل کند و تکیه نکند بامور یکه موجب نزاع و مخاصمه شود و حدیث است که کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد اجیر را بکار نفرماید تا انکه اعلام کند که چه قدر است اجرت این بلی اگر اجرت معین معهودی داشته باشد که راه مخاصمه در ان نباشد بحسب معروف بین الناس ضرر ندارد در عدم تعیین واگر کار فرما دعوای اراده عدم اجرت و عدم عوض نماید و کار کن خلاف انرا باید ملاحظه نماید اگر ان عمل در عادت ایشان اجرتی دارد و ان عامل از انها است که اجرت میگیرند باشد

این قول مقابل قول مشهور و نیست مشهور نظر بواقع است و این قول هم با علم بتعدی و تفریط صاحب ان واقع که تمیز از ان کشف نماید موافق مشهور است ولکن در ظاهر با قیام احتمال تعدی و تفریط تفصیل میان متهم و مامون داده است و این خلاف مشهور است و از ظاهر نصوص ...

یعنی اختلاف که داده شود ... باشد هر گاه ... بعضی ...

باشد البته قول اجیر قول عامل است واگر نه عمل را عادة اجرت باشد و نه عامل را
قول قول کار فرما است واگر عمل را اجرت باشد عادة و نیز یعنی عامل را بنا باشد بین
جمعی قائلند که مستحق اجرت هست عامل واگر عکس باشد که عامل عادت بر اجرت
گرفتن باشد دون عمل محقق قائل است و علامه قائل نیست و قول محقق خالی از
قوتی نیست خصوصا هرگاه مبدا اند که عادت آن عامل اجرت گرفتن است پس در این
صورت نهایت قوة دارد عاشر معروف از فقهاست که آنچه توقف دارد بر آن وفا
کردن منفعت بر موجر است مثل ریسمان بر خیاط و مداد بر نویسنده و ظاهر این
است که این بنا بر عادت و عرف زمان فتوی دهنده است یا آنکه اطلاق لفظ متعاقدین
منصرف بآن شود چه امثال این تابع عرف و عادت متعاقدین است یا آنکه مدلول
لفظ ایشان شود واگر عرفی نباشد باید تعیین شود که بر کیست و با عدم تعیین
مشکل است صحت آن اجاره بلی اجارهٔ معاطات نیز خواهد بود و محتمل که با عدم تعیین
بر مستاجر باشد چه موجر خود را یا عینی را باجاره داده که منفعت آنرا ببرد مستاجر
و این خالی از قوت نیست حادی عشر کسی که منفعت عین وقف بر او و بر اعقاب او
باشد هرگاه اجاره دادند آن عین را مدتی و اجاره دادن خلاف فرموده واقف باشد
صحیح است اجاره مادام حیوة او و بعد از موت فاسد میشود و همچنین هرگاه وصیت
شده باشد که منفعت را او بنفسه ببرد یا بعد از موت وارث او هم ببرد ثانی عشر
عین مستاجره در دست مستاجر بعنوان امانت است ضامن آن نیست مگر
بتعدی یا تفریط نه در مدت اجاره و نه بعد از آن مدت تا مادامی که
در دست او بعنوان غصب نباشد مثل اینکه بعد از مدت
ندهد بصاحبش با طلب صاحب و خواستن والسلام
١٢٩٣

اگر دعوی قصد اجرت نماید مشکل است میرزا دام ظله العالی

معاملهٔ معاطات باید بجامع امور معتبره در آن باشند و در فرقشان با غیر معاطات در صحت و جواز ملکی و جواز هست داشته باشد و تفصیل میرزا دام ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم مسئله در باب ماهوت که سرکار حجة
الاسلام جناب میرزا دام ظله العالی بیان فرموده اند این است بسم الله الرحمن الرحیم
ماهوت از جهة طهارت و نجاست ذاتیین و عرضیین محل اشکال نیست چون مشکوک
محکوم بطهارت است اگرچه از بدن کافر گرفته شود و هم چنین از جهة اینکه از میته است
یا مذکی چه پشم و مانند آن از چیزهائیکه حیوة در آن حلول نمیکند بحکم میته ندارند و
اگر کسی اشکال در آن داشته باشد از جهة عدم علم بحال اوست که از چه جنس است از حلال گوشت
است یا از حرام گوشت بعد از آنکه نماز در حرام گوشت معلوم است که جایز نیست و آنچه
متعلق استفتاء از عالم و مورد فتوی او تواند بود در این مقام حکم مشتبه است و اینکه
آیا ید مسلم و سوق مسلمین طریق تشخیص است یا نه اما حکم مشتبه آنچه بنظر قاصر احقر کان
هو المقطوع به بین العلماء رضوان الله علیهم علی ما فی المدارک رسیده عدم جواز نماز
در او است و طریقیه ید و سوق در این باب چنانچه در باب تذکیه ثابت شده نشده اما تشخیص اینکه
لباس خاص از ماکول اللحم است یا نه وظیفه عالم نیست و هر کس عمل بمعتقد خود نماید بنا
بر اینکه هر کس داند که ماهوت از حلال گوشت است مانعی از نماز کردن در آن ندارد چنانچه
جمعی از تجار را معتقد این است و باین معنی خبر میدهند و اگر کسی نداند و باخبار جمعی
و سایر اسباب خاطر جمع نشود نمیتواند بدان نماز کند بنا بر آنچه گذشت اما پوشیدنش
در غیر نماز و غیر آن عیب ندارد مطلقا و معلوم است اگر حکم ضرر بود اختصاص بماهوت ندارد بلکه
حکم هر مشتبه است طریقه عمل زیارت عاشورا بآن کیفیت که سرکار حجة الاسلام جناب میرزا دام
ظله العالی بیان فرموده اند این است بسم الله الرحمن الرحیم اگر بعد از زیارت ششم و نماز های
او زیارت دیگر اگرچه زیارت ششم بهتر است یک زیارتی مشتمل بر لعن و سلام بکنند و دو رکعت
نماز و اگر خود متن عاشورا باشد شاید بهتر باشد و بعد از نماز توجه کرده صد مرتبه

تکبیر بگوید و زیارت عاشورا را بخواند و صد لعن و صد سلام و دعای اللهم خص و
سجده و دعای آن را بخواند بعد از آن دو رکعت نماز بجای آورده دعا میکند و دعای
علقمه را بخواند انشاء الله تعالی امید هست که موافق باشد با اخبار ماثورات با رعایت
احتیاط مسئله عقد کردن بدون فحص در مورد یکه باید فحص کند بعد از کشف هرگاه
مطابق واقع باشد عیب ندارد مثل آنکه ضعیفه ادعای یاس یا فوت زوج خود کند
و متهم باشد یا صغیره ادعای بلوغ کند بدون ثبوت بلوغ او را عقد کنند و بعد معلوم شود
که بالغه بوده در حین عقد بلکه هرگاه در حین عقد معتقد باشد عدم بلوغ را و بعد معلوم
شود که بالغه بود عیب ندارد بشرط تحقق قصد انشاء انشاء الله در حین عقد سؤال کلابتون
نزد که در بخیه عبا یا شال سر یا شال کمر یا دور بند عبا بوده باشد پوشیدن اینها
از برای مرد چه صورت دارد و حال آنکه اگر اینها را بسوزانند از دو صد مثقال آن یک
مثقال یا دو مثقال طلا بیرون میآید جواب اگر طلا در آن مستهلک باشد یعنی بنسبت
و نابود حساب نمایند آن را عیب ندارد و دور نیست که در دو صد مثقال یک مثقال یا دو
مثقال اگر داشته باشد مستهلک باشد

بسم الله والصلوة علی رسوله والصلی الله علیه و آله بر برادران ایمانی مخفی نماناد که این
رسالهٔ حقیر را بعد از آنکه از فاتحهٔ شیخ مرحوم آ شیخ مرتضی قدس سره فارغ شدیم و تا امروز با من
شیخ مرحوم اشتغال بشغل مسئله کفن داشتیم در صحن و رواق امام حسین علیه السلام و چون فارغ
شدیم از فاتحه باستشهاد پرداختیم برای اعلمیت یکی از چند نفر تا آنکه رجحان یافت باستشهادات
چند نفر در نظرم تقلید جناب حجة الاسلام میرزا سلمه الله و فهمیدم که قدری متبعین بتقلید جناب
میرزا آن خدمت جناب میرزا دام ظله العالی رسیدم و عرض کردم اینکه اگر شما میفرمائید و اگر نمی
شناسید بپرسید که اهل ظاهر شود بر شما که غرض نشر احکام الهی است و منحصر است حاجت من برساله
در معاملات چونکه بقدر کفایت حاشیه نوشته بودند محتاج باصرار ندیدم مقام را تا اینکه

از فتاوی و رسائل شیخ قدس سره

راضی

راضی کردم که حاشیه بنویسند چنین رساله اسم بردم که دارم من جمله رساله آقا باقر طهرانی
اعلی الله مقامه که اسم بردم دیدم خودشان چه قدر مشعوف شدند که خوب است باید بر گشتیم
کربلا و نسخه را بردم و تسلیم کردم و از آن سال که قریب دوازده سال است در انتظارم من
میگویم و سرکار میرزا جواب را چشم و همین روز زیاده روز دیگر و بعد روز دیگر و مهر سیم
در راه سفر مشهد که میامدم فرمودند در راه بنو برسانند میفرستم و در این سفر نیز وعده شده که بطهران
بفرستند با مینی از نجف که امید بخلق پاس مییاورد حتی در امثال این امور بقیه رساله
که تمام شد فرستادند اهل دنیا اسباب دیگر فراهم آوردند اما الحمد لله که خوب
رساله‌ایست بسیار خوب یعنی از بیان سرکار میرزا سلمه الله میگویم مقصود از تفصیل
این بود که زحمت این رساله بسیار کشیده شده سرکار میرزا بخصوص بلکه اگر لحوالا
آقا باقر قدس سره باخبر باشی و زحمت او را بنظر آوری بیشتر بروز العبرت و امداد ورد
برخواندن و اطاعت کردن خدایا ای احکم الحاکمین و ای غیاث المستغیثین فرج
هو منا و وفقنا علی العمل وطرف مقابله ام جناب مستطاب آقا شیخ مهدی و چون
شاگرد آقای مرحوم زحمتی کشیده بود دیباچه نوشته بود برای کتاب جناب میرزا
دام ظله هم مکرر متن را دیده بودند و دیباچه مشتمل بر مطالب جید بود احتیاطا
للمتابعة لمیرزا دام ظله و رعایة لاحترام آقا باقر قدس سره با دیباچه بطبع رسانیدیم
باعانت و شراکت عالیجناب مستطاب قدوسی القاب سلاله دودمان مصطفوی
و مروج مذهب مرتضوی آن بزرگواری که اوقاتش صرف نشر کتب اخبار و
احکام اجدادش صلوات الله علیهم شده و امیدوارم که امثال ایشان
موفق باشند اعنی السید الاجل الاکرم ابن المرحوم المغفور السعید
الصالح الحاج میرزا ابو القاسم الحاج محمد صادق الحسینی النجفی لساهی
زید عمره وعزه وانا اخفر الطلاب والوعاظ محمد صادق
الطبسی الحائری ۱۲۹۴

و در اینجا ... این
و علمای ما مؤکد و اینها
علاوه از امیدوار
که دیگران
مجالست نزدیکان
اطمینان
تاخیر افتادن
اصل البابیه
بصحت رساله الحاصل
نشان با حواشی الح
دادن لکن هم
خلف مرحوم مبرور
جنت مکان طوبی
ایشان حاج محمد علی
که عمو لوزند رساله
مسئله بود هم

فهرست کتاب رساله مسائل که مشتمل است بر پنجاه و پنج فصل اینجا درج شده

مجتهد و تقلید	در نجاسات	در شناختن نجاسات	ازاله نجاسات	شرایط وضو	در تیمم میت	در عمل [illegible]
اوقات نماز	مقدمات نماز	[illegible] نماز	احکام جماعت	[illegible]	[illegible]	در [illegible]
در جماعت	احکام مسافر	در قضا نماز	در شکیات	در سجده سهو	در شرایط روزه	زکوة فطره
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اجتناب [illegible]	در لباس مصلی	در مکان مصلی	[illegible]	آداب تکبیر	آداب قنوت	آداب رکوع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	افعال نماز	آداب سلام	آداب تشهد	آداب سجود
شرایط طلاق	در ظهار	آداب رضاع	مسائل [illegible]	در اقرار و شفعه	مکاسب و مناهی	در قرض و حجر
[illegible]	[illegible]	در قضا [illegible]	در نذر و عهد	[illegible]	در وصیت	[illegible]

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

عمل بر این مسئله با حواشی که
حقیر بر ان نوشته‌ام ان شاء الله تعالی مجزی است
وعامل بان ان شاء الله معذور او در موارد [illegible]
وتامل واحتیاط مطلق [illegible]
الاعلم فالاعلم منوط [illegible]
حرره الاحقر محمد حسن الحسینی

بسم الله الرحمن الرحیم
لا باس بالعمل بهذه النسخة
ان شاء الله تعالی [illegible]
الاحقر محمد حسن الحسینی

رسالهٔ ناج النجاة بسم الله الرحمن الرحیم الحاج میرزا محمد حسن شیرازی

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **اما بعد** چون مرجع احکام اشرف انام در این ایام میمنت فرجام سرکار حجة الاسلام نخبة العلماء العظام والفقهاء الکرام والمجتهد بن الفخام مرتضی الامام وخلیفته بالحق علی کافة الانام فی جمیع احکام الحلال والحرام مرجع الخواص والعوام کهف الحاج علم التقی حاج شیخ مرتضی الانصاری اعلی الله مقامه بود وجناب مستطاب تقدس ماب عوارف اداب حاج محمد علی یزدی بشرف حضور باهر النور سرکار ایشان مدتی مشرف بوده از ایشان مسائل مهمه از حرام وحلال در حق مقلدین از عوام از عبادات وعقود وایقاعات اخذ وثبت نموده واظهار نظر کیمیا اثر ایشان رسانیده وحکم بصحت وجواز عمل بانها فرموده وبخط ومهر شریف خود انرا مزین فرموده تا انکه بانها عمل نمایند وخود را از ورطهٔ هلاکت بسر منزل نجات رسانند پس جمعی از ارباب تقوی وپرهیزکاری بدستیاری یکدیگر از انجا بیرون آوردند تا منفعتش عام وطریق نجات انام از سخط وغضب خداوند علام ووسیلهٔ شفاعت پیغمبر اخر الزمان وائمهٔ کرام گردد وبصراط النجاة مسمی گردید ومرتب شد بمقدمه وچند فصل وخاتمه **اما مقدمه** در بیان مسائل متعلقه بتقلید است چونکه باب نجات از برای ما مفتوح نیست مگر بتقلید مجتهد وعمل عامی ملتفت غیر محتاط بی تقلید باطل است بدانکه معنی تقلید اگر چه عمل است لکن کفایت میکند یاد گرفتن فتوای مجتهد که در وقت حاجت بان عمل نماید

هذا اقل الحاج المعتمر بن جناب حاج [illegible]

در تقلید

مسئله اقوی جایز نبودن بقای بر تقلید میت است مطلقا پس اگر ممکن شود تقلید مجتهد اعلم حی
مقدم است بر تقلید او بر غیر اعلم و الا تقلید غیر اعلم کند با رعایت الاعلم فالاعلم و معین نیست
بر مکلف تقلید بلکه جایز است که باحتیاط عمل کند و اگر احتیاط را نداند بپرسد از عدلین
یا از عدل واحد که عارف باحتیاط باشد مسئله مراد از اعلم یعنی استادتر در بیرون آوردن
حکم الله و فهمیدن آن از ادله شرعیه و در شناختن اعلم و وجوب رجوع باو کفایت میکند
خبر دادن عدلین یا عدل واحد از اهل خبره که از قول ایشان ظن حاصل شود مسئله شناختن مجتهد
باید بخبر عدلین از اهل خبره یا جمعی از اهل خبره باشد مسئله هرگاه شخص با عدم قدرت از
اعلم کرده بعد از قدرت باعلم واجب است عدول باعلم مسئله رجوع از حی بحی جایز نیست مگر
باعلم مسئله هرگاه دو مجتهد مساوی باشند در فقاهت یا علم بتفاوت ایشان بهم نرسانند
بعد از تفحص مخیر است در تقلید هر یک و اگر علم یا مظنه باورعیت یکی بهم رساند تقلید اورع
احوط است بلکه خالی از قوه نیست مسئله اگر یکی از دو مجتهد مساوی اوثق در فتوی
باشد اوثق مقدم است و همچنین اعلم عادل مقدم است بر اعلم غیر عادل مسئله هرگاه شخص
مقلد در مسئله بقای بر تقلید میت تقلید مجتهد حی را کرد که بقا را جایز یا واجب میداند پس بعد
از فوت این مجتهد باید در این مسئله نیز رجوع بمجتهد حی اعلم نماید مسئله رجوع بغیر اعلم
در مسئله که اعلم فتوی نمیدهد جایز است هرگاه غیر اعلم فتوی داده باشد و احتیاط ممکن
نباشد و با امکان احتیاط مخیر است در عمل باحتیاط و رجوع بغیر اعلم چنانچه گذشت مسئله
مادون بیست که مخالف احوط نباشد مطلق کند بلی جایز است در آنها رجوع بمجتهد احیا با
رعایت الاعلم فالاعلم اگر چه عمل هم کرده باشد مسئله ظاهر کلمات علما اینست که تقلید اعلم
واجب مطلق است نه مشروط باین معنی که باید تحصیل اعلم کند و بفهمد که اعلم کیست مسئله
جاهل قاصر هرگاه عملی کند مثل نماز بقصد قربت و صحیح بیاید و مطابق هم اتفاق افتاده باشد یعنی
موافق رای مجتهدی که تکلیفش در زمان رجوع باو است شده باشد صحیح است و الا باطل
مسئله جاهل مقصر عباداتش اگر مطابق واقع باشد هرگاه فرض شود که قصد قربت

٩١ لکن عمل باحتیاط با آن تکرار خالی از اشکال نیست پس احوط در این صورت تقلید اعلم است

٩٢ یعنی آنکه تمکن از علم باعلم ...

٩٤ و اگر در صورت عدم علم بتفاوت تا اخذ باحوط القولین نماید بمقتضای جزم رفتار کرده و همچنین هرگاه بعد از فوت مجتهدی که در حیات تقلید او کرده اخذ نماید باحوط از قول او و قول حی اعلم بهتر است

٩٥ و حکم صورت تخالف بنحوی که در متن گذشت میرسد

کرده باشد صحیح است مسئلهٔ هرگاه در بین نماز مسئله‌ای روی داد بسبب جهل یا نسیان و مردد شد
شخص مصلی در صحت و فساد نمازش جایز نیست در اثنا نماز عمل کند بقول مبتنی بر احتیاط اگر عارف باحتیاط
هست باحتیاط عمل کند والا نماز را قطع کند با تمکن از سؤال و وسعت وقت والا عمل بظن
خود نماید و اگر ظن هم ممکن نشود باحتمال عمل کند بقصد سؤال که اگر مخالف درآید در وقت یا
باشد اعاده کند و هرگاه بعد از وقت باشد قضا کند پس بعد از نماز سؤال کند اگر موافق
برآمد عملش صحیح است والا اعاده یا قضا کند مسئلهٔ اگر پیش از نماز ملتفت بود بجهل یا نسیان
خود را و بدون عذر تحصیل مسئله نکرده و مشغول بنماز شد نمازش باطل است بجهت تردد و
متزلزل بودن نیت در مسئله جهر و اخفات در صورت التفات بجهل در حکم جهر و اخفات که لازم
است تحصیل آن تنبیه غافل و ارشاد جاهل نیز لازم است بر عالم والله العالم مسئلهٔ جایز نیست
عمل کردن بقول مشهور مگر در صورتیکه موافق احتیاط باشد یا آنکه فتوای مجتهد حی بدست نیاید
و احتیاط هم ممکن نباشد در اینصورت عمل بمشهور جایز است مسئلهٔ تقلید در مسائل ضروریه لازم
نیست و اگر کسی قوه تحصیل اجماع داشته باشد بطوریکه علما تحصیل میکنند در این مسئله نیز
تقلید بر او لازم نیست و در غیر ضروری و غیر آنکه بر او مجهول است یا مسئله خلافی نیست و احتیاط ممکن نیست
تقلید لازم است مطلقا مسئلهٔ در مسائل تقلیدیه اخذ اجمالی کفایت نمیکند بلکه اخذ تفصیلی ضرور
است در تحقق تقلید مسئلهٔ تقلید غیر اعلم در مسئله که علم داری بموافقت او با اعلم جایز است
و در صورت عدم علم بمخالفت هم جایز است مگر آنکه علم اجمالی داشته باشی بمخالفتشان در بسیاری
از مسائل پس در اینصورت جواز تقلید غیر اعلم مشروط است بفحص تا علم بموافقت ایشان حاصل شود
مسئلهٔ اگر دو مجتهد مسلم الاجتهاد باشند شخص یکی را اعلم دانست و تقلید کرد و
جمعی دیگر ادعای اجتهاد کنند و اجتهادشان محل شک باشد فحص و تشخیص اجتهاد ایشان لازم
نیست بلکه متعین است تقلید همان اعلم مسئلهٔ هرگاه عارض شود مجتهد را جنون یا فسق یا موت یا
مدتی لکن از مسئله مقلد عالم نشود و بهمان فتوی عمل کند عملش صحیح است و احوط الحاق است
بجاهل قاصر یعنی اعاده است در صورت مخالفت با واقع مسئلهٔ در تقلید شرط صحت

عمل

---

۱ تعیین قطع معلوم نیست بلکه اگر نماز کند بظن یا احتمال بنحویکه ذکر شد در صورت ضیق و بعد از سؤال و ظهور موافقت احتیاطا اعاده نماید و بر نیت که از بعضی جهات اولی باشد اگر جزم در نیت از دست رفته باشد میرزا

۲ گذشت حکم عمل باحتیاط میرزا

[illegible] منه

۳ این احتیاط ترک نشود میرزا

عمل نیست مسئله هرگاه شخص شک کند بعد از عمل که تقلید داشته یا نه عملش صحیح است و اگر
قبل از عمل باشد تقلید کند و اگر در بین عمل مربوطی باشد مثل نماز اقوی اعاده است با تقلید
مسئله هرگاه مجتهد در مسئله از رای سابقش برگردد و مقلد به فهمد عمل گذشته مقلد
صحیح است و واجب است بر اثنا عدول اما احکام گذشته ثابتا مثل طهارت و نجاست و حلیت
و حرمت بر هم میخورد اما در مثل عقود و ایقاعات خلاف و اشکال است و هم چنین است حکم خود
مجتهد مسئله عامی در احکام فرعیه بعقل خود عمل نمی تواند کرد بلکه اخذ از مجتهد جامع الشرائط
اعلم کند مسئله هرگاه شخص باقی در تقلید مجتهد حی باشد تقلید میت بدون تقلید
مجتهد حی اعلم و عبادت کند عباداتش باطل است مسئله اگر کسی تقلید کرد غیر اعلم را با
علم بمطابق بودن با اعلم یا عدم علم بمخالف بودن ایشان بعد معلوم شد مخالف بوده نشان واجب است
عدول با اعلم و احوط اعاده عمل گذشته است مسئله اگر تقلید کرد اعلم را در رجوع بغیر اعلم
جایز است تقلید او و که تقلید او تقلید اعلم است مسئله نایب و قیم مجتهد که ولایت طفل یا وقف
یا غیره دارد بموت و جنون و فسق مجتهد شان معزول میشود مسئله اگر شخص تقلید کرد کسی را که
اخذ کتاب مجتهد را تقلید میکند است بعد از وفاتش مجتهد حی اعلم تقلید میت را جایز میداند و او
اخذ کند کتاب مجتهد حی را بجهت تقلید ضرر ندارد اگر چه این مجتهد اخذ کتاب را تقلید نداند پس
این در حقیقت تقلید حی است و واجب نیست که مقلد باید از مذهب مجتهدش دارد در معنی تقلید
مگر بقای بر تقلید که باید مذهب مجتهد حی اعلم را بداند مسئله هرگاه شخص تقلید کرد اعلم را
و حکم مسئله را بعد فراموش کرد و تقلید بکری کرد باعتقاد مجتهد خودش و حال آنکه خلاف
حکم مجتهدش بود بعد که فهمید لازم است عدول بمجتهد اول و عملش صحیح است اما چیز گذشته
هرگاه شخص خرید چیزی را بان قسم که مجتهدش صحیح میداند و فروشنده باطل میداند است از برای
مشتری عیب ندارد و از برای فروشنده باطل است مسئله اگر مختلف باشد تقلید وکیل
با اجتهادش با موکل با علم بان باید وکیل موافق تکلیف موکل عمل کند و اگر جاهل باشد بحال موکلش
بحال خودش عمل کند و واجب نیست استفسار بحال موکلش بخلاف وصی که عمل میکند بتقلید یا اجتهاد

۹۰ بلکه احوط اتمام است با تقلید اعاده یعنی نماز را تمام با تقلید در صورت تمکن از تقلید است در اثنای عمل چه بسا میشود که کسی حاضر است میگوید مسئله را میرزا

۹۲ حکم این حکم عمل بی تقلید است میرزا

۹۳ محل تامل است میرزا

خود شرط هم نیست **مسئله** اگر شخص تقلید کند شخص معینی را بخیال آنکه زید است بعد معلوم شود که عمرو بوده
ضرر ندارد **مسئله** جایز است تقلید دو مجتهد با مساوی بودن آنها بشرط اینکه مسئله که تقلید
کرده عدول نکند بدیگری و اگر مثلا یکی چهار فرسخ را سفر بداند و روزه مستحب را در سفر حرام بداند
و یکی چهار فرسخ را سفر بداند و روزه مستحب را جایز بداند و شخص چهار فرسخ برود و روزه مستحبی
بگیرد ضرر ندارد و در این صورت تقلید هر دو مجتهد شده است **مسئله** طریقه اخذ مسائل
سه قسم است اول از مجتهد شنیدن دوم از عدل شنیدن لکن باید از عدل واحد شنیدن اگر راوی باشد فتوی
از قول مجتهد سیم اخذ از کتاب فتوای مجتهد بشرط آنکه سالم و مأمون از غلط یقینا یا بحسب ظن علی الاقوی
و اگر دو عادل برخلاف یکدیگر خبر بدهند فتوی مجتهد را اولی توقف و عمل کردن باحتیاط است
مقصود بآنکه عدالت ملکه است نه حسن ظاهر بلکه حسن ظاهر کاشف است از ملکه بشرط حصول ظن بملکه
مسئله هرگاه خلاف واقع شود میان کتاب و شنیدن از مجتهد شنیدن را مقدم بدارند و
اما در تعارض ناقل با کتاب ناقل را مقدم بدارند و اگر از مجتهد مختلف بشنوی یا کتابش مختلف
بر بینی عمل بموخر نمایی در فهمیدن از کتاب بظن کفایت میتوان کرد و شنیدن هم چنین است اکتفا می توان
کرد بظن **مسئله** هرگاه شخص دستش بمجتهد یا کتابش و یا ناقل عادل نرسد اصل واجب
است احتیاط عمل کند اگر موجب عسر و حرج نشود و اگر تقصیر نماید در عمل کردن باحتیاط لازم است
برآورد عاده یا قضا و اگر ممکن نباشد احتیاط واجب است بهجرت از آن محل اگر عسر و حرج نباشد
والا اخذ بقول مشهور اصحاب میکند ثم الاشهر فالاشهر یعنی باید رجوع کند بموثق خبیر بموارد
شهرت بدون مسامحه و اگر متعذر باشد از جمیع اینها رجوع کند باوثق اموات در فتوی و الا رجوع
کند بمظنون خود و اگر ظن ندارد باحتمال عمل کند و تکلیف ساقط نمیشود در هیچیک از احوال
مزبوره **مسئله** بفتوای علماء حتی و حتی میتی که موافق احتیاط باشد یا ضروری یا اجماعی
شیعه باشد عمل کند ضرر ندارد اگرچه قدرت باعلم هم داشته باشد **مسئله** هرگاه مقلد
بتفاصیل مسائل مجتهدش را احاطه ندارد اما قطع دارد باینکه عملی که میکند اجزا و شرائط آن محقق
و موجود و منافیات آن مفقود است اقوی صحت آنست اگرچه احوط اعاده است **مسئله** شخص بی

١ یا از موثق غیر عادل علی الاقوی میرزا

٢ این مسئله تفصیلی دارد غرض اینست که تقدیم شفاه بر کتاب مطلق نیست چه بسیار است که کتاب اتقن از شفاه است در کتاب تنبیه و اهتمامی شود که در شفاه بسا نمیشود و باید ملاحظه میشود تفصیله داد میرزا

تقلید

تقلید بعضی فقره عمل کرده و تقلید را تمام داشته و عملش بی عیب باتفاق اماد صحیح است **مسئله**
بدانکه اعتبار اعلمیت بی رو و فتویش که مجتهد استنباط میکند نه در وقتی است که فتوی میدهد **فصل**
در نجاسات است و عدد آن دوازده است بول و غایط حیوان حرام گوشت که خون جهنده داشته
باشد و خون و منی و میته از حیوانی که خون جهنده داشته باشد و سگ و خوک صحرائی نه دریائی
و کافر و شراب و آب انگور جوش آمده و مسکرات مایع ملحق بشراب است و فقاع و عرق جنب از حرام
و عرق شتر جلال و احوط اجتناب است از عرق هر حیوان جلال است **فصل** مطهرات یازده چیز است
آب و زمین و آفتاب و استحاله و انتقال و اسلام و برطرف شدن نجاست از باطن مسلمان و گذشتن
خون مذبح حیوان و انفصال غساله و استبراء جلال و سنگ و کهنه استنجا و غیرها و غایب شدن مسلم با
احتمال تطهیر با علمش بنجاست و استعمالی که عرفا یا شرعا اماره طهارت است بنا بر احوط و تبعیت
و نقص **فصل** در باب نجاسات هر چیزیکه مشتبه بنجس باشد اگر چه منحصر باشد اگر چیز
طاهری با رطوبت با آن ملاقات کند آن چیز طاهر بسبب ملاقات نجس نمیشود **مسئله** لباس نجس
بعد از تطهیرش اگر خرده اشنان و نخود در آن مانده باشد پاکست مگر آنکه آب نجس در جوف
آن رفته باشد ظاهرش پاک و جوفش نجس است **مسئله** لباس نجس هر گاه وکیل تطهیرش کند
و اطمینان باو داشته باشی طاهر است و الا حکم بطهارتش مشکلست **مسئله** آب کود یکه صبغ جا
میکنند در حال جوشیدن از چشمها بیرون اگر بجائی بآن برسد نجس نمیشود اگر کر نباشد اما بالنسبه
فیمی کنی که آب از آن جوشش بیرون بیاید و ممزوج بآن شود پاک میشود **مسئله** هر گاه دست نجس
مثلا آب قلیل بر آن جاری شود همینکه آب گذشت از آن موضع در دفعه ثانی پاکست اگر چه غساله اش
از موضع دیگر از سر انگشت مثلا نگذشته باشد **مسئله** اطراف متنجس که صدق محل واحد
کند بسرایت غساله نجس نمیشود یعنی با پاک شدن محل پاک میشود اما غیر اطراف آن بغساله موضع
که نجس میشود احتیاط دو مرتبه بشوید با آب قلیل **مسئله** غساله منفصله از محل نجاست
نجس است در مرتبه اولی و در مرتبه ثانیه احوط اجتناب است مگر غساله استنجا با شروطش **مسئله**
از عرق جنب از وطی بحایض و نحو آن احوط اجتناب است **مسئله** فضله طیور هر گاه

۹۱ و انتقال مطهر است
۹۲ اگر نجس نبوده باشد بجهت بفشردن جامه نشرده شود جرنا
۹۳ علی الاحوط جرنا
۹۴ بلکه اقوی جرنا

شک داشته باشد که از حرام گوشت یا حلال گوشت است پاک است و فضله شب‌پره نجس است
مسئله ناخن مثلا سنگ بر روی آن خورد و خون در زیرش مرد بعد از چندی بهم رسید
اگر خون آن استحاله شده است پاک است و اگر صدق خون کند نجس است و همچنین است غیر ناخن هم
هرگاه غذائی پای دندان باشد و از دهان خون بیاید و بآن غذا برسد با دهان پاک نمیشود و بنابر
احتیاطی اگر خون بآن نرسد پاک است نجس هم نشده مسئله حنای نجس هرگاه بسر ببندند
اگر جزئی از عین حنا بماند بعد از شستن نجس است و الا بعد از تطهیر رنگ آن پاک است مسئله
زمین یا لباس و غیره تا علم بنجاستش نداری پاک است و در صورت مظنه نزدیک بعلم احوط اجتناب است
مسئله خون تشتشه نجس پاک است مسئله اگر دانه انگوری در غوره باشد که آبش بگیرند
و مستهلک شود بجوش آمدن نجس نمیشود و هرگاه خرمای نارس بجوش آید در طبخ ضرر ندارد هم
زمین یا دیوار یا فرش یا لباس شخص نجس باشد یا رطوبت سرایت کننده و دیگری وارد بر او شود
و بر آنها بنشیند مثلا بر صاحب خانه لازم نیست که او را اعلام کند مسئله جمعی مثلا طعام
میخورند یکی فضله موش مثلا در آن دید واجب نیست دیگران را اعلام کند اما خود نخورد بلی اگر
بعد معاشرت با ایشان دارد اعلام کند که هر چه نجس است تطهیر کنند مسئله پشه و مثل آن
که خون آدمی را میخورند هرگاه او را بکشند اگر خون عرفا جزء او حساب شود پاک است و الا نجس است
مسئله حرام است نجس کردن مسجد و فرش آن و ظاهر کردنش با قدرت واجب است
و ظرف و منبر و نان دیوار مسجد نیز حکم مسجد دارد بنابر احوط مسئله آب چاه حکم آب کر
دارد در نجس نشدنش بملاقات نجاست اگرچه کمتر از کر باشد هم هرگاه تطهیر کرد شخص لباس
متنجس را بعد بدعین نجاست باقی مانده در آن هر جا که علم دارد که غساله بآن موضع رسیده است
نجس است و باقی دیگر پاک است مسئله نمد و مثل آن هرگاه تطهیر شرعی شده باشد بعد از
آن آب از آن بیاید پاک است مسئله غساله نجس هرگاه بجای دیگر برسد و در زیر آب قلیل نشستن
لازم است آب کر یا جاری یا کر نیز تطهیر میکند همچنین غساله بعد هم اگر بجائی برسد هم
آب انگور اگر در اثنا بجوش بیاید و قوام بیاید پاک است اگر بعد در طبخ جوش آید نجس میشود

بعضی و بنشیند که طهارت اجزا حنا قابل شد مطلقا یا خصوصا طاهر آن

وهرگاه با آتش جوش آید و یا آفتاب بتابد تلخ شود پاک است و احوط اجتناب است **مسئله** مس نجس
وشبیه آنرا هرگاه آب کنند که اختر شود یکرقابل تطهیر نیست مگر ظاهر آن بعد از شستن ﻫ
تنور هرگاه نجس شود باب قلیل و آتش پاک نمیشود **مسئله** هیمه نجس هرگاه بسوزد از آتش آن
پیش از ذغال شدن اجتناب کند بنا بر احتیاط و همچنین از ذغال آن اما خاکستر آن پاک است **مسئله**
آب نجس مثلا هرگاه سرایت بدن رسید با جماعتی کرده و از آن لازم برای آنها عسر و حرج باشد بر شخصی که
بدانند یا باعث شده باشد لازم نیست تطهیر ملاقی آنها مگر آنکه یقین کند و ممکن باشد تطهیر
پس تطهیر کند **مسئله** آب قلیل که در جدول مثلا میرود اگر شبیه بشبنم یعنی آن بالا بیاید
و بجتن نیست نجاست بفوق آن سرایت میکند الا آنکه **مسئله** زمین گل بعضی از آن نجس و بعضی
از آن پاک شخص راه رفت رطوبت به کفش او سرایت کرد بنا بر این پاک است مگر علم بنجاست آن رطوبت بهم
رساند **مسئله** از دو ظرف یکی سرکه و یکی شیره مثلا بر داشت و مخلوط کرده پس فضله موش
در آن دید و نمیداند که از کدام بوده از هر دو اجتناب کند **مسئله** هرگاه مو از بدن کنده شود و
ریشه آن با رطوبت باشد یا پوستی بی روح از بدن کنده شود اگرچه الحال هم از کندن آن بدن نجس نشد
نیست **مسئله** هرگاه شخصی چیزی را عاریه گرفت و نجس کرد بعد که پس میدهد اگر چیزی است که در کردن
عادت با رطوبت استعمال میشود مثل ظرف باید اعلام کند و الا مثل فرش واجب نیست و بهتر اعلام
است ﻫ دود روغن نجس و شعله آتش هیمه نجس نجس نیست **مسئله** هرگاه مثلا طعام متنجس را
جماعتی خوردند و ممکن نیست تطهیر اوضاع و اشیاء ایشان و شخص میزبان مطلع است لازم نیست
اعلام کند ایشان را و اگر عالم هم شوند بهر جا بیاید اگر یقین بنجاست آن دارند و ممکن است تطهیر آن باید
تطهیر کنند و همچنین میزبان نسبت باوضاع خودش **مسئله** هرگاه منقار مرغی مثلا نجس شود
و احتمال تطهیر ندهی بعد از زوال عین در آب قلیل نزند احوط اجتناب از آن آب قلیل است **مسئله**
چاه هرگاه نجس شود برنگ یا بوی یا مزه نجاست بکشند آب آن تا تغییر بر طرف شود پاک میشود اما حاشیه
چاه و اعضای آب کش بالتبع پاک نمیشود اما در غیر صورت تغییر که احتیاطا بعد مذکوره در اخبار
باید کشید آنها بالتبع پاک میشوند ﻫ احوط در استبراء حیوان جلال بعد از زوال اسم جلال

۹۱ این احتیاط ترک نشود میرزا

۹۲ اگر قصد اینکه داشته باشد دور بنشسته که پاک شود باب قلیل میرزا

۹۳ مراد این مسئله خوب واضح نیست ملاقی مشتبه محکوم بنجاست نیست میرزا

۹۴ لکن هرگاه مجتمع شود و دود آن اثر چربی روغن باید مشکل است میرزا

[illegible]

کند مثل

کند شستن آنقدر زمانی نیست که قرار داده شارع است از جهت استبراء آن **فصل** در بعضی چیزهائی که
مستحبست آب بر آن بپاشند هرگاه چیزی برسد با عصا سگ و خنزیر و کافر با عدم رطوبت مسریه ۹۲
و زردی که از دبر صاحب بواسیر بیاید و بول و پشکل گوسفند و شتر و آنچه مشکوک باشد در رسیدن
بر آن بول سگ و ماده یان و قاطر و الاغ اما اگر معلوم باشد مستحبست شستن آن و آنچه مشکوک
باشد در رسیدن بول یا خون و منی یا نه و بیع که معبد یهود است و کنایس که معبد نصاری است و مسکن
مجوس و لباس او و هرگاه خواهد نماز کند در آنها مستحبست که آب بر آنها بپاشند و خشک شود
هرگاه نجس ندانند و موش زنده که با رطوبت چیزی را ملاقات کند که اثرش ظاهر نباشد آب بپاشند
بر آن و اگر اثر رطوبتش ظاهر باشد مستحبست شستن آن **مسئله** هرگاه دست بکلب یا خنزیر
برسد بی رطوبت یا با اهل کتاب مصافحه کند مستحبست که بخاک یا دیوار بمالد دست را **فصل**
در ازاله نجاسات **مسئله** واجبست ازاله نجاسات از جامه و بدن بجهت نماز و طواف واجب
و از مشاهد و مساجد و ضریح ائمه و اسماء خدا و انبیا و ائمه و ظروف بجهت خوردن چیزی در آنها
با رطوبت و محل سجده نماز و غیره **مسئله** هرگاه چیز طاهری برسد بچیز نجس یا متنجس با رطوبت
سرایت کننده نجس میشود قطعا **مسئله** ترشح زمین نجس هرچه برسد نجس میشود **مسئله** نجاست
ثابت میشود بعلم یا خبر دو عادل بلکه یک عادل علی الاحوط یا خبر دادن آنکسیکه آن مال در تصرف او
باشد اما بشک و ظن ثابت نمیشود و در ظن نزدیک بعلم احوط و اولی اجتنابست **مسئله** شیء
متنجس طاهر نمیشود مگر با علم بتطهیر آن یا خبر عدلین یا قول کسیکه در دست او است **مسئله** هرگاه
چیز نجس در میان چند چیز طاهر مشتبه شده باشد با رطوبت هر کدام که ملاقات نماید ضرر ندارد اما نماز
کردن بهر یک از آنها جایز نیست هرگاه ممکن شود غیر از آنها و هرگاه ممکن نشود غیر از آنها نماز کند با
هر یک از آنها یکدفعه و هرگاه آنهم ممکن نشود عریانا نماز کند و در صورت عدم امکان از عریان شدن ۹۳
با یکی از آنها نماز کند **مسئله** تطهیر متنجس هرگاه مثل لباس باشد دو مرتبه باید فشار دهند علی الاحوط
هر دفعه بشستنی که غالب آبش بیرون رود ولی در کر و جاری یکدفعه هم بلکه دو دفعه اولی هم از باب احتیاط
است مگر بول که در آب جاری یکدفعه فشار کفایت میکند و در زیر آب هم هرگاه فشار دهند کفایت

میکند

۹۲ اما ترشح سگ و خنزیر و کافر ظاهر اینست که اگر در زیر باران باشد و هنوز باران منقطع نشده باشد طاهر باشد و ترشح در جاری و کر مادامی که متصل باشند نیز طاهر است میرزا

۹۳ که یکمرتبه کفایت میکند و در نماید نماز را در که آنها بعد بکند باید زیاد از عدد نجس یکی میرزا

میکند مسئله هرگاه در زیر آب یا بیرون آب چیزهایی را مثل فرش و مانند آن لگد کنند کفایت
میشود مسئله در زیر آب کر یا جاری یکدفعه دست و مانند آن را بگذارند و بردارند و شستن تمام
میشود اما با آب قلیل در هر دفعه باید عصیر کنند تا قطرات آنکه مشرف بر ریختن است بریزد مسئله
غساله نجس است در غسله اولی اما در غسله ثانیه احتیاط است مگر غساله مخرج غایط که بعد از آنکه
است و نجاست دیگر بمخرج نرسیده و تغییر رنگ و بو و مزه بنجاست بهم نرسانده و خورده نجاست در او
معلوم نشود پاک است و مخرج هم پاک است همان پاک شدن اول و مخرج بول را دو مرتبه باید شست و همچنین
مخرج غایط بنحوی که غساله اش نجس باشد و مرتبه باید شسته شود ظرف هرگاه سگ بظرفی یا از خود
نجس کند یک مرتبه باید بخاک پاک آن را مالید و دو دفعه دیگر به آب باید شست و اگر ظرفی باشد که خاک
نتوان باو مالید پاک نمیشود و هرگاه خوک بظرفی یا آن ظرف را نجس کند کمتر از هفت مرتبه اگر قلیل
بشویند پاک نمیشود و در موش هم هفت مرتبه احوط و اولی است و نجاستهای دیگر سه مرتبه با آب
اگر چه هر دفعه آب بر آن بریزند بگردانند بریزند و همچنین حب یعنی خم یا ظرفهای بزرگ یا حوض آب در
اطراف آن جاری بکنند و در ته آنها جمع شده بظرفی پاکی هر دفعه بیرون آورند و اخراج بکهنه پاکی
بکنند دفعه دوم و سوم هم چنین کنند اگر ته آن سوراخ باشد که در هر دفعه غساله آن بیرون رود
تماماً یا بتوان ظرف را کج کرد و غساله را ریخت هر دفعه پاک میشود اگر چه آب جاری هم نبجد کر هم رسید
قطع شود بعد هم نمیخواهد و لکن احوط است و همچنین هرگاه باران بان ممزوج شود بعد یکبار زود
زمین صلب چو یا چنار سل شده باشد علی الاحوط مسئله ظرف نجس و هر چه فسا احتیاج ندارد
بجریان باران پاک میشود مسئله اگر بعد وفسا میخواهد بپاید باران بی فسا و بی
بعد پاک نمیشود علی الاحوط مسئله ظرفیکه گودی ندارد مثل بشقاب و سینی و پشت هر ظرفی
باب قلیل در شستن کفایت میکند مسئله زمین نجس بمجرد فرو گرفتن آب کر یا جاری یا بارش
بقسم مذکور پاک میشود اما باب قلیل هرگاه صلب باشد زمین مثل سنگ و آجر و شستن که هر دفعه
غساله از آن برود یا با کهنه پاکی مثل آن بگیرند پاک میشود و اگر زمین رخوه باشد مثل گل پاک نمیشود
مسئله گوشت و دنبه و پیه هرگاه نجس شوند بشستن پاک میشود اگر چه باب قلیل باشد

ه۱ مرغ یا که بعد از ... تا بنیان مغسول ابتدائی حاصل تا بعد متحقق منه

ه۲ بلکه اقوی است منه

ه۳ احوط آنست که اول خشک باو بمالند و بعد آنان قدری آب که بدان بریزند و بعد آنان با آب بشویند و مرتبه چه در متن مذکور است ولی بعد از خاک شش مرتبه است منه

ه۴ محل تامل است منه

ه۵ بشرط شستن بعضی در ایمنه محتاج بعصر است منه

ه۶ که آب با اطلاق بر آن نفوذ میکند منه

ه۷ یعنی ظاهر آن منه

[illegible]

مسئله ظرف و دست هرگاه مثلا چرب شده باشد بچربی غلیظ که مانع باشد از رسیدن
آب بآن چیز باید چربی را برطرف کرد تا آب بآن چیز برسد پاک نمیشود والا مشکل است اگر دوای
نجاست چرب شده باشد مسئله چربی مانع نجس اگر در آب کر بریزند پاک نمیشود مسئله
متنجسی که غساله اش متصاعد نبرود تا بیند پاک نمیشود مگر آنکه آب مطلق در آن کنند باشد غساله اش ضرر
ندارد و پاک میشود مگر در نمک نجاست باشد مثل خون که با نجالت پاک نمیشود مسئله چیزیکه
آب نجس در آن نفوذ کرده باشد باید خشک نمایند آنرا بعد بشویند که دود فعل آب کر یا جاری در آن
نفوذ کند بنابر احتیاط و اگر آب در آن نفوذ نکند باطنش پاک نمیشود مسئله هرگاه آتش بگیرد
چیز نجس را پاک نمیکند مگر آنکه خاکستر یا دود یا بخار کند یا نوعی تا کشت در پاک بود نه زغال
هم اشکال است مسئله هرگاه شخصی تقلید کند مجتهدی را که غساله را پاک میداند و دیگری
مجتهدیرا که نجس میداند باید اجتناب کند اینکه نجس میدانند هر چیزیکه علم دارد که ملوث بغساله
نجس است و با عدم علم معاشرت بآن شخص ضرر ندارد مسئله هرگاه وضوی شخص مثلا نجس باشد
و فراموش کند ازاله را و وضو بسازد بعد که بخاطرش بیاید هر جا که علم دارد که از رطوبت موضع
نجس بآن رسیده یا موضع وضو بشوید و وضو را اعاده کند مسئله گوشت و دنبه مثلا
که روغنش گداخته نشده باشد نجس شود پاک میشود بشستن اگرچه باب قلیل هم باشد مسئله
بول پسر شیرخواره که هنوز غذا خوار نشده و شیر خنزیر و کافر و سگ نخورده و نجاست دیگر
بآن نرسیده بر نجس آب بر آن پاک میشود لکن بیکبار فعل مشکل است بلکه اعتبار تعدد اقوی است
و هر دو غیر جدا شدن غساله اش احوط است مسئله خونی مثلا بپشت باشد شخص یا الدبر
زمین یا غیر زمین که خون از آن شسته پاک نیست بلکه باید با آب بشست و همچنین است چیزهای صیقلی
مثل شیشه مسئله اگر خون در آب گوشت که میجوشد بریزد نجس میکند هر چند قلیل باشد
و اما آب دهن اگر خون را از جائی ازاله کند پاک نمیشود مسئله آب خون یا آبیکه بخون نجس
شده مثل خون عفو نیست یا نماز گذار مسئله ذره خون اگر در آب کر برسد فعل
نجس میشود مسئله چیزی مثلا نجس شده و گل بر آن باشد زیر آب کر یا جاری بزند که آب در آن

٥١ یعنی در جائی که تعدد بخواهد

نفوذ

نفوذ کند دو مرتبه بنابر احتیاط و مضاف نشود آنرا باب پاک میشود مسئلهٔ هرگاه نمک یا نبات
مثلا ظاهرش نجس شود پاک میشود اگر چه با آب قلیل بشویند مسئلهٔ آب ماله هرگاه برگردد و تغییر
رنگ و بو و مزه نجاست نداشته باشد و خوردهٔ نجاستی در آن نباشد نجس نیست پس ناقض وضو
هم نخواهد بود مسئلهٔ دست غسل دهندهٔ میت بعد از سه غسل با لباس پاک کشنده هرگاه
چرک زیر ناخن باشد شخص ازالهٔ نجاست کند سنگ پاک است هم پاک میشود مگر آنکه یقین کند
که آب نجس نفوذ کرده در آن چرک بر این تقدیر پاک نخواهد بود مسئلهٔ هر نجسی هر آبی دو مرتبه
باید شست علی الاحوط الاظهر و ظرف که با آب قلیل سه مرتبه باید شست و بول در آب جاری یکمرتبه
کفایت میکند مسئلهٔ بوریائی که ریسمان دارد هرگاه نجس شود باید بهر قسم که ممکن شود
نشا دهند و دو دفعه لو بلکه کردن پاک شود مسئلهٔ کشمش هرگاه مغزش جوش بخورد احتیاط
دارد مگر آنکه دو و غوا بتر تمام شود یا ثلثان شود بگیرد هر طبخی کنند بهر قسم ضرر ندارد و هم
چنین خرما مسئلهٔ آب خرما اگر جوش آید بنابر احتیاط ثلثان که شود پاک میشود و هم چنین هرگاه
سرکه شود و هم چنین آب انگور بنابر اقوی مسئلهٔ غذای پای دندان هرگاه نجس شود و دو دفعه
دهان از زیر آب کر یا جاری کند یا دو دفعه مضمضه کند پاک میشود مسئلهٔ آب کر هرگاه ممزوج
با آب نجس شود و کر علو داشته باشد و آب نجس هم بقدر کر نرسیده قطع شود پاک میشود مسئلهٔ
زمین نجس که آب کر از او بگیرد پاک کند تعلل نمیخواهد مسئلهٔ خون در دهان باب دهان
شود فرو بردنش حرام نیست بلکه مفطر روزه هم نیست احوط فرو نبردن است مسئلهٔ غذا در
دهان هرگاه خون او برسد فرو بردنش جایز نیست مسئلهٔ چیزی متنجس در ظرفی باشد آب قلیل
بران بریزند اگر فشار برداشته باشد ظرف را کج کنند مثلا و بفشانند و غساله اش را جدا کنند دیگر
آب بران بریزند تا سه دفعه و هم چنین کنند پاک میشود حتی برنج در صورت عدم نفوذ آب نجس
در آن و گوشت و مثل آن هم چنین است مسئلهٔ هرگاه فشار دادنی چیزی را که فشار میخواهد بجو
خود غساله از او برود اگر چه خشک هم نشود پاک نیست بنابر احتیاط مسئلهٔ ظرف نجسی که
باران بران ببارد و جاری شود پاک میشود الا ولوغ کلب بلکه در خنزیر هم احوط تعدد

در علو و صب بستن اگر تمام کر بیفتد عرفیه نجس نشود تامل است

و با البته ظرف از برای تطهیر تابع مغسول خواهد بود

غسل و ما یلیق به اکتفا کنند مسئله در آب کر و جاری هر دفعه که همان موضع نجس مثل دست در
آب فرو رود یک دفعه حساب میشود مسئله آفتاب بر زمین نجس با رطوبت بتابد و خشک کند
و فرشی که زیر آن هم خشک شود که متصل است پاک میشود و حصیر و ریسمان و بوریا را هم پاک میکند
اگر چه از خوص خرما باشد مسئله آب نجس در ظرف باشد یا ظرف نجس آب بر آن کنند فرق
ندارد که باران در آن ببارد بقدری که در روی زمین صلب جاری باشد از بارش حاصل شود پاک میشود
مسئله هر گاه طفل مثلا دستش نجس باشد و ولی او علم داشته باشد و بالش در یک طرف
مشغول بخوردن طعام باشند با رطوبت مسریه محکوم بطهارت دست در حق غیر باحتمال التطهیر
مسئله خون کمتر از درهم که عفو است در لباس در بدن نیز عفو است مسئله دلو چاه هر گاه
نجس شود مثل ظرفهای دیگر است تطهیر آن مسئله بخیه یا چیزی که آب در مغز آن فرو رود که فشار
بر نمیدارد هر گاه رطوبت نجاست سرایت کرده در آن خشک کند و دو دفعه علی الاحوط و هر دفعه در
آب کر یا جاری فرو برند که آب سرایت کند در آن پاک میشود و اگر ظاهرش نجس شده باشد با آب قلیل
هم پاک میشود با ظرفش به سه مرتبه شستن بنا بر احتیاط مسئله باران بر هر چیز که فشار لازم
دارد ببارد دو مرتبه فشار میخواهد بنا بر احتیاط مگر بول که یک فشار کفایت میکند مسئله
هر گاه در آب دلو نجاست بالا آمد و آب دلو با اطراف چاه ریخته بطاهر کردن دلو اطراف چاه پاک نمی
شود و حکم بنجاست ندارد مسئله چرک پای دندان که نجس شود بپاک شدن دهن پاک میشود
نیز غذائی که در پای دندان باشد فصل در مسائل و شرایط وضو است مسئله هر گاه گوشتی
در موضع وضو یا غسل روئیده باشد باید شستن بجهت وضو یا غسل مسئله چرک زیر ناخن
واجب نیست ازاله آن بخلاف ناخنی که از حد گذشته که زیر چرک آنچه بلند است باید شستن بجهت وضو
یا غسل و همان چرک زیر ناخن که واجب نیست ازاله آن هر گاه ناخن را گرفتی البته باید پاک کرد که
آب به بشره برسد مسئله هر گاه زن عضو مرد نامحرم وضو بسازد مثلا معصیت کرده
است لکن وضوی او باطل نیست مسئله هر یک از انگشتهای پا را مسح میتوان کرد اگر چه انگشت
کوچک باشد تا به بلندی کعب یا بکند ضرر ندارد مسئله هر گاه شخص بیکدست مسح سر و هم دو

پا بکند

۹۱ طهارت بودن با صبر یا آفتاب و ع بعضیها بند
میرزا

۹۲ مزاج در حال این بار بدن
میرزا

۹۳ که محتاج بفشار باشد نشار
مد میرزا

۹۱ این احتیاط ترک نشود منه

پا بکشد میتوان احوط مسح سر پای راست و پای چپ بدست چپ است بلکه هر دو پا را همراه میتوان
مسح کرد **مسئله** هرگاه ممکن نشود کفش یا پاتوان را از پا بیرون آورند روی آن را مسح کنند
و لازم نیست موضع شستن و مسح خشک باشد بلی شرط است که تری موضع مسح زیاده بر تری دست
نباشد بلکه تری کف دست که ماسح است غالب باشد و مسح بآن تری عمل آید **مسئله** هرگاه
شخص ماده یا زخمی در بدن داشته باشد و ممکن شود او را غسل یا وضوی جبیره واجب میشود اگر چه
بخریدن آب یا گرم کردن آب یا بحمام غیرها یا معین گرفتن باشد با وسعت وقت و هرگاه ترک کند
غسل یا وضو را و تیمم تنها کند تیممش باطل است و نماز و روزه اش بآن تیمم باطل است بلکه در بعض
صور کفاره هم بر او واجب میشود بجهت ترک غسل **مسئله** هرگاه عذر برطرف شد وضو یا غسل
جبیره یا تقیه را مثلا بجهت عبادت بعد باید اعاده کند **مسئله** هرگاه در مقام تقیه بیهوش
شود شخص و وضوء صحیح بسازد و بعد از وقت ضرری بر آن مترتب نشود صحیح است هر شخص
نماز قضا بر ذمه دارد و خواهد پیش از وقت وضو بسازد و بجا قضا کردن نماز دو بر نیت قربت
بسازد بقصد بودن بر طهارت **مسئله** هرگاه شخص منصل بول مثل میکند از برای هر نمازی وضو
بسازد و بتعجیل مشغول نماز بشود و واجب است حفظ کند خود را بر چیزی مثل کیسه مثلا اگر نجاست
نکند بول از آن کیسه بجای دیگر و از برای هر نمازی بدل کردن آن لازم نیست اگر چه احوط است ۹۲
و هرگاه در وقت معینی قطع میشود بولش نماز را در آن وقت بجا آورد و اگر اقل واجب نماز هم
ممکن نشود بکنماز کند با اقل واجب و بعد یکنماز دیگر بکند احتیاطا و هر جا که بول خارج شود وضو
بسازد و از همانجا بگیرد و تمام کند و اگر عسر و حرج نشود و هم چنین است مبطون در این حکم ۹۳
ابی که نمک داخل آن کنند مثل آب شور است میتوان رفع حدث و خبث هر دو بآن کرد مادامیکه از
اطلاق بیرون نرود **مسئله** غسل جنابت کفایت از غسل جمعه هم میکند نیز بقصد یکی که با داخل
باشد بلکه همین قدر که بداند که اقتضایش شرعا چنین است کفایت میکند و اگر نداند کفایت نمیکند هم ۹۴
هرگاه بجهت معالجه مرضی مثلا دوائی مثل کتیرا و نحو آن شخصی بسر بدن داخته باشد چند روز هم باید
باشد در وضو و غسل ترشی بر دوائی مسح کند اما بعد از برطرف شدن عذر اعاده کند غسل و

۹۲ ... منه

۹۳ و بعد هم یکنماز دیگر بکند بیک وضو منه

۹۴ و قصد حصول مقتضی داشته باشد نیز علی الاحوط منه

وضو را از برای نماز بدهد علی الاحوط و نماز هائی که خوانده است صحیح است مسئله بعد از وضو یا غسل
رطوبتی مشتبه ببیند و شک دارد که استبرا از منی یا بول کرده یا نه حکم بجس است و ناقض وضو و
غسل است مسئله هرگاه محدث شک دارد که وضو ساخته یا نه محدث است و اگر با وضو بوده و شک
دارد که حدث سر زده یا نه با وضو است و اگر یقین بر وضو و حدث هر دو دارد و شک در تقدیم هر یک دارد
محدث است مسئله وضوئی که از برای رفع حدث باشد مثل نماز و تلاوت قران و بودن بر طهارت
و غیر اینها نماز میتوان کرد با آن وضو چه واجبی چه سنتی مسئله هرگاه در بین غسل حدث اصغر
سر زند غسل را تمام کند و وضو بسازد از برای عبادت و الاحوط اعاده غسل است قبل از وضو
مسئله هرگاه شخص قصد تمام دادن اجرت حمامی را بقسم متعارف ندارد و علم برضا بودن او هم
ندارد و غسل کند غسلش باطل است اگرچه بعد هم او را راضی کند مسئله جبیره در موضع مسح
مثل موضع غسل است بلکه برطوبت دست باید مسح کرد بخلاف غسل که لازم نیست که رطوبت دست باشد
بلکه میشود که دست را مثل جزو صحیح بر آن کشد و میشود آب بجبیره بمالد مسئله خون در زخم و جرح
که نتوان شست اطرافش که پاک است بجهت وضو یا غسل بشوید و چیز پاکی بر روی آن بگذارد و مسح کند
و احتیاطا هم تیمم کند و نماز کند مسئله هرگاه آب تا سینه شخص باشد مثلا نیت غسل کند و زیر
آب رود کفایت میکند در غسل مسئله هرگاه شخص نذر کند که صد صلوات بفرستد با طهارت
پس این وضو را به نیت نذر واجب بسازد هر نماز واجب و هر عبادت دیگر را با آن وضو میتواند کرد هرگاه
شخص مبتلا است که قدری باطن دماغ بجهة مقدمه باید شسته شود و زمانی که شستن را مبتلا ند
که شسته شده باطن دماغ یا نه وضو و عبادت کند شستنش صحیح است مسئله هرگاه
رطوبت کف دست کفایت نکند مسح از موضع دیگر بگیرد رطوبت را و مسح کند و سر که نیز
وضو لازم نیست مسئله پیش از وقت وضو ساختن مستحب است هرگاه بداند که اگر
تاخیر کند نماز در اول وقت از او فوت میشود و اگر صبر کند و بعد از دخول وقت وضو
بسازد احوط است مسئله هرگاه سهوا شخص آب غصبی وضو ساخت صحیح است
بلی قیمت آب بر ذمه اش تعلق میگیرد مسئله استنجا با سنگ و شبه آن باید عددش

این احتیاط ترک نشود میرزا

اگر تقصیر موجب وفا نکردن نباشد میرزا

سه

سر باشد و هرگاه از سر برطرف نشد نیاد کند تا برطرف شود **مسئله** خون بواسیر اگر متعفن
در تطهیرش باشد عفو است مثل قروح و جروح **مسئله** شخص بعد از وضو یا غسل یا نماز در بدن
دید شک دارد که پیش بوده یا بعد بهم رسیده مشکل است بآن غسل یا وضو اکتفا کند مگر آنکه
مظنه حاصل کند که بعد شده **مسئله** یقین در وضو و حدث و شک در تقدیم هر یک اگر پیش از نماز
است وضو بسازد و اگر در بین نماز است نماز را قطع کند و وضو بسازد ~~و اگر در بین نماز است نماز~~
را قطع کند ~~و وضو بسازد~~ و بعد از نماز کند نمازش صحیح است از برای نماز بعد وضو بسازد

فصل در تیمم است **مسئله** تیمم بدل از غسل یا وضو دو ضرب دست باید بنا بر احتیاط
ضرب اول از برای پیشانی و جبینین و ابروها علی الاحوط و ضرب دویم از برای پشت دستها هم
هرگاه شخص بکف دستش عاجز باشد برای تیمم معین بگیرد بپای دست عاجز و اگر ممکن نشود بکف دست تیمم
کند و پشت دست صحیح را بر زمین بمالد و اگر از هر دو دست عاجز باشد و از معین گرفتن هم عاجز
باشد باید ذراع تیمم کند و اگر از آنهم عاجز باشد پیشانی را بر زمین بکشد **مسئله** هرگاه استاد وضو
یا تیمم از خاک و نحوان ممکن نشود حتی برف که اقل غسل حاصل شود مجتهد وضوئش یا برف مسح کند
موضع وضو را و اولی اینست که بکتیم برف هم بکند و نماز کند و بعد قضا کند نماز را **مسئله** هرگاه
کسی را در مکان غصبی حبس کرده باشند ساخو بقسم خاصی که بطور مختار نماز نتواند بکند و آب
و خاک هر دو غصبی باشد بر خاک تیمم و نماز کند بجهة نماز چیزی از غصب تصرف نکند و اگر بقسم خاص
حبس نباشد بطور مختار نماز کند و اما اگر کسی در مکان غصبی باشد و نتواند بیرون رود در وقت
در ضیق وقت بر خاک غصبی تیمم کند اگر ممکن بجهة تیمم نشود و الا نماز ساقط است بلی مستحب است در
در همان حالت راه رفتن نماز کند و بعد قضا کند **مسئله** بشش چیز تیمم میتوان کرد خاک و زمین
و رمل و سنگ و غبار و گل اما تا خاک ممکن شود باید بر خاک تیمم کند و بعد زمین و بعد رمل و بعد
سنگ و بعد غبار و آخر هم گل است اگر نتوان خشک کرد آنرا و بعد بر گچ و آجر هم جایز است و باید
اجزاء تیمم بر آن مکیفی بخیر و غصبی و مفصا نباشد و حایل مابین اجزاء و دست و پیشانی نباشد و موضع
تیمم پاک و مکان غصبی نباشد و خود مباشر باشد یا نذر نیت بدل از غسل یا وضو معین باشد

واجب آنستکه بضرب اول تیمم را تمام کند و از آن بضرب دویم پشت دستها را مسح کند و اگر دو بار تیمم کند یکی بکفین ... یکی از برای پیشانی و یکی برای دستها نیز خوبست بلکه دور نیست از شبهه و اشکال ... طرق او لا سهل

و باید باشد تا آخر و بترتیب موالات باشد و پیش از وقت نباشد در وسعت وقت هم باید بر طرف
شدن عذر نباشد و هر دو دست را هم باید بزند و ابتدا با علی کند **مسئله** تیمم بغبار مخصوص بغبار نوره نیست
بلکه هر چه غبار خاک در آن باشد جایز است و باید غبار را جمع کند اگر ممکن شود و الا بر همان چیز تیمم کند
هر شخص با تیمم بود که معذور شد مثلا هرگاه بداند که تا آخر وقت اگر صبر کند عذرش بر طرف می شود
باید صبر کند بعد از رفع عذر وضو بسازد یا غسل کند **مسئله** بجهت تیمم باید تمام ممسوح مسح شود
که جبهه و جبینین و ظاهر کفین است بباطن کف **مسئله** شخص جنب یا حایض که تکلیفش تیمم است هرگاه
تیمم کند از برای نماز مثلا مکث در مسجد می توان کرد لکن احوط و اولی ترک است و چیزهائی که بر او حرام بود
مباح میشود و سوره های سجده احوط و اولی ترک خواندن آنها است **مسئله** سنگ اهک پیش از پختن
تیمم بر آن جایز است و بر سنگ و کلوخ گچ مشکل است **مسئله** هرگاه شخص در بین تیمم یا وضو مثلا
شک در اجزا کند و بداند که این وهم شیطانی است یا وسواس است اعتنا نکند **فصل در غسل جنابت**
است **مسئله** هرگاه مرد که مریض نباشد و رطوبتی از خود بر بیند که یکی از آن چهار علامت
در آن باشد که جهندگی و شهوت و سستی بدن و بوی شکوفه خرما است و علم به بودن یا نبودن دارد
غسل کند بلی اگر همین بوی تنها باشد و اثر علامت نباشد احوط این است که غسل کند و بشکند و وضو
بسازد و اما مریض و زن را کافی است شهوت و سستی در بجهت بیرون می آید **مسئله** هرگاه شخص منی در
جامه خود بر بیند و نداند که جنب شده غسل کند و اعاده یا قضا کند نماز را که یقین دارد با جنابت شده
وجوبا و با بجز احتمال میدهد که با جنابت بوده احتیاطا اعاده یا قضا کند **مسئله** هرگاه
شخصی رطوبتی در جامه خود بر بیند و یقین کند که منی است غسل کند و اگر مظنه کند تا علم بمنی
حاصل کند و نداند که پیش از غسل بوده یا بعد از غسل شده احتیاطا غسل کند و بشکند بنا بر
احوط و اولی و وضو بسازد از برای عبادتش **مسئله** واطی و موطوئه حیوان احتیاطا غسل
کنند اما واطی و موطوئه میت غسل بر او واجب است بنا بر اقوی **مسئله** در غسل بیرون زدن
آب بودن و عورت پوشیدن شرط صحت غسل نیست اگر چه احوط است **مسئله** هرگاه دندان
با گوشت کنده شود مراد موجب غسل نمیشود و غسل و دفن لازم ندارد بخلاف اعضاء دیگر

کران

۵۱ اگر نتواند بدست براندن و نخوان غبار اندرون او ظاهر بود و تیمم کند چنانکه کند ۱۲ منه

۵۲ و احوط مسح تمام جبین است ۱۲ منه

۵۳ سنگ گچ مثل سنگ اهک است ۱۲ منه

۵۴ این احتیاط مخصوص باین صورت نیست بلکه هر صورت که انفراد علامات باشد است و ترک نباید بشود ۱۲ منه

۵۵ بنا بر بلکه احوط ۱۲ منه

۹۱ حتی یکدانه شعر هم بر روی آن میرزا

کرا ز ادمی جدا شود مسئله هرگاه روی زخم یا جبیره را نتوان مسح کرد غسل یا وضو نباید و هرگاه
که نتواند اطراف را بشوید بنابر احتیاط و تیمم هم بکند مسئله موی نازکی در زیر بدن احتیاطاً باید
غسل شسته شود و اگر بعد از غسل معلوم شود که آن مو شسته نشده احتیاطاً غسل را اعاده
کند مسئله هرگاه موضع غسل یا وضو را شخص نجس میداند ولی بعد از وضو یا غسل شک
دارد که ازاله کرده یا نه وضو و غسلش صحیح است و از برای بعد تطهیر کند آن موضع را و هرگاه
علم دارد که ملوث شده برطوبت آن موضع و احوط اینستکه همین وضو یا غسل را اعاده کند و اگر نماز
هم کرده بهمین طهارت اعاده کند مسئله هرگاه شخص پیش از وقت غسل کرد بقصد واجب
۹۲ ابتداء حوض یجب ... بعید است میرزا
خواه عالم باشد بوقت یا جاهل بحکم باشد یا مشکوک بوقت احتیاطاً اعاده غسل و نماز است اگر
بجا آورده باشد نماز را مسئله آب حوض یا خزینه که در آنجا استنجا کنند از غساله استنجا حساب
نمیشود مسئله جرم و سمه را بر و مثل آن در وضو و غسل مضر نیست هرگاه مانع از وصول آب مطلقا
۹۳ و اگر یکی را استعمال کرد ... میرزا
نشود مسئله آب مشتبه بغصب یعنی یک ظرف آب غصب است مثلا و یکی مباح است و نمیداند
که کدام مباح است با هیچیک وضو و غسل نمیتوان کرد اما اگر ازاله نجاست کند پاک میشود و کننده
۹۴ کار است و ضامن است قیمت آنرا و اگر مشتبه بمضاف باشد هر دو را استعمال کند یعنی دو وضو
بسازد و اگر مشتبه بنجس باشد در وضو و غسل اصلا آنرا استعمال نمیتوان کرد اما اگر یکی از این دو
آب مشتبه بجائی بریزد نجس نمیکند فصل در حال تخلی واجب است عورت خود را از نامحرم پوشیدن
و حرام است رو و پشت بقبله بودن بلکه در حال استنجا و استبرا هم پس واجب است انحراف از جهة
قبله و مخرج بول را دو دفعه باید شست و اولی سه دفعه است مطلقا چه مرد و چه زن و اگر مرد بعد از بول
استبرا کرد و کیفیت استبرا از بول اینستکه سه مرتبه از اصل مقعد تا بیخ خصیتین را با انگشت بقوه مسح
کند و سه مرتبه از آنجا تا سر ذکر را باید انگشت یا زیاده مسح نماید سه مرتبه سر ذکر را بفشارد و اگر بعد از
استبرا طهارت نکرد پس رطوبتی دید نداند که بول است یا چیز دیگر پاک است و وضو و غسل را نمیشکند و
اگر استبراء بولی نکرده باشد رطوبتش پاک است و شکننده نیست مسئله زن اگر خواب ببیند که منی
از او خارج شد و بعد چیزی ببیند یا منی مرد از او خارج شود غسل بر او واجب نیست مگر آنکه یقین

کند که منی خودش خارج شده اگرچه با احتلام باشد واجب است غسل کند **مسئله** به دخول تمام
حشفه بدون خروج منی غسل بر هر دو واجب میشود **مسئله** مردیکه منی از او خارج شده بول نکرده
و بعد از غسل رطوبتی مشتبه بمنی دید باید غسل کند و اگر دید چیزی با بول کرده قبل از غسل بعد
غسل چیزی بر او نیست و اگر قبل از استبرا غسل کرده و بعد از آن بول کرده و شک کند که چیزی از منی
با بول خارج شده احوط غسل است **فصل** در احکام حیض و نفاس و استحاضه و نفاس است **مسئله**
علامت خون حیض گرم و سیاه و جهنده و با سوزش خارج میشود در غالب اوقات و گاهی خلاف
آنها هم میشود **مسئله** هرگاه ضعیفه در مرتبه اول ماه پنج روز مثلا خون ببیند صاحب
عادت عددیه و وقتیه میشود و اگر یکدفعه در اول ماه پنج روز و یکدفعه هفت روز مثلا ببیند
این صاحب عادت وقتیه است و بس و اگر یکدفعه در اول ماه ببیند پنج روز مثلا و یکدفعه در آخر ماه
نیز پنج روز این صاحب عادت عددیه است و بس **مسئله** هرگاه عادت قرار گرفت و بعد تغییر یافت
و غیر عادت اول قرار گرفت عادت بعد معتبر است نه اول **مسئله** هرگاه شک کند که خون از او
خارج شده یا نه حکم کند که خارج نشده **مسئله** هرگاه چیزی از او خارج شد شک دارد که خون است
یا نه چیزی بر او نیست مادامی که علم بهم رساند که بول است یا منی یا [illegible] **مسئله** هرگاه خون بجامه خود
ببیند و نداند که از رحم آمده یا جای دیگر نجس است لکن غسل بر او نیست **مسئله** اگر خون مشتبه
بنفاس شود مثل اینکه چیزی بیرون نیاید و شک کند که انسان است یا مبدأ انسان یا غیر آن حکم بحیض می
شود در صورت تحقق شرایط حیض خصوصا اگر در ایام عادتش باشد **مسئله** خون قبل از نه سال
حیض نیست استحاضه است اگر موجب غسل باشد چون به تکلیف رسد غسل بر او واجب میشود برای
عبادتش **مسئله** اگر شک در بلوغ داشته باشد و خون بصفت حیض باشد و شرایط حیض در
آن موجود باشد آن خون حیض است و همین علامت بلوغ است و اگر شک در یأس داشته باشد
محکوم بحیض است با شرایطش **مسئله** اگر خون مشتبه بیرون بیاید امتحان کند بنحویکه خواهد ذکر
شد و اگر امتحان ممکن نباشد بحالت سابقش بوده عمل کند چه حیض و چه قروح و چه استحاضه
و اگر حالت سابقش معلوم نباشد جمع مراعات احتیاط است باین نحو که آنچه بر حائض واجب است

ترك آن از ترك كند و عمل مستحاضه را نیز بجا آورد و اگر با تمکن از اختبار تفحص نکرده نماز کرد
نمازش باطل است ه١ اگرچه معلوم شود که خون حیض نبوده مگر آنکه ترك اختبار بجهة نسیان و
غفلت و نخواندن باشد در این صورت بر فرضیکه معلوم شود حیض نبوده نماز و روزه اش صحیح است
م باید خون حیض سه روز متصل باشد باین معنی که اگر هر وقت پنبه بردارد و لحظه صبر کند
بیرون آورد خون آلوده باشد اگرچه بیرون نیاید خون و اگر پاك باشد پنبه حیض نیست مسئله
شب اول و شب چهارم خارج از سه روز است هم چنین شب یازدهم مسئله حیض کمتر از سه
روز و زیاده از ده روز نمیشود و نفاس یک لحظه میشود و زیاده از ده روز نمیشود و استحاضه اقل
و اکثری ندارد مسئله هرگاه زن سه روز متفرق در بین ده روز خون ببیند حیض نیست م
هرگاه زنی طهر مثل خون ببیند تا طهر روز چهارم کفایت میکند در حایض بودن او و احوط عمل
باحتیاط است مگر آنکه از روز تا شب خون باقی باشد مسئله هرگاه زن سه روز مستمر خون بد
و قطع شد پیش از ده روز روز دهم باز ببیند قطع شود تمام حیض است با ایام پاکیش مسئله
هرگاه سه روز متصل خون دید و قطع شد یک روز دهم و یازدهم باز خون دید این دو تمیز احتیاط دیگر
است ه٢ مسئله هرگاه ما بین دو خون که محکوم بحیض باشد ده روز فاصله شود دو حیض
قرار دهد مسئله صاحب عادة وقتیه بمجرد دیدن خون در وقت عادت ترك عبادات کند
اگرچه بصفت حیض نباشد اگرچه یک روز یا دو روز پیش از عادت هم باشد مگر آنکه یقین کند که
حیض نیست مسئله در ذات عادت عددیه فقط در ترك عبادات بمجرد دیدن خون خلاف است
احوط جمع است ما بین افعال مستحاضه و تروك حایض تا معلوم شود حیض بودن سابق است خصوصاً هرگاه
بصفت حیض نباشد مگر آنکه یقین کند که حیض است مسئله هرگاه خون از عادت بگذرد تا ده
روز صبر کند تا معلوم شود پاکی نیست و اگر بعد از یک روز یا دو روز که صبر کرد بعد عبادت کند
مستحب است مسئله هرگاه بغیر متعارف مثل کور پیش از عادت خون ببیند و صفت حیض داشته
باشد ترك عبادت کند و اگر بصفت حیض نباشد احوط جمع است ما بین تروك حایض و افعال مستحاضه
تا معلوم شود و هم چنین است زنی که عادتش قرار نگرفته یا مبتدئه است مسئله هرگاه از

ه١ علی الاحوط مرّا

ه٢ مگر عادتش ده روز نباشد یا اوصاف شهادت دهند و بعد هم تکلیفش هم رجوع باوصاف باشد پس بعد هم حیض است و بعد از آن استحاضه
منه

از سه روز کمتر خون قطع شد بعد از سه روز مستمر دید دو تا هم حیض است والا استحاضه اگرچه اول
در زمان عادتش هم بوده باشد تا از ده غیر زمان عادت مسئله هرگاه پیش از عادت خون
دید و از عادت گذشت و بعد هم دید و تمام از ده گذشت طرفین عادت استحاضه است و عادت
حیض است مسئله صاحب عادهٔ ده روز هرگاه پیش از عادت خون دید و از ده گذشت همان ایام
پیش را استحاضه قرار دهد و عادتش را حیض مسئله هرگاه در اول و آخر عادت خون ببیند و تمام
با طهر بین از ده روز تجاوز است هر یک بصفت و شرایط حیض بوده حیض قرار دهد هرگاه هر
دو مثل هم بوده اول را حیض قرار دهد و آخر را استحاضه مسئله صاحب عادت عددیه
هرگاه خونش از ده بگذرد و تمیزش موافق عدد باشد همان را حیض حساب کند و اگر کمتر باشد عدد
را تمام کند بغیر تمیز و اگر زیادتر باشد از بعد را استحاضه حساب کند و احوط جمع است در زاید
مسئله اگر اصلا تمیز ندارد اول خون عددش را حیض قرار دهد در هر ماه بنا بر احوط
و احوط دیگر جمع است ما بین تروک حایض و افعال مستحاضه مسئله هرگاه صاحب عادهٔ وقتیه از ده
بگذرد خونش رجوع بعادهٔ زنان خویشان کند و اگر ممکن نباشد ده روز قرار دهد مگر آنکه بغیر
کند که حیضش بده روز تمیز بدهد هر قدر بر اکر یقین بخلافش ندارد آن قدر را حیض قرار دهد و تتمه
را استحاضه مسئله هرگاه عادهٔ وقتیه از ده بگذرد اما در عادتش خون صفت حیض ندارد و
بعد صفت آن را دارد عادتش را حیض قرار دهد اگرچه بصفت حیض نباشد مسئله بر زن واجب است
استبراء رحم از خون تا خاطر جمع شود باین طریق که پنبه بر دارد و قدری صبر کند و بعد ببیند اگر آلوده
نیست پاک است اگرچه مظنه عود داشته باشد و اگر عادت عود دارد پیش از ده روز صبر کند
تا پاکی ببیند اگرچه احوط غسل و عبادات است مسئله هرگاه مبتدئه خون بصفت حیض ده روز تمام
بصفت استحاضه ببیند هر دو حیض است و آن ده روز استحاضه است مسئله فرق میان
خون حیض سیاه و یا سرخ بودنش بلکه هر دو صفت حیض است مسئله زنی که باید بعادت خویشان
رجوع کند هرگاه مختلف باشند خویشان او غالب را اعتبار کند و هرگاه ممکن نشود اطلاع بحال
خویشان احوط آنستکه بروایات هفت روز عمل کند مسئله هرگاه عدد را بداند و زمان را موس

کند

۹۱ مگر آنکه صاحب عادت باشد که تا ... تمام عادتش را حیض قرار دهد

۹۲ این مسئله تا مسئله پنجم از بعد از این مسئله خالی از اختلاف نیست و حکم بجو نیست که در آن مسئله است میرزا

۹۳ این احتیاط ترک نشود میرزا

کند عدد را در اول ماه قرار دهد بنابر احوط مسئله حرام است حایض داخل شدن در عتبات
که مشروط است بطهارت و صحیح نیست از او مسئله حرام است وطی در قبل حایض با علم و موجب فسق
هر دو است بلکه حلال شمردن آن موجب کفر است علی المشهور و اما در جواز وطی در دبر حایض
اشکال است احوط اجتناب است مسئله کفاره وطی در قبل حایض بر مرد است نه بر زن و در
اول حیض هیجده نخود و در وسط نه نخود و در آخر چهار نخود و نیم طلای مسکوک است اما قیمتش هم کفایت
میکند بنابر اقوی مسئله قول زن در حایض بودن و پاک شدنش مسموع است مسئله
بعد از وطی هرگاه شخص خلاف اعتقادش ظاهر شد باول یا وسط یا آخر حیض مدار بر حیض شخص
کرده است میباشد و همچنین بگمان حره و امه بودن بجهة کفاره مسئله کسیکه عاجز از کفاره
باشد استغفار و سعی بکند و هر زمان قادر شد بدهد و اما سقط کفاره نیست علی الاحوط
زن حایض مدخول بها و لو بدبر و شوهرش حاضر یا در حکم حاضر باشد و حمل نداشته باشد طلاق
او صحیح نیست مسئله هرگاه باعتقاد حایض بودن طلاق داد بعد معلوم شد که پاک بوده
صحیح است و عکس آن باطل است مسئله وضو ساختن پیش از غسل شرط نیست اما افضل بلکه
احوط است غیر از غسل جنابت که با او وضو جایز نیست مسئله هرگاه زن پاک شده پیش از غسل
وطی با او جایز است با کراهت و اگر فرج خود را بشوید کراهت کمتر میشود مسئله احوط آنست حایض
اگر نگوییم اقوی قضا نمازیکه بنذر واجب شده همچنین روزه معینی که بنذر یا شبه نذر
بر او واجب شده باشد مسئله هرگاه از اول وقت بگذرد بقدر اقل افراد نماز از طهارت
و غیره و اقل واجب نماز و مخیر میان قصر و اتمام بقدر قصر از اول وقت بگذرد و حایض شود قضا
بر او واجب است مسئله هرگاه باعتقاد آنکه بقدر پنج رکعت وقت باقی نیست اول نماز ظهر را اگر بعد
معلوم شود که وقت باقی بوده باطل است نمازش هر دو را قضا کند اما فوراً واجب نیست اگرچه احوط
است مسئله هرگاه اعتقاد داشت که وقت بقدر نماز دو رکعت است و نماز کرد بعد معلوم شد
که بقدر نماز اول هم بوده نماز ظهر را در آن وقت بکند بقصد قربت نه متعرض ادا شود و نه قضا
بنابر احوط مسئله سنت است از برای حایض که در وقت نماز با وضو در موضع پاکی

۹
ولا باس است بوضو
برای نماز و بخواندن
در غیر غسل جنابت
منه

ودر [illegible] سلطان [illegible]

یابد

با مکان نمازش بنشیند و مشغول شود بتسبیح و تهلیل و حمد خداوند و صلوات و تسبیحات اربع و تلاوت قران اگرچه در غیر این وقت کراهت دارد یعنی ثواب تلاوت کمتر میباشد **مسئله** مکروه است از برای حایض خضاب کردن و قران همراه داشتن **فصل** در احکام نفاس است نفاس خون ضعیفه بعد از وضع یا سقط طفل اگرچه مضغه یا علقه باشد تا ده روز هر وقت خون ببیند و قطع شود نفاس است اگرچه کم و لحظه هم باشد **مسئله** اگر شك دارد در ولادت دارد نفاس نیست و فحص در تشخیص هم واجب نیست هرگاه خون قبل از ولادت حیض میشود بشرط آنکه شرط سه روز متوالی و دیگر با نفاس ده روز فاصله باشد والا حیض نیست **مسئله** اگر بعد از دیدن خون نفاس ده روز بگذرد دوباره خون ببیند بشرایط حیض هر بیند حیض است **مسئله** هرگاه در ابتدای خروج طفل خون خارج شود نفاس است اما تمام طفل که تولد شد ابتدای ده روز نفاس است اگرچه بیرون آمدن طفل بطول انجامیده باشد **مسئله** هرگاه ضعیفه در وقت تولد طفل خون دید و پاك شد و روز دهم باز خون دید پاك شد تمام ده روز نفاس بوده و هرگاه اول مثلا خون دید روز پنجم دید قطع شد پنج روز اول پاك بوده و پنج روز آخر را نفاس حساب کند **مسئله** خون نفاس بعد از تولد تمام طفل تا ده روز قطع شد هر جا قطع شد نفاسش همان است و هرگاه از ده روز تجاوز کند غیر صاحب عادت عددیه ده روز بگیرد نفاسش و او صاحب عادت عددیه عادتش را بگیرد و احوط تا ده روز است و احوط دیگر قضا کردن نماز بعد از عادتش است **مسئله** هرگاه خون نفاس در بین ده روز باز خون دید معتبر است پیروان افطار خواه صاحب عادت باشد و قبل از انقضای عادتش باشد یا غیر ذات العاده باشد و اگر بعد از عادتش باشد احوط تمام صوم است و بعد قضا کند و همچنین است حکم نمازش **مسئله** منتهای نفاس ده روز است اگرچه اولی رعایت احتیاط است تا هیجده روز بجمع نمودن میان احکام مستحاضه و نفاس **مسئله** هرگاه زن دو طفل زاید بعد از تولد طفل دویم اول اعتبار ده روز نفاس از طفل است و ممکن می شود که هرگاه زن سه طفل زاید هر یك بفاصله ده روز نفاس وی سی روز باشد **مسئله** اقل ایام طهر میان دو نفاس معتبر نیست **مسئله** هرگاه صاحب عادة

۹۰ در شرط ثانی تامل و اشکال است منه

[illegible]

۹۲ ابن الجنیطا زاك نشود منه

هفت روز باشد مثلاً و بعد از تولد طفل خون نه بیند تا هشتم و روز هشتم خون بر بیند تا دهم
بگذرد از تو انفاس نیست بنا بر اقوی اگرچه احوط آنست هشتم و نهم و دهم آنچه نفسا باید ترک
کند ترک کند و آنچه مستحاضه را باید عمل کرد عمل کند بعد روزه اش را قضا بکند **مسئله**
هرگاه صاحب عادهٔ هفت روز بعد از تولد خون نه بیند تا روز چهارم و روز چهارم خون بر بیند
و از ده بگذرد هفت روز را نفاس قرار دهد و باقی را استحاضه و همچنین هرگاه روز هفتم خون
به بیند و از ده روز بگذرد چهار روز نفاس و باقی استحاضه است **مسئله** هرگاه روز اول خون دید
و قطع شد تا روز هفتم دید و از ده گذشت تا هفتم را نفاس قرار دهد و باقی را استحاضه
مسئله هرگاه روز اول خون دید و قطع شد و دیگر ندید تا هفتم عادتش گذشت و روز هشتم
باز دید تا از ده گذشت همان روز اول نفاس و هشتم با ما بعدش استحاضه است و احوط آنست
که بعد از عادتش تا ده روز احتیاطاً عمل کند به تروک حائض و عمل مستحاضه تا معلوم شود که از ده
میگذرد یا به ده قطع خواهد شد **مسئله** در جمیع صور لازم است از برای نفسا استبرا تا معلوم شود
قطع شدن خون از باطن رحم و واجبست غسل از برای انقطاع حقیقی نفاس **مسئله** آنچه بر حائض حرام
است بر نفسا هم حرام است از وطی با او و مس کتابت قرآن و غیره و عبادات و قرائت سور عزائم و مکث در
مساجد و صحیح بودن طلاق و دخول در مسجدین **مسئله** مکروه است زوج را تمتع بردن از زمان
ناف تا زانو و خضاب بستن و تلاوت قرآن **مسئله** مستحب است که نفسا در وقت نماز وضو بگیرد و مشغول
ذکر شود مثل حائض **فصل** در احکام استحاضه است **مسئله** خون استحاضه در غالب اوقات
فاسد است و رقیق و زرد و سرد و صاف و بستنی خارج میشود بدون سوزش بخلاف حیض و بر سه قسمت
قلیله و کثیره و متوسطه اما قلیله آنستکه خونکی به پنبه برسد که پنبه را سوراخ نکند که فرو رود
متوسطه آنستکه خون پنبه را سوراخ کند فرو رود اگرچه از یک طرف سوراخ کرده باشد و کثیره آنستکه خون
از پنبه فرو رود و بگذرد و مقدار پنبه بر داشتن بعادت زنان است بنا بر اختلاف ایشان **مسئله**
خون استحاضه همینکه ثابت در باطن که نتواند بیرون آورد ضعیفه مستحاضه هست همینکه بیرون
آید به هر قسم هر چند کم باشد ناقض است **مسئله** هرگاه با اختبار و امتحان معلوم نشود غیر استحاضه

ه ١ بنا بر احتیاط لازم نشود منه

ه ٢ احتیاط سابق در اینجا نیز ثابت است منه

ه ٣ یعنی بر نفسا منه

ه ٤ یعنی علمای حیض از نشانه دماء منه

اما استحاضهٔ کثیره است و اگر معلوم نباشد تا معلوم شود بهمان که هست عمل کند **مسئلهٔ** واجب است
از برای هر نمازی وضو خواه واجب باشد خواه مستحب با تغییر پنبه در صورت استمرار خون بلی
نمازهای احتیاطیه و اجزاء منسیه و سجدهٔ سهو بوضوء اصل نماز آنها را بجا میتوان آورد **هر**
هرگاه بعد از نماز صبح متوسطه شود از برای نماز ظهر و عصر یک غسل بکند احتیاطا و اگر بعد
از نماز عصر متوسطه شود از برای نماز مغرب و عشا یک غسل کند احتیاطا **مسئلهٔ** هرگاه کثیره
یا متوسطه بعد از نماز قطع شود از برای نماز آینده اش غسل کند **و** جایز نیست که مستحاضهٔ کثیره
زیاده از دو نماز بیک غسل جمع کند مثل ظهر و عصر مثلا **مسئلهٔ** جایز است از برای هر نماز یک غسل
هرگاه فاصلهٔ عرفی نشود والا واجب است غسل هرگاه فاصله شود بچیز دیگر در حکم نماز نباشد **هر**
هرگاه بعد از شروع در غسل یا وضو یکقدری خونی از ضعیفه خارج نشود تا آخر نماز بان غسل یا وضو
نماز دهد ما دامیکه خون دیگر بیاید غسل و وضوئی از برای خون سابق لازم نیست **مسئلهٔ** اگر بعد از
غسل و پیش از نماز خون استحاضه در ظاهر و باطن قطع شود غسل رفع حدث استحاضه میکند **هر**
اگر در ظاهر قطع شود نه در باطن و زمان فرصت طهارت و نماز داشته باشد که خون در آن زمان از
باطن نیز قطع شود لازم است اعادهٔ طهارت نماید اگر وقت تنگ باشد بر او چیزی نیست و نماز میکند
و همچنین اگر شک داشته باشد در وسعت وقت و تنگی آن اگرچه ٩٢ احتمال بدهد که در باطن رحم قطع شده
و اگر بعد معلوم شود که در باطن قطع شده بود اعادهٔ طهارت و نماز میکند **مسئلهٔ** هرگاه در اثنای
نماز خون منقطع شود با علم بوسعت وقت نماز را قطع کند و اعادهٔ طهارت و نماز کند اگرچه احوط
اتمام نماز و اعاده است و همچنین اگر خون آرام بگیرد بقدر اعادهٔ طهارت و نماز **مسئلهٔ** اگر خون
در اثنای نماز آرام گرفت و نداند که در باطن قطع شده بعد از نماز معلوم شد که قطع شده بود
اعادهٔ طهارت و نماز نماید **مسئلهٔ** اگر زن یقین کند آرام گرفتن خون را در زمانیکه گنجایش طهارت
و نماز دارد واجب است انتظار آن زمان با امکان و عدم مشقت زیاد **مسئلهٔ** هرگاه استحاضه
متوسطه رو دهد در شب پیش از نماز مغرب و عشا یا پیش از نماز صبح لزوم غسل از برای
نماز صبح بلا اشکال است و هرگاه بعد از نماز صبح رو دهد خون قطع شود از برای نماز

٩١ یعنی شرط است منه

٩٢ یعنی خالی از تشویش نیست مراد هم خوب منقح نیست منه

ظهر احوط غسل است مسئله واجب است ضعیفه حفظ کند خود را بقدر امکان که خون زیاد خارج
نشود و اگر تقصیر کرد و خون در بین نماز خارج شد اعاده نماز نماید بلکه غسل هم بنا بر احوط
اگر نگوئیم اقوی و اگر بجهة غلبه خون خارج شود ضرر ندارد مسئله هرگاه در بین نماز
صبح قلیله متوسطه شود نماز باطل است باید غسل کند و نماز را اعاده کند و اگر وقت تنگ باشد
تیمم کند و هرگاه کثیره شود لازم است تجدید غسل و وضو کند بجهة کثیره مسئله
ضعیفه مستحاضه هرگاه غسل کند و وضو بسازد و خود را از خون بشوید بنا بر احتیاط وطی
با او ضرر ندارد مسئله هرگاه مستحاضه کثیره پیش از نماز ظهر خون او قطع شود باز
بر بیند شبانه روزی پنج غسل بر او واجب میشود مسئله اگر در بین غسل حدث اصغر
۹۰ از او سر زند غسلش را تمام کند صحیح است و لکن باید از جهة عبادتی که مشروط بطهارت است وضو بسازد
و اگر حدث اکبر باشد و همان حدثی باشد که رفع آنرا میکند غسل را اعاده کند غیر از استحاضه
که آمدن خون آن در اثنای غسل موجب اعاده آن نیست فصل در احکام اموات است هر
هرگاه غسل داده شود میت یا نماز کرده شود بجماعتی بی اذن ولی او باطل است و لازم است اعاده
غسل و نماز مسئله جایز نیست غسل و نماز و کفن و دفن مگر باذن ولی میت و اولی بولایت
اولی بارث است که اول پدر و بعد مادر و بعد اولاد بالغ ذکور و بعد اولاد اناث و بعد جد
و بعد جده و بعد برادر و بعد خواهر و بعد اعمام و اخوال ذکور ایشان مقدم اند و بعد ولاء عتق
و بعد ضامن جریره و بعد احوط حاکم شرع است و بعد عدول مؤمنین اند اما شوهر بالنسبه بزوجه
دایمش مقدم است بر همه اینها اما در منقطع اشکال است و رعایت احتیاط مطلوب است و همچنین
مالک بالنسبه بمملوکش مقدم است بر دیگران مسئله باید غسل دهنده میت مثل میت باشد
۹۲ در ذکوریت و انوثیت مگر محارم و طفل سه ساله و واجب است غسل دادن شیعه اثنا عشری و در
حکم میت است سینه در جمیع احکام یا قطعه که در آن سینه باشد اما قطعه که با او استخوان باشد
چه از میت و چه از زنده جدا شده باشد نماز ندارد اگرچه در حکم میت است در سایر احکام و نماز
بر قطعه جدا شده از زنده که با استخوان باشد احوط است و همچنین است طفل سقط که چهار ماهه شده

واحوط است بلکه غسل است نیز بینهما

در محارم در غیر ضرورت اشکال است بر نما

هرگاه سقط شود مگر نماز که ندارد **مسئله** هرگاه طفل زنده باشد و در شکم زن میت بود نتوانند او را بیرون آورد پهلوی چپ و را بشکافند و او را بیرون آورند و اگر بدوزند بهتر است و دفن کنند و هرگاه شک در حیات آن داشته باشند حرام است شکافتن پهلوی او و واجب است صبر کنند تا معلوم شود حال طفل **مسئله** واجب است غسل دادن میت اول باب سدر و بعد باب کافور و بعد باب قراح کفایت میکند بان غسال اگر چه جنب یا حایض هم باشد و میتوان میت را نظر غسل ارتماسی غسل داد اگر چه احوط ترتیبی است **مسئله** هرگاه ممکن نشود غسل بتیمم بدل از سه غسل کفایت میکند و احوط سه تیمم است **مسئله** مخلوط کردن سدر و کافور در آب در زیادتی بقدری نیست که آب را از اطلاق بیرون برد و در کمی بقدری که مسمی کافی نیست **مسئله** پیش از غسل شرط است تطهیر بدن میت **مسئله** هرگاه در بین غسل یا بعد نجس شود بدن او غسل اعاده نمیخواهد و هم چنین اگر حدث شود از او اگر چه حدث اکبر باشد و واجب است ازاله آن با امکان اگر چه در قبر هم گذاشته باشند او را **مسئله** هرگاه آب کفایت سه غسل نکند با آنچه هست بترتیب غسل دهند و بجهت باقی در بدل تیمم بدل آن دهند هرگاه سدر و کافور ممکن نشود باب خالص بدل هر یک غسل دهند با رعایت ترتیب **مسئله** هرگاه میت محرم باشد واجب است عوض آب کافور باب خالص او را غسل دهند و ترک کافور در حنوطش کنند و هم چنین بوهای خوش دیگر **مسئله** هرگاه هم جنسی یا محرمی از برای میت نباشد ممکن نشود بدون لمس و نظر او را غسل دهند ساقط است غسل دادنش و اگر ممکن باشد که غاسل در پس پرده مثلا که بستر رد ستر کند و میت را غسل دهد چنین کند علی الاحوط **مسئله** مکروه است چیدن ناخن میت اگر چه بسیار بلند باشد و هم چنین موی او و هرگاه جدا شود از او واجب است که در کفن او با او دفن کنند و احوط اینستکه از اغسال هم بدهند **مسئله** کفن سه پارچه واجب است پیراهن و لنگ و لفافه که سرتاسری میگویند و پیراهن از شانه تا نصف ساق و لنگ میان ناف و زانو را بگیرد و سرتاسری بقدری که از طول بتوان بست و از عرض یکدیگر هم بیفتد و اگر سه پارچه ممکن نشود هر چه ممکن شود بان اکتفا کنند اگر چه همان ستر عورت باشد **مسئله** باید کفن غصبی و نجس نباشد و حریر و پوست نباشد و مستحب است

۵ این احتیاط ترک نشود بیفتا

۵ این احتیاط ترک نشود با فصله ترتیب مطلقه در اول و احتیاط مدد اخیر تر میرزا

خوش قماش و صاحب قیمت باشد زیاده از قدر واجب بدون اذن وارث کبیر و از مال صغیر نزند
مسئله جایز است در حال تعذر بلکه وجوبش خالی از قوت نیست تکفین و ستر عورت به متنجس
و چیزهائی که جایز نبود در حال اختیار مگر غصبی مسئله سه پارچه کفن را از اصل مال میت
برمیدارند اگرچه مدیون هم باشد و کفن زن بر شوهر است اگرچه در عدهٔ رجعیه هم باشد
مگر شوهر فقیر باشد یا موتشان مقارن اتفاق افتد مسئله کفن مملوک با مالک است
مگر چیزی از او آزاد باشد در این صورت بقدر ملکیت با مولی باشد نیز زاید بر آن مسئله
اقوی آنست که بدل سدر و کافور و آب غسل واجب است بر کسی که واجب است بر او کفن مسئله
اقوی وجوب حنوط نمودن است بعد از غسل و پیش از تکفین مگر محرم را بلی اگر بعد از طواف بمیرد
جایز است مسئله خالص تربت امام حسین را با حنوط مخلوط کردن مستحب است بشرطیکه بجائی
که هتک حرمت میشود نزند مسئله وضع جریدتین با میت مستحب مؤکد است و باید تر باشد
روایت است که مادام که تر هست میت را عذاب نمیکنند و از درخت خرما و انار و بید غیر آنها
خوبست و بر آن شهادتین بر او بنویسند مسئله جایز است حمل میت بر دابه خصوصا در
وقتیکه مسافت بعیده باشد یا در نقلش بدوش زنان مشقتی باشد بر حاملین او مسئله نماز
واجب است بر شیعه اثنا عشری بوجوب کفائی مطلقا حتی طفلیکه شش سال تمام کرده باشد
و کمتر از شش سال مستحب است اگر زنده تولد شده و اگر مرده سقط شده باشد احوط نماز نکردن است
بر او مسئله هر گاه یکنفر زن منفردا بر میت نماز کند از دیگران ساقط میشود و در جماعت اگر
حایض باشند بعضی زنان مستحب است که در صفی جدا بایستند مسئله در نماز میت شرط نیست
طهارت از حدث و خبث و ستر عورت اگرچه ستر احوط است بلکه اولی رفع خبث است مسئله
مستحب است تیمم بجهة نماز میت اگر نخواهد غسل کند یا وضو بگیرد مسئله شرایط نماز میت
استقبال قبله است و قیام با تمکن و نیت و باید سر جنازه جانب راست امام باشد و میت را بر پشت
خوابانیدن و اباحه مکان و ترک ماحی صورت صلوة و بسیار دور از جنازه نبودن و بعد
از غسل و کفن و حنوط بودن مسئله نماز موافق مشهور بهتر اینست که بعد از تکبیر اول

بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق
بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة الله اکبر بعد بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک علی محمد وآل
محمد وارحم محمدا وآل محمد کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابرهیم وآل ابرهیم انک حمید
مجید وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین والشهداء والصدیقین وجمیع عباد الله الصالحین
الله اکبر بعد بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم
والاموات تابع بیننا وبینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر الله اکبر
بعد بگوید اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به اللهم
انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا
فتجاوز عنه واغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی الغابرین
وارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین الله اکبر واما اگر زن باشد ضمیرها اگر راجع بمیت است
مؤنث می آورند واما اگر طفل مؤمن باشد در دعای آخر بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا
وفرطا واجرا **مسئله** در نماز میت عدالت امام شرط است باید مأمومین امام را عادل بدانند
مسئله بی اذن ولی بفرادی هم مشکل است نماز **مسئله** بعد از نماز واجب نماز بر میت مستحب
است اما اقل واجب نماز میت پنج تکبیر است بجماعت هم میتوان کرد و بعد از نیت و تکبیر میگویند
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله الله اکبر اللهم صل علی محمد وآل محمد
الله اکبر اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات الله اکبر اللهم اغفر لهذا المیت و اگر زن باشد
میگوید اللهم اغفر لهذه المیتة الله اکبر کفایت میکند **مسئله** مأموم هر تکبیر که رسید تکبیر بگوید
و تکبیر اول خود قرار دهد و دعای اول را هم بخواند و همچنین دعای دویم و سیم را و اگر بخواهد که
مشغول شود بعد از دعا با امام تکبیر بگوید ضرر ندارد و هرچه از تکبیرات بماند که میت را
بردارند که نرسی دعا بخوانی بی دعا بگو تکبیر را ضرر ندارد **فصل** در احکام نماز است **مسئله**
نماز واجب یازده قسم است نماز یومیه و نماز جمعه و نماز آیات و نماز طواف و نماز عیدین و نماز
استیجار و نماز والدین که بر پسر بزرگ است و نماز نذر و نماز عهد و نماز یمین و نماز میت

مسئله مقدمات نماز شش است اول طهارت یعنی وضو و غسل و تیمم دوم ازالهٔ نجاست
سیم ستر عورت چهارم وقت شناختن پنجم قبله شناختن ششم مکان غصبی نباشد
و جای سجده پاک باشد و پست و بلند نباشد مگر بکلفتی خشتی مسئله وضو دو شستن
و دو مسح کردن است و شرایط وضو چهارده چیز است نیت و ترتیب و موالات و مباشرت باین معنی
که مکلف میباید با قدرت خود وضو بسازد و آب طاهر وضو و طهارت و اطلاق آن باین معنی که غصبی
و نجس و مشتبه بغصبی و نجس نباشد و مضاف هم نباشد و غسالهٔ استنجا نباشد و خوف ضرر نباشد
و مکان غصبی نباشد و موضع وضو پاک باشد و محل ریختن آب وضو و ظرف آب وضو اگر منحصر
غصبی نباشد مسئله شرایط غسل هم چنین است مگر موالات که ندارد و ترتیب در غسل
ارتماسی نیست فصل در ستر عورت است مسئله مرد باید عورتش را بپوشد و زن جمیع
بدن را الا صورت و کفین و قدمین بلکه قفا را هم بنا بر احوط بپوشد مسئله باید لباس مصلی
نجس نباشد و غصبی و اجزاء حرام گوشت و میته نباشد و از برای مردان حریر محض و طلاباف نباشد
و مشتبه بحریر و طلاباف هم نباشد و مشتبه بغصب و مشتبه بنجس هم نباشد بالخصوص باین معنی
که شبهه محصوره نباشد مسئله وقت نماز چهار عنوان دارد وقت مختص و وقت مشترک
و وقت فضیلت و وقت اجزاء مسئله مقارنات نماز یازده است قیام و نیت و تکبیرة
الاحرام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و ذکر و ترتیب و موالات مسئله رکن
اجزای نماز چهار است قیام و تکبیرة الاحرام و رکوع و دو سجده از یک رکعت فصل در احکام و
شرایط نماز است مسئله جاهل بحکم قبله اگر نمازش ما بین یمین و یسار قبله هم واقع شود
اعاده کند و اگر در ما بین نماز بفهمد احوط این است که تمام کند و بعد اعاده کند مسئله
هرگاه شخص از نماز شکسته و تمام هر دو قضا دارد اما نمیداند کدام مقدم بوده هرگاه ممکن شود
بقسمی کند که ترتیب حاصل شود و الا مخیر است هر یک را که خواهد مقدم دارد مسئله
هرگاه پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح نیست قرار گرفت و میتواند مهر و مثل آن را نزدیک پیشانی
آورد و پیشانی را وصل بآن کند و بکشد بر روی آن و قرار دهد باید چنین کند هر شخص

با علم اجمالی [illegible] ابطال وضو [illegible] اشکال است [illegible] وضو [illegible]

در حال قیام شک کند که رکعت سیم است یا چهارم چه شکی نداشته باشد به همین حالتش عمل کند و اگر در همین حالتش
جبران نمازش باطل است **مسئله** اگر شخص در سجده است مثلا و شک در رکعت دارد و می
داند که بعد از سجده معلومش میشود که رکعت چندم است بقصد قربت سجده را بجا آورد
سر برداردتا معلومش شود اگر امام است ضرر ندارد و اگر منفرد است اعتبار بهمان حالت شکش
است در آن سجده پس رجوع کند و اما منفرد هر گاه سجده کند بقصد قربت احوط اعاده نماز است
در صورت مفروضه و ماموم تابع امام است **مسئله** شخص در حال رکوع زیادتر از حد خم
شود ضرر ندارد **مسئله** هر گاه شخص قصد تسبیح اربع داشت سهوا حمد را شروع کرد و
ملتفت شد قطع کند و از سر گیرد حمد را یا تسبیح اربع را بخواند و بعد از نماز احتیاطا دو سجده
سهو کند و اگر وقتی که برخواست بنماز تسبیح در نظرش و عادتش بود همان حمد را تمام کند ضرر
ندارد **مسئله** اذان و اقامه که در مسجد ساقط است سقوطش عزیمت است اما در مسجد یکه
چند جماعت بتعاقب یکدیگر میشود که امام راتبی ندارد گفتنش ضرر ندارد **مسئله** نماز قضا شد
هنوز امام تمام نکرده دیگری از برای نماز بعد اقامه بگوید ضرر ندارد **مسئله** هر گاه شخص
سهوا نماز عشا را در وقت مشترک شروع کرد پیش از نماز مغرب و شک در سه و چهار کرد در شک بود
و یقین کرد که نماز مغرب را نکرده اگر برکوع رسیده همان نماز را تمام کند بقصد عشا و تدارکش
را بجا آورد یعنی بحکم شک مذکور عمل کند و بعد نماز مغرب را بکند و اگر برکوع نرسیده است
عدول بمغرب نمایند و تمام کند بمغرب و احتیاطا مغرب را اعاده کند و بعد عشا را بکند **مسئله** موی اسب
و الاغ و قاطر همراه نمازگذار باشد نمازش صحیح است **مسئله** رطوبات حرام گوشت هر گاه در
لباس مصلی خشک شده باشد احوط ازاله اثر است **مسئله** هر گاه آب انگور جوش آمده
بغیر از آنکه دو ثلث آن برود در لباس مصلی خشک شده باشد احتیاط در شستن است **مسئله**
هر گاه شخص السلام علیکم را واجب قصد داشت و اخر قرار نداد و بخیر آن نفهمیده بود ضرر ندارد
مسئله هر گاه جاهل مقصر هر سه سلام را قصد واجب کند احوط این است که نماز را اعاده
کند **مسئله** هر گاه سه سلام را داد و بعنین واجب آنکه ضرر ندارد **مسئله** هر گاه در حال

بعضی بانند تاتلنین مکمل در شش بشش بعمل آید زانعی بقیه بی تکلیف زدود انایم ترکوع بتعین بنا د اکربان مشغول شده بکند بعد بکند رکوع و بتمام بعد آید بالبسند و قیام بعد مه رکوع علی ابعد اوو تعد ٢

عمل اشکال است هر دو حکم در این مسئله

٣

در اتمام نماز مغرب با این شک اشکال و تمام کردن بقصد عشا و اعاده آن احتیاطا بعد از نماز مغرب ظاهر این است که بهتر باشد جبرانا

تشهد یا ذکر یا قرائت دست یا انگشتهای پا را مثلا حرکت دهد ضرر ندارد و احوط ترکست مسئله
نماز میت هرگاه دعای مستحبش غلط خوانده شود جهلاً بفتح میکه بکلام آدمیین نرسد یا بعض
از آنرا نخواند ضرر ندارد یعنی باطل نمیشود مسئله حمل نجاست در نماز هم مثل ظاهر است
۹۱ اجزاء حکم نماز است بر محمول مرده
از روی عمد و احوط اعاده نماز است نه از روی سهو و نسیان اما اگر از خود باطن باشد مثل خون
خود در هر صورت ضرر ندارد مسئله حمل اجزاء حرام گوشت و میته نجس عمداً نماز باطل است بنا بر احتیاط
۹۲ حکم محمول نجس گذشت مرده
و سهواً ضرر ندارد مسئله زن در نماز محاذی مرد یا پیش از مرد باشد که نماز هر دو شان معاً
بسته شود اگرچه محرم هم باشند احتیاط ترکست و هرگاه حجابی در میان ایشان باشد که در هیچ
حالت یکدیگر را نه بینند یا زیاده از ده ذراع از هم دور باشند ضرر ندارد مسئله هرگاه سهو
در بین نماز فهمید که سلام نماز سابق را نداده آن نماز را قطع کند اگر نماز ثانی بعد از سلام سر
نزده سلام نماز سابق باید بدهد و احتیاط سجده سهو بجا بیاورد و احتیاط نماز سابق را اعاده
کند مسئله کفش در پای نمازگزار باشد و ساق پا پوشیده باشد سر انگشت شست در حال
سجده بر زمین بگیرد ضرر ندارد مسئله هرگاه نماز قضا بر ذمه شخص باشد نماز نافله را بر
خود واجب کند مشکلست هرگاه بر خود واجب کرد احتیاطاً بجا آورد مسئله مو همراه نماز
گذار یا در لباسش باشد ضرر ندارد مسئله هرگاه چیزی مثل لقطه همراه خود نگاه دارد که
صاحبش را پیدا کند از برای نماز ضرر ندارد مسئله شخص بمظنه قبله نماز کرد بعد معلوم شد
که بین مشرق یا مغرب بوده اگر هم بتقصیر در تحصیل علم نکرده بجهت قبله صحیح است نمازش مسئله
شخص مدتی در حمد مثل الصراط المستقیم بکسر گفت بعد از التفات باعتقاد آنکه مضاف الیه است
اقوی اعاده نماز یا قضا آنست چه نماز خود و چه استیجار مسئله بعد از تمام کردن سوره قل
هو الله سه مرتبه کذلک الله ربی گفتن مستحب است بلکه دو مرتبه و یکمرتبه هم وارد شده است
مد در قرائت بقدر دو الف کفایت میکند و زیاده بقدر یک الف حد قرائت بیرون نرود ضرر ندارد
مسئله ادغام با غنه یعنی بپیچیدن صدا در خیشوم در مثل اللهم صل علی محمد و آل محمد احوط است
و اظهار تنوین محمد الذین بمنزله هندسا و وقف بر محمد صحیح است مسئله دیوار یا سقف خانه

هرگاه غصبی باشد نماز در آن خانه صحیح است اما فرش غصبی بر روی زمین مباح نماز در ان باطل است
اگر چه بواسطه باشد **مسئله** نماز وحشت در رکعت اول بجای آیة الکرسی سهوا قل هو الله
خواند فورا ملتفت شد آیة الکرسی را بخواند هرگاه در رکوع رفت بعد بخواطرش امد ان نماز را اعاده
کند و آیة الکرسی تا هم فیها خالدون است بنابر احتیاط **مسئله** اگر اصل نماز وحشت را فراموش
کرد پولش را بصاحبش رد کند و اگر ممکن نشود تصدق بفقرا دهد **مسئله** عدول نماز سابق
بلاحق جایز نیست و لاحق بسابق جایز است بلکه بعضی جاها واجب است و اگر سهوا شروع بنماز
عشا کرد پیش از ادا کردن مغرب در رکعت چهارم هنوز رکوع نرفته متذکر شد منهدم
سازد رکعت را و عدول کند بمغرب اگر وقت مختص مغرب بوده بعد از اتمام احوط این است
که اعاده کند مغرب را و اما اگر برکوع رسیده باشد همان نماز عشا را تمام کند و بعد مغرب
را بجا اورد بلی اگر وقت مختص بنماز مغرب بوده احتیاطا مبنا باید بعد از مغرب اعاده کند عشا را
و هم چنین عدول عصر را بظهر در وقت مختص بظهر اعاده کند ظهر را **مسئله** هرگاه شخص قنوت
را فراموش کرد و برکوع رفت بعد از رکوع بخواند و بسجده رود و اگر انهم فراموش کرد بعد از نماز
قضایش بخواند **مسئله** هرگاه بعد از نماز فراموش کرد نماز احتیاط را و بنماز بعد مشغول
شد در بین نماز بخواطرش امد نماز را قطع کند نماز احتیاط را بجا اورد و اصل نماز را هم اعاده
کند بنابر احتیاط **مسئله** اقوال مستحبه را هرگاه عمدا و اختیارا بی طمانینه بقصد خصوصیت
بجا اورد احتیاطا ان نماز را اعاده کند **مسئله** نماز در زمین و فرش و لباس غصبی از
روی نسیان یا جهل بموضوع که غصب بودن باشد صحیح است **مسئله** جهر بمهر سبحه
بی اختیار بلند شد اگر میتواند نگاه دارد و سجده اول حساب کند و راست بر نشیند بعد
بسجده دوم برود و اگر دوباره بمهر بی اختیار کرفت ذکر سجده را قربة الی الله بگوید
و سجده اول حساب کند **مسئله** الله اکبر را هرگاه وصل بخوانند در اذکار همزه اش را ساقط
کنند و هرگاه بوقف بخوانند ثابت بگذارند هم چنین الحمد لله را اما تکبیرة الاحرام پیش چیزی با و وصل
نکنند تا همزه اش ساقط نشود **مسئله** با مطالبه و قدرت بر اداء دین واجب فوری است

بلکه عدول بنماز احتیاط نماید اگر محل عدول باقی باشد و احوط اعاده نماز است بعد از اتمام میرزا

اگر مسمی وضع محقق نشده باشد میرزا

اداء ان واکر نماند و راضی نکردد طلبکار رد او این حال نماز کرد بعد از رضای طلبکار یا اداء ان اعاده
نماز کرده بود در وسعت وقت قضا کند بنابر احتیاط هم چنین است در ادا نکردن خمس و زکوة هم
مسئله اسم پیغمبر شنیدن او را صلوات فرستادن مستحب است اگر چه در نماز هم باشد مسئله
جواب سلام طفل ممیز در نماز واجب است مسئله سلام کننده بسلام تنها اگر کسی است که خبر را
نقل بر کرفته جوابش واجب است و کفایت میکند سلام علیک مسئله دعا بفارسی کردن رواست در نماز
احتیاط ترک کنند مسئله زن در نماز جهریه قرائت را آهسته بخواند بنابر احتیاط اگر چه نامحرم هم
نشنود صوت او را مسئله هرگاه حرفی از قرائت را غلط گفته باشد کلمه را اعاده کند اگر الف و
لام ندارد و اگر دارد کلمه پیش از آن را بگیرد و مراد از این عبارت است که آن کلمه را با الف و لام اعاده کند
مسئله هرگاه در بین نماز ما یصح السجود علیه گم شد اگر وقت وسعت داشته باشد قطع کند نماز را و الا سجده
کند بر ثوب پنبه یا کتان و اگر نباشد بر معادن مثل عقیق و فیروزج و مانند آنها و اگر نباشد بر پشت
دست سجده کند مسئله حمل نجس در نماز احوط اجتناب است اما اجزاء حرام گوشت فتوی بر اجتناب
است و حمل آن بجهل یا بسهو یا بفراموشی ضرر ندارد بلی اگر در بین نماز ملتفت شود از خود دور
کند و نماز را تمام کند مسئله نجاست در لباس اگر فراموش شده باشد تا نماز تمام شود اعاده
یا قضا کند و اگر در بین نماز بخاطرش آمد قطع کند نماز را در وسعت وقت و اگر وقت تنگ
باشد از خود دور کند و الا بهمان حالت نماز را تمام کند احوط و اولی قضا است مسئله اگر
در بین نماز عالم شد که نجاست پیش از نماز بوده با وسعت وقت قطع کند و اگر در بین نماز شده
باشد و میتواند بی منافی نماز از خود دور کند و تمام کند و اگر نمیتواند قطع کند نماز را و در
ضیق وقت بقسم مذکور تمام کند و اگر بعد از نماز عالم شود بنجاست نمازش صحیح است و اولی اعاده
است در وسعت وقت مسئله باید سر انگشت بزرگ پا در سجده بر زمین رسد گوشت یا
اگر زیادی ناخن باشد ضرر ندارد و سر انگشت را بر زمین گذارد و اگر ناخن زیاد از گوشت باشد
احتیاط آنست بگیرد ناخن را و از برای مسح بلندی ناخن ضرر ندارد اما از برای غسل اگر چرک در زیر آن
باشد ضرر دارد مسئله از گوشت سر انگشت مسح کند و بکنار انگشت بالابری ضرر ندارد

۹۳ در سابق حکم باجتناب ذکر شد اما اجتناب محل احتیاط است اگر ملتفت نکند نماز را از محمول پس اگر ملتفت کند نماز باطل است

احوط دوباره روی انگشتها را مسح کشید نشد **مسئله** بر روی تسبیح پخته سجده صحیح
است **مسئله** هرگاه پیشانی بمهر سجده مظنه کرد که ظاهر نیست بعد از رکوع را بجا بیاورده
برگردد بجا آورد بعد بسجده رود و همچنین هرگاه شک داشته باشد احتیاطا برگردد
مسئله شخص نماز قضا بیشتری که بر ذمه دارد نماز مستحبی را ترک کند بنا بر احتیاط اگر چه
با احتیاط در حالت راه رفتن نشسته یا سواره باشد **مسئله** اگر روزه واجب شخص بر ذمه
دارد روزه مستحبی نگیرد اگرچه در سفر باشد یا آنکه بعد از زوال نیت کند **فصل** در عدول
است **مسئله** نماز ظهر بعصر و مغرب بعشا و مختصی عصر بظهر و مختصی عشا بمغرب و قضا
با ادا و قضائی که ترتیب اعتبار اصلا نمیدانی بقضا و مستحبی بواجبی و مستحبی بمستحبی و واجبی بمستحبی
جایز نیست عدول مگر آنکه خواهی درک جماعت کنی یا نماز ظهر جمعه یا نماز جمعه که میخواستی
سوره جمعه یا منافقین بخوانی سهوا سوره دیگر بنا گردی میتوانی عدول کنی بمستحبی و واجبی را
مسئله نماز انفرادی را بجماعت عدول نمیتوان کرد مطلقا **مسئله** نماز عصر بظهر و عشا
بمغرب یا ادا بقضا و قضائیکه ترتیبش را بدانی بقضا سابق و جماعت بفرادی عدول میتوان کرد
مسئله هرگاه نماز کرده بوده و سهوا دیگر نیت ظهر کرد باطل است و عدول نمیتوان کرد
هرگاه شخص نیت بقصد نماز معینی خواه واجبی خواه مستحبی و سهوا در دل نیت کند شخص دیگر باشد
جاریست نمازی دیگر چون ملتفت نشد باکی نیست همان نماز است که قصد داشته و اول عدول
نمیخواهد **مسئله** اگر اول قصد نمازی کرد و تکبیر گفت بعد بخیال نماز دیگر تمام کرد همان
نماز که اول قصد داشته حساب است اگر بعد موافق باشد **مسئله** انگشتر منقش در عقیق و شبه
آن ممنوع است بنا بر احتیاط از برای نماز گذار اما فروختنش جایز است و احوط اعلام است **مسئله**
هرگاه شخص در نماز قهرا حرکت کند یا نماز [illegible] بکار صوت نماز بیفتد بعد که قرائت کرده ذکر یا
قرائت کرد را بحالت خوانده قربة الی الله اعاده کند ضرر ندارد **مسئله** قرائت جهر [illegible]
کلمه بعضی جاها آهسته خوانده میشود که صدا در گوشی افتد ضرر ندارد **مسئله** فرش [illegible]
مریض حکم [illegible] ندارد که پا نیاک باشد بجهت نماز **مسئله** معفو نیست [illegible] طفل باشد

این احتیاط ترک نشود [illegible]

مسئله اگر مردود مشغول بجا آوردن نماز قضا باشد بعد یا بعد از حد ساعت بیرون نرود نماز مستحبی خصوص روایت را میتوان بجا آورد و نماز استیجاری ظاهر این است که مثل نماز قضای خود باشد [illegible]

مشکل است مگر آنکه از حد جهر بیرون نرود [illegible]

۹۴
پائلذت و صلح
در بخیل جامه کر
چه بخر بدن و چه
با جاره اشکال ندارد
و عدم عفو قوی
بر ندارد

بر شستن جامه اش یا عاریه و اجاره کرفتن بدون مشقت **مسئله** خون زنان نسا و حیوان حلال
گوشت در جامه و بدن مصلی کمتر از درهم معفو است هر چند غلیظه هم باشد اما اگر از
جامه سرایت کرده هر طرفش را مستقلا برآورد کند و از خون غیر همراه مصلی باشد در لباس بود
جانب احوط اجتناب است **مسئله** ذکر کبیر در رکوع و سجود هر گاه سه مرتبه بکوید یقین یکمرتبه به نیت واجب لا بد من
قصد قربت کفایت میکند **مسئله** هر گاه مال الخمس نداده از عین آن مال لباس بخرد و بپوشد
و نماز کند غصب است و نمازش باطل است **مسئله** هر گاه نماز استیجاری باشد موسع بر ذمه شخص
باشد نماز مستحبی را میتواند کرد **مسئله** در نماز مستحبی شخص نمیداند که رکعت سیم است یا نه اگر
سلام نداده است و برخاست این رکعت اول نماز بعد است و نشیند و سلام نماز پیش را بدهد **مسئله**
هر گاه شخص بداند یک نخ غصبی در جامه اش هست و نماز کند نمازش باطل است **مسئله** هر گاه مجهول
غصبی داشته باشد که با فعال نماز متحرک نشود اگر یک تکمه هم باشد نمازش باطل است **مسئله**
هر گاه شخص بسجده رسید و خاطرش آمد که از رکعت پیش یک سجده نکرده و رکوع این رکعت را هم فراموش
کرده این سجده را از رکعت پیش قرار دهد اگر هنوز بسجده نرسیده راست بنشیند اگر بعد از آن
سجده راست بنشیند و قرار بگیرد و برود بسجده و بعد از نماز سجده سهو برای هر زیادتی احتیاطا بجا
بیاورد **مسئله** جوراب که ساق پا را بپوشاند چه مرد و چه زن نماز با آن نکنند بنا بر احوط اگر چه
دیگری نتوان بپوشانند هم چنین غیر جوراب هم همین حکم دارد **مسئله** نماز مستحبی هر گاه تمام
و شرایطش را ندارد مثلا با عمل بجا بیاورد باطل است **مسئله** هر گاه ببینی که شخص ظاهر اینه و
شرایط نماز را ندارد سبب جاهل اگر جاهل است واجب است او را ارشاد کنی و اگر عالم است باید او را امر
بمعروف کنی تا شرایطش **مسئله** وطن شرعی زیاده از دو وطن مشکل است **مسئله** هر گاه هجرت
کند شخص از وطن خود بکر قصد شش ماه ماندن در اینجا نداشته باشد ملکی داشته باشد در عود باید تمام
احتیاطا نمازش را جمع کند مگر آنکه قصد اقامت کند **مسئله** نماز غفیله بعد از نماز مغرب بقصد دو
رکعت نافله مغرب میتوان کرد **مسئله** هر گاه شخص نماز کرد بقصد ادا بعد معلوم شد که قضا بوده صحیح است
احوط اینست که دو دفعه بنیت قضا از آن بعمل آورد و هم چنین است عکس **مسئله** هر گاه

۹۴
احوط در این صورت
اعاده نماز است بعد
از اتمام

مقام تقیه نباشد و شخص نتواند مثل این بود یا سجده کند یا امنی از ضرر باید سجده کند بر آن و هم
چنین است وضو به تقیه ساختن در خفا **مسئله** هرگاه شخص نافله صبح را نکرده نماز صبح کرد
فوت وقت نافله یا فضیلت نافله را بشود قربة مطلقا بجا آورد ضرر ندارد و هم چنین نافله ظهر و عصر را
مسئله هرگاه در قرائت مثل حرفی را غلط گفت سهواً و بعد تا رکوع نرفته ملتفت شد اگر الف و لام
دارد از کلمه پیشترش بگیرد مراد از کلمه پیشتر آن کلمه میباشد که وصل شده باشد بکلمه که الف
و لام دارد مثل المغضوب پس در صورت اعاده باید غیر را هم اعاده کند و بگوید غیر المغضوب
و اکتفا نکند باعاده المغضوب و اگر نه دارد همان را با ما بعدش بخواند بعد سجده سهو از برای زیادتی
احتیاطا بجا بیاورد **مسئله** هرگاه شک دارد که بجز رکعت بعد و بما مانده تا نماز اول نماز ظهر را
بجا آورد اما در وقت غیر مختص بعصر اگر در نماز شک کند که این نماز ظهر است یا عصر نماز ظهر
قرار بدهد **مسئله** در سجده بعض کف دست و لو بعض انگشت بر زمین برسد کفایت میکند
احوط تمام کف گذاشتن است **مسئله** حروف قرائت و غیره را بمخرج گفتن کفایت میکند و بنحو
کمال گفتن احوط است **مسئله** هرگاه شخص نماز مغرب را در دو رکعت سلام داد بی منافی و بنماز
عشا مشغول شد در رکعت اول بخاطرش آمد احتیاطا همان رکعت سیم مغرب قرار بدهد و اگر در
سوره باشد قطع کند و بهمان حمد اکتفا کند و تمام کند و اگر در رکعت دوم باشد تا رکوع نرسیده فوراً
بنشیند و تمام کند و اگر برکوع رسیده باطل است این نماز و آن رکعت ناتمام را اگر ترک کرده بود بجا
بیاورد و بعد از آن در همه صورتها اعاده نماز است بعد از آنکه یک رکعت با قصد بتسبیحات اربع
بجا بیاورد و سجده سهو را بجهة سلامهای بی موقع بکند و هم چنین ظهر و عصر را **مسئله**
هرگاه شخص پیشانیش بمهر نرسیده بخاطرش آمد که رکوع را بجا نیاورده برخیزد و راست بایستد
و برود برکوع و بعد احتیاطا نمازش را اعاده کند اگر در اثنای شدن رکوع را فراموش کرده
مسئله هرگاه بقدر چهار رکعت با سوره وقت مانده باخر وقت و بجز رکعتی سوره آنوقت مختص
بعصر است و بعد ظهر را قضا کند و بعد عصر را هم احتیاطا قضا کند **مسئله** شخص نماز شب را
بر خود واجب کرده پیش از نصف شب نتواند کرد اگر چه خوف داشتن هم داشته باشد

یعنی عمل به نذر نیست منه

واگر چنان میداند که وقت تنگست تیمم کرد بعد معلوم شد که وقت باقیست احوط اینستکه
اعاده کند و اگر چهار رکعت کرده بود مثلاً صبح شد باقی دیگر را تمام کند باکی نیست **مسئله**
هرگاه ضعیفه جز لباس نجس پوشیدنی چاره ندارد و نامحرم حاضر است با همان لباس نماز کند **مسئله**
قطع نماز بجهة دفع عیب یا غنا یا جواهی دیگر یا قلادت جایز است و بجهة ضرر کلی مالی واجب است
و بجهة ضرر جزوی جایز است **مسئله** هرگاه شخص شک کند که این نماز مغرب است یا عشا اگر
در رکعت چهارم است پیش از رکوع رفتن منهدم شد و مغرب را تمام کند و الا همان عشا را تمام کند و احتیاطاً
هر دو را اعاده کند **مسئله** هرگاه کلمه مثلاً از حمد یا سوره غلط خوانده شود و بر تکرارش
منجر بوسواس شود نقلی تکرار کند تا بشک برسد را نوبت دیگر تکرار نکند و اگر تکرارش وسواس
باشد بهمان قسم اکتفا کند و بگذرد **مسئله** شخصی که در رکوع را در سجده گفت بخیال رکوع
بودن پس بخواطرش آمد که در سجده است ذکر سجده را بگوید و بعد و سجده سهو بجا بیاورد
احتیاطاً و همچنین است در رکوع ذکر سجده گفتن را و اگر بی شعور بر زبانش جاری شده سجده سهو
نمیخواهد **مسئله** مسافر مثلاً هفت فرسخ رفت دیگر رفت و یکفرسخ برگشت و شب در آنجا ماند
نمازش را شکسته کند اما اگر یکفرسخ برود و هفت فرسخ برگردد تمام کند **مسئله** هرگاه
شخص اهمال کند در شرایط و اجزاء طمأنینه نماز عمداً در عقاب مثل تارک الصلوة است اما
در حکم تارک الصلوة نیست **مسئله** هرگاه شخص بعد از نماز شک دارد که نجاستی که در
بدنش بود شسته است یا نه نمازش صحیح است از برای نماز بعد ازاله کند احوط و اولی این
استکه آن نماز را اعاده کند **مسئله** شخص عقب کرده بنه دفت مثلاً بی قصد مسافت و
تمام کرد نماز را و در جائیکه قصدش مسافر است تا آنجا است نماز را تمام کند و قتیکه روانه شد
و مراجعت کرد شکسته کند و در مراجعت گذشتن از حد ترخص هم شرط نیست **مسئله**
جائیکه شخص احتیاطاً باید نمازش را اعاده کند اگر وقت نماز بعد تنگ باشد اول نماز بعد را
بجا بیاورد و احتیاطاً از قضا کند و اگر بقدر پنج رکعت وقت باشد هر دو را ادا کند همچنین است
نماز احتیاط از برای شک **مسئله** شخص جائیکه نمازش را باید اعاده کند باحتیاط عدم

قنوتی هرگاه عمدا اعاده نکند با وسعت وقت نماز بعد را بجا آورد هر دو را اعاده کند بنا
بر احتیاط مسئله در نماز با ماموم نمیداند که امام بعض از سوره که بنا داشت بخواند
فراموش کرد و در رکوع رفت ماموم قصد انفرادی کند و خود حمد و سوره بخواند تمام کند ۹۱ هر ۹۱ علی الاحوط میرزا
ماموم در رکوع اول هر رکعتی از دو رکعت نماز با امام اگر برسد درک جماعت کرده و الا فلا
مسئله پیش از هر رکوع و بعد از هر رکوع تکبیر مستحب است مگر بعد از رکوع پنجم که سمع الله
با تکبیر مستحب است مسئله در نماز گریه بر حضرت امام حسین بی اختیار ضرر ندارد اما با
اختیار در آن محتاج بتامل است مسئله لباس غیر ساتر عورت هرگاه جای خودش باشد
و نجس باشد بنجاست غیر حرام گوشت نماز با آن صحیح است مسئله هرگاه شخص در وقت سجده هنوز
پیشانیش بمهر نرسیده شک کرد که رکوع را بجا آورده یا نه بعد از رکوع بجا آورده ام بنا بر احتیاط برگردد و بجا آورد
هر هرگاه بعد از نماز دو نماز یقین کرد که یک رکعت از این دو نماز کم شده و نمیداند کدام نمازش
هست اگر بعد از نماز دوم منافی بجا نیاورده باشد احتیاطا یک رکعت دیگر را بقصد ما فی الذمه بجا آورد
و نماز اول را اعاده کند مسئله بعد از نماز احتیاط یقین کرد نقص نمازش را و مخالف هم اتفاقا
افتاده است احتیاطا آن نقص را بجا آورد و نمازش را اعاده کند مسئله اذان که میان دو نماز
ساقط است در صورت عدم فاصله است و نافله کردن فاصله است و ساقط نیست مسئله در
آخر وقت اگر شخص وضو یا غسل کند یک رکعت نماز درک میکند و اگر تیمم کند چهار رکعت باید
وضو یا غسل کند و یک رکعت را درک کند ۹۲ مسئله در سجده دوم نماز یقین کرد که یک سجده ۹۲ دور نیست که تیمم و درک تمام نماز مقدم باشد میرزا
از رکعت پیش و رکوع این رکعت را هم نکرده سر بر دارد و آن یک سجده را از سجده پیش حساب کند و بعد
از نماز احتیاطا نماز را هم اعاده کند ۹۳ و سجده سهو از برای هر زیادتی بجا بیاورد هر هرگاه شخص ۹۳ این احتیاط را ترک نکنند میرزا
اجیر شود از برای میت بشرط آنکه اذان و اقامه بگوید از برای هر نمازی و بعضی را هم بجماعت ماذون باشد
بجا آورد این شرط اعتبار ندارد مسئله هرگاه شخص در رکعت چهارم یا سیم بخیال رکعت اول یا دوم
مثلا حمد شروع کرد در بین حمد ملتفت شد قطع کند حمد را و تسبیح یا حمد دیگر بخواند بعد از و سجده سهو
برای زیادتی حمد احتیاطا بجا آورد مسئله هرگاه شخص بسم الله را بقصد سوره گفت سهوا سوره

دیگر

دیگر شروع کرده در بین ملتفت شد رجوع کند بهمان سوره و اگر موالات بهم خورده بسم الله را دو
باره بگوید **مسئله** بدانکه موالات هر فعلی بالنسبه بجزء دان فعل است مگر تکبیر و حمد و سوره و
۹۰ تشهد و سلام و تسبیح هرگاه نسبت با موالات انها فوت شود ضرری ندارد بشرط تدارک ان بخلاف موالات
اصل نماز که اگر بهم بخورد فوت شود عمدا و سهوا نماز باطل میشود و اما اگر مثلا یک کلمه را عمدا مقدم
بدارد بر دیگری نمازش باطل میشود **مسئله** نماز جمعه واجب تخییری است یعنی و احوط جمع است

فصل در نیت است **مسئله** هرگاه شخص بداند که چه نمازیست که اراده دارد بجا آورد
بقصد قربت کفایت میکند و لازم نیست بتفصیل اجزاء نماز را بداند و تصور کند بلکه کفایت می
کند تصور اجمالی **مسئله** اگر شخص اصل نماز را قصد واجب کند و اجزاء انرا که نمیداند واجب است
۹۲ یا مستحب انها بقصد قربت بجا آورد ضرری ندارد **مسئله** اگر خوب هم نداند بعضی از افعال صلوة
را و کسی او را تعلیم کند و او متابعت کند صحیح است نمازش و نیت بلفظ آوردن جایز است و احوط
۹۳ ترک است **مسئله** تا قصد یا چه مثل ان نماز و چه در بین نماز و چه در اجزاء ان و چه در کل ان و
چه در واجبات و چه در اقوال مستحبه ان باطل است نماز اگر چه تابع قربت هم باشد یا اگر چه در
اوصاف صلوة هم باشد مثل در مسجد یا بجماعت بودن **مسئله** هرگاه اصل قصد قربت باشد
در ذکر یا در قرائت مثل صدا را بلند کنی بقصد تنبیه و اعلام غیر خصوص در چیز یکه رجحان داشته
باشد ضرر ندارد **مسئله** اگر در نماز مثلا بر خیزی یا بنشینی بجهة تعظیم غیر و بقصد اجزاء
نماز نماز باطلست **مسئله** عجب بعد از نماز مبطل نیست لکن حرام است **مسئله** هرگاه
شخص قصد کند قطع نماز را و پیش از بجا آوردن فعلی از صلوة یا منافی ان قصدش برگشت یا مردد
شد یا معلق کرد خروج نماز را بامری مثل آنکه اگر فلان آمد یا در زمان بعد منافی جا می آورد
و عود کرد پیش از فعل منافی و بجا آوردن فعلی از نماز احتیاطا بعد از اتمام اعاده ان نماز کند

فصل در قیام است **مسئله** قیام واجب رکنی در دو جا میباشد یکی در حال تکبیرة الاحرام
و دیگری متصل برکوع و قیام واجب غیر رکنی در سه جا میباشد در حال قرائة و بعد از رکوع و
در حال تسبیحات اربع **مسئله** هر یک از اقوال مستحبه نماز که در حال القیام باید بجا آورد در قیامش

۹۰ علی الاحوط

۹۲ مگر در ... بیرون

۹۳ یعنی چه ان ... بیرون

مستحب است و ما بین حروف کلمات و آیات نباید بر قدر واجب قناعت مباح است مسئله مراد از قیام
راست ایستادن است بر روی دو پا و قرار داشتن بدن در حال اختیار و اما در حال اضطرار تکیه
کند بچوبی یا غیر بچوبی که قیام صدق کند و الا اقرب به مقدم داشتن نشستن بر حالتی است بقیام
بر نشستن و اگر میتواند بنشیند و اگر درست نتواند بنشیند تکیه کند و اگر نتواند بدست راست
بخوابد یا بقبله مسئله اگر امر مردد شود میان ایستادن بدون قرار و نشستن با قرار باید ایستادن
را مقدم دارد مسئله هرگاه قیام برای رفتن را میتواند و نشستن بقرار نشستن را اختیار
کند هـ اگر بعضی نمازش را ایستاده میتواند بکند ایستاده را مقدم بدارد هر جا که عاجز شد
بنشیند و اگر در بین قرائت باشد ساکت شود وقتیکه نشست قرائت را از همانجا شروع کند
بخواندن و همچنین اگر نشسته باشد و بتواند برخیزد برخیزد و اگر قرائت را هم تمام کرده باشد قیام را
در آنجا اول و بعد برکوع رود مسئله از ایستادن بیکه مرتبه اعلی است اگر عجز حاصل شود تنزل کند بمرتبه
ادنی بالنسبه بخودش تا به پشت خوابیدن و از آخر مرتبه ادنی که پشت خوابیدن است هرگاه قدرت
بهم رساند باعلی یا بعلیا با ایستادن و اگر در هر مقام بتکلیف خود عمل نکند نمازش باطل است
فصل در تکبیرة الاحرام است چونکه رکن است کم و زیاد شدنش بهر قسم که بقصد تکبیرة الاحرام
گفته شود نماز باطل است و اگر بقصد نماز دیگر گفته شود سهواً احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام
مسئله باید بادن الله اکبر بگوید بدون اشباع و حروفش را بمخرج و اعرابش را درست بگوید
و با ترتیب و موالات باشد و همزه اکبر را ثابت و لام الله را مشدد کند و احوط تفخیم کردن لام و زیاد مد
ندادن لام است اگرچه جایز است بقانون معتبر در عربیه باشد و واجب است قیام تمام
در او بلکه پیش از او هم از باب مقدمه و کسیکه درست نمیداند واجب است یاد بگیرد و جایز
نیست نماز کند پیش از ضیق وقت تا اینکه باید یاد گرفتن الله اکبر را فصل در قرائت است
مسئله واجب است در دو رکعت اول فریضه حمد و یک سوره تمام غیر از چهار سوره
سجده و سوره طولانی که نماز بان سبب از وقت خارج شود مسئله گاهی واجب
میشود سقوط سوره مثل تنگی وقت و خوف مسئله جایز است خواندن سوره

یا این معنی که برترک ان قیام و ترتیب آن اقوال جایز است

سجده در نماز مستحبی و بعد از این سجده سجده کند و نماز را تمام کند اما در نماز فریضه
اگر گوش کند این سجده واجب است بعد از نماز سجده کند اما احوط آنست که در نماز ایما کند و
بعد نماز را اعاده کند بعد از سجده کردن **مسئلة** سوره والضحی والم نشرح یک سوره است
و همچنین الم تر و لایلاف و بسم الله جزو سوره است مگر سوره برائة و باید در حال بسم الله معین
باشد سوره و اگر سوره معینه منظورش باشد یا غیر سوره معینه منظورش باشد یا
غیر سوره معینه بخواند نمازش باطل است مگر آنکه سهواً سوره دیگر شروع کند چون متذکر شد
برگردد و اگر موالات باقی است همان سوره را بخواند و الا بسم الله را دوباره بگوید بقصد همان سوره
که میخواهد بلی اگر در بین سوره ملتفت شود تعیین نکردن سوره را در حال بسم الله بجهة غفلة ضرر
ندارد همان را تمام کند **مسئلة** جایز است عدول از سوره بسوره تا از نصف نگذشته مگر سوره
جحد و توحید بلی در حال اضطرار مثل آنکه کلمه یا آیه فراموش کند میتواند عدول کند مطلقا و عدول
بسوره جمعه و منافقین هم میتواند کرد بنا بر تفصیلیکه دارد در محل خود **مسئلة** واجب است
بر مرد جهر خواندن حمد و سوره در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز مغرب و عشا و در غیر اینها
باید آهسته خواند چه مرد و چه زن بلکه زنها را هم در جهریه احوط اخفات خواندن است اگرچه نامحرم
هم صوت ایشان را نشنود و تسبیحات اربع را مطلقا آهسته باید بخواند **مسئلة** مرد در نماز جماعت
که باید بخواند قرائت را واجب است اخفات بخواند اگرچه نماز جهریه باشد **مسئلة** جهر ظاهر
شدن صوت است و اخفات ظاهر نشدن صوت است اگرچه دیگران بشنوند پس صوت را و اگر شخص نسیاناً
جهر یا اخفات را بخلاف خواند هر جا که بخاطرش آمد بحال خود بخواند گذشته اش ضرر ندارد و
اگر عمداً جهر یا اخفات بخواند یا عکس نماز را اعاده کند مگر کسیکه جاهل بحکم باشد بنحو موضوع
و متنبه بسؤال هم نباشد عفو است از برای او **مسئلة** مستحب است جهر خواندن
قرائت نماز جمعه را و بسم الله حمد و سوره در دو رکعت اول ظهر و عصر را **مسئلة** در دو رکعت
یا یک رکعت آخر شخص مخیر است در میان خواندن تسبیحات اربع و حمد تنها اما تسبیحات افضل است
و سه مرتبه باید بخواند بنا بر احتیاط و عدول نکردن از هر یک که شروع کرده به دیگری خلافی

نبوده نیست مگر آنکه بخیال رکعت اول شروع بحمد کرده باشد یا بخیال تسبیح بوده و حمد بر
زبانش جاری شده و لکن بتسبیح یا حمد رکعت بگیرد احتیاطا بعد از نماز دو سجده سهو بجا بیاورد

فصل در شرایط قرائت و سایر اجزاء نماز است **مسئله** اگر شخص اخلال کند در نماز بحرفی
یا حرکت بنائی یا اعرابی یا تشدید یا بدل کند حرفی را مثل آنکه ذال را زا یا آنکه صاد را سین بگوید
یا حرفی را از غیر مخرجش بگوید یا همزه وصل را ثابت بگذارد و همزه قطع را ساقط کند یا اخلال
بموالات و ترتیب کند میان آیات و کلمات و حروف باطل میشود نماز بلکه اقوی و احوط
اجتناب از وقف بحرکت و وصل بسکون است و واجب نیست مراعات چیزهائی که از محسنات
قرائت است مثل تفخیم و ترقیق و مد سنتی و غیر اینها **مسئله** ادغام کردن تنوین و نون ساکنه
بحروف یرملون احوط است خصوصا با غنه اش در واو و یا و کسیکه قرائتش درست نباشد
واجب است یاد بگیرد نزد اهلش اگر چه بجماعت ممکن نشود نمازش مگر کسیکه ممکن نشود او را درست
کردن مثل الال اما اگر نمیتواند درست کند و وقت تنگ شده باشد و درست نشده احوط اقتدا
کردن است و اگر ممکن نشود بدل بیاورد از هر آیه بکر که بداند یا ذکری بخواند بتفصیلیکه در
مقام خودش ثابت است **فصل** در رکوع است و مراد از رکوع خم شدن است بنحوی که چیزی از کف
دست بر سر زانو برسد ع تکبیر بقدری کند و اگر نمیتواند بسر اشاره کند و اگر آنهم نتواند بچشم
اشاره کند **مسئله** ذکر رکوع بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله با
طمأنینه کفایت میکند مگر در ضرورت یا تنگی وقت که یک سبحان الله کفایت میکند **مسئله** در رکوع
نشسته خم شدن است تا صورت برابر زانو برسد و افضل برابر شدن موضع سجده است و اگر
شخص از برای امری دیگر خم شد بحد رکوع خواسته باشد رکوع حساب کند نمیشود
و اگر شخص منحنی باشد تا بحد رکوع باید بجهت رکوع زیاد کند انحنا را تا معلوم شود
رکوع **مسئله** اگر شروع کرد ذکر را سهوا پیش از رسیدن برکوع یا طمأنینه باید بعد
از قرار گرفتن دوباره بخواند و اگر با قدرت خوب راست نشود یا صبر نکند بعد از
راست شدن از رکوع که طمأنینه بعد از رکوع بجا بیاید عمدا نمازش باطل است و

ع اگر شخص نتواند خم شود بقدری که کف دست برسد بقدر ممکن خم شود اگر چه بعضی از آن هم باشد بر زانو برسد صح

فصل در سجود است مسئله باید پیشانی را که ما بین روئیدن مو و ابرو و جبینین
است گذاشت در حال اختیار بر زمین غیر معدن یا روئیدنی از زمین غیر خوردنی آدمی اگر
چه در حال مرض بخورند اگر چه پوست یا مغز میوه یا میوه نارس هم باشد و غیر از پوشیدنی حتی پنبه
و کتان لکن بر پنبه که گاهیست که لباس میکنند احتیاط دارد اما کاغذ که اصلش از چوب یا
و چیزی در آن بنا شد که سجده بر آن صحیح بنا شد اگر چه رنگین هم باشد میتوان سجده کرد بر او و
اگر اینها میسر نشود بر کل وضع جبهه میتوان کرد و اگر کل بر جبهه بچسبد هر دفعه باید پاک کرد
۹۱ و اگر اینهم ممکن نشود بر لباس معمول از پنبه یا کتان اگر اینهم ممکن نشود بر معادن مثل قیر و زاج
و غیره و اگر اینهم ممکن نشود بر پشت دست سجده کند مسئله اگر پیشانی بر چیزی که سجده بر آن
صحیح نیست برسد و نتواند بکشد بر ما یصح السجود علیه قرار دهد احتیاط همان نماز را تمام کند
و اعاده کند مسئله باید موضع سجده که موضع پیشانی است پاک باشد بلکه مشتبه بنجس نباشد
با اجتناب و شش موضع دیگر بر زمین قرار داشته باشد یا جهل زائد بر ذکر واجب تا ذکر تمام شود مسئله
۹۲ موضع جبهه شرط است که از کف پا یکی بلندتر احتیاط و پست تر از موضع ایستادن نباشد اما
۹۳ مواضع دیگر که دو سر زانو و دو کف دست باشد پستی و بلندیش ضرر ندارد مسئله ذکر سجده مثل
ذکر رکوع است مگر ذکر کبیری اش که سبحان ربی الاعلی و بحمده است مسئله اگر پیشانی بقدر
مستی نتوان گذاشت بجهت جراحت و غیره گودی بکند که اطراف پیشانی بر زمین برسد و اگر اینهم ممکن
نشود جبین را بگذارد و احوط مقدم داشتن جبین راست است و اگر اینهم ممکن نشود ذقن را بگذارد و
اگر اینهم ممکن نشود خم شود بقدر امکان و اگر ممکن شود جای سجده را بلند کند و اگر ممکن نشود ایما کند بسر
و اگر ممکن نشود ایما کند بچشم و احوط آنستکه مهر را بر پیشانی برساند تا امکان بلکه شش موضع دیگر
را هم هر یک که بتواند بزمین برساند احوط است و نشستن بعد از سجده اولی و قرار گرفتن واجب
فصل در تشهد است مسئله باید تشهد را تمام بخواند با صلوات و شرایطش در قرائت گذشت بلکه
باید با طمانینه باشد و اولی تا آخرش و بزرگتر انعا نشستن کند بنا بر احتیاط فصل در سلام است
مسئله بعد از السلام علیک که مستحب است اگر السلام علینا را میگوئی تمام بگو که واجب

۹۱ در تقدیم معادن بر پنبه سینا است چنانچه گذشت منه

۹۲ بلکه فوق پنبه است منه

۹۳ احوط در اضافه مراعات است منه

حنا میشود و بعد گفتن السلام علیکم مستحب است و اگر السلام علیکم را میگوید تمام بگو احتیاطا
که واجب حنا میشود دیگر بعد از ان السلام علینا مستحب نیست **مسئله** صحیح است نماز زن در
لباسیکه زی مرد است و هم چنین مرد در لباسیکه زی زن است اگرچه پوشیدنش معصیت است
و لو احتیاطا نیست در نماز **مسئله** حمل اجزاء حرام گوشت با نماز کردن اشکال است و پوست سگ آبی
و قندس اگر در عرف خز نامیده نشود اشکال است و در کلاه و عرقچین حریر و مثل اینها که ملبوس
باشد نماز در اینها اشکال است **مسئله** اگر سجاف جامه حریر باشد اشکال است و سجاف جامه اگر چهار
انگشت بیشتر باشد اشکال است و وصله حریر بر جامه اشکال است اینها همه اشکالش از برای مردان است
مسئله باکی نیست محمول بودن حریر یا ملصق بودن آن مثل کلاغه حریر که بر جنت چسبیده
باشد **مسئله** هرگاه شخص عریان کیاه یا برگ درخت مثلا بیابد عورتش را بپوشاند و نماز
کند و اگر نیابد چیزی را مگر گل را بر عورتش بمالد و نماز کند با رکوع و سجود با امن از ناظر محترم
و اگر نیابد گل دستش بر عورتش گذارد و با ایماء نماز کند اگر نگاه کننده نامحرم نباشد
اما اگر باشد ناظر نامحرم نشسته نماز کند و از برای رکوع و سجود ایما کند و از برای سجود زیاد
تر ایما کند بقسمیکه عورتش ظاهر نشود و شش و صفحه را باید رفت بر زمین بنشاند و جای سجده
را بلند کند با قدریکه پیشانی بر آن برسد [illegible] **مسئله** اگر این نشسته از ناظر
محترم و نیابد گودالی پنهان شود در آن و مثل امن از ناظر نماز کند بلکه اگر نیابد بلا این با
گودی با قدرت عورت خود را پنهان کند با رکوع و سجود اگر بتواند نماز کند و اگر نتواند با ایما
برای رکوع و سجود نماز کند **فصل** در اوقات نماز است **مسئله** وقت مختص بنماز ظهر اول
زوال است و زوال شناخته میشود به نصب کردن سیخی بر زمین مثلا اگر سایه آن کم میشود ظهر
نشده و اگر زیاد میشود ظهر شده اینوقت بقدر یک نماز ظهر بشود مختص ظهر است و بقدر یک نماز
عصر بشود تا مغرب مانده اینوقت مختص نماز عصر است و در ما بین مشترک است ظهر و عصر **مسئله**
اول وقت فضیلت نماز ظهر اول زوال است و آخر آن سایه که زیاد میشود از شاخص بقدر شاخص شود
و از افضل است بجا آوردن نماز ظهر در وقتیکه سایه شاخص که مقدار تا مقدار هفت [illegible] زیاد شود

در مختلف مقدار بسجار رجوع بغیر نمایند میرزا

دو وقدم

دو قدم که دو سبع شاخص است که یکزراع میشود مسئله اول وقت فضیلت عصر اینست که سایه زاید از
شاخص مثل شاخص شود بنابر احوط و آخرش اینکه سایه زاید مثل شاخص شود اگرچه اقوی است که فضیلت
نماز عصر بوقتی که سایه شاخص از چهار قدم زیاد شود م وقت اجزای عصر دو وقت است یکی پیش از
فضیلتش و یکی بعد از فضیلتش تا آخر وقت و وقت اجزای ظهر یک وقت است بعد از فضیلتش تا آخر وقتش
مسئله وقت مختص مغرب اول مغرب است تا بقدر یکه نماز مغرب بشود بعد مشترک میشود با عشا تا بقدر
نماز عشا مانده بنصف شب شود آن وقت مختص عشا است بلی این وقت اختیار است مسئله وقت اضطرار آن
که بجهة عذر باشد بقدر نماز عشا است تا طلوع صبح صادق و آن وقت مختص نماز عشا میشود م وقت فضیلت
مغرب اول مغرب است تا سرخی مغرب بر طرف شود و آن وقت اول فضیلت نماز عشا است تا ثلث شب مسئله
وقت اجزای عشا دو وقت است یکی پیش از فضیلتش و یکی بعد از فضیلتش تا آخر وقتش و وقت اجزای مغرب
یک وقت است بعد از فضیلتش تا آخر وقتش م وقت فضیلت صبح اول صبح صادق است تا سرخی مشرقیه
ظاهر شود و بعد وقت اجزایش است تا طلوع آفتاب مسئله اگر از برای هر نمازی مقدار یک رکعت
از وقتش باقی باشد باید مشغول شوند بقصد اداء یا قربت مطلق مسئله باید کسانیکه عذر ندارند
علم بوقت داشته باشند و مشغول نماز شوند و اقوی اینستکه بشهادة عدلین اکتفا میتوان کرد و باذان
مؤذن اکتفا نمیتوان کرد اگرچه عادل و عارف بوقت هم باشد مسئله صاحبان عذر مثل کور
یا غیره یا آنکه مانعی در هوا باشد مثل ابر بمظنه میتوانند کرد اگرچه احوط و افضل تاخیر است تا
علم حاصل شود و اگر ظاهر شود خطا شخص و تمام نمازش در غیر وقت شده اعاده کند و اگر جزئی
از نمازش در وقت شده اگرچه همین سلام واجب باشد صحیح است مسئله با شک بدخول وقت
بلکه ظن غیر معتبر و نسیان بوقت نماز باطل است اگرچه بعضی نماز هم در وقت شده باشد و غافل بمراعات
وقت که بعد از نماز ملتفت شود پس اگر تمام نمازش در وقت واقع شده صحیح است و همچنین جاهل
بحکم اگر بقصد قربت نماز را بجا آورده باشد مسئله اگر در بین نماز بفهمد غافل و وقت معلوم
نباشد باید اعاده کند مسئله افضل اینستکه هر فریضه را در اول فضیلتش بجا آورند
مگر نماز عصر در روز جمعه و روز عرفه که مستحب است زود بعد از نماز ظهر بجا آورند و مستحب است

علی تامل است

تاخیر نماز مغرب و عشا تا حاج بمشعر برسند و یا بجهت گرما یا علتی دیگر تا حضور قلب حاصل شود یا
کسیکه منتظر جماعت باشد یا صائمی که نفسش یا او در صیام نفر باشد یا کسیکه دیگران منتظر او باشند
یا مستحاضه کثیره که میخواهد غسل کند و نماز کند در وقت فضیلت یا مربیه طفل بجهت شستن یکجا به
جامه اش را در شبانه روزی یا کسیکه دفع بول و غایط کند بخود یا کسیکه نماز قضا دارد تا آخر
وقت یا کسیکه نافله گذارد است پس تاخیر اینها مستحب است **مسئله** کسیکه عذر دارد
و امید بر طرف شدن عذر است واجب است تاخیر نماز از اول وقت آن **فصل** در قبله است
مسئله مدار بر صدق استقبال قبله است پس ضرر ندارد بعض اجزاء بدن بیرون باشد از قبله
که منافی با صدق استقبال نباشد از برای بعید از برای بعید اگر افاده علم کند باستقبال اکتفا
میکنند مثل محرابی که معصوم در آن نماز کرده باشد و علاماتی که در شرع قرار داده شده است
مثل جدی است که از برای اهل اواسط عراق مثل کوفه و بغداد و نحو اینها در پشت منکب که میان کتف
و گردن است بر پشت گوش راست قرار دهند و شرقی عراق مثل بصره در گوش راست و غربی
عراق مثل موصل در میان دو کتف و اهل شام پشت کتف چپ نه منکب و اهل عدن میان دو چشم
و اهل صنعا بر گوش راست و اهل حبشه که نوبه باشند بخلد چپ و بلاد مغرب بر گوش چپ
قرار میدهند و سهیل بر عکس جدی میباشد و دیگر شمس است برای اهل عراق که میل میکند
در وقت زوال بطرف دماغ از برای کسانیکه جدی میان کتفین ایشان باشد **مسئله** با علم
ممکن شود اعتماد بر امارات نکنند **مسئله** هرگاه ممکن نشود علم و امارات شرعیه با جد و
جهد تمام عمل بظن میکنند اگرچه بقول کافری هم حاصل شود و اگر عدلین خبر دهند و اجتهاد
خودش خلاف باشد وجوب و نماز کردن خالی از قوه نیست و اعتماد کرده میشود بر قبله بلد مسلمین
در صلوة ایشان و قبور و محرابهای ایشان مادامی که ندانند بنای قبله ایشان را بر غلط **مسئله**
هرگاه شخص نماز کرد بآن جهتیکه مامور بآن بود باعتبار مظنه یا تنگی وقت پس ظاهر شد خطا
آن بعد از نماز اگر نمازش ما بین یمین و یسار واقع شده صحیح است و اگر در بین نماز بفهمد
میگردد بسمت قبله در حال سکوت و تمام میکند نماز را و همچنین است حکم ناسی و جاهل

۹ و مشغول لهم بیت ... یعنی ...

۹ اینها محتاج بتامل است ... مهر

بحکم که قاصر باشد اما اگر مقصر باشد احوط بلکه اقوی لزوم اعاده است مسئله اگر بعد از فراغ معلوم شود پشت بقبله بوده لاعاده یا قضا کند و اگر تجاوز از مشرق یا مغرب بوده لاحتیاطا قضا کند یا اعاده کند در هم چنین است حکم هرگاه ظاهر شود خطاء مذکور در اثناء نماز مسئله هرگاه شخص اخلال کند با استقبال قبله عمدا واجب است از سر گرفتن نماز را در وقت و در خارج وقت چه فاحش باشد انحراف یا نه ولکن اگر قصد کند بر این خروج از اسم استقبال مسئله هرگاه مالک مکث در زمینش را نهی کند و وقت تنگ باشد شخص در حال بیرون رفتن از اقرب طرق نماز کند و اگر با اذنش مشغول نماز شد و بعد گفت و ضرر عظیم باو نمیرسد بیرون رفتن تو واجب است بروی و در حال خروج نماز را تمام کنی و اگر در وسعت وقت باشد استیناف نماز کند هـ اگر هم خود مبدا نهی کرده است و مشغول نماز شد بعد نهی کرد تو را اگر وقت وسعت دارد نماز را قطع کن و برو و اگر در حال رفتن تمام کنی و بعد استیناف کنی احوط است و اگر وقت مضیق است در حال بیرون رفتن تمام کن نماز را

فصل در منافیات نماز است و آن دوازده چیز است حدث و تکفیر و استدبار و کلام و قهقهه و بکاء و ماحی الصلوة و اکل و شرب و آمین و شک در رکعات و زیاده و نقصان رکن مطلقا و غیر رکن عمدا **مسئله** حدث هر چه ناقض طهارت است **مسئله** تکفیر در شرع دست هم انداختن در حال عمد و اختیار **مسئله** استدبار عمدا و سهوا اگر چه ما بین یمین و یسار باشد و جهتها هم چنین است بالنسبه باستدبار اما اگر بی جبر یا سهوا ما بین مشرق و مغرب منحرف شود باطل نیست نماز **مسئله** کلام عمدا حرف متعارفی است که آدمی زند **مسئله** قهقهه خنده با صدا است و بی صدا هم اگر حبس کند در دل که تغییر بدهد احوالش عمدا **مسئله** بکا گریه است غیر گریه که از خوف نار و شوق جنت باشد عمدا و گریه بر سید الشهدا فی اختیار ضرر ندارد و با اختیار در آن تامل است **مسئله** ماحی الصلوة عمدا و سهوا اگر در عملیست که صورت نماز را از بیرون رود مثل **مسئله** اکل و شرب خوردن و آشامیدن است عمدا هـ آمین بعد از و لا الضالین گفتن حرام است عمدا بلکه مطلقا در نماز ترک کند علی الاحوط هـ شک در رکعات که ذکر خواهد شد و زاید و نقصان چیزی از نماز کم کردن و زیاد کردن است اما رکن است عمدا و سهوا و اما واجب غیر رکن عمدا نه سهوا

فصل در نماز آیات است **مسئله** اما قسمی از نماز آیات

این است که نیت کند و تکبیر بگوید و حمد و سوره بخواند و برکوع رود بعد از ذکر رکوع راست شود
باز حمد و سوره بخواند و مستحب است قنوت بخواند و برکوع رود بعد از ذکر رکوع راست شود
باز حمد و سوره بخواند و برکوع رود و چون راست شود باز حمد و سوره بخواند با قنوت و رکوع
رود و چون راست شود باز حمد و سوره بخواند و رکوع رود و بعد از راست شدن از رکوع پنجم سمع
الله لمن حمده مستحب است پس بسجده برود بعد از دو سجده راست شود بقیام و رکعت دویم هم مثل رکعت
اول است و قنوتش که پیش از رکوع اول و سیم و پنجم مستحب است فصل در جماعت است **مسئله**
هرگاه شخص قضا یقینی ندارد و میخواهد احتیاطا بجا بیاورد بجماعت ماموماً میتواند اما ترك
امامت احوط است **مسئله** هرگاه ماموم تسبیحات اربع سه مرتبه باید بخواند و امام یکمرتبه بخواند
اقتدا باو نکند و اگر امام سه مرتبه میخواند و قصد قربة الی الله و کرچه یکمرتبه واجب باشد اگر اقتدا کند
ضرر ندارد **م** ماموم دو رکعت چهارم مثل بعد از که در رکعت سیم فرادی شده بجهت فاصله شدن
نمازش صحیح است احوط و اولی اعاده است **مسئله** هرگاه شخص نماز ظهر خود را بعصر امام اقتدا
کند بقصد آنکه در دو رکعت آخر فرادی شود و نماز عصر هم با امام اقتدا کند ضرر ندارد **م** هرگاه
شخص بناداده شک دارد که قصد اقتدا کرده یا نه اگر ظاهر است بر او حال اقتدا مثل سکوت و غیره
احتیاط این است با قصد فرادی کند یا عدول بمستحبی کند اگر قضا یقینی ندارد و تمام کند یا قطع
کند مستحب است پس از آن اقتدا کند **مسئله** هرگاه ماموم عمدا پیش از امام سر از رکوع یا سجود بر
دارد و باز برگردد عمدا بجهة متابعت نمازش باطل است بلکه دور نیست بطلان اگر برگردد سهو
و زیادتی رکن شود **مسئله** اولی استیناف نماز است در صورتی که رکوع کند ماموم
عمدا پیش از امام در حالتیکه امام مشغول قرائت باشد و همچنین اگر ماموم پیش از خواندن
ذکر رکوع عمدا سر از رکوع بردارد استیناف کند نماز را **مسئله** سزاوار است از برای
ماموم در نماز جهریه که صوت یا همهمه امام را بشنود که سکوت در قرائت کند بلکه احوط است
برای او بلکه باطل است اگر نماز باشد در حال قرائت امام **مسئله** هرگاه شخص بداند که اگر اقتدا
کند حمد را تمام نمیتواند کرد احوط این است که صبر کند تا امام برکوع رود و او در رکوع امام

تکبیر

لو یعنی ترك ان اقتدا در آن نماز احوط است منه

عو بنا بر احوط و اولی منه

[illegible]

تکبیر بگوید و برکوع رود مسئله هرگاه شخص در نماز نافله باشد که جماعت برپا شود و بترسد
از فوت یک رکعت اقلاً جماعت مستحب است از برای او قطع نافله هرچند پیش از تکبیر گفتن امام باشد
مسئله دور بودن ماموم از صفی که میخواهد بعد از اقتدا بآن ملحق شود زیاد از یک ذرع
شاه نفر ما نباشد مسئله ماموم در بین قرائت امام میخواهد قصد فرادی کند مرخص است اما
حمد را از سر بگیرد بقصد قربت بنابر احوط اگرچه امام در سوره باشد مسئله هرگاه امام تسبیح اربع
را سه مرتبه میخواند اما ماموم میداند که نمیتواند سه مرتبه بخواند اقتدا کند ضرر ندارد و در زیادتر
از یکمرتبه تسبیح هرچه میرسد بخواند بنابر احوط مسئله امام که مشغول نافله نشده باشد اذان
از برای نماز شروع کند ضرر ندارد مسئله هرگاه شخص نداند که رکعت چندم است اقتدا اگر
و حمد و سوره را قربة الی الله خواند و رکعت ثانی هم چنین فهمید حمد و سوره را خواند ضرر ندارد اگر حمد
تمام نشده برکوع رفت بعد معلوم شد که رکعت چهارم بود احتیاطا نماز را اعاده کند بعد از اتمام ٩١
بخبر عدل واحد یا غیره هرگاه علم بعدالت شخصی حاصل شود خوبست که بخبر عدلین یا اقتدا کردن جمعی
از مسلمین که از احوال ایشان با خبر باشند و مطمئن باشند با ثبات که ظن بعدالت امام حاصل شود نیز خوبست
مسئله هرگاه منی شود از برای امام که باید بعد نماز را احتیاطا اعاده کند از برای ماموین باکی
نیست و اعلام کردن امام ایشان را هم لازم نیست مسئله هرگاه امام در رکوع رفت و ماموم در تسبیح اربع
ایستاده بود زیاده از یکمرتبه نقد بخواند که تا امام برکوع نرسد بنابر احتیاط مسئله ماموم مسبوق
فراموش کرد حمد و سوره را امام که برکوع رفت ملتفت شد متابعت کند و احتیاطا نماز را اعاده کند ٩٢
اما سجده سهو نمیخواهد مسئله ماموم با غیره در رکعت سیم یا چهارم بخیال رکعت اول یا دویم حمد خواند
در بین یا بعد بخاطرش آمد ٩٣ تسبیح بخواند و بعد از نماز دو سجده سهو احتیاطا بجا آورد مسئله هرگاه ماموم
در رکعت سیم یا چهارم فراموش کرد تسبیحات اربع را وقتی بخاطرش آمد که امام برکوع رفت اگر میتواند
یکمرتبه بخواند برکوع با امام برسد اگر نمیرسد یا قصد فرادی کند یا یکمرتبه بخواند و رکوع رود در سجده
با امام برسد احتیاطا نماز را اعاده کند یا تسبیح بخواند و متابعت کند و بعد احتیاطا اعاده کند مسئله ساقط
است در رکعت اولین نماز قرائت حمد و سوره از ماموم هرگاه ماموم با حمد و سوره بخواند اخفات بخواند اگرچه جهریه

٩١ و احوط در این صورت اعتبار اطمینانست و وثوق و احتمال دارد که مراد از عبارت نیز همین باشد منه

٩٢ و احتمال آن است بعض ... انتظار ... حمد و سوره ... بخواند منه

٩٣ این مسئله در سابق گذشت میرزا

باشد مسئله باید اهل جماعت ترتیب تکبیر بگویند خواه صف اول باشند خواه غیر آن بقسمی که دو
از ماموم پیش از امام زیاده از یکربع شاه نباشد احتیاطا و اگر سابق مشغول تکبیر است مستحب است تا
مشغول نیت کردن باشد چنانچه در اول وقت در سنت است لا میرزند بعد نیت کردن لاحوط ضرر ندارد
مسئله هرگاه ماموم در نماز جهریه هیچ صوت امام را نشنود در قرائت خود بخواند بقصد قربت
مطلقه نه بقصد جزئیت و اگر تمام نکرده که امام برکوع رود او هم برود و اگر فراموش کرد هرجا
که بخاطرش آید بخواند هرچه میرسد و اگر در بین خواندن بجائی صوت امام را بشنود بخواند
بلکه ضرر ندارد و اگر عمدا هم باشد بخواند ضرر ندارد و اگر بشنود صوت امام را گوش کند و اگر اخفاتی
باشد که هرگاه بگوید و اولی سبحان الله گفتن است و قرائت خواندن مکروه است مسئله نماز نافله
را میتوان قطع کرد و فریضه را با جماعت اقتدا کرد و هرگاه شخص فریضه را فرادی کرد میتواند باز
مستحبا بجماعت اقتدا کند بشرط آنکه قضاء یقینی بر ذمه نداشته باشد مسئله ماموم در غیر رکعة
اولش هم چنانچه میداند که برکوع میرسد که امام راست شود در رکوع رود در سجده با امام برسد
اگرچه سجده دویم باشد و همچنین است در رکعت اول اگرچه در حال قیام امام تکبیر بگوید و احوط در
این صورت قصد فرادی است تا بعد از تمام اعاده است مسئله اگر پیش از امام سهوا سلام واجب را
گفت احوط اینست که بعد از امام باز بگوید و دو سجده سهو قربة الی الله بجا بیاورد و اگر عمدا گفت
بی قصد انفراد یا خبطا نماز را اعاده کند مسئله هرگاه در مسجد وارد شوی که اهل امام راتب
دارد مشغول بودند بنماز یا باشند یا فارغ شده باشند و در تعقیب باشند تو خواهی فرادی نماز کنی
و نماز تو مطابق باشد با نماز ایشان ولو بعضا بلکه مخالف هم باشد چه دور باشی و چه نزدیک
که یک مجلس باشد عرفا چه پیش باشی از ایشان چه عقب و چه با حد جا بین ایشان اذان و اقامه مگو
که جایز نیست اگرچه امام جماعت هم نشناسی مسئله شخصی که نماز قضا یقینی بر ذمه داشته
باشد نماز مستحبی را ترک کند بنابر احوط و اگر در نماز واجبی باشد خواسته باشد عدول بمستحبی
کند که درک جماعت کند نمیتواند بنابر احتیاط بلی عدول بقضا ٥٢ میتواند کرد که رفته درک جماعت
کند مسئله شک میان امام و ماموم اعتبار ندارد مگر آنکه ماموم شک بخود خود کند شک

٥١ احوط اینست که هرگاه صوت امام را نشنوند فی الجمله ترک کند قرائت را بالمره منه

٥٢ در عدول بقضا در غیر صورت تنگی اشکال است منه

شک کند که من یک سجده کرده ام یا دو سجده اعتنا ندارد یک سجده دیگر بجا آورد و هم چنین در هر جزو
از نماز حتی رکعات مسئله امام در رکعت سیم مثلا حمد بخواند و ماموم رکعت دویمش باشد
باید او هم حمد و سوره بخواند یا قدری و اگر درست نتواند بخواند بدل بیاورد یا تکرار کند
یا ذکر بخواند بقاعده که هست در محل خود مسئله ماموم سر از سجده برداشت بتصور اینکه امام در
سجده است متابعت کرد بعد معلوم شد که سجده دویم امام بوده سجده دیگر بجا آورد و بعد
از اتمام احتیاطا نماز را اعاده کند مسئله ماموم شش تکبیر افتتاحی پیش از تکبیرة الاحرام امام
میتواند بگوید مسئله هرگاه شخص وارد بر جماعت بود و متیقن شود و نداند که چه نماز است قضا است
یا ادا جهریه است یا اخفاتیه اقتدا کند ضرر ندارد مسئله هرگاه شخص نماز مغرب را بعشا اقتدا
کرد و در قیام شک کرد که این رکعت سیم است یا چهارم صبر نماید تا امام رکوع رود و سجدتین را
بجا بیاورد که معلوم شود ضرر ندارد مسئله نماز آیات مرتب بیکدیگر اقتدا میتوان کرد
و لازم نیست که امام اعلام کند مامومین را که چه نماز است اما اگر برکوع اول نرسیده داخل
نکرده صبر کند تا رکعت دیگر هرگاه امام بعض سوره را داشت فراموش کرده نخواند و برکوع رفت
ماموم قصد فرادی کند و حمد و سوره بخواند اما بعد از رکوع بگوید سمع الله و تکبیر مستحب است و هر
نماز یک روزی است مثل نماز زلزله مادام العمر فوریتش باقیست و لهذا ادا است و از برای میت اگر بجا بیاورند
این نماز را نیت قربت کفایت میکند مسئله شخص در رکوع شک میکند که امام در رکوع بود
رسیدم یا نه اعتنا ندارد بشکش و با جماعت است مسئله حایل از برای اهل جماعت میان مردان
و زنان ضرر ندارد مسئله شخص عادل دشنام بمؤمنی بدهد فاسق میشود اما اگر توبه کند باز
عادلست مسئله ماموم پیش از امام تکبیر گفت بعد ملتفت شد یا عدول بفرادی کند یا عدول
بمستحبی کند اگر فضل بر ذمه خود میداند قطع کند و تکبیرة الاحرام را بعد از امام بگوید و الا نمازش
باطل است مسئله نماز جماعت مستحب مؤکد است در جمیع نمازهای واجب خصوص نماز یومیه و جماعت
در هیچ نمازی واجب نیست مگر در نماز جمعه و عیدین با شرایط و کسیکه قرائتش صحیح نیست با قدرت
یاد گرفتن آن مسئله باکی نیست جماعت کردن نمازهائی که بحسب اصل شرع واجب بوده

کذشت این مسئله مبنی بر احتیاط است میرزا

باشد و بعد مستحب شده مثل نماز عتیکه در این زمان و نماز واجبی که قضا کرده شود از غیر بر وجه
تبرع یا نماز واجبی که فرادی کرده باشد و شخص مستحباً خواهد بجماعت اعاده کند **مسئله**
نماز یومیه هر یا بد بکری اقتدا میتوان کرد قضا را با دا و عکس آن قصر را با تمام و عکس آن بلکه
نماز طواف بیومیه و عکس آن بجماعت میتوان کرد اما نماز مستحبی بجماعت نمیتوان کرد مگر نماز
طلب باران **مسئله** نماز مستحبی که بر نذر واجب شده باشد و نماز احتیاط در شکرا نمیتوان
بر جماعت کرد بنا بر احتیاط و اگر امام و ماموم شریک باشند در شک در عدد رکعات نماز
احتیاط الشکرا بجماعت میتوان کرد **مسئله** بدو نفر مکلف جماعت منعقد میشود و زن بمرد و
زن میتواند اقتدا کند و مرد بزن اقتدا نمیتواند کرد **مسئله** هر گاه امام در رکوع ذکر رکوع
را تمام کرده باشد که ماموم برسد خود بنشیند و اگر بعد در رکوع با امام نرسد باشد تا مطمئن دارد که
رسیده نمازش باطل است مگر اینکه مطمئن شود که در حال رکوع امام رسیده با رکوع ه اگر شک
داشته باشد برکوع رسیده یا نه قصد تکبیر بگوید بلکه اگر نرسیده باشد قصد فرادی میکنم یا در
قیام صبر میکنم تا امام از سجده فارغ شده برخیزد و رکعت اول خود قرار میدهم خوبست ه
باید صف اول مامومین امام را ببینند و اگر مامومین حایل باشند ضرر ندارد و صفها بعد
باید صف پیش خود را ببینند بنا بر احتیاط و اگر همان صف خود را ببیند کفایت نمیکند بنا بر احتیاط
و باید در همه حالت نماز ببینند مگر زن که امامش مرد باشد حایل برایش ضرر ندارد **مسئله**
اگر حایل پنجره باشد که دیده شود ضرر ندارد و اما اگر شیشه باشد احوط اجتناب است ه
اگر در بین نماز حایل بهم رسد و بماند نماز بجماعت باطل است و اگر بگذرد مثل حیوانی یا آدمی
ضرر ندارد **مسئله** باید جای ایستادن امام زیاد از یک شبر متعارف بلندتر از جای ماموم نباشد
علی الاحوط و اما سراشیب باشد بیجای کی نسبت بلندتر بودن جای مامومین از جای امام ضرر
ندارد **مسئله** جایز نیست جماعت بدو بودن ماموم از امام یا از مامومین
آن قدر که در وی بسیار باشد لکن احوط اینست که از جای ایستادن امام تا جای
سجده ماموم بیشتر از یک ذرع شاه مخمسا فاصله نباشد و همچنین صفوف مامومین

واگر

۵۲ صلوة جهر بر دا بلحضا نیه و عکس آن نیز جایز است بیژ

۵۳ اگر چه احوط در آن نیز ترک است بیژ

۵۴ پس نماز را تمام کند و اعاده نیز نماید الاحوط میرزا

۵۵ یا من معنی که اگر متوا هله بلند نیز ملا

واگر در بین نماز فاصله حاصل شود زیاده از قسم مذکور قصد فرادی کند بنا بر احوط
مسئله وقتیکه فرادی شد نمیتوانند بکر عدول بجماعت نمایند کرد **مسئله** جایز نیست
که ماموم پیشتر از امام بایستد بلکه در هر حالت ماموم قدری پست تر از امام باشد حتی در سجود هم
کفایت میکند **مسئله** شخص در جماعت باید قصد اقتدا کند اگر قصد اقتدا نکند و حمد و سوره
نخواند یا سکوت طویل بشود باطل است نمازش اگر چه شرط ان نماز هم بجماعت کردن باشد
مثل یومیه **مسئله** باید بشخص عادل واحد اقتدا کرد اگر فاسق باشد یا نشناسد او را و اقتدا
کند کنز کار و نمازش باطلست **مسئله** اگر علم حاصل کند که امام حالی دارد که گناه کبیره
را نمیکند و اصرار بر صغیره ندارد یا بحسن ظاهرش ظن حاصل میکنی که حالتی دارد است که
منع میکند او را از مرتکب شدن گناه کبیره و بی اعتنائی کردن ندارد یا انکه دو عادل خبر بعدالت
او بدهند و ظن حاصل کنی یا جمعی معتبرین کردن اقتدا کنند با او و ظن یا علم حاصل کنی
بعدالتش اقتدا کن **مسئله** اگر اقتدا با امام حاضر کردی که عادل میدانستی و بعد معلوم شد
که انکه منظور تو بود غیر او است اما این هم عادلست نمازت صحیح است و اگر بشخص معین با اسم اقتدا
کردی بگمان انکه حاضر است بعد معلوم شد که غیر او است اگر چه او را هم عادل بدانی نمازت باطل
است اگر چه در بین نماز هم باشی **مسئله** اگر در بین نماز عذری از برای امام بهم رسد ماموم
باقی نمازش را عدول با امام دیگر میتوانند کرد بنا بر اقوی **مسئله** جایز است از برای ماموم در حال
اختیار عدول بفرادی کند اگر چه در اول هم قصدش باشد که در دو رکعت اخر عدول بفرادی کند
مسئله از ماموین ساقطست حمد و سوره در دو رکعت اول و دویم خصوص در صلوة جهریه که صوت
امام را بشنوند بلکه اگر نشنوند اصلا بر سبیل قربت مطلقه بخوانند حمد و سوره را و اگر بخوانند هم
ضرر ندارد و اگر صلوة اخفاتی باشد مستحب است بذکری مشغول شوند مثل سبحان الله و الحمد لله
و صلوات و لی تسبیح است **مسئله** اگر امام در قنوت باشد که ماموم تکبیر بگوید مستحب است
متابعت کند بخواندن قنوت لکن نه بقصد جزئیت و هم چنین در تشهد هم متابعت کند تا نشستن بتجافی
احوط آنکه در رکعت دویم خودش قرائت را اخفات کند اگر چه صلوة جهریه هم باشد و در رکعت اخر

در اکتفا بظن بدون حصول وثوق اشکال است میرزا

امام اختیار دارد میخواهد متابعت کند تا سلام واجب بعمل آید و اگر نمیخواهد سر از سجده که بر
داشت برخیزد و نمازش را تمام کند مسئله جایز نیست عمداً تقدیم افعال نماز خود را بر افعال
نماز امام چنانچه جایز نیست تأخیر افعال خود را از افعال نماز امام عمداً بتأخیر فاحش و اگر عمداً
چنین کرد کناهکار است و نماز جماعت کردن او صحیح است و احوط نیت انفراد است و احوط
از آن اعاده نماز است و اگر سهواً چنین کند مثل آنکه پیش از امام برکوع رود مثلاً اگر ممکن باشد
بکردد ذکر واجب رکوع را بکوید و الا بکوید سبحان الله بکوید احتیاطاً و راست شود و با امام برکوع
رود و ذکر واجب رکوع را بکوید نمازش صحیح است هر چند احوط اعاده نماز است در صورتی
که پیش از امام از رکوع سهواً راست شد و متابعت کرد و هر کاه تا وقت بر کردد و متابعت
کند امام باو برسد ضرر ندارد و اما اگر عمداً بماند و متابعت نکند کناهکار است و فی صحة
و احوط اعاده نماز است و اگر تا وقت بر کردد امام باو برسد ضرر ندارد و بهمان حال باشد
مسئله متابعت در اقوال واجب نیست مکر آنکه بشنود صوت امام را اگر احتیاط متابعت کردن ۹۲
است و اما اگر سهواً چیزی از تشهد پیش افتاده همانرا بقصد قربت اعاده کند مسئله واجب
تکبیرة الاحرام بعد از امام بکویند و همچنین سلام واجب اما هر کاه سلام را عمداً پیش از امام
بکویند احتیاطاً نماز را اعاده کنند مکر آنکه قصد فرادی کنند و بکویند و اگر سهواً پیشتر بکو
احتیاطاً بعد از امام باز بکویند و دو سجده سهو بنیت قربت بجا بیاورند مسئله هر کاه
امام بعضی از حروف قرائت را قدرت بر درست خواندن نداشته باشد و ماموم درست
بخواند اقتدا نکند اما حروف غیر قرائت اگر چنین باشد ماموم اقتدا کند ضرر ندارد مسئله
ماموم اگر نتواند که تسبیح اربع را سه مرتبه بخواند زیاده از یک مرتبه هر چه ممکن است بخواند
بقسمی که برکوع برسد بنا بر احتیاط ه اگر بعد از نماز معلوم شود که امام فاسق یا کافر یا بی طهارت
بوده مثلاً نماز کذشته او صحیح است و اگر در بین نماز بفهمد قصد انفراد کند و نماز را تمام کند ه
هر کاه ماموم عالم باشد بنجاست غیر معفوه در بدن یا لباس امام در صورتی که مبدا آنکه امام
جاهل بان هست اقتدا نکند بنا بر احتیاط و در صورتی که نسیان کرده باشد امام بطریق اولی اقتدا نکند مسئله ۹۴

۹۱ عدم جواز تقدیم افعال و تأخیر فاحش عمداً مطلقا و احوط انفراد است در صورت مذکوره

۹۲ اختصاص بشنیدن ندارد بلکه از هر طریق که علم باقوال امام داشته باشد متابعت احوط است میرزا

۹۳ جواز اقتدا بعید نیست میرزا

۹۲ جواز اقتدا به ...

اگر مثلا امام تسبیحات اربع را یک مرتبه بخواند و ماموم تا به سه مرتبه بخواند اقتدا نکند که مشکل است
مسئله جایز است اقتدا کردن با امامی که متیمم یا صاحب جبیره یا صاحب جروح یا قروح باشد
مسئله ماموم ایستاده با امام نشسته نمیتواند اقتدا کند همچنین عاری با لابس
مسئله هرگاه امام جزئی از نمازش فراموش کرد و متنبه نشد قصد فرادی کردن ماموم واجب
است در صورتی که درک نماید و الا قصد فرادی لازم است مسئله هرگاه شخص بجماعت نماز کرد
و قضا بر ذمه خود بیند میتواند امامت کند برای کسانیکه نماز نکرده اند مسئله مستحب است
که صفهای جماعت راست باشند بمحاذی بودن کتفهای مأمومین و طولانی تر بودن صف بعد که
متصل باشد بصف پیش ضرر ندارد مسئله مستحب است که تا امام قد قامت الصلوة گفت مأمومین
برخیزند و اهل فضل را در صف اول جا دهند مسئله مکروه است تنها ایستادن در صورتی
که میان صف خالی باشد بلکه میباید در آن مکانی که خالی میباشد بایستد مکروه است مشغول
نافله شدن وقتی که امام قد قامت الصلوة گفت و شنوانیدن بامام اذکار خود را و مستحب است
که امام بشنواند بمأمومین اذکار خود را فصل در احکام مسافر است هر مسافر باید بقصد
طی کردن هشت فرسخ متصل داشته باشد یا چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن یا در یک شب یا
بقسمی که شبی فاصله نشود هرگاه در بین چهار فرسخ شبی فاصله شود احتیاط جمع است مگر آنکه قصد
ماندن ده روز کند پس تمام معین است مسئله اما حد فرسخ سه میل است هر میلی چهار هزار
ذراع است هر ذراعی بکلفتی بیست و چهار انگشت و هر انگشتی بکلفتی هفت جو و هر جوی بکلفتی
هفت موی از موهای وسط از یابو است هرگاه چیزی از این مسافت کم باشد یا شک یا ظن در مسافت
باشد نماز تمام است بلی در صورت مظنه احوط جمع است و اگر ممکن شود تحصیل علم بدون عسر و حرج
احوط وجوب تحصیل است مسئله اگر در اثنای راه بفهمد که مسافر است اگرچه باقی مانده راه
بقدر مسافت نباشد قصر کند و ابتدای مسافت از بلدهای کوچک یا متوسط از قلعه است و اگر قلعه
ندارد آخر خانه های آنست و بلدهای بزرگ آخر محله است مسئله اگر قصد مسافر در
رفتن باشد و چند روز طول بکشد طی کردن مسافت را ضرر ندارد مگر بجهت تفرج باشد مثلا و روزها

بپیما طی کند مسافر است در این صورت احوط جمع است **مسئله** اگر کمتر از چهار فرسخ در یکروز مکرر
ایاب شد کند و زیاده از هشت فرسخ هم بشود مسافر نیست **مسئله** اگر راه رفتن کمتر از چهار
فرسخ باشد و برگشتن از راه دیگر زیاده از چهار فرسخ برگردد اگرچه راه برگشتن هفت فرسخ
هم باشد سفر نیست و احوط جمع است **مسئله** هرگاه در بین مسافت مردد شد در رفتن یا نرفتن قصدش
برفتن شد اگر در حال تردد چیزی از راه نرفته مسافر است شکسته کند و اگر مسافت طی کرده اما
غیر از آنچه آمده و آنچه برود بقدر مسافت هست نماز را شکسته کند و احوط جمع است هرگاه باقی
مانده بقدر مسافت نباشد و هرگاه باشد شکسته کند **مسئله** هرگاه شخص در بین مسافت قصد
ماندن ده روز کند یا بوطن برسد تمام کند و همچنین اگر در تردد باشد تا سی روز تمام شود
مسئله هرگاه مابین دو وطن هشت فرسخ کمتر باشد تمام کند بلی اگر چهار فرسخ باشد یا
زیاده کمتر از هشت فرسخ باشد ولی جمع است مستحبا **مسئله** مراد بوطن جائیست که
شخص قرار گرفته باشد بقصد همیشه ماندن و انقدر بماند که عرفا صدق کند وطن او و شرط نیست
شش ماه ماندن اگرچه احوط است ۵ و ملک داشتن و متحد بودن وطن شرط نیست **مسئله** هرگاه قطع
وطن کند و برود و چون مراجعت کند اگر ملکی ندارد شکسته کند نماز را و اگر ملکی دارد احوط جمع است
هرگاه شش ماه مانده باشد اگر جائی ملکی دارد و قصد وطن و همیشه ماندن ندارد شکسته
کند اما اگر شش ماه مانده باشد احوط جمع است **مسئله** هرگاه مسافر در بلد واحد علم به ده روز
ماندن دارد یا قصد ده روز ماندن کند که از ترخص هم بیرون نرود و در ظن و شک هم باشد در
ماندن نماز را تمام کند و اگر یک نماز تمام کرد بعد منشی شد که باید برود تا آنجا است تمام کند اگرچه
از ده روز هم بگذرد و هر وقت که رفت شکسته کند **مسئله** ولایت کاظمین و بغداد دو بلد
است و نجف و مسجد کوفه دو بلد است اما با یک قصد ماندن ده روز در یک بلد داشته باشد هم
اما بلدهای بزرگ که خارق عادت است قصد اقامه در یک محله آن باید داشت و غیر از قسم مذکور نماز
شکسته است **مسئله** هرگاه شخص در بلد اقامه پیش از ده روز یا بعد از ده روز از حد ترخص بیرون
رود اگر برگشتن با قصد ده روز ماندن تازه دارد نماز تمام است و الا جمع است احتیاطا قصد

۵ این احتیاط ترک نشود

مدة

فرسخ و تقدیم هر یک ضرر ندارد و اما اگر بعد از آمدن شد بنا و قصد ده روز ماندن دارد تمام
کند و در رفتن و مقصد و برگشتن فرقی ندارد **مسئلهٔ** اگر از ترخص بیرون نمیرود تا هفت فرسخ
مثلاً و قصد ده روز ماندن دارد در اینجا تمام میکند و در راه اولی جمع است و اگر هشت فرسخ
میرود شکسته میکند هرگاه خارج شدن از حد ترخص مراد این است که صدا در بلدهائی متوسط مانند بلد
مثل کربلا و نجف در اینجا نرسد و بعبارة اخری صدا اذان اعلی بلد با اینجا نرسد و شکل دیوار
خانهای آخر بلد دیده نشود اما بچشم و گوش وسط و هوای معتدل و احوط اعتبار هر دو است
مسئلهٔ بلدهای عظیمه اعتبار ترخص آن بمحله مسافر است و اعتبار قصر یا اتمام داخل شدن یا خارج
شدن حد ترخص است و بعد از ماندن در تردد سی روز حکم اقامه عشره است **مسئلهٔ** هرگاه شخص
بقصد سفر از ترخص بیرون رفت و منتظر رفقا است اگر مطمئن است بآمدن رفقا و رفتن سفر نماز
را شکسته کند و اما هرگاه سفرش موقوف است بآمدن رفیق و مطمئن نیست بآمدن ایشان و بمسافت شرعی
نرسیده تمام کند و احوط جمع است اگر چهار فرسخ رسیده است و همچنین تمام کند اگر قصدش برگشت
از سفر یا مردد شد پیش از رسیدن بهشت فرسخ تمام کند و احوط جمع است **مسئلهٔ** هرگاه شخص
مثلاً عقب گم شده برود هیچ قصد و بنای مسافت نداشته باشد مردد در رفتن و مردد در مراجعت
هر چه راه را طی کند نمازش تمام است در رفتن و برگشتن و اگر در برگشتن مسافت دارد قصر میکند
مسئلهٔ هرگاه شخص سفرش سفر معصیت باشد مثل صید کردن لهو یا ظلم کردن یا قطع طریق
کردن یا اعانت ظالم یا بجهت اطاعت ظالم سفر کردن و غیره تمام است نمازش **مسئلهٔ** نماز را
تمام کند دائم السفر بشرط آنکه ده روز در وطن نماند یا در غیر وطن بقصد اقامه ده روز نماند یا
ده روز بی قصد اقامه بعد از تردد سی روز در غیر بلد نماند و الا نمازش قصر میشود در سفر
اولش و سفر دویم احوط جمع است و سفر سیمش تمام بشرط آنکه باز قصدش و کسبش سفر باشد و
صوم در هر حال تابع نماز است در قصر و اتمام **مسئلهٔ** مسافر در مسجد الحرام و مسجد رسول
و حائر جناب سید الشهداء و مسجد کوفه مخیر است میان قصر و اتمام ولی احوط قصر است و افضل
تمام اما روزه نگیرد **مسئلهٔ** اگر شخص نداند که در سفر باید نماز را شکسته کرد و باین جهت در سفر

تمام کند صحیح است نمازش بخلاف آنکه بداند در سفر شرعی قصر است و نداند سفر چه قدر و چیست و تمام
کند باید شکسته اعاده یا قضا کند **مسئله** هرگاه مسافر عالم باشد که باید شکسته کند و
تمام کند باطل است نمازش **مسئله** هرگاه فراموش کند سفر خود را و تمام کند اگر وقت هست
اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد **مسئله** هرگاه شخص در اول وقت حاضر است
نماز نکرد و در آخر وقت مسافر است نماز را شکسته کند و اولی جمع است و اگر در اول وقت مسافر
و در آخر وقت حاضر است تمام کند و اگر قضا شود اعتبار در بحال وقت فوت است در قضا آن نه اول
وقت که بر ذمه او تعلق گرفته است **مسئله** هرگاه شخص بالتبع غیر سفر رود و بداند که بقدر
مسافت میبرد او را شکسته کند نماز را و اگر نداند که بقدر مسافت میرود تا شک یا مظنه داشته باشد
در رفتن مسافت تمام کند و واجب نیست بر او که از متبوع سؤال کند و بر متبوع نیز واجب نیست
که او را اعلام کند بمسافت **فصل** در نماز قضا است **مسئله** واجب است قضا نمازهای یومیه
غیر از نماز جمعه در خارج وقت بر کسیکه نکرده باشد آنها را اصلا یا بر وجه صحیح در وقت بجهة عذر
و غیره مگر کسانیکه مستثنی است در محل خود مثل دیوانه و طفل و کافر که مسلمان شود و غیره و
قضا بعینها مثل ادا است در رکعات و در جهر و اخفات و در قصر و تمام و قضا حضر را در سفر باید
تمام کرد و سفر را در حضر باید شکسته کرد مثل حالیکه در آن حال فوت شده **مسئله** هرگاه مرد
قضا زن را اجیر شود قرائت جهریه را جهر بخواند و هرگاه زن قضا مرد را اجیر شود جهریه را احوط
اخفات خواندنست **ه** اگر قضا یقینی خود دارد قضا غیر را احتیاطا اجیر نشود و نماز مستحبه را ترک
کند بنا بر احتیاط **مسئله** کسیکه قضا یقینی بر ذمه خود دارد واجب است که عزم قضا کردن در
هر زمان داشته باشد **مسئله** اگر ترتیب نماز قضا شده را بداند واجب است ترتیب بکند
و هرگاه نداند و ممکن شود که بترتیب عمل نماید چنین کند مثل آنکه اول نماز ظهر و عصری از او فوت شده
و نداند ترتیب هر یک را اول نماز ظهر را قضا کند بعد عصر را بعد باز ظهر را یکبار یا آنکه پنج نماز یک
شبانه روز فوت شده و ترتیبش را نمیداند پنج شبانه روز نماز کند هر شبانه روزی ابتدا بیک نمازی
تا ترتیب حاصل شود و اگر ممکن نشود ترتیب ابتدا بهر نمازی که خواهند کنند **مسئله** هرگاه

مثلا

مثلاً ده نماز صبحی از او فوت شده ده نماز صبح کند به این قصد که نماز اول قضا آنکه اول فوت شده
دوم آنکه دوم فوت شده لکن لازم نیست بلکه بقصد ما فی الذمه کفایت میکند **مسئله** هرگاه نداند
چند نماز یا چند شبانه روز بر ذمهٔ او است بقدری نماز کند تا مطمئن شود برائت ذمه را **مسئله** و
اگر یک نماز در میان شبانه روز فوت شده و نمیداند کدام است اگر حضر است یک دو رکعتی و یک سه رکعتی
و یک چهار رکعتی بقصد ما فی الذمه بکند و قرائتش را خواهد جهر بخواند یا اخفات اختیار دارد و
اگر سفری باشد یک سه رکعتی بکند و یک دو رکعتی بقصد ما فی الذمه **مسئله** هرگاه چند نفر یک نماز میت را
اجیر شوند اگر بدانند ترتیب را باید ترتیب بکنند و واجب نیست تقدیم قضای خود را بر ادای خود لکن اگر
یک قضا بر ذمه باشد یا قضا از روز یا از شب بر ذمه باشد و دیگر قضا بر ذمه نباشد یقیناً احوط
مقدم داشتن آنست بر ادا **مسئله** ترتیب در غیر قضای یومیه نیست **مسئله** اجیر برای صوم
و صلوة میت باید عادل باشد یا دانند او را **مسئله** نماز قضائی که ترتیبش را نمیدانند اگر چند ظهر مثلاً
پی در پی بکند همچنین چند عصر یا چند مغرب یا چند عشا یا چند صبح ضرر ندارد بشرط آنکه بدانند
شبانه روزی متعاقب هم فوت شده والا شبانه روز را تمام کند بعد شروع کند بشبانه روز دیگر **مسئله**
و اگر ترتیب را نمیدانند و میخواهند نماز ظهر را مثلاً مشغول شود مشغول عصر شد عدول نکند
و اگر بداند ترتیب را عدول کند بنا بر [illegible] **مسئله** نماز قضا یقینی بر ذمهٔ شخص باشد احوط ترک اعمال
مستحبه است و مستحبات دیگر را ضرر ندارد بجا آورد **مسئله** هرگاه شخص شک دارد که اگر سوره
بخواند نمازش قضا میشود باید بی سوره بخواند **مسئله** هرگاه شخص احتمال میدهد که قضا بر ذمه‌اش
هست میتواند بقصد قربت بجا بیاورد قضا را و قربت یعنی رضای خدا هست در بجا آوردن این عمل و
همچنین هر عبادتی بقصد قربت کفایت میکند و مراد بقربت در همه جا همین است که ذکر شد **مسئله**
هرگاه شخص احتمال بدهد یعنی بعضی از نماز خودش یا در نماز غیر و بقصد ما فی الذمه از برای خود یا از
برای غیر که میت باشد نماز را بجا آورد مستحب است و همچنین است روزه و واجبات دیگر **مسئله** هر شخص نماز
که دارد باید قصد عزم قضا کردن داشته باشد اگر عزم نداشته باشد معصیت کار است
و نماز قضای یقینی اگر بر ذمه دارد اجیر غیر نشود بنا بر احتیاط **مسئله** شخص نماز قضای خود

۹۱ احوط [illegible]

۹۲ بشرط آنکه [illegible] با ولغ نیز [illegible] مباشد [illegible]

۹۳ این مسئله [illegible] تفصیلش [illegible] کر اکرامانعی [illegible] خوف [illegible] سوره را بخوانند [illegible]

[illegible]

و والدین هر دو و فرزند هم دارد هر یک را مقدم دارد مجزاست **فصل** در شکیات **مسئله**
شکیات بیست و یک قسم است پنج قسم آن اعتبار ندارد شک بعد از سلام و شک بعد از وقت و
شک بعد از محل و شک کثیر الشک و شک هر یک از امام و ماموم با حفظ دیگری و هشت صورت
آن باطل است و در این هشت صورت احوط اینست که رویّه کند اندکی که سکوت طویل منافی نماز
عمل آید که اگر بیشتر از آن بخاطرش آمد عمل کند اگرچه بطور مظنه هم باشد اول شک در رکعات نماز
دو رکعتی واجبی غیر از نماز احتیاط دویم شک در رکعات نماز سه رکعتی سیم در نماز چهار
رکعتی که پای یکی در میان باشد چهارم شک در نماز چهار رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از
اکمال سجدتین پنجم شک در میان دو و پنج ششم در میان سه و شش هفتم شک در میان چهار
و شش هشتم آنکه نداند چند رکعت کرده است و هشت صورت دیگر باطل نیست و در این
هشت صورت مستحب آنست روی کار قینیت بعد از آن اگر علم یا مظنه اش بطرفی رفت عمل شک را بعمل
آورد بتفصیلیکه خواهد آمد اما اول شک میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین بعد از فکر بنا
را بر سه میگذاری و تمام میکنی بعد یک رکعت ایستاده نماز احتیاط کفایت میکند دویم شک میان
دو و سه و چهار بعد از سجدتین بنا را بر چهار میگذاری و تمام میکنی و بعد دو رکعت ایستاده و دو
رکعت هم نشسته بجای آوری سیم شک میان دو و چهار بعد از سجدتین بنا را بر چهار میگذاری
و تمام میکنی و بعد دو رکعت ایستاده بجای آوری **مسئله** چهارم شک میان سه و چهار هر جا که باشد
بنا را بر چهار میگذاری و تمام میکنی و بعد یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته کفایت میکند اما دو رکعت
نشسته افضل است پنجم شک میان چهار و پنج بعد از سجدتین بنا را بر چهار میگذاری و تمام میکنی
بعد دو سجدهٔ سهو واجب بجای آوری اما در حال قیام فرو نشین و بنا را بر چهار بگذار و تمام کن
و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آور کفایت میکند **مسئله** ششم شک میان سه و پنج
در حال قیام فرو مینشینی و بنا را بر چهار میگذاری و تمام میکنی و بعد دو رکعت ایستاده بجای آوری
هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال قیام فرو مینشینی و بنا را بر چهار میگذاری و تمام میکنی
و بعد دو رکعت نشسته و دو رکعت هم ایستاده بجای آوری اما اول دو رکعت ایستاده را بجای

اولی مسئله هشتم شک میان پنج و شش در حال قیام فرو می‌نشینی و بنا را بر چهار میگذاری
و تمام میکنی بعد دو سجده سهو واجب بجا می‌آوری مسئله این شکها که در حال قیام
فرو نشستی بعد از تلافی و تدارک از برای بحول الله بیجا و از برای قیام بیجا و تسبیحات اربع و تکبیر بیجا
اگر گفته بودی از برای هر یک دو سجده سهو احتیاطا بجا آوری مسئله هر یک از این شکها
اول فکر کن بقسم مذکور اگر علم یا مظنه بجائی یعنی بطرفی رفت آن وقت بطریق مذکور عمل
کن و الا بعلم یا مظنه عمل کن مسئله نماز احتیاط چه نشسته و چه ایستاده بعد از نیت و تکبیر حمد
تنها بخواند آهسته قنوت ندارد و باقی اجزای دیگرش مثل نماز تمام کن مسئله هرگاه بعد از محل
شک شک کند مثل آنکه در تشهد شک کند که شک بعد از سجدتین شک سه و چهار بود یا آنکه
شک سه و چهار و پنج بوده مثلا بنا بر شک حالا گذارد و تدارک بیشتر را بجا آورد هر هرگاه در رکعت
چهارم شک کند که شک میان سه کرده و سه بوده بعد از سجدتین بود یا پیش از سجدتین بعد از سجدتین
قرار دهد مسئله هرگاه شک کند بعد از نماز که شکم موجب یک رکعت نماز احتیاط بوده یا دو رکعت
ایستاده اوط آنست که هر دو را بجا بیاورد و نماز را هم اعاده کند مسئله هرگاه بعد از سلام
شک کند که شکم چه شکی بوده دو رکعت ایستاده نماز احتیاط و دو رکعت هم نشسته و دو سجده
سهو بجا آورد و نماز را اعاده کند بنا بر احتیاط مسئله مقصود از شک مساوی بودن طرفین
است اگر یک طرف ظن حاصل شود حکم یقین دارد در نماز بنا بر اقوی و واجب است عمل بآن خواه
متعلق بفعل باشد یا برکعات یا متعلق برکعات شد یا غیر آن مسئله هرگاه عمل بظن کرد بعد
از آن شک دیگر عارض عمل بشک کند مسئله هرگاه چند شک عقب یکدیگر عارض شود شک
اخیر را بگیرد مثل آنکه ایستاده شک کرد میان سه و چهار و بنا گذاشت بر چهار بعد از سجدتین باز
شک میان دو و چهار کرد و بنا را بر چهار گذاشت بعد از شروع بتشهد شک میان دو و سه
و چهار کرد باید بنا را بر اخیر گذارد مسئله هرگاه شک کند که این که عارض شده است شک است
یا ظن شک قرار دهد مسئله اگر شک کند که آنچه پیش عارض شده بود شک بود یا ظن
شک قرار دهد مسئله در جاهائی که تلافی دارد یعنی شکی که موجب بطلان نشود

سه
از برای قیام بیجا
و نحو خالی از قوه
نیست و از برای
ما عدای این احتیاط
خوبست بر [illegible]

اول بروی کفایت میکند و در غیر اینها بروی کنند تا از صوت نماز بیرون رود بنا بر احتیاط

فصل در سهو نا بست مسئله با چیزی از نماز کم میشود یا زیاد و بعد بخاطرش می آید
اگر رکن باشد و داخل رکنی دیگر نشده بر گردد آنرا بجا بیاورد و اگر داخل رکن شده باطل
است و هم چنین اگر غیر رکن شده محلش باقیست بجا آورد و الا نماز صحیح است بلی سجدهٔ سهو
از برای هر چه سهو کرده است باید بجا آرد احتیاطا مگر سجده و تشهد که قضا باید اول
باید خوانده شود و بعد سجده سهو بکند مسئله سجدهٔ سهو پنج موضع واجب میشود
کلام بیجا و سلام بیجا و تشهد فراموش شده و سجدهٔ فراموش شده و شک چهار و پنج بعد از
سجدتین مسئله سجدهٔ سهو بعد از سلام قصد میکنی از برای هر چه که هست و میروی
بسجده و میگوئی ابتدا بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد سر بر میداری و آرام مینشینی
و باز میروی بسجده و میگوئی همین را و سر بر میداری و آرام مینشینی و میگوئی اشهد ان لا اله الا
الله زیادتی وحده لا شریک له احتیاطا و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد
السلام علیکم زیادتی و رحمة الله و برکاته احتیاطا مسئله مظنه در نماز حکم علم دارد و مظنه بعدد نماز
حکم شک دارد اما احتیاط ترک نشود مسئله هرگاه شخص بعد از نماز سجدهٔ سهو را فراموش کرد
هر وقت بخاطرش آمد بجا آورد و اگر در نماز باشد بعد از نماز بجا آورد و اگر وضو ندارد بسازد
مسئله هرگاه شخص در بین نماز شک کند که نماز ظهر است مشغول است یا عصر ظهر حساب
کند مسئله غیر از پنج موضع که سجدهٔ سهو واجب است دیگر هر زیادتی و کمی که سهوا در نماز
اتفاق افتد سجده سهو احتیاط است حتی از السلام تا کفتن بس و هم چنین زیاد شدن از کار
مستحبی سهوا پس هرگاه در حال برخواستن بعد از سجده دویم مثلا بجای بعد از سجدهٔ اول گفت
استغفر الله را بعد از نماز دو سجدهٔ سهو احتیاطا بجا بیاورد و هم چنین ذکر مستحبی از اجزاء
نماز که سهوا بیجا گفته شود اما زاید و نقصان که سجدهٔ سهو میخواهد للاحتیاط از روی سهو است
نه عمدا مثل تسبیحات اربعه بیجا سه مرتبه هم یکمرتبه سجده سهو میخواهد اما سلام هر سلامی یکمرتبه و
حمد بیجا یکمرتبه و سوره هم یکمرتبه و بلا سر بیجا هم یکمرتبه میخواهد و هم چنین است افعال نماز

مکر تمام چنانچه کذشته میرزا

مسئله

مسئله هرگاه شخص شکیات و سهویات و سجدهٔ سهو و ظنیات و منافیات را نداند و هیچ یک
در نمازش اتفاق نیفتد نمازش صحیح است اما تحصیل آنها بر او واجب است و اگر ترک واجب کند
عمداً فاسق است مسئله شک میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین بنا را بر سه گذاشت و برخواست
در تسبیح بود که ظن اش بدو رفت فوراً بنشیند و تشهد را بخواند و برخیزد و نماز را تمام کند
از برای هر یک انتقال بحول الله و قیام و تسبیح اربع بیجا سجدهٔ سهو احتیاطاً بجا آورد مسئله
شخصی هرگاه در رکوع رکعت دوم نماز احتیاط ایستاده یا در دو رکعت نشسته خاطرش آمد
که اصل نمازش سه رکعت بوده دست از این نماز بردارد و راست شود و مشغول رکعت چهارم شود
و نماز را تمام کند و بعد احتیاطاً نماز را اعاده کند و سجدهٔ سهو نمیخواهد مگر بجهت تشهد و
سلام بیجا و اگر در قیام باشد می نشیند و رکعت اول را بجای رکعت چهارم سلام میدهد و هم
چنین اگر در رکعت اول در حمد باشد بهمان حمد تنها اکتفا کند و تمام کند و احتیاطاً نماز را اعاده
کند بعد از سجدهای سهو مسئله اگر ملتفت شد که اصل نمازش تمام بوده در بین نماز احتیاط
خواهد قطع کند یا عدول بمستحبی کند بدو رکعت سلام دهد اگر قضا بر ذمه خود نمیداند مسئله
مقدمه فعل مثل سر از برشدن بسجده و برخواستن هرگاه زیاد شود سجدهٔ سهو نمیخواهد اگر بعض
قرینه بجا آورد ضرر ندارد مسئله هرگاه شخص بعد از سلام فراموش کرد تشهد یا سجده
فراموش شده را اگر قضا کند و منافی مبطلی سر نزده انا و بعد له تسهد احتیاطاً آنها را بجا آورد
با سجدهٔ سهو و نمازش را اعاده کند مسئله هرگاه شخص رکعت احتیاط را فراموش کرد بی منافی
و نماز بعد را مشغول شد در بین نماز خواطرش آمد اگر محل عدول باقیست عدول میکند بنماز احتیاط
والا آن نماز را قطع کند احتیاطاً و نماز احتیاط را بجا آورد و احتیاطاً نمازش را هم اعاده کند مسئله
هرگاه شخص در سجده مثلاً شک در دو سه کرد بی التفات سر از سجده برداشت ملتفت شد فکر کند
اگر ظن اش بطرفی رفت بهمانه عمل کند والا پیش از اکمال الحنا کند مسئله هرگاه شخص شک کند با
سه و چهار در حال قیام و یقین کند که یک سجده در همین رکعت نکرده نمازش باطل است مسئله
هرگاه شکی کرد که باطل است نماز و در یکطرفش احتمال صحیح بودن باشد مثل شک

چهار و شش تمام کردن بخواهد قطع کند نماز را مسئله هرگاه در حال شک منافی نماز بجا بیاورد عمداً نماز را اعاده کند نمازش صحیح است اما گناه کار است و اگر سهواً بشود منافی بقسمی که باطل باشد نماز احتیاط نماز احتیاط را بجا آورد و نمازش را اعاده کند مسئله و اگر در اجزاء نماز احتیاط خللی بهم رسید مثل اصل نماز است در بطلان و موجب سجده سهو بودن مگر در شک که بنا را بر زیادتر میگذارد اگر زیادتی در نمازش نشود و الا بنا را بر کمتر میگذارد مسئله باید نماز احتیاط را بعد از تکبیر حمد تنها آهسته بخواند و قنوت و اذان و اقامه ندارد و رکوع و سجود و تشهد و سلامش مثل نماز است مسئله هرگاه بعد از بنا شک سلام داد و بعد از سلام فهمید نا تمامی نمازش را بدون منافی با تمام نماز تمام کند و سجده‌ها سهو را بجا آورد و اگر بفهمد تمام بودن نمازش را دیگر نمی‌خواهد مسئله اگر بفهمد بعد از دو رکعت نماز احتیاط که اصل نمازش سه رکعت بوده احتیاط یک رکعت چهارم را بجا بیاورد با سجده‌ها سهو و احتیاط نماز را اعاده کند مسئله اگر بعد از نماز بفهمد مطابق بودن نماز احتیاط را با اصل نمازش احوط و اولی اعاده نماز است فرع تشهد سجده فراموش شده مثل تشهد و سجده نماز است پس هرگاه در بین تشهد جزء از آن شود بعد ملتفت شود اگر منافی عمدی و سهوی سر نزده بجا آورد آن جزء و ما بعدش را و اگر منافی سر زده احتیاطاً تشهد را بخواند و نمازش را هم اعاده کند مسئله اگر نماز احتیاط و تشهد سجده سهو هر سه را باید بجا بیاورد بی سجده سهو را مؤخر دارد و لهذا احوط تقدیم رکعت احتیاط است بر تشهد فرع اگر تشهد و سجده بر ذمه باشد هر یک که مقدم بوده مقدم دار بنابر احتیاط شدید و اگر ندانی تقدیم و تأخیر هر یک را احوط اینست که تقدیم داده هر یک را تأخیر بکوی یعنی تکرار کنی و نماز را اعاده کنی فرع اگر هم چون دانستی که تشهد مقدم بوده ابتدا با آن کردی و بعد معلوم شد خلاف بوده احوط اینست که اعاده کنی بقسمی که ترتیب حاصل شود و نماز را اعاده کنی فرع اگر موجب سجده سهو متعدد باشد باید سجده را متعدد بجا آورد و ترتیب در سجده سهو واجب نیست بقسمی که موجب آن سر زده و تعیین هم واجب نیست که تعیین کنی قصد را برای شک چهار و پنج با سلام بیجا مثلاً بلی اگر تعیین کند برای سلام و بعد معلوم شود از برای کلام مثلاً بر ذمه او بوده اعاده کردن خالی از قوه

نبینت و جایز نیست بعد از سلام تا بعد از اجزاء منسیه عمداً تاخیر سجده سهو و واجب است که بدون فاصله
بعمل بیاورند و ساقط نمیشود وجوب سجده سهو اگر آنها را هم بجا نیاورد یعنی بر که احتیاط و اجزا
منسیه را **مسئله** و اگر فراموش کرد سجده سهو را هر وقت که خاطرش میاید باید بجا آورد
و اگر تاخیر انداز د گنهکار است لکن نماز او صحیح است **مسئله** و اگر اجزاء منسیه را تاخیر بیندازد و
بدون فاصله بجا نیاورد بر طرف نمیشود وجوب فوریت آنها بس هر وقت که خاطرش آمد بعمل آورد
اگر منافی بعمل نیاورده باشد **مسئله** در سجده سهو بعد از نیت تکبیر گفتن واجب نیست و
احوط مراعات کردن جمیع آنچیزهاییست که واجب است در سجده نماز مگر طهارت از حدث که شرط
است قطعا و وجوب ذکر مانور خالی از قوت نیست و ذکر بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و
آل محمد در سجده و بعد از دو سجده گفتن تشهد بنحو تمام و صحیح است و السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته کفایت میکند **فصل در روزه است** **مسئله** تکرار مفطر حرام غیر جنس در یک روز یعنی
اگر در یک روز افطار کند بچند مفطر حرام مثل آنکه نعوذ بالله اول شراب بخورد و بعد از آن زنا
کند و بعد از آن مثلا لواط کند موجب تکرار کفاره جمع نمیشود بلکه یک کفاره جمع کفایت میکند
از برای اول و جمع از برای ثانی و ثالث لازم نیست بلکه از برای هر یک از این دو یک کفاره افراد کفایت
میکند لکن احوط جمع است **مسئله** قضا روزه که مضیق باشد وقت آن هرگاه بجنابت عمد
عمدا صبح کند و روزه بگیرد آن روز را احتیاطا عوضش را هم بگیرد **مسئله** در قضا مضیق نیست
از ظهر افطار نمیتوان کرد **مسئله** کسانیکه معذورند از روزه گرفتن مثل مریض و مرضعه اگر
روزه بگیرند تشریع و حرام است **مسئله** شخص صاع را هم بداند چه قدر است یک حقه بجهت
فطره بقصد آنکه صاع در او است بدهد ضرر ندارد **مسئله** فطره رمضان هرگاه نداد
شخص بعد از وقت بقصد مطلق تصدق بدهد بقصد قربة الی الله **مسئله** روزه استیجاری ذمه
لازم ندارد اما اجیر بجهت روزه یا نماز باید عادل باشد **مسئله** هرگاه شخص در اول تکلیف
مثلا روزه را خورد از راه تقصیر قضا و کفاره بر او واجب است **مسئله** هرگاه زنی
هشت ماه مثلا خون ندید بعد یک روز اول خورد روزه را و روز دوم و سیم یا

دو روز ... بخیست که اگر الجمنت باشد که عمل صحیح بجا می‌آورد بشود اجیر نمود لکن خلاف احتیاط است

 ۵۸

ستم پاک بود وخورد بخیال آنکه حیض است اگر جاهل قاصر بوده همین قضا روزه را بکند ولکن
مقصر بوده کفاره دو روزه را بدهد احتیاطاً مسئله هرگاه شخص نداند چند روز روزه
قضا بر ذمه اش هست آن قدر که مظنه دارد بگیرد و کفاره آن قدر که علم دارد بدهد مسئله
هرگاه شخص بگفته پدر یا مادر مثلا روزه گرفت تقلید را عمداً ترک کرده اگر روزه اش مطابق فتوا
صحیح است مسئله هرگاه شخص در روزه واجب معین اراده سفر داشته باشد در شب نیت
اگر در روز تا از حد ترخص بیرون نرفته افطار کند کفاره بر او واجب میشود مسئله در روزه
واجب غیر معین هرگاه پیش از ظهر قصد افطار بکند تا افطار نکرده میتواند باز قصد روزه کند
خلاف روزه معین مسئله اگر روزه قضا دارد بلکه هر روزه واجبی حتی استیجاری روزه
مستحبی نگیرد اگرچه بداند مانع باشد که روزه واجب را نتواند بگیرد مثل سفر مسئله وهرگاه
بماز خفتن یا فراموش کرده یا خواب رفته تا نصف شب روزه آن روز بر او واجب است اگر بجهه
عذری یا فراموشی نکرفته احتیاطاً قضا را بگیرد مسئله کفاره شش مد هر مدی را
بکفیر باید داد اما در کفاره قضاء همان اگر تا قدرت نکرفته تا رمضان دیگر چند مد را
بکفیر میتوان داد مسئله هایی در ما بینکه باید احتیاط کند بعمل مستحاضه و ترک
حایض اگر روزه اش را خورد کفاره ندارد مسئله شخص در شب جواهری مثلا فرو
برد که واجب باشد اخراج آن باید در روز روزه نی کند اگر بیرون ناورد که صدق نکند ضرر
ندارد والا قضا روزه را بگیرد مسئله هرگاه زنی جاهل بود که جماع غیر انزال مفطر است
دیگران گفتند که مفطر نیست قضا واجب است احوط نیز کفاره است و اگر بجبر شوهر تن بجماع
در داد کفاره او بر شوهر است مسئله ضعیفه مثلا نذر کرد که فلان روز معین روزه
بگیرد یا نماز معینی بکند عذری بهم رساند که نتوانست بجا آرد باید احتیاطاً قضا کند
مسئله صوم بر چهار قسم است واجب و مستحب و حرام و مکروه اما واجب دو قسم است اصلی
و عارضی اما اصلی مثل ماه مبارک است و عارضی مثل نذر و شبه آن مسئله روزه ماه
مبارک رمضان و عارضی معین دو وقت نیت دارند اختیاری و اضطراری اختیاری پیش از

۹۱ احوط تحصیل علم برائت ذمه است در قضاء میرزا

در صورت استیجار ما تعیین معلوم نیست میرزا

۹۳ اگر فراموش کرده احوط است

[illegible]

اوّل شب تا آخر شب و داعی کفایت میکند و اخطار لازم نیست اما وقت اضطراری تا زوال است
در صورتی که فراموش کرده روزه از روز را تا پیش از ظهر هرگاه بخاطرش آمد و مفطری بعمل
نیاورده باشد میتواند قصد روزه کند **مسئله** هرگاه در شب اوّل ماه مبارک یا در بین
ماه قصد روزه تمام ماه را بکند کفایت میکند و احوط آنست که در هر شب تجدید نیت نماید
و هرگاه شب آخر شعبان مشتبه باشد باوّل رمضان نیت آخر شعبان واجبی بکند اگر بعد معلوم شد
که رمضان بوده از رمضان حساب میشود **م** هرگاه در رمضان نیت روزه غیر رمضان کند عمداً از هیچ یک
حساب نمیشود اگرچه مسامح باشد و جاهل بحکم هم باشد و عالم شود قبل از زوال در هر صورت تجدید
نیت رمضان نمیشود و صحیح نخواهد بود و همچنین است نذر معین و شبان **م** غیر رمضان از
روزهای دیگر هر یک که باشد باید تعیین کند بلکه قضاء رمضان و مستحب را هم مثل ایام البیض مثلاً
باید تعیین کند احتیاطاً **مسئله** اگر صوم غیر معین را مثلا ابرا فاسد کند و قبل از زوال خواهد
تجدید نیت کند صحیح نیست **مسئله** محل نیت روزه مندوب تا قبل از غروب است **مسئله** اگر صبح کند
یوم الشک را بنیت افطار تا قبل از زوال اگر مفطری بجا نیاورده نیت روزه کند و بعد از زوال
اگر عالم شود امساک کند وجوباً و بعد قضا بکند **مسئله** اگر روزه رمضان را عصیاناً قصد افطار
داشته باشد و مفطری بعمل نیاورده قبل از زوال اگرچه توبه کند فاسد است صومش علی الاحوط
و اگر در بین روز قصد کند که روزه نمیباشم باطل میشود صومش اگرچه گمان کرده باشد فساد صوم
خود را **مسئله** اگر قصد کند افساد صوم خود را در زمان بعد باطل بودنش خالی از قوة نیست
و احتیاط آنست که روزه را بسر رساند و قضایش را بکند **مسئله** اگر قصد کند که امساک میکنم
از جمیع مفطرات و تمام مفطرات را نشناسد ضرر ندارد مگر آنکه قصد کند که امساک میکنم
از جمیع مگر از جنابت یا ارتماس مثلاً صحیح نیست روزه اش و کسیکه روزه واجبی بر ذمه دارد
جایز نیست روزه مستحبی بکند و هرگاه فراموش کرد قضا را مثلاً و مستحب گرفت ضرر
ندارد و اگر بعد از ظهر بخاطرش بیاید قطع کند و اگر پیش از ظهر باشد عدول کند
بقضا جایز است **مسئله** و باید دانست که در صوم دیگر علاوه بر نیت عزم واجب بود

نه مستحب یستحب نه هر یك بدیگری **مسئله** چیزهائی که صوم را باطل میکند ده چیز است اول
و دویم اکل و شرب است مطلقا خواه بقسم عادت باشد یا بغیر عادت هر چند از راه دماغ وارد
جوف شود یا راه سوراخ دیگر و یا بدن که دفع جوع و عطش کند **مسئله** آب در دهن
یا دماغ کردن یا طعامی چشیدن یا چیزی در دماغ کردن که بحلق نرسد ضرر ندارد و احوط
روزه است اگر چه احتیاطا آب از حلق فرو رود مگر در مضمضه که بجهة وضوء نماز واجب باشد
مسئله احتیاط این است که آب دماغ را که بحلق کشد فرو نبرند و اگر بخودی خود فرو
رود ضرر ندارد **مسئله** آب دهان تا از دهان بیرون نیامده فرو بردن ضرر ندارد
مسئله خلط سینه و آب دماغ که بفضای دهن آمد احتیاطا فرو نبرند **مسئله** خون دندانها
اگر با آب دهان مستهلك شود فرو بردن ضرر ندارد و احوط فرو نبردن است **مسئله** کردن در
دماغ یا چیزی در چشم یا گوش کردن ضرر ندارد سیم جماعست اگر چه بغیبوبت حشفه باشد
چه فاعل و چه مفعول و لو بحیوانات مگر بخنثی که آن تفصیلی دارد چهارم نسبت دروغ دادن
از روی عمد بخدا و پیغمبران علیهم السلام و ائمه هدی علیهم السلام و اوصیاء پیغمبران هم بلکه
حضرت فاطمه علیها السلام بنا بر احتیاط اگر چه بکتابت یا کنایه یا اشاره باشد اگر چه بعد برگردد
و توبه کند و اما اگر از روی تقیه باشد ضرر ندارد پنجم فرو بردن تمام سر است در آب اگر
چه آب مضاف هم باشد و منفذ سر هم گرفته باشد و بدن بیرون از آب باشد اما ریختن آب بر
سر و در آب رفتن و لباس تر پوشیدن ضرر ندارد بلی زن در آب نشستن و لباس تر پوشیدن
کراهت دارد ششم رسانیدن غبار بحلق از روی عمد و احتیاطا چه از حلال و چه از حرام خواه دود
تنباکو و غیره و در غلیظ بلا اشکال و در دود و رقیق بنا بر احتیاط و اگر در خلط سینه غبار غلیظ
بیرون آید فرو بردن ضرر ندارد بشرطیکه فرو بردنش بقسم فساد روزه نشده باشد هفتم استمناء
یعنی بقصد خروج منی نظر کردن یا بوسیدن یا لمس کردن یا قسمی دیگر که منی از او خارج شود و فعلش حرام
و باعث قضا و کفاره است اگر با حلیله خود باشد و قصد و عادت خروج منی ندارد اتفاقا منی
از او خارج شود همین قضا روزه را بگیرد و اگر بدون اختیار از او خارج شود مثل آنکه محتلم شده چیزی بر او

بلکه بنا بر احتیاط ... اشکال بود
مد
اینمسئله با اجلالی ... محل اشکال است میرزا
مد
با علم علم بوصول بحلق میرزا
... و ... مشکل بود
کلا ... مشکل بود

٩٤
ابن اطلاق و غنی در مستحب
محل تامل و اشکال است

نیست هشتم اماله کردن است اگرچه بجهة مرض یا ضرورت باشد بلی شیاف ضرر ندارد و احوط
ترک نیست نهم قی کردن است که عرفا صدق قی کند از روی عمد اما بی اختیار ضرر ندارد و اگر
چیزی از حلق بیرون آورد که صدق قی نکند ضرر ندارد دهم باقی ماندن بر جنابت است تا صبح
صادق عمداً و روزه منعقد نمیشود مطلقا چنانچه منعقد نمیشود روزه قضای شهر رمضان با بقاء ٩٤
بر جنابت تا صبح بغیر عمد ایضاً و در روزه واجب معین بقای بر جنابت بغیر عمد ضرر ندارد و اما
واجب غیر معین و مستحبی انعقادش در این حال یعنی بقاء بر جنابت تا صبح بغیر عمد محل نظر و تامل است
مسئله روزه متتابع کفاره مثل بجنابت غیر عمدی یا حیض یا نفاس یا عذر شرعی دیگر هم نمی
خورد مسئله هرگاه شخص فراموش کند غسل جنابت یا حیض یا نفاس را و چند روز روزه
بگیرد و خاطرش آید صحیح نیست مثل نمازش که قضا دارد روزه را هم قضا کند و اگر روزه معین
یا رمضان بوده قضائش بگیرد و کفاره ندارد مسئله هرگاه مبتلا است که وقت بقدر
غسل یا تیمم نمانده و خود را جنب کرده هم چنانست که عمداً با جنابت صبح کرده مسئله و هرگاه
وقت بقدر تیمم مانده باشد خود را جنب کرده معصیت کرده و تیمم کند و روزه بگیرد و احوط
آنستکه قضائش را هم بگیرد مسئله هرگاه در بین روز محتلم شود ضرر ندارد بروزه اش و
واجب نیست مبادرت بغسل اگرچه احوط است اما حائض و نفساء هرگاه پیش از صبح پاک شوند
حکم جنب دارند در وجوب غسل و فساد روزه بدون غسل مسئله هرگاه محتلم شد در شب
بیدار شد و باز خوابید بقصد بیدار شدن و غسل کردن بیدار نشد تا صبح صوم او فاسد است
و قضا آنرا بگیرد و احوط آنستکه کفاره هم بدهد که این خواب دویم است بنا بر احتیاط خلاف
جنابت در بیداری که این خواب جواب اول است و همچنین اگر از این خواب بیدار شد و باز خوابید و بیدار
نشد تا صبح قضا و کفاره بر او واجب است که این خواب سیم است بنا بر احتیاط مسئله هرگاه
شخص تکلیفش تیمم باشد بدل از غسل و پیش از صبح تیمم نکند عمداً مثل کسیستکه عمداً ترک غسل
کرده باشد لا تیمم کند پیش از صبح مسئله اگر شخص صبح که بیدار شد عالم شد که پیش از صبح محتلم شده اگر
روزه اگر روزه واجب غیر معین یا مستحبی است نکیرد و الا باکی نیست بگیرد مسئله هرگاه جنب

یا حایض با غیر ممکن نشود از برای ایشان اسباب غسل و تیمم تکلیف ساقط است از ایشان و روزه آن باطل
صحیح است در روزه معین مسئله در اول شب تا آخر شب هر وقت غسل کند بجهة روزه بقصد
قربت کفایت میکند و ضعیفه مستحاضه غسل شب که شنبه و صبح آینده اش باید پیش از صبح کند بنا
بر احتیاط و غسلهای روز را بجهة نمازش اگر ترک کند روزه اش باطل است مسئله چیزهای ذکر
شد روزه را باطل میکند وقتی است که از روی عمد و اختیار باشد اگرچه روزه مستحب هم باشد
و هرگاه چیزی را جبرا در حلق شخص بریزند روزه اش باطل نیست اما اگر اکراها خود بخورد
واجب است بر او قضا مسئله روزهائی که قضا و کفاره واجب میشود بسبب بجا آوردن مفطرات
مذکوره عمدا غیر از روزه ماه مبارک است و قضای آن بعد از زوال و روزه نذر معین و شاید
و روزه اعتکاف هرگاه واجب باشد اعتکاف و غیر از این چهار قسم افطارش جایز است و حرام نیست
خواه قبل از زوال باشد یا بعد از زوال مسئله کفاره روزه ماه مبارک و نذر معین بنده
آزاد کردن است یا شصت روز روزه که سی و یک روزش پی در پی باشد یا شصت فقیر یا مسکین را
طعام دادن و هرگاه شصت مد گندم که هر مدی صد و پنجاه و سه مثقال و چهار یک و نیم مثقال صیرفی
است بشصت فقیر یا مسکین بدهند کفایت میکند اما مخیر است در اختیار کردن هر یک و لازم نیست رعایت
کردن ترتیب مذکور است یا بدون مسئله هرگاه شصت مسکین یا فقیر را طعام بدهند اگرچه
در غیر یک مجلس و یک روز هم باشد کفایت میکند مسئله هرگاه بمال غصبی یا حرامی مثل زنا و غیره
افطار کند در روزه معین کفاره جمع خالی از قوت نیست و هرگاه در یک روز چند مفطری پی در پی
بعمل آورد مثل اکل و شرب و جماع و استمنا و کذب مثل تکرار کفاره خالی از قوت نیست مسئله
هرگاه مسافر پیش از رسیدن بحد ترخص افطار کند کفاره بر او واجب است اگرچه بعد رود غذی
که باید افطار کند یا از حد ترخص خارج شود مسئله هرگاه شخصی بداند که در مضان است
و افطار کند و حلال بداند مرتد است و اگر حلال نداند حاکم شرع باید بسبب این مآزبانه بر او
بزند و دفعه دوم هم چنین و دفعه سوم باید او را کشت بنا بر قول قوی و احوط قتل اوست
در مرتبه چهارم مسئله هرگاه مردی باکراه جماع کند با زن خود در روز رمضان و هر دو روزه

بلکه در تمام مستوعب از ماه رمضان ... افطار قبل از ظهر ... است

مرد و کفاره باید بدهد و بنجاه تازیانه بخورد و اکر زن راضی باشد هر دو کفاره خود بدهند و بیست و بنج تازیانه متحمل شوند و اکر در بین جماع ضعیفه راضی شود احوط اینستکه سه کفاره بدهند دو کفاره مرد و یک کفاره زن **مسئله** و هر کاه شخص قدرت ندارد مدها طعام بدهند بفقراء بقدر طاقت علی الاحوط و هر کاه جمع کند هر دو را نهایت احتیاط است و هر کاه هیچ قدرت ندارد استغفار کند بدل کفاره اکر چه یکمرتبه باشد اما الحوط اینستکه بعد از قدرت بهم رسانید کفاره بدهد **مسئله** و هر کاه شخص با قدرت ملاحظه صبح نکرد یا بخبر غیر بصبح نبودن اکتفا کرد یا ملاحظه صبح کرد بشک یا بظن افتاد و مفطر بعمل آورد بعد معلوم شد که صبح بوده قضا روزه بر او واجب است نه کفاره **مسئله** هر کاه شب شهر رمضان مثل اخبار دادند شخص را که صبح است و علم حاصل نکرد با کمان شوخی و سخریه کرد و مفطر بعمل آورد بعد معلوم شد که صبح بوده قضا بر او واجب است و اکر معلوم نشود که صبح بوده روزه صحیح است هر روزه که باشد و اکر خبر دهنده عدلین بودند کفاره هم واجب است اما عدل واحد احتیاط کفاره است اما غیر رمضان باطل است مکر موسع و مضیق و معین با ملاحظه وقت و احوط تمام کردن روزه و قضا آنست **مسئله** و هر کاه خبر دهند شخص را بدخول مغرب و افطار کند بعد خلاف آن ظاهر شود واجب است بر او قضا و اکر قدرت ملاحظه کردن داشته نکرد کفاره هم واجب است بنا بر اقوی مکر آنکه خبر دهنده عدل یا عدلین باشند هر چند جاهل باشد یا آنکه تقلید غیر عنوان کرد در دخول وقت و خروج آن و ظاهر آنست فرقی نیست میان رمضان و غیر آن مثل نذر معین **مسئله** اما بوسیدن و لمس نمودن اکر شهوت بحرکت آید که عادت متا زال نداشته باشد و سرمه در چشم کشیدن و امثال آن اکر چه طعم آن بحلق برسد و کرفتن خون که باعث ضعف شود بشرط آنکه نداند که باعث بیهوشی میشود همه اینها مکروه است **مسئله** داخل حمام شدن که خوف ضعفی داشته باشد و ریختن چیزی در دماغ که بحلق نرسد و بو کردن ریاحین خصوص نرکس مکروه است برای روزه دار و اما بو کردن کلها و استعمال بوی خوش و کلاب ضرر ندارد بلکه مستحب است **مسئله** شرط صحت روزه بلوغ است و عقل و اثنا عشری بودن و خالی بودن از حیض و نفاس و مسافر

[illegible]

بدون آنکه چیزی از آن بحلق برسد

بلوغ شرط صحت نیست

بودن مگر بعضی روزها که مستثنی است در سفر مثل روزه که نذر کند که در حضر و سفر بگیرد
و دیگر خالی بودن از مرض **مسئله** اگر مرض عارض شود و مظنه ضرر بهم رساند افطار کند
و اگر خوف ضرر باشد احتیاطا روزه را بگیرد و قضایش را هم بگیرد و اگر خوف ضرر نباشد افطار
نکند **مسئله** مرد پیر و زن پیر و ذو العطاش که نمیتوانند آب را نخورند بار گیرها اگر روزه بر ایشان
شاق باشد افطار کنند و از برای هر روزی یک مد طعام کفاره بفقیری دهند و بعد با قدرت قضایش
را بگیرند و هم چنین زن حامله نزدیک بوضع و زن شیرده که بیم رسد بر ضرر طفل بشرط
آنکه دیگری مرتکب شیر دادن طفل نشود افطار کند و از برای هر روزی یک مد طعام کفاره بدهند
از مال خود **مسئله** هرگاه طفل پیش از صبح بالغ شود و کافر مسلم شود قصد روزه کنند
غیر از حایض و نفسا و الا که مفطری بجا آورده باشند قضایش بگیرند **مسئله** هرگاه مریض
روزه رمضان را نخورد و مرضش متصل ماند تا رمضان دیگر از برای هر روزی یک مد طعام کفاره
بدهد و قضا ساقط است و احوط قضا کردن است اما عذر دیگر مثل سفر چنین نیست قضا بگیرد
و اولی کفاره دادن است **مسئله** اگر در بین مرض بمیرد قضا بر ولی نیست بلی قضائیکه بود و ما بین که
قدرت بر گرفتنش داشتند پسر بزرگتر ایشان عاقل باشد واجب است بگیرد مثل نماز ایشان و هرگاه
وصیت کنند باجیر غیره بجا بیاورد از او ساقط میشود **مسئله** هرگاه قضای رمضان بر ذمه
شخصی باشد با قدرت بر گرفتن و قصد گرفتن نداشته باشد تا رمضان دیگر عاصی و گناهکار است
و واجب است از برای هر روزه یک مد طعام بفقیر بدهند و بعد قضایش را هم بگیرد و هرگاه چند سال
چنین بگذرد همان کفاره سال اول کفایت میکند **مسئله** صومهای واجب صوم رمضان است
و صوم قضای آن و صوم سه روز اعتکاف و کفاره ده روز بدل هدی در حج تمتع و هیجده روز بدل
بدنه و نذر و عهد و یمین **مسئله** صوم حرام صوم عید رمضان است و عید قربان و یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم ماه ذی الحجه از برای کسیکه در منی باشد و صوم وصال که دو روز مثلا متصل بگیرد و
صوم صمت که قصد کند که هیچ تکلم نکند در بین روز **مسئله** صوم مکروه و صوم مستحبی
ولد است بی اذن پدر و مهمان بی اذن مهمان دار بلکه میزبان بی اذن مهمان و نهم ذی

الحجه

ذی الحجه که مشتبه باشد بعید یا ضعف غالب باشد که از ادعیه باز ماند و کسیکه روزه مستحبی
گرفته باشد و او را اطعام کنند بطعامی و بخورد و زن که بی اذن شوهر روزه مستحبی بگیرد اگر
حرام نباشد غیر از اینها از سایر روزها مستحب است **مسئله** علامت دخول ماه رمضان یا غیره
دیدن هلال است و شهادت عدلین بر رؤیت است و شیاع است و تواتر که باعث حصول علم شود بلکه بهر قسم که علم حاصل
شود و بحکم حاکم ثابت شود هلال نزد او هرگاه معلوم نشود خطاء او و اما غیر از امور مذکوره را
اعتباری نیست **فصل** در زکوة فطره است **مسئله** واجبست فطره بر کسیکه بالغ و عاقل و باهوش
و ازاد و غنی باشد از خود و هر که عیال نفقه خوار او باشد پیش از غروب شب عید یا مهمان شود
کسی او را یا طفلی او را متولد شود یا عبدی را مالک شود یا اعذار مذکوره اگر باشد بر طرف شود پیش
از غروب اگر چه بلحظه باشد خلاصه مطلب اینستکه در وقت غروب امور مذکوره موجود باشد یا
بر طرف شده باشد معتبر است نه بعد از غروب و قدر ان یکصاع است که ششصد و چهارده مثقال و ربع
مثقال صیرفیست که بمن نوزن شاه جدید الا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع است هم هر یک
از عیال شخص که خرج ایشان با غیر یا با خود او باشد از وقت غروب فطره ایشان با غیر یا با خود شان است
و هم چنین است اگر بعد از غروب مهمان یا عیال شخص شوند بلکه هرگاه جبراً مهمان شوند اگر چه قبل
از غروب باشد فطره شان با خودشان است **مسئله** کافر هرگاه پیش از غروب عید مسلم شود
واجبست که فطره خود و عیال خود را بدهد اگر چه در حال کفرش هم واجب بود بر او لکن صحیح نبود
از او **مسئله** اجناس زکوة اختیار کردن گندم و جو و مویز و خرما احوط است بلکه هر یک
انفع باشد برای فقیر بهتر است و قیمت هم کفایت میکند خصوص اگر انفع باشد بحال فقیر که
از اینجا است بلی طلا و پول سیاه قیمت جنس دادن هم خوبست و اولی بنقره یا طلا است
مسئله اعتبار قیمت در وقت بیرون کردن است بقیمت بازار و معتبر نیست دادن زکوة
در وطن خود و عیال هر جا که خواهند باشند فرقی ندارد و اولی دادن باقارب فقیر خویشان
خود است و بعد بهمسایگان و بعد اهل علم و فضل **مسئله** و باید هاشمی نباشد
گیرنده آن مگر آنکه دهنده هاشمی باشد و واجب النفقه نباشد گیرنده آن و با اهل بلد

اگر صدقه قبول بکند و الا احوط آنستکه مرد بدهند

افضل ... [illegible]

دادن تاکید دارد **مسئله** و بیکفقیر بیکبار کثیر میتوان داد مکر آنکه فقراء بسیار
باشند که کفایتشان نکند و بیکفقیر میتوان داد آنقدر که غنی شود و عدالت شرط نیست اکر
چه احوط است و باطفال مؤمنین هم میتوان داد بقیمی که صرف خود شان شود اکر چه لباسشان
شود **مسئله** فطره را نزد فقیه جامع الشرائط که امین باشد ببرند اولی است **مسئله**
بغروب آفتاب روز آخر رمضان واجب میشود بر شخص و اولی جدا کردن آنست در شب عید
و افضل پول انداختن است تا پیش از نماز عید **مسئله** و اکر پس انداخت فطره را تا بعد از نماز
عید باید بقصد قربت از آن بدهد نه ادا و نه قضا بنا بر احتیاط اکر اکر نیز ادا و نیز قضا باشد قصد ق
حساب شود **مسئله** واجب است جدا کردن زکوة پیش از نماز عید و دست نیندازد تا باهلش
مکر آنکه عذری باشد تا فقیر حاضر نباشد که در این صورت تاخیر ضرر ندارد **فصل** در
زکوة مالست **مسئله** زکوة در نه چیز واجب است طلا و نقره مسکوک بسکه معامله باشند و
گاو و گوسفند و شتر که در تمام سال چریده باشند نه علف صحرا عرفا و کار نکرده و بار نکشیده با
و گندم و جو و مویز و خرما اگر پیش از صد و سی من مالک باشند و حد نصاب هم باشند که صد و
چهل و چهار من جزئی کم است بسنگ شاه شانزده عباسی پیش از خروج مؤنه ها بنا بر احتیاط
اما نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی بیست نصابست و بیش سه مثقال تا نصاب اول نقره
صد و پنج مثقال صیرفی بیست نصابست و بیش بیست و یک مثقال صیرفی **مسئله** نصاب
گوسفند پنج است اول چهل است و یک گوسفند باید بدهند دوم صد و بیست و یک است و
گوسفند بدهد ملاً پنجم چهار صد است و هر چه زیاد شود هر صد عدد یک گوسفند بدهد
و دو ما بین چیزی ندارد **مسئله** اما طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر در اینها سال معتبر است
تا معین هم باشند هر سال باید بدهند زکوة اینها را مگر آنکه از نصاب اول کم شود آنچه میدهد
اگر هم باشد در سال سیم باشد و اگر بیش باشد یکساله باشد احتیاطا **مسئله**
و مستحقین زکوة هشت صنفند اول فقراء و مساکین دویم کسانیکه تعیین شده اند از
از جانب امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة و جمع و ضبط آن سیم کفاریکه تالیف قلوب

ایشان شده باشد از برای جهاد اما در زمان غیبت خلافست چهارم آزاد کردن بنده
که در بحث شده باشد نزد آقایش بلکه مطلقا با شرایط پنجم اداء دین کسیکه عاجز باشد از اداء
آن با شرایط ششم مطلق خیرات مثل مسجد و مدرسه و غیر اینها هفتم کسانیکه مانده اند در
راه بی چیز اگر چه در ولایت خود چیزدار باشند با شرایط **مسئله** قدر بیستی زکوة نقره
و طلا که باید اخراج کرد چهل و یک میشود **مسئله** جو و گندم و مویز و خرما اگر آب جاری
یا آب باران خورده باشند زکوة افتاده یکیست و اگر آب چاه و مثل آن خورده بیست و یکیست
و اگر به بعض خورده باشند تابع اکثر است اما نصاب شتر دوازده است پنج نصاب اولش
هر یک پنج شتر است و هر یک پنج یک گوسفند باید داد تا بیست و پنج شتر نصاب ششم بیست
و شش است زکوتش یک شتر که داخل در سال دو باشد نصاب هفتم سی و شش است زکوتش
یک شتر است که داخل در سال سه شده باشد و نصاب هشتم چهل و شش است زکوتش یک شتری
که داخل در سال چهار شده باشد نصاب نهم شصت و یک است زکوتش یک شتری که داخل در
سال پنج شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش است زکوتش دو شتر یکه داخل در سال سه
شده باشد نصاب یازدهم نود و یک است زکوتش دو شتر یکه داخل در سال چهار شده
باشد نصاب دوازدهم صد و بیست و یک است زکوتش هر پنجاه شتر یک شتر یکه داخل
در سال چهار شده باشد یا هر چهل شتر یک شتر بدهند که داخل در سال سه شده باشد
و در ما بین چیزی بر آن نیست و این شترها که میدهند باید همه ماده باشند **مسئله**
نصاب گاو دو نصاب است اول سی گاو دوم چهل گاو زکوة سی گاو یک گاو یکساله
بدهد چه نر باشد و چه ماده و در چهل یک گاو ماده بدهد که داخل در سال سه شده باشد

فصل در خمس است **مسئله** بدانکه آنچه خمس بر آن تعلق میگیرد و واجبست هفت
چیز اول مال کفار حربی که مسلمین بستانند دوم معادنست سیم گنج در زمینهاست
چهارم چیزهائیست که از دریا بیرون آورند یا عنبر که از روی دریا میگیرند پنجم ارباح
مکاسبست ششم زمینی است که کافر ذمی از مسلمان بخرد هفتم مال حلال است که

که مخلوط بمال حرام شده باشد **مسئلهٔ** خمس عبارتست از پنج یک مال که باید داد نصف
انرا بمجتهد جامع الشرائط یا وکیل او یا بید برسد یا باذن او باید داد و نصف دیگر انرا به
فقراء و ایتام و ابن السبیل سادات که از طرف پدری یا پدری و مادری سید باشند نه طرف
مادری تنها **مسئلهٔ** اگر سید غنی باشد و خمس باو بدهی کفایت نمیکند **مسئلهٔ**
شخص خمس مال مخلوط بحرام را سهواً بفقراء غیر سید داد احوط بلکه اقوی اعادهٔ انست بسید
و اگر زیادتر از خمس حرام در مال خود بداند زیادتر را تصدق بفقراء بدهد **مسئلهٔ**
هرگاه خانه مایحتاج شخص بفروشد اگرچه از ارباح مکاسبش هم خریده باشد که در راه
خیر صرف کند یا خانهٔ دیگر بخرد یا ملکی بخرد یا سرمایه خود قرار دهد و بنای خود را بکرایه
بی خانگی قرار دهد وجهش خمس ندارد **مسئلهٔ** اما سید نمیتواند مبلغ کلی خمس بچیزی
مصالحه کند مگر انکه قبض و مصالحه کند بشرط انکه قبض و مصالحه اش بقسم صحیح واقع شود
و همچنین است رد مظالم **مسئلهٔ** مجهول المالک و لقطه که مایوس از مالکش شده بی اذن
مجتهد بفقراء میتوان داد مثل رد مظالم اما احتیاطاً باذن مجتهد باشد جمیعاً **مسئلهٔ**
مال المصالحه شده که بطریق اکتساب نباشد یا هبه شده باشد و لو معوضه خمس ندارد **م**
مال خمس داده شده که مخلوط شود با ارباح مکاسب همان نقد را از مالش جدا میکند و باقی خمسش
را میدهد **م** هرگاه خمس مال را برذمه بگیرد و مصرف در مال کند مرخص نیست مگر باذن
مجتهد **مسئلهٔ** عین خمس داده را هرگاه صرف مؤنه خود کرد بعد عوضش را در همان سال
پیدا کرد احتیاطاً خمسش را بدهد **مسئلهٔ** مساوی دادن خمس بفقراء سادات و ایتام
و ابن السبیل سادات لزوم ندارد بلکه تمام را بهر یک میتوان داد **مسئلهٔ** قرض سابق
را از ربح این سال میتوان داد پیش از اخراج خمس **مسئلهٔ** هرگاه شخص سهم امام را از
خمس بی اذن مجتهد بسادات داد دو باره بدهد بمجتهد یا باذن مجتهد علی الاحوط الاشبه
مسئلهٔ هرگاه شخص پیش از تعلق گرفتن خمس بمال چیزی بسادات فقیر بدهد بعنوان قرض
و وکیل شود که هر وقت خمس بر او تعلق میگیرد از جانب ایشان بردارد ضرری ندارد بشرط

[illegible]

٩١ در تفصیل حقوق سادات و فقرا بجهل اشکال است [illegible]

٩٢ در مصالحه با مالک [illegible]

٩٣ یعنی بسط بر اصناف لازم نیست [illegible]

انکه

انکه بر استحقاق باقی باشند مسئله شخص درختی نشاند برای تجارت تا از ثمرهاش هرساله
نمو نکه میکند بعد از وضع مونه خمس انرا بدهد مسئله هرگاه شخص خمس بر ذمه‌اش بود نداد
و فقیر شد کم کم بدستش که می اید باولاد خود که سید و فقیر باشند بدهد ضرر ندارد
واحتیاط باذن مجتهد باشد مسئله هرگاه شخص بعد از سال از ارباح مکاسبش
بجهت خانه یا فرش و ظروف یا ما یحتاج دیگرش چیزی خرید خمسش را بدهد بنا بر احتیاط مسئله
هرگاه طلبی دارد که بعد از سال وصول میشود هر وقتیکه وصول میشود خمسش را بدهد
قدر خمس سهم امام بمجتهد غیر اعلم که جامع الشرایط باشد میتوان داد مسئله هرگاه از شخص
طلبها دارند و فقیر شد جایز است که رد مظالم حساب کنند احوط اینست انوجه را بجهت رد
مظالم باو بدهند و او رد کند انرا بازای قرضش و لو بنگرد و همچنین است خمس با سادات
و عدالت شرط نیست بکسیکه رد مظالم یا خمس یا و میدهی مسئله شخص وصیت کرد که
بعد از اداء دینش هر چه از مالش ماند خمسش را بدهند اعتبار بان مالیست که خمس بر او تعلق میگیرد
٩٢ نه غیر آن مسئله هرگاه شخص در بین سالش وجهی پیدا کرد و میداند تا سر سال بعد از مونه
سالش زیاد می اید مخیر است که خمسش را بدهد یا صبر کند تا سال شود مسئله هرگاه
شخص در بین سال از ارباح مکاسبش اسراف خرج کند باید خمسش را بدهد و اگر بر خود تنگ
٩٣ بگیرد احوط اینست که خمس انرا هم بدهد مسئله سید هرگاه فقیر باشد و سهم نفس خود
کند بقسمی که ضرر براو نشود و اظهار فقر خود نکند جایز است مسئله هرگاه مثلا پنج
روز مانده بسال شخص پنج مکاسبش را ببخشد بقصد ندادن خمس خوب نیست و از گردنش
ساقط نمیشود خمس آن مگر آنکه صرف مونه خود کند خاتمه در اداب و سنن است اما اداب تخلی
سنت است در وقت داخلشدن پای چپ را پیش گذارند و در بیرون آمدن پای راست را و
سنت است بسم الله گفتن و سر پوشیدن و استبراء و دعا خواندن نزد استنجا مسئله
مکروه است تخلی کردن در جادها و محل اب برداشتن و محل افتادن میوها و قافله نداز و
در بی جاها و رو باقتاب و ماه و رو بباد بول کردن و در زمین صلب و در سوراخ جونات

٩١ این احتیاط ترک نشود میرزا

٩٢ احوط انست که خمس تمام باقی‌مانده را بدهد اگر احتمال برود که بجمیع انها خمس تعلق گیرد میرزا

٩٣ این احتیاط ترک نشود میرزا

ورا بغیر آب باده و چه جاری و خوردن و آشامیدن و طول دادن و مسواک کردن در حال
تخلی و استنجا بدست راست و بدست چپ هم اگر در آن انگشتر منقوش باسما محترمه و غیره باشد
و سخن گفتن مگر بذکر خدا و بلند کردن مرد بول خود را یعنی رو ببالا بول کردن و از بلندی مثل
بام بول کردن و تخلی کردن بر قبر یا میان قبور **فصل** در وضو است **مسئله** مستحب است
وضو بجهة نماز و طواف و اعمال حج مگر طواف واجب و طلب حاجت و حمل مصحف و برای خواب و
نماز میت و زیارت قبور مومنین و خواندن قرآن و خوابیدن جنب و خوردن و آشامیدن او و غسل
دادن جنب میت را و بجهة جماع کردن جنب و از برای جماع کردن با زن حامله و دخول در مساجد
یا مشاهد و کتابت قرآن و وارد شدن مسافر باهل خود و ملاقات زن و شوهر در شب زفاف
و نشستن قاضی در مجلس قضا و داخل کردن میت در قبر و کفن کردن آنکسیکه غسل داده میت
را و جنبکه خواهد میت را غسل دهد و حایض بجهة مشغول شدن بذکر در وقت نمازش و وضو
تجدیدی و تهیه نماز نزدیک بوقت آن و پیش از غسلهای مندوب و پیش از خوردن طعام اما
آداب وضو مستحب است آب بدست راست بردارند و بسم الله بگویند و دعائی که وارد شده است
خواندن و بعد از سه مرتبه مضمضه سه مرتبه استنشاق کردن و باید دست بجهة حدث غایط
دو مرتبه شستن و بجهة بول و خواب یکمرتبه شستن و مرد آب را بظاهر دست و زن بباطن دست
و ریختن و شستن بعد از واجب غیر از دست چپ علی الاحوط عکس واجب یعنی سنت است که مرد بعد
از شستن واجب مرتبه دویم بریزد آب را بباطن دست و زن مرتبه دویم بریزد بظاهر دست و این حکم
تکرار در غیر دست چپ مستحب است و دیگری آب بدست بریزد و اعضای وضو را خشک کردن
بعد از وضو اعانت کردن دیگری مکروه است **فصل** مکروه است از برای جنب خوردن
و آشامیدن بی وضو یا مضمضه و استنشاق و خواندن قرآن زیاده تر از هفت آیه غیر از چهار سوره
سجده که حرام است و خوابیدن بی وضو یا بی تیمم بدل غسل اگر آب نباشد و خضاب کردن و
با خضاب خود را جنب کردن **فصل** در آداب غسل است **مسئله** مستحب است پیش از غسل
شستن دستها تا مرفق سه مرتبه و مضمضه کردن و استنشاق هر یک سه مرتبه و از برای جنب

[illegible]

[illegible]

له
و استحباب فرق میان
اعضای غسل میت
علی الاحوط در دست
چپ اکتفاء بیک
مرتبه است منه

بخروج منی بول کردن و نیت غسل کردن وقت شستن و مستمر داشتن تا اول غسل
و بعد از رسیدن آب غسل باعضا دست بر روی آن مالیدن خصوص غسل زنی **فصل**
در اغسال مندوبه است بدانکه هست که بصد نوع برسد لکن آنچه معروفست ذکر میشود غسل
جمعه و عید فطر و عید قربان و روز عرفه و روز هشتم و بیست و چهارم ذی الحجه و غسل اول
رجب و روز آن و شب نیمه و روز آن و شب آخر و روز آن و روز بیست و هفتم رجب و روز
مولود حضرت رسول ص و روز نوروز و شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شبهای طاق ماه
مبارک رمضان و روز اول آن و شبهای قدر لکن شب بیست و سیم دو غسل دارد بلکه در شبهای دهه آخر
تمام غسل مستحب است و این غسلها زمانی بود که میشکند انها را حدث و غسل دخول مکه و مدینه
و دخول در مسجد انها و حرم انها و دخول خانه کعبه غسلهای مکانی بینست و اما غسل بجهت احرام و طواف
و وقوف بعرفات و مشعر و بجهة نحر یا ذبح حیوان و سر تراشیدن و بجهة تقصیر و زیارت نبی ص
و ائمه ع و بجهة خواب دیدن امام اگر خواهی به بینی و توبه کردن اگرچه از برای صغیره هم باشد و حاجت
و استخاره و طلب باران و برداشتن تربت و عمل استفتاح و کشتن وزغ و مس کردن میت
بعد از تمام غسلش و این غسلها بجهة فعلست و میشکند انها را حدث مگر خواب که خلافست
فصل در آداب تیمم است مستحب است تیمم کردن بر بلندیهای زمین و مستحب است که انگشتها گشاده
باشد و بکوبند ماسح بر ممسوح کشیده شود و دستها بعد از زدن بر خاک بتکانند و مکروه است
بر رملها و زمین شوره زار و بسنگ زمین تیمم کردن **فصل** در آداب حمام رفتن و آن بر دو قسم است
اول امور سنتی که سنتست بعمل آوردن آن و آن چند چیز است رفتن حمام یک روز در میان و با لنگ بودن
در حال دخول و مکث در حال غسل تا آب از نظر محترم و سلام کردن بکسیکه با لنگ است و
داخل خزانه که میشوند مگر بگویند نعوذ بالله من النار و نسئله الجنة و نوره کشیدن هر پانزده
روز یا منتهاش بیست روز بکرشنبه اما در غیر روز چهارشنبه که مکروه است و مستحب است
که اول قدری نوره با انگشت بردارد و بطرف دماغ برساند و بگوید اللهم ارحم سلیمان بن داود
علیهما السلام کما امرنا بالنوره و بعد از نوره حنا بر بهرتا یا مالیدن و سر را با خطمی یا با سدر شستن و

و در پیری خضاب کردن و دست و پا را خضاب کردن خصوص با حنا و در قسم اول دوبیست کم باید بعمل
آورده شود و آن نیز چند چیز است بد دو فرزند با هم وارد نشدن و با شکم خالی یا پر بودن
و آب سرد نوشیدن و آب سرد بر بدن ریختن و بر پهلو یا پشت خوابیدن و ریش را شانه زدن
و مسواک نکردن و لنگ بر سر و دوش مالیدن و با کوزه و آبریز بازی نکردن و در حال بول بورکشیده
نشستن **فصل** در بیان چیزهائی که مستحب است اجتناب از آنها و آنها بول الاغ و اسب و قاطر
و فضله مرغ خانگی غیر جلال و شیر جوانی که میته خورده و سورهای بعض متهمه و لباس کسیکه از نجاست
اجتناب نمیکند و رطوبت موش زنده و وزغ و خرگوش و روباه و نی و عرق جنب از احلام و مسوخات
و حایض و آب دهن مسوخات و شیر دختر و مذی و ودی است و مستحب است شستن آنها بقول
علما **فصل** در آداب لباس مصلی است مستحب است که مرد بپوشد جمیع بدن خود را مگر جائی که
عادت بپوشیدن آن نیست و زن بر روی جامه اش یک بدن پوش و یک مقنعه و یک سرتاسری بپوشد
و مستحب است که جامه سفید باشد و از پنبه یا کتان باشد مطلقاً چه مرد و چه زن و با عمامه و ردا و زیر
جامه و تحت الحنک بودن و زیاد کردن جامه بقسم متعارف و عطر زدن و پاکیزه کردن لباس و
انگشتر عقیق در دست کردن و شانه بر ریش زدن و مسواک کردن **مسئله** مکروه است
پوشیدن لباس سیاه حتی زنان را مگر چکمه و عمامه و ردا و مکروه است جامه زرد و سبز رنگ
پوشیدن بلکه اولی اجتناب از جامه رنگین است و مکروه است پیکبار نازک و بس جامه تنها هر چند نازک
نباشد و امام بدون ردا بودن و لنگ بستن بر روی پیراهن و جامه در زیر بغل گردانیدن و بر شانه خود
انداختن و عمامه بی تحت الحنک داشتن و از برای مردان لنگ بستن کمر و کلاه سیاه بر سر کراهت دارد
و بستن دهن در صلوة و از برای زنان نقاب انداختن کراهت دارد و گشودن بندهای جامه و قبا
تنک پوشیدن یا تنگ بر هم بستن و با لباس کسیکه متهم بنجاست یا غصب یا غیر اینها است نماز
کردن و با لباس و با خاتمی که در آن صورت صاحب روح باشد و با آهنی که همراه شخص و ظاهر
باشد و با زن خلخال صدادار یا هر چیز صداداری که باشد نماز با اینها کراهت دارد **فصل**
در مکان مصلی است احوط آنستکه پیش از مرد امام نایستند بلکه محاذی هم نایستند

واولی اینستکه در حال اختیار در جوف کعبه و بام او نماز نکذارند و مکروه است نماز کذاردن و مکروه است نماز کذاردن در حمام و در جائی که زباله میریزند و جائی که نحر یا ذبح حیوان می کنند و محل خلا رفتن و محل بول کردن و در بیت الخلا و در خانه که در آن از مسکرات باشد مانند شرابخانه و طویله کاو و کوسفند و اسب و ماده یابو و الاغ و هر مکان کثیفی و در راه عبور خلق اکر مضر بحال مترددین باشد و الا حرام است و نماز هم باطل است و بر خانهٔ مورچها و در مجرای آب هر چند امید جریان آب بالفعل نباشد و بر زمین شوره زار و این چهار مکان ضجنان و وادی شقره و بیدا و صلاصل بلکه در هر زمینی که عذاب نازل شده یا خلقش فرو رفته اند و برروی برف و محل عبادت آتش پرستان و هر جا که عادت شده باشد آتش افروختن و در خانه مجوس و در پیش رو هرکاه آتش افروخته باشد نیز نماز مکروه است هر چند چراغ باشد یا صورت صاحب روح باشد که صدق صورت بکند اکرچه غیر مجسمه باشد و اولی اجتناب است از نماز در خانه که صورت کشی در آن باشد و نظر کردن بنقشی که مشغول کند شخص را و دیواریکه در پیش رو باشد که نشر کرده باشد رطوبت بول در آن یا بر روی قبر یا پهلوی قبر یا پیش روی او قبر باشد و روی قبر مکروه نمی باشد که کراهت برداشته شود مثل آنکه پرده حایل باشد یا دوری ده ذراع و غیره پس در همه این مکانها نماز کردن مکروه است **فصل** مستحب است نمازکذار بکسترد پیش روی خود قرار دهد اکرچه تسبیح یا چوب یا خط کشیدنی باشد هر چند بداند که کسی هم عبور نخواهد کرد **فصل** مستحب است نماز را در مسجد بجا آورند و منقول است که نماز در مسجد الحرام معادلست با هزار هزار نماز و در مسجد رسول خدا معادلست با ده هزار نماز در غیر آن و در مسجد کوفه و در مسجد اقصی هزار نماز و در مسجد جامع بلد صد نماز و در مسجد قبیله بیست و پنجاه نماز و در مسجد بازار دوازده نماز بلکه نماز در مشاهد ائمه صلوات الله علیهم افضل است از مساجد در خبر است که نماز در نزد امیر المؤمنین معادلست با دویست هزار نماز و مستفاد میشود از خبر اسحاق کعبه که نماز در کربلا افضل است از نماز در مسجد الحرام والله العالم **فصل** در اذان و اقامه است مستحب است از برای نماز یومیه اذان و اقامه نه غیر آن و اذان اولش چهار تکبیر است

واخرش دو لا اله الا الله و اقامه اولش دو تکبیر است و آخرش یک لا اله الا الله و دو قد قامت
الصلوة علاوه دارد و در بانگ دیگر مثل هم میباشد اما باید بعربی و حروفش درست و
بموالات و ترتیب گفتن و با نیت تا آخر بودن و تعیین صلوة معتبر است و با عقل و ایمان و اسلام
بودن و بعد از دخول وقت نماز باشد و تقدیم اذان بر اقامه و اتصال اقامه بنماز معتبر است
اما در اذان اعلامی معتبر نیست اتصالش بنماز و جایز است اعلامی صبح را پیش از صبح گفتن
و در غیر آن جایز نیست و جایز نیست تأخیرش از اول وقت و نیت قربه در او معتبر نیست
مگر اذان نماز که نیت قربه در آن معتبر است و جایز است اجرت گرفتن بر اذان اعلامی هر چند
احوط اجرت نگرفتن و با نیت قربه بودن است **مسئله** مستحب است که در حال اذان مطمئن
باشد شخص و سخن نگوید و رو بقبله ایستاده باشد و آخر فصول وقف کند و حرف آخر
فصول که لفظ جلاله باشد خوب ظاهر کند چه اذان و چه اقامه و با تأنی بگوید اذان را خلاف
اقامه و دو انگشت بدر اذان در گوش گذارد و صدا را بلند کند مرد و فاصله کند میان
اذان و اقامه ولو بسجده یا برداشتن یا تسبیح گفتن باشد و مستحب است که موذن اذان اعلامی
عادل باشد و بینا و وقت شناس باشد و موضع بلندی بایستد و مستحب است حکایت
اذان و اقامه کردن و اما رخصت داده شده است از برای زنان اکتفا کردن از اذان به
تکبیر و شهادتین بلکه بشهادتین تنها نیز و از اقامه بر الله اکبر و اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا عبده و رسوله و از برای مسافر و کسیکه بتعجیل داشته باشد اذان و اقامه را یکفصل
یکفصل بگوید بهتر است از آنکه اقامه را ترک کند و اذانرا درست بگوید **فصل** در چیزهائی
که مانع از قبول صلوة است عجب است و حسد و کبر و غیبت و خوردن حرام و شرب مسکر
و عبدیکه اطاعت مولایش نکند و فرار کند و زنیکه اطاعت شوهرش نکند در آنچه که باید اطاعة
کند و حبس زکوة و ندادن آن و حبس و منع حقوق واجبه با تمکن از اداء آنها و غیر اینها که
بمقتضای قول خداوند عالم انما یتقبل الله من المتقین است که مقبول نباشد صلوة از
فاسق بلکه منحصر باشد قبول صلوة بمتقین و سزاوار است از برای نماز گذار آنکه در

تمام صلوة حاضر و متوجه نسازد قلب خود را بصلوة که در اخبار وارد شده است که محسوب
نمیشود از صلوة مگر آنچه را که اقبال کرده است و سزاوار است که شخص بداند که چه میگوید
و با که مناجات میکند و از که سؤال میکند و بگفتن ایاک نعبد و ایاک نستعین راستگو باشد
و مطیع و منقاد هوا و هوس خود نباشد و شیطان را از خود مأیوس بگرداند زیرا که هر چه اطاعت
او زیاده میشود طمع او بیشتر میگردد **فصل** در آداب تکبیر است مستحب است شش تکبیر خواهد
پیش از تکبیرة الاحرام بگوید یا خواهد بعد و بهتر پیش گفتن است و مستحب است که نزد شروع در
تکبیر دستها را بلند کند و منتهای تکبیر دستها برابر گوش باشد و انگشتها بهم باشد و کف
دستها رو بقبله باشد اگر یک دست را بلند کند باکی نیست و اگر هیچ دست هم بلند نکند
باکی نیست و اگر محل تکبیر مستحب تکبیر نگوید و دستها بلند کند این مستحب را بجا آورده اند
و بعد از تکبیرة الاحرام اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن آهسته برای امام و منفرد مستحب
است **فصل** در آداب قیام است مستحب است در قیام انداختن دو منکبها و گذاردن مردان
دستها را بر ران راست و دست چپ را بر ران چپ محاذی زانو و در حالتیکه انگشتها
ضم باشد بهم و چشم با خشوع بر موضع سجود باشد و راست بایستد که نحر و پشتش مساوی
باشد و دو پا را محاذی بگذارد و میل بیکپا نکند و انگشتها بقبله باشد و دو پا از هم
جدا باشد و تا یکوجب منتهای فصل است و کسیکه نشسته نماز کند سنت است که زانو را بلند
کند و بر الیتین بنشیند و سنت است از برای مردان تورک نشستن بعد از سجده و در حال
تشهد **فصل** در آداب رکوع است مستحب است تکبیر گفتن بجهة رکوع در حال قیام
و دستها را بر سر زانوی راست و دست چپ را بر سر زانوی چپ گذاشتن در
حالتیکه انگشتها گشاده باشد و پس کند دو زانو را بعقب و مساوی کند پشت خود را
و گردن را بزیر نیندازد بلکه بکشد و راست پشت نگاه دارد و مرفقین را بیرون کند
مثل دو بال و چشمش را مابین دو پا اندازد و ذکر کبری بسه یا هفت مرتبه یا زیاده بجا آرد
چنانچه سنت است که بعد طاق قطع کند و بعد از راست شدن و قرار گرفتن سمع الله

لمن حمده بگویند و بعد تکبیر بگویند **فصل** مکروه است در رکوع پایین انداختن سر و پیش
داشتن زانو و گذاردن هر یک از دو کف دست را بر دیگری پس گذاشتن میان دو زانو بلکه
احوط اجتناب از آنست و خواندن قرآن در رکوع و سجود **فصل** در آداب سجده است
مستحب است اختیار کردن تسبیح کبری بر صغری و سه مرتبه تا هفت مرتبه گفتن کبری را و بطاق
قطع کردن و دعائیکه وارد شده است خواندن با هر دعائی که خواهد خصوص بجهت رزق و بعد
از سجده اول تکبیر گفتن و بعد از استغفار باز تکبیر گفتن اما با طمأنینه و آرام بودن و مکروه است
بر پاشنه پا نشستن و راست نشستن با طمأنینه بعد از سجده دوم مستحب است بلکه احوط ترک
نکردن آنست و تکبیر گفتن مستحب است و در حال برخاستن بحول الله و قوته اقوم و اقعد گفتن
و کف دست بر زمین گذاشتن و مردان اول دو زانو را بلند کردن و بعد دستها را برداشتن
و مستحب است قرود که می‌آیند بسجده اول دو دست بر زمین رسانند و مساوی کنند موضع
سجده را با ایستادن و سجده کردن بتمام جبهه و مواضع شش گانه دیگر و سر دماغ را بر ما یصح
السجود علیه گذاشتن و پهن کردن دو دست را بر زمین محاذی گوش مواجه قبله و چشم در حال سجده
بطرف دماغ و در حال جلوس بکنار دو ران انداختن و دست راست بر ران راست و دست چپ بر
ران چپ گذاشتن **فصل** در آداب تشهد است مستحب است که متورک بنشیند یعنی بر دو ران بنشیند
که پشت پای راست را بگذارد بکف پای چپ در حالیکه بر ران چپ بنشیند و چشم بکنار خود بیندازد
و ابتدا کند بگفتن بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله و مکرر کند الحمد لله را بعد از
تشهد سه مرتبه بلکه سبحان الله را هفت مرتبه نیز بلکه ضرر نخواهد داشت علاوه کردن و
تقبل شفاعته و ارفع درجته بعد از صلوات و اگر ابتدا بالحمد لله کند کفایت میکند
فصل در آداب سلام است جایز است قصد کند منفرد بسلام آخر ملکین کاتبین و صالحین را
و امام قصد ملکین و ماموین را و ماموم علاوه میکند امام را اما بگوشه چشم یا دماغ
اشاره بجانب یمین کند لکن بوجهی که شبیه بدعا باشد نه بتحیت و مستحب است که ماموم دو
تا بگوید سلام آخر را یکی را بجانب راست اشاره کند و یکی بجانب چپ اگر کسی باشد

اذا اماما

والا یکسلام جانب یمین کفایت میکند مثل امام و منفرد **فصل** در آداب و لواحقی که اختصاص بزن دارد یکی آنکه مستحب است که خود را زینت کند بحلی و زیور و خضاب بجهة نماز و در پستوهای خانه نماز کند و اقوال نماز را آهسته بخوانند و دو قدم را وصل بهم بگذارند در حال قیام و دو دست را بر روی پستان گذارند و بهم ضم کنند در حال قیام و بگذارند در رکوع دست بر ران خود که سر انگشت بر سر زانوشان برسد و زانو را پست نکنند و در قیام اول بنشینند و بعد بسجده روند و در سجده خود را جمع بدارند و بچسبانند بر زمین و در وقت نشستن زانوی خود را بلند کنند و بر کف پا و ورکین بنشینند نه مثل مردان و در وقت برخواستن راست برخیزند نه اول کمرشان را بلند کنند **فصل** در نماز نافله است بدانکه هشت رکعت نافله ظهر است و وقت آن اول زوال است تا سایه شاخص که بقدر قامت آدم متعارف فرض است بقدر دو ذراع شود الا بقدر نماز ظهر کردن و هشت رکعت نافله عصر است و وقتش بعد از نماز ظهر است تا سایه بر دو ذراع شود الا بقدر کردن نماز عصر و اما اگر شخص یک رکعت هم کرده باشد که وقتش بگذرد باقی را مخففه تمام کند و چهار رکعت نافله مغرب است و وقتش بعد از نماز مغرب است تا برطرف شدن سرخی مغربی و اگر یک رکعت کرده باشد که سرخی برطرف شود همان را تمام کند بدو رکعت و دو رکعت نشسته نافله عشا بعد از نماز عشا است تا آخر وقت عشا و یازده رکعت نافله شب که سه رکعتش شفع و وتر است و وقتشان بعد از نصف شب است تا طلوع صبح صادق هر چه نزدیک بصبح بشود بهتر است و اما دو رکعت نافله صبح را بعد از نماز شب میتوان کرد و اگر صبح شد و نافله شب نکرده نافله صبح بکنند و بعد نماز صبح کنند و اگر چهار رکعت نافله شب کرده که صبح شد باقیش را مخففه تمام کند و اگر گمان تنگی وقت را و شروع کند اگر چهار رکعت کرده و صبح شد باقی را بحمد تنها تمام کند و اگر چهار رکعت نکرده که صبح شد نافله صبح در نماز صبح را میکند بعد از آنها را بقصد قربة بجا می آورد و اما هر دو رکعت بیکسلام است مگر نماز وتر و اذان و اقامه ندارد و بحمد و بکسوره و قنوت میتوان اکتفا کرد بلکه بی قنوت هم بلکه بحمد تنها و راه رفتن و سواره

مراد از دست کف دستانست و پستان از بدنست بسینه بچسبانند

و سوره و نشسته در حال اختیار میتوان کرد بلکه دو رکعتی ایستاده و رکعتی نشسته میتوان کرد و نافله سی و چهار رکعت یومیه را قضا هم میتوان کرد و اما بکیفیت وتر بعد از دو رکعت شفع باین طور کند خوبست که بعد از حمد و سوره قنوت بخوانند باین قسم که چهل مؤمن را چه زنده و چه مرده طلب مغفرت کنند و بگویند اولی آنکه این حقیر را هم یاد کنند اللهم اغفر لفلان بعد هفتاد مرتبه استغفر الله واتوب الیه بعد هفت مرتبه هذا مقام العائذ بک من النار بعد سیصد مرتبه العفو و بعد بهر دعائی که میخواهی بخوان و رکوع میروی و تمام

ترجمة میکنی بعد نافلهٔ صبح میکنی الصلوة

بسم الله الرحمن الرحيم

الله اکبر یعنی خدای تعالی بزرگتر است از آنکه وصف کرده شود اشهد ان لا اله الا الله یعنی شهادت میدهم که نیست مستحق پرستش نیست مگر خدای یکتای بی همتا اشهد ان محمدا رسول الله یعنی شهادت میدهم باینکه محمد فرستاده و رسول خدا است اشهد ان امیر المؤمنین علیا ولی الله یعنی شهادت میدهم باینکه امیر و آقای مؤمنین که اسم مبارک او علی است ولی خدا است بر خلق و باید دانست که این کلمه جزء اذان و اقامه نیست و از برای تیمن و تبرک باید گفت حی علی الصلوة یعنی بشتاب از برای نماز حی علی الفلاح یعنی بشتاب از برای رستگاری حی علی خیر العمل یعنی بشتاب از برای بهترین اعمال که نماز است قد قامت الصلوة یعنی بتحقیق که برپا شد نماز لا اله الا الله یعنی نیست خدائی مستحق پرستش مگر خدای یکتای بی همتا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخدا از شر شیطان که رانده شده درگاه خداوند عالم است بسم الله الرحمن الرحیم یعنی ابتدا میکنم بنام خداوندیکه رحم کننده است در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن و بس الحمد لله رب العالمین یعنی حمد و ثنای مخصوص خداوندیست که تربیت کننده و پرورش دهنده جمیع موجودات است الرحمن الرحیم یعنی رحم کننده است در دنیا بر مؤمن و کافر و در آخرت بر مؤمن و بس مالک یوم الدین یعنی پادشاه و صاحب اختیار روز جزا است که آن روز قیامت است ایاک نعبد

یعنی

ترجمه نماز است

نعبد وایاك نستعین یعنی ترا عبادت میکنیم و بس واز تو یاری میجوییم و بس اهدنا الصراط
المستقیم یعنی هدایت بده راهنمائی کن ما را براه راست یعنی بدین اسلام صراط الذین انعمت
علیهم یعنی راه آنچنان کسانیکه انعام کرده بر ایشان که پیغمبران و اوصیاء ایشانند غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین یعنی نه آنکسانیکه غضب کرده بر ایشان و نه آنکسانی که گمراه اند بسم
الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد یعنی بگو یا محمد که آن خدا خدائیست یگانه الله الصمد یعنی
خدا تعالی مستغنی و بی نیاز است از جمیع مخلوقات لم یلد یعنی از برای او فرزند نیست
ولم یولد یعنی او فرزند کسی نیست ولم یکن له کفوا احد یعنی نمیباشد از برای او کفو و شبیه
احدی از مخلوقات سبحان ربی العظیم وبحمده یعنی پاک و منزه است پروردگار من که این
صفت دارد که بزرگست و من مشغول میباشم بحمد و ثنای او سمع الله لمن حمده یعنی بشنید
خداوند عالم حمد و ثنای هر کسی که او را حمد و ثنای کرد سبحان ربی الاعلی وبحمده یعنی پاک
و منزه است از جمیع معایب پروردگار من که این صفت دارد که بلند تر است از همه کس و من
بحمد و ثنای او مشغول میباشم استغفر الله ربی واتوب الیه یعنی طلب میکنم مغفرت و آمرزش را
از خداوندی که پرورش دهنده منست و بازگشت میکنم بسوی او بحول الله وقوته اقوم و
اقعد یعنی بیاری خدای تعالی و قوه او بر میخیزم و مینشینم و در قنوت بخوان لا اله الا
الله الحلیم الکریم یعنی نیست خدائی که مستحق پرستش باشد مگر خدای یکتای بیهمتا که این
صفت دارد که صاحب حلم و کرم است لا اله الا الله العلی العظیم یعنی نیست خدائی که مستحق
پرستش باشد مگر خدای یکتای بیهمتا که این صفت دارد که بلند مرتبه است و بزرگ
سبحان الله رب السموات السبع یعنی پاک و منزه است خداوندی که این صفت دارد که
پروردگار آسمانهای هفتگانه است ورب الارضین السبع یعنی این صفت دارد که پروردگار
زمینهای هفتگانه است وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم یعنی پروردگار هر
چیزیست که در میان آسمانها و زمینها است و هر چیز که در میان آنها است و پروردگار عرش
بزرگست والحمد لله رب العالمین یعنی حمد و ثنا مخصوص خداوندیست که پرورنده

جمیع مخلوقات است اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والاخرة یعنی بخداوند بیامرز ما را و رحم کن بر ما و معاف بدار ما را و عفو کن از ما در دنیا و اخرت واحشرنا مع النبی محمد وعترته الطاهرین یعنی محشور کن ما را با محمد و ذریهٔ طاهرهٔ او برحمتك یا ارحم الراحمین یعنی بفضل و رحمت خود ای رحم کننده تر از جمیع رحم کنندگان وصلی الله علی محمد واله اجمعین یعنی رحمت بی دریغ بفرستد خدا بر محمد و ال او جمیعا سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی پاك و منزه است خدای تعالی و حمد و ثنا مخصوص او است و نیست خدائی مستحق پرستش مگر خدای یکتای بی همتا و بزرگتر است از اینکه وصف کرده شود و در تشهد بگو الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له یعنی حمد و ثنا مخصوص ذات مقدس الهی است و شهادت میدهم که محمد بنده فرمانبردار خدا است و فرستاده او و پیغمبر او است اللهم صل علی محمد وال محمد یعنی ای خداوند رحمت بی دریغ بفرست بر محمد وال محمد و مراد از ال محمد حضرت فاطمه است با دوازده امام علیهم السلام وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته یعنی قبول کن شفاعت پیغمبر را در حق امت او و بلند کن درجه و منزلهٔ انحضرت را در نزد خود السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته یعنی بر تو باد ای پیغمبر و رحمت خدا و برکات او والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یعنی سلام از جانب خداوند عالم بر نماز کنارندگان باد و بر جمیع بندگان خدا که این صفت دارند که صالح و شایسته اند السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یعنی سلام از جانب خدا بر شما باد و رحمت او و برکات او ای جمیع مؤمنین از جن و انس و ملائکه

در تزویج بسم الله الرحمن الرحیم ونکاح دائمت

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه و نور عرشه و مظهر لطفه محمد واله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **اما بعد** بتوفیق خداوند کریم و برکت نام شفیعان یوم الدین این سراج العباد را که از عقود و ایقاعات و بعضی از احکام حضرت اله است بنظر مروج شریعت سید المرسلین صلی الله

کتاب النکاح

علیه وآله الطاهرین اعلم العلماء جناب الحاج الشیخ مرتضی الانصاری اعلی الله مقامه
رسیده وکل مسائل آن موافق با فتوی ایشانست واین حقیر الحاج محمد علی یزدی از نظر شریف
ایشان رسانیدم تا مؤمنین از مطالعهٔ آن منتفع ورستکار شوند واین حقیر عاصی را
دعا کو ونزد خدا شفاعت خواه شوند اما احتیاطهای مطلقه که مذکور است در این کتاب
ترکش با اذن نمیکنند مکر بتقلید مجتهد دیکر با رعایت الاعلم فالاعلم **کتاب النکاح**
در آن یک مقدمه وچند مسئله است **اما مقدمه** پس بدانکه سبب حلیت زنان
بر مردان در شریعت منحصر است بچهار چیز عقد دائم ومنقطع وملک یمین وتحلیل اما
دائم پس هرکاه شخص بکوید انکحت وزوجت موکلتی الزهراء موکلک محمداً علی الصداق المعلوم
جواب قبلت لموکلی یا انکه بکوید انکحت وزوجت موکلک علیاً موکلتی الزهراء علی الصداق
المعلوم وجواب فوراً با قصد انشاء قبول کند ایجاب را و بکوید قبلت کفایت میکند و
اکر بکوید زوجتنی بنتک جواب بکوید نعم کفایت نمیکند **مسئله** هرکاه زن بکوید زوجتک
نفسی مرد بکوید قبلت کفایت میکند **مسئله** وکیل زن بکوید زوجت موکلک موکلتی
جواب بکوید قبلت لموکلی کفایت میکند **مسئله** اکر منقطع باشد زوجتک نفسی فی
المدة المعلومة علی المبلغ المعلوم جواب بکوید قبلت کفایت میکند **مسئله** اکر مرد بکوید
زوجتنی نفسی لنفسک زن بکوید قبلت لنفسی کفایت نمیکند **مسئله** طرف ایجاب
وقبول احوط تعدد موجب وقابل باشد وجواب باید فوری باشد **مسئله** صیغه فارسی
کفایت نمیکند در حال اختیار اکر بتوان بعربی کفت احوط آنستکه هرکاه یکی بعربی بتواند بکوید
ووکیل طرفین شود و بفارسی هم بکویند یعنی مجرد لفظ عربی را تعلیم انکه نمیداند بکنند تمام لفظ
عربی را بکویند وبعد بفارسی هم بکویند واکر ممکن نشود ولو بتوکیل بفارسی میتوان
کفت **مسئله** در دائم تعیین مهر لازم نیست هرکاه تعیین نکردند بمهر المثل رجوع میکردد
نه بمهر السنة **مسئله** هرکاه زن بالغه رشیده باشد اذن پدر شرط نیست احوط اولی
اذن پدر است وهم چنین اذن برادر و مادر شرط نیست **مسئله** بکر از صیغه

بنا با بن الحنبط نشود مبرنا

عقد را غلط بگوید که معتبر یعنی تا شد عمداً یا سهواً یا فصل ایجاب و انشا ندانسته باشد
باطل است مسئله عقد فضولی صحیح است و با اکراه صحیح نیست و اگر بعد راضی شوند
احوط اعادهٔ عقد است مسئله ولایت طفل و مجنون متصل به بلوغ که با اب و جد است
هرگاه اب یا جد عقد کردند بعد از بلوغ یا عاقل شدن اختیار فسخ ندارند مگر آنکه معلوم
شود که مفسده در آن کرده اند مسئله در اختیار داشتن وصی و حاکم عقد طفل را اشکال
است مسئله هرگاه شخص زنی را عقد کند و مقاربت کند دختران زن و دختر دختر او هرچه باشند
و پایین حرام مؤبد میشوند بر آن شخص و پدر شوهر و پدر پدر شوهر و پدر مادر شوهر و
پسر شوهر و پسر پسر شوهر هرچه باشند پایین حرام مؤبد میشوند بر آن زن مسئله
قبل از دخول دختر زن و خواهر زن تا زن در عقد باشد نمیتواند عقد کرد بلا اشکال
مسئله دختر برادر زن و دختر خواهر زن را بی اذن زن عقد نمیتوان کرد بلا اشکال بلی هرگاه
بعد از عقد اجازه کند صحیح است مسئله کسیکه زنا کند بعمه خود یا خاله خود دختران
ایشان حرام مؤبد میشوند بر او مسئله کسیکه حرام مؤبد شد و محرم باشد نظر کردن بمو
و بدنش جایز است مسئله کسیکه دو کنیز داشته باشد که خواهر باشند جایز نیست وطی ایشان
جمعا مسئله عقد دائم زیاده از چهار زن آزاد داشتن جایز نیست بخلاف انقطاع که هرچه
باشند ضرر ندارد و جمع در ملک یمین هرچه باشند ضرر ندارد مسئله اگر کنیز را عقد
کند بی اذن و اجازهٔ زن آزاد جایز نیست و باطل است مسئله اگر حره بر سر امه بیاورند
و علم نداشته باشد حره اختیار فسخ دارد بقول علما مسئله زن شوهردار را و زنی که
بداند در عده است و عقد کند حرام مؤبد میشود اما اگر نداند که در عده است عقد
باطل است و اگر مقاربت شده حرام مؤبد است و اگر اولادی بهم رسید اولاد شبهه است
ملحق به پدر است احتیاج بطلاق دادن هم نیست مسئله هرگاه کسی وطی کند با پسری
و لو قبل از بلوغ حرام میشود بر واطی مادر و خواهر و دختران پسر مسئله اگر کسی زنا
کند با زن بی شوهر که در عده نباشد حرام نمیشود بر آن کس آن زن مسئله اگر کسی زن را که محرم باشد

طه
یعنی تا بلحوق اجازه هست و مراد از عدم صحت با اکراه بی لحوق رضا است منه

عقد کند با علم بحرمت حرام مؤبد میشود و اگر جاهل باشند همین عقد باطل است م
اگر شخص زن پیش از نه سال خود را افضا کند وطی او حرام مؤبد میشود اما از حباله او بیرون
نمیرود و تمام مهرش را باید بدهد مسئله هرگاه زنا زاده را سه طلاق بدهند اگر چه بخت
عبدی هم باشد و امرزاد و طلاق اگر چه بخت آزادی هم باشد حرام میشوند تا آنکه مردی دیگر
ابتنا نزاد در عقد دائم در آورد و مقاربت هم بشود بعد از طلاق و عده میتوانند او را عقد نمود
مسئله هرگاه زن را نه طلاق رجعی بدهند دو محلل هم در بین واقع شوند بر آن مرد
حرام مؤبد میشود آن زن مسئله هرگاه مردی بداند که شوهر زن بسفر رفته و خبر وفات
او را ندارد و ضعیفه میگوید که شوهرم وفات کرده و متهمه نباشد نمیتواند آن ضعیفه
را بعقد خود در آورد بنا بر احتیاط بلکه اگر متهمه هم نباشد چنین است مسئله جایز
است از برای مردیکه اراده دارد نکاح زنی را که صلاحیت دارد از برایش نظر کردن بر مو و
محاسن او که بقصد لذت نباشد نظر کردن بر محارم خود غیر عورتشان و هم چنین
زنان اهل ذمه و اما نظر کردن بوجه و کفین اجنبیه یعنی غیر محرم بدون لذة و ریبه حرام
نیست و لکن احتیاط شدید ترکست مسئله نکاح کردن کسیکه بترک آن بحرام بیفتد
واجب است و حرام است استمنا کردن اگر چه خوف آن باشد که اگر استمنا نکند بحرام بیفتد
و عرفش بجز اینست بنا بر احتیاط م هرگاه خطبه کند مؤمنی زنی را که قدرت داشته باشد
بر نفقه واجب است بر کسیکه ببدا و است اختیار نکاح او اجابت کند او را با ملاحظه کفو
بودن او م هرگاه ضعیفه بشرط بکارت خود را بعقد غیر در آورد و ثیبه باشد شوهرش
اختیار فسخ دارد اگر در ضمن عقد شرط کرده باشد بکارت را مسئله هرگاه احتیاطا
در عقد اول صیغه را و سپرا بگویند و بعد بعربی جایز است مسئله هرگاه ضعیفه خود
را بعقد غیر در آورد بشرط آنکه او را مثلا از نجف اشرف بیرون نبرد جایز است و باید
زوج بشرط خود وفا کند مسئله هرگاه زنی بکر او کیل کرد که مرا ده روزه بملک
ریال بعقد فلانی در آورد و زمان را تعیین نکرد وکیل میتواند هر زمانی را اگر خواهد عقد کند

٩٥

٩٢ نزد این احتیاط نمیابند میرزا

٩٣ محل تأمل است میرزا

٩٤ بغیر شرط کند میرزا

اگر مهر بر خلافش نباشد مسئله هرگاه شخص از برای دیگری نوشت که فلانه زن معینه را
بعقد من درآور جایز است مسئله در عقد فضولی مثلا شخص بگوید انکحت فلانة جعفرا و
جواب بگوید قبلت کفایت میکند و موقوف است باجازه مسئله هرگاه زوج یا زوجه
یکی یا هر دو ولی نباشند و جبرا اذن دهند عقد فضولی است و با اجازه کفایت میکند و
احتیاط شدید را اعادهٔ صیغه است مسئله هرگاه ولی طفل طفل خود را بعقد یکی درآورد
بعد که طفل بتکلیف رسید نمیتواند آن عقد را رد کند مگر در بعضی از مقامات ه مسئله
هرگاه شخص بگوید فلانه کنیز معین را بکسی نزد و بر تو حلال کردم کفایت میکند احوط عدم
اکتفا بفارسی است در تحلیل پس بگوید احللت لك وطیها جواب بگوید قبلت هر در عقد
فضولی وکیل زن بگوید زوجتها منه علی الصداق المعلوم و جواب قبلت له کفایت میکند
انکحتها و زوجتها ایاه هم خوبست مسئله محقق میشود بلعان حرمت ابدیه و هم چنین
بقذف یعنی نسبت زنا بزوجه خود دادن با شرایط مقرره مسئله جایز نیست از برای مسلم
که نکاح کند غیر کتابیه را ابتداءً مسئله جایز نیست که زن مسلمه بعقد کافر درآید هر
اگر مرتد شود یکی از زوجین پیش از دخول فسخ میشود عقد در حال و که بعد از دخول
باشد باید صبر کنند تا انقضاء عده مگر آنکه زوج مرتد فطری باشد که رجوع نمیتواند کرد
و عدهٔ زوجه اش عدهٔ وفات است و عده مرتد ملی عدهٔ طلاق است هر اگر مسلمان شود
زوج کتابیه باقی است عقد او و اگر کتابیه مسلمان شود پیش از دخول فسخ میشود عقد او
و اگر بعد از دخول باشد صبر کند تا عده بگذرد و اگر زوج او مسلمان شد که زن مال او ست
و الا منفسخ بعد از عده مرخص است مسئله جایز نیست از برای مؤمنه که بعقد مخالف
درآید علی الاحوط مسئله شرط است در متعه تعیین مهر و زمان معین و ذکر آنها در
ایجاب شرط است نیز در قبول لکن باید قابل قصد آنرا داشته باشد مسئله اگر شرط کرد
که نفقه و کسوه منقطعه را بدهد و اگر بعد از دخول مدتش را بخشید باید تمام مبلغ را بدهد
و در نفقه و کسوه اشکال است و اگر قبل از دخول باشد نصف مبلغ را بدهد مسئله

۹۱ حیث انه لعی اذ ظهور نداشته باشد میرزا

۹۲ با تعیین آن نیز و احوط انضمام آن میرزا

۹۳ علی الاحوط میرزا

۹٤ [illegible]

متعه

متعارف بمیرد حق مضاجعه وخرج زمان عده هم ندارد واکر حمل داشته باشد خرج ان
زن در زمان حمل با و میرسد مسئله اکر منقطعه مفارقت با و نشده عده ندارد واما
اکر شوهرش وفات کند عده وفات باید بکیرد مسئله در حیض مدة منقطعه را میتوان بخشید
مسئله عده منقطعه اکر حیض ببیند دو حیض بکیرد واکر حیض نه بیند چهل و پنج روز بکذرد
کفایت میکند واکر حمل داشته باشد بعد از وضع حملش واکر حامله باشد شوهرش بمیرد عده
اش ابعد الاجلین است مسئله اکر صیغه در عده غیر رجعی باشد همان شوهرش میتواند
او را عقد کند برای خود وهر کاه عقد کرد و دخول نکرده طلاق داد یا مدتش را بخشید بی
عده دیکری میتواند او را عقد کرد مسئله هر کاه شخص طفل کنیز خود را بعقد یکی در آورد
مادران طفل محرم میشود با نکس مسئله زنی که بسبب ظهار حرام شود اکر خواهد مرخص شود
باید زوج او طلاق دهد او را م هر کاه زنی با مردی محرم یا غیر محرم حتی مادر و فرزند هم
که خواسته باشند یا نظر بعورت یکدیکر کنند حتی عورت میت را هم باید کیسه یا چیزی بکو
راد دست کنند که دست ایشان بر عورتی که حرام است ملس ان نرسد و هم چنین نظر کردن هم حرام است
اما در حال اختیار نه اضطرار مسئله عبد صغیره بلمس یا نظر هیچ قسم بضعیفه محرم نیست
اکر خواهد محرم شود دختر شیر مثلا بعقد او در آورد تا محرم شود ولو بیکساعت اکر دختر کبیره
باشد م هر کاه زن غیر سیده که پنجاه سال تمام یا سیده شصت سال تمام ندارند و در عده
باشند عالما عقد کنند حرام مؤبد میشوند واکر ندانند بعد از مفارقت معلوم شود هم چنین حرام
ابدی میشوند مسئله هر کاه زن شوهر دار اکر چه شوهرش هم غایب باشد یا در عده باشد
که کسی با او زنا کند ابدا بهم حرام میشوند مسئله مادر زن ومادر او ومادر پدر او و مادر
مادر او ومادر پدر زن ومادر پدر او ومادر مادر او هر چه باشد بمجرد عقد حرام میشوند
ابدا ومحرمند از برای داماد مسئله هر کاه مردی دو زن داشته باشد هر چهار شب یکشب
هر یک حق پهلو خوابی دارند مشهور انستکه هر یک هر چهار شب یکشب حق دارند چه ابتدا
پهلوی یکی بخوابد یا نخوابد وهم چنین اکر چهار زن داشته باشد در عقد دائم

[illegible]

واما اکر زن ناشزه باشد حق مضاجعت هم ندارد مسئله ضعیفه در عده رجعیه هرکاه
بمیرد شوهرش ارث او را میبرد و همچنین عکس مسئله هرکاه شوهر نفقه زن را مثلا
ندهد زن نفقه بقدر ما یحتاج را بدون اذن شوهرش نکند ضرر ندارد مسئله بدن
مرد بر زن عورت است ٩ بر مرد واجب نیست که بپوشد بدن خود را و بر زن واجب است
که نکاه نکند اما مرد با نهی از منکر کند و اعانت بر معصیت هم نکند و بر صورت و کفین
بی شهوت و ریبه نکاه کردن حرام نیست بلی احوط اجتناب است و همچنین است عکس آن و
کردن مرد بر زن اجنبیه عوره است مسئله دختر ممیزه پیش از تکلیف نامحرم نکاه ببدن
او نکند بنا بر احتیاط و همچنین زن تنها مو و بدن خود را از پسر ممیز غیر بالغ بپوشند بنا بر
احتیاط مسئله مستحاضه هرکاه غسل و طهارت را برای نمازش بجا بیاورد مقاربت
با او حرام نیست اکر کثیره هم باشد مسئله مستحاضه بعد از نمازش و ارسی خود کرده
خون ندید بعد خواهد امد با همان وضو میتواند نماز کند مسئله لازم نیست ضعیفه
انکشت ببرد بر باطن عورت خود که ظاهر کند خود را بلکه مستحب هم نیست بلی ضرر هم ندارد اکر
چنین کند مسئله زنها بکر مو و بدنشان را از نامحرم بپوشند مثل زنان ایلات و بادیه
نشینان چه اعراب و چه غیر اعراب مردان باید چشمشان را از ایشان بپوشند مسئله زن زانیه
عده ندارد و احوط صبر کردن است تا معلوم شود که حمل دارد یا نه اما دختر زن زانیه را زانی
بکیرد مشکل است و خودش را اکر فتنه ضرر ندارد اکر از راه دبر که موجب حرمت ابدی نشود مسئله
هرکاه زوج مهری معین کرده از برای زوجه و قصد دادن آن را ندارد عقدش صحیح است اما
دین بر ذمه او است مسئله هرکاه زن قابل منع بوده باشد و زوج خود را منع کند ناشزه و
مستحق نفقه و کسوه و سکنی نمیباشد مسئله هرکاه بعد از عقد معلوم شود که زوج کافر
بوده عقد باطل است و زوجه مستحق مهر المثل است اکر مقاربت شده مسئله هرکاه منقطعه
مدتش را شخص بخشید باز میخواهد او را بعقد خود در اورد در عده جایز است مسئله هرکاه مرد
بنویسد از برای شخصی در بلاد بعیده که فلانه صغیره را بفلان مبلغ و زمان معین بعقد من

---

٩ یعنی حرام است نظر کردن بمرد ۱۲

٩١ تو لا بنا احتیاط نمایند

٩٢ لکن بر زن واجب است بپوشاند خود را میرزا

٩٣ است احوط ترک مقاربت بدون غسل مجدد بلکه اولی وضو کرفتن و غسل از جنابت میرزا

٩٤ دختر بکیر از خود زانی است البته نکیرد میرزا

درا و بجهة محرمیت جایز است مسئلة هرگاه پدر طفل صغیره جدّ مادری طفل را وکیل کند که هر قسم و هر زمانی که مصلحت میدانی فلانه صغیره را بعقد بکری در اور بجهة محرمیت جایز است مسئلة هرگاه زن قابل تمتع باشد و عقد کنی و لو منقطعه و قصد تمتع هم نداشته باشی محرمیت حاصل میشود مسئلة در عیب زن یا مرد که باعث فسخ عقد میشود احتیاج بطلاق نیست بلکه بفسخ افتراق حاصل میشود بلی اگر مقاربت شده صداق میخواهد و اگر نشده نمیخواهد مسئلة کنیزه معقوده که ازاد شود مخیر است میان فسخ عقد یا امضا ان اگر فسخ کرد و مدخوله هست تمام صداق را مالک کنیز میبرد مرد شوهر یکه زن پیش از نه سال خود را افضا کند حرام مؤبّد میشود براو اما تمام مهر را میخواهد و از عقد او بیرون نمیرود مگر بطلاق و غیره مسئلة زن که بی اذن شوهر از خانه بیرون رود با مانع مقاربت شود مثل بی عذر از نفقه و کسوه و سکنی محروم است از مهر و میتواند مهر را بگیرد مسئلة زن هرگاه صیغه شود بشرط انکه شوهرش با او مقاربت نکند صحیح است و تمتع دیگر غیر ان مقاربت با او جایز است مسئلة بمجرّد طلاق سیم زن بشوهرش حرام میشود نه بعد از عدّه مسئلة صیغه طلاق خلع وکیل زوجه میگوید بذلت عن موکّلتی فلانه موکّلک فلانا کذا لتخلعها علیه پس وکیل زوج میگوید فاصله عرفیه هی مختلعة علی ما بذلت هی طالق و احوط در صیغه مختلعه استکه جمع کند میانه اسم فاعل و اسم مفعول مسئلة طلاق رجعی هرگاه زوج حق رجوع را صلح کند صحت ان بسیار مشکلست مسئلة هرگاه زنی علم حاصل کرد که شوهرش در سفر وفات کرده بعد از عدّه شوهر کرد چند سال که گذشت شوهرش امد عدّه شوهر ثانی نگاه دارد بشوهر اول حلالست و شوهر ثانی بجهة دخول مهر المثل بدهد و ضعیفه خرج عدّه نمیخواهد مسئلة هرگاه شوهر طلاق زوجه خود را داد و زوجه مطلع نشد تا عدّه اش گذشت بعد فهمید مرخص است کفایت میکند در حصول عدّه مسئلة هرگاه زنی بگوید عدّه ام گذشت و متهم هم نباشد و زمان هم گنجایش گذشتن عدّه داشته باشد کفایت میکند قول او مسئلة ضعیفه هرگاه یقین کرد که شوهرش

۹۴
اگر شوهرش ازاد باشد محل تامل است

۹۵
یعنی شرط کند

۹۳
اگر مجمل بگوید یا بعین نمایند باقی است

وفات کرده بعد از عده شوهر کرد بعد معلوم شد که او وقت شوهر ثانی زنده بود باید از این
شوهر جدا شود و عده وفات شوهرش را نگاه دارد و بعد عده این شوهر را هم نگاه دارد
و بر این شوهر حرام مؤبد بودنش محل خلافست **مسئله** زن در عده محلل در خانه شوهر
اول و خروجش با او باشد ضرر ندارد **مسئله** هرگاه حنثی (مردی) بدون رضا بزن خود بفرماید
معصیت دارد اما زن نمیتواند اجرت خدمت از مال شوهر بردارد اگر بقصد تبرع بود
از روی حیا **مسئله** هرگاه ضعیفه حمل بر حرام برداشته عمدا آنرا سقط کرد گناهکار است
اگر طفل مسلمان باشد **مسئله** زنیکه مملوک عبد باشد محرم نیست با آن بنده **مسئله**
مردیکه خروج زنیکه در عده هست بدهد با میل و عده آنکه بعد از عده اش او را عقد کند
و عده و فعلش حرام است اما بعد میتواند او را عقد کند **مسئله** متعه مثل دائمی نیست که
بی اذن شوهر از خانه نتواند بیرون برود مگر آنکه مانع حق زوج باشد **مسئله** هرگاه
زوجه بفهمد بعد از عقد که شوهرش مجنون یا خصی بوده یا مقطوع الذکر است اختیار فسخ دارد
م اگر زوج بعد از عقد بفهمد که زوجه اش مجنون یا صاحب جذام یا برص یا قرن یا افضا یا اعمی است
یا بشرط باکره عقد شده است و ثیبه است فسخ عقد میتواند کرد **مسئله** هرگاه شخص چهار
زن دائمی دارد یکشب نزد یکی بخوابد آن سه زن هم هر یک یکشب حق دارند مگر امه و کتابیه که
هر دو شب یکشب ایشان حق دارند باین معنی که اگر یک زن مسلمه حره دارد و یک زن دیگر کنیز یا
کتابیه است دو شب حصه زن حره است و یکشب حصه کنیز و کتابیه و هرگاه ابتدا نزد هیچ یک نخوابد
یا یک زن داشته باشد حق واجب چهار شب یکشب دارند بنابر احوط و اشهر **مسئله** هرگاه دو
زن داشته باشد شخصی اختیار دارد که یکشب نزد یکی بخوابد و سه شب دیگر نزد دیگری
بر زوج واجب است نفقه و کسوه و سکنی زن دائمی با قدرت و تمکین زوجه و هرگاه نداد آنها
با منت دین است بر او و با عدم اطاعت ساقط میشود نفقه و کسوه و سکنی تا اطاعت کند **ف**
در طلاق است **مسئله** طلاق دهنده شرط است که عاقل و بالغ و با اختیار باشد طلاق در حضور
عدلین باشد و زن شرط است که در حیض یا نفاس نباشد اگر شوهرش حاضر باشد در حکم حاضر باشد

و زوجه مدخوله و لو دبر او بوده باشد مسئله ۸ اگر طلاق داد و پاک میدانست او را بعد معلوم
شد که پاک بوده صحیح است طلاق مسئله ۹ اگر شوهر حاضر است و زن حایض شده یا در نفاس
است بعنوان طلاق دادن او را مسئله هرگاه زنی در سن من تحیض باشد و حیض نه بیند باید سه
ماه شوهر مقاربت با او نکند و بعد طلاق دهد او را و بعد سه ماه دیگر هم عده بدارد م زنی
بعقد یکی در آمد نمیداند که عده شوهر سابقش تا سه ماه صبر کرده اما شک دارد که سه طهر واقع
شده در آن سه ماه یا نه شکش اعتبار ندارد مسئله هرگاه ضعیفه بعد از طلاق یک مرتبه حیض
دید باید بکرده بصبر کرده تا نه ماه و وضع حمل کشید و وضع نشد باز صبر کرده تا سال انتظار وضع
حمل کشید بکرو زمانه تا سال که شوهرش وفات کرد باید چهار ماه و ده روز عده وفات بگیرد
این منتهای عده است مسئله صغیره و یائسه و غیر مدخوله عده طلاق ندارند اما عده وفات
را دارند اگرچه منقطعه باشد مسئله هرگاه زنی بعد از طلاق یک ساعت گذشته وضع حملش
شد عده اش گذشت مسئله ضعیفه در طهر یکه طلاقش میدهند بعد از این طهر سه حیض
بر بیند یعنی باید حیض سیم عده اش میگذرد مسئله زنی که باید سه ماه عده بگیرد اگر در اول
ماه باشد هلالی بگیرد و اگر در وسط ماه باشد و طرفین ماه سی روز است و ماه وسط هلالی
است م عده امه نصف عده حره است و لو منقطعه مگر عده وفات که چهار ماه و ده روز است
و اگر حمل دارد ابعد الاجلین است م جایز نیست زن برای زوج که بیرون کند مطلقه رجعیه را از
خانه که طلاق داده تا عده اش بگذرد و جایز نیست نظر به بدن و موی او کند مگر بقصد رجوع
علی الاحوط و از برای ضعیفه جایز است در عده بیرون رود بجهت امر ضروری و واجبی م هرگاه مرد
در سفر وفات کند اول عده اش وقت رسیدن خبر به ضعیفه است اگرچه بعد از ده سال باشد
مسئله اگر ضعیفه شوهرش مفقود شد نخواهد بنشیند باید نزد حاکم شرع رود آنچه حاکم
بفرماید چنین کند و اگر ضعیفه صبر نکرد و بی اذن حاکم شوهر کرد و اولاد هم رساند
که شوهرش آمد عقد شوهر دویمی باطل است و اولاد او براو اگر جاهل بوده شبهه است
و اگر هر دو میدانستند بر هر دو حرام است مسئله ۱۰ اگر زن شوهردار زنا دهد بعد

شوهرش بفهمد بر او حرام نیست واگر شوهرش نفهمد تو به کفایت میکند وکراهت دارد ظهار
او سعی نند را مسئلهٔ در خلع ومبارات در بین عده هرگاه زوجه رجوع کند بفدیه زوج
میتواند رجوع کند مسئلهٔ در عده باین هرگاه شوهر وفات کند بهمان مرضیکه زن را در آن
مرض طلاق داده وضعیفه هم تا یکسال اگر شوهر نکرده باشد ارث شوهر را میبرد ودر عدهٔ
رجعی زن وشوهر ارث از یکدیگر میبرند مسئلهٔ فرق میان مبارات وخلع آنستکه
مبارات کراهت از طرفین است وصورهٔ صیغه اش بارأتك بكذا فانتِ طالق وضعیفه ما
مادامیکه ضعیفه در عده رجوع به بذل نکند واگر رجوع کند زوج هم میتواند رجوع کند اما
حلال نیست بر مرد زیاده از آنچه داده بگیرد بخلاف خلع **فصل** در ظهار است مسئلهٔ
بظهار حرام میشود ضعیفه مدخوله که در طهر غیر مواقعه باشد وزوج حاضر باید حکم حاضر باید
در حال اختیار وقصد وکمال عقل ودر حضور عدلین بگوید بزنش انتِ علیَّ کظهر امی مسئلهٔ
هرگاه در عده خواهد رجوع کند کفاره باید بدهد اول عتق رقبه بعد صیام شهرین واگر
نتواند اطعام شصت مسکین مسئلهٔ بقول یا نظر کردن هم بقصد رجوع رجوع میشود م
در عده خلع ومبارات اگر زن رجوع کند به بذل مرد اختیار رجوع دارد اگر خواهد رجوع
میکند واگر خواهد نمیکند مسئلهٔ صیغه طلاق با شرایط زوج بگوید زوجتی طالق یا وکیل زوج
بگوید زوجه موکلی طالق کفایت میکند مسئلهٔ ضعیفه میتواند وکیل شوهر شود وطلاق
خود را بگوید باین قسم بگوید کالة عن موکلی انا طالق مسئلهٔ قبول کردن قول ضعیفه در نا
بودنش مشکل است مسئلهٔ مرد بزوجه منقطعه خود بگوید مدت را بخشیدم کفایت میکند
احوط قبول زوجه است م هرگاه بحوی بگوید مدت فلانه را بخشیدم وهیچ کس حاضر نباشد
کفایت میکند احوط قبول زوجه است مسئلهٔ هرگاه بگوید وهبتُ مدتك کفایت میکند
احوط قبول زوجه است م هرگاه مولی کنیزش را که معقوده غیر بوده آزاد کند عقدش ثابت است
با اختیار جاریه م هرگاه مولی بجاریه خود بگوید انت رق فی حیوتی وحرة بعد وفاتی بعد
از وفات مولی آزاد میشود واز ثلث میت حساب است م هرگاه آقا بعبد خود بگوید اگر تا یک

داولی نکاه ندا... اگر تو به نکند ... عمل خود بار فی مصر باشد میرزا

کند شنبه در طلاق این حکم میرزا

سال ده تومان بمن بدهی و عبد هم قبول کرد و تا سال کار کرد و ده تومان داد یک تومان
ماند بر ذمّه‌اش باقی است اگر شرط کرده باشد **مسئله** هرگاه شخص تحلیل کرد امر خود را بغیر مثلا تا
یکسال در بین سال وفات کرد آن شخص میتواند ورثه که مال اگر از او منتقل شده اند که در بین سال
فسخ تحلیل کنند مگر اینکه ورثه هم تحلیل کنند و الا حلیّت مشکل است **فصل در رضاع است**
مسئله کسانیکه برضاع محرم و حرام میشوند بهم یکی آنستکه اگر زنی شیر دهد بطفلی اولاد نسبی و
اولاد اولاد آن زن رضاعی و نسبی هرچه پائین بروند و پدر و مادر او و هرچه بالا روند و خواهر و برادر او رضاعی
و نسبی هرچه بالا روند تمام با این طفل حرام اند اما شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است خود و تمامش
اینها برای ضعیفه شمرده شد علاوه بر آن اولاد رضاعی او هرچه پائین روند و عمو و عمه مرد و
خاله و خالوی او هرچه بالا روند رضاعی و نسبی بر آن طفل حرام اند **مسئله** اولاد نسبی این ضعیفه و اولاد
رضاعی و نسبی شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است بر پدر طفل شیرخوار حرام اند زیرا که در حکم اولاد
او بند **مسئله** اولاد رضاعی ضعیفه بر پدر طفل احوط آنست که محرم اند و نکاح ایشان نیست
این زن شیرده و شوهر او و خویشان ایشان که ذکر شد بر خواهر و برادرهای این طفل شیرخوار
محرم نیستند اگر احتیاط کنند نیکو است که نکاح نکنند خواهرهای مرتضع یعنی طفل شیرخوار را
بشوهر ضعیفه شیرده و خواهر و برادرها او یعنی مرتضع بر اولاد فحل احوط اجتناب است **مسئله**
شیر نشر حرمت میکند بچند شرط اول آنکه شیر از زن حی باشد نه میته دوم آنکه
از حمل یا ولد طفل حلال یا شبهه بهم رسیده باشد نه از حرام سیم آنکه از پستان بخورد نه آنکه در
حلقش کنند چهارم آنکه شیر خالص باشد نه آنکه چیزی مخلوط آن باشد پنجم آنکه شیر از یکشوهر باشد
نه از دو فحل مثلا اگر زن شیرده طلاق گرفته و زن دیگری شد موافق شرع حمل برداشت و شیرش
متصل بود نزدیک وضع حملش که شده دفعه مثلا طفل را شیر داد که وضع حملش شد این شیر شوهر
اول است بعد پنج دفعه دیگر هم که از شوهر دوّم است شیر داد نشر حرمت نمیکند **مسئله**
اگر شیرش قطع شده بود و بجهة حمل باز بهم رسید این شیر مال شوهر ثانی است ششم آنکه تا طفل
در بین دو سال باشد که اگر یک دفعه آخر مثلا بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد نشر حرمت نمیکند

[illegible]

۲ و عمو و عمه او رضاعی و نسبی و خاله و خالوی او رضاعی و نسبی صح

اما ضیع بفرشد ... ده پیچ از وضع حملش کذشته باشد ضرر ندارد نشر حرمت میکند هفتم انکه طفل
مریض نباشد و شیر را قی نکند و اکر چنین باشد احتیاط کند بترک نکاح و نظر محرمانه هشتم انکه طفل
انقدر شیر زن بخورد که عرفا صدق کند که از این شیر بدنش کوشتی روییده و استخوانش قوة کرفته
یا یکشبانه روز متصل شیر بخورد که شیر دیکری یا طعامی در بین نخورد مکر قلیلی که عرفا
صدق نکند یا پانزده مرتبه متصل شیر بخورد و اکر زنان قلیلی صبر کند و نفس تازه کند و باز
بخورد که یکمرتبه صدق کند تمام یکمرتبه است اما باید شیر دیکری در بین فاصله نشود پس هر یک
از این سه قسم با شرایط مذکوره نشر حرمت میشود اما در ده مرتبه چون بعضی قایل شده اند نشر حرمت
را احتیاط کند **مسئله** هرکاه یکزن شیر کامل بصد طفل بدهد از شیر یکشوهر همه طفلها
با او و باهم و با شوهرش محرم میشوند اکر دو زن از یکفحل شیر کامل دهند بیکطفل را یا شیر
محرم نمیشود آن طفل و اکر یکزن ده طفل را مثلا شیر تمام بدهد از دو شوهر آن طفلها باهم محرم
نشوند اما اکر احتیاط کنند بترک نکاه محرمانه و نکاح نیکو است پس شرط نشر حرمت میان دو ولد
رضاعی آنستکه پدر رضاعی یکی باشد **مسئله** هرکاه شخصی ده زن دارد و هر یک شیر تمام بدهند
بطفلی همه ده طفل باهم و با آن مرد و باهم از نسا محرمند **مسئله** هرکاه زنی شیر کاملی دهد
پسری را و دختری را از شیر یکشوهر خواهر و برادر این دو طفل باهم محرم نیستند اما احتیاط کنند در
نکاح و نظر کردن **مسئله** مادر زن رضاعی و دختر رضاعی از زن مدخوله حرامند بر شخص
مثل نسبی **مسئله** هرکاه مادر شخص یا زن پدر او چه بنده و چه آزاد یا جده یا زن جد پدر او یا
خواهر او یا اولاد خواهر او و اولاد برادر او یا اولاد ایشان شیر کامل دهند صغیره را حرام میشود
بر آن شخص ابدا آن صغیره و اکر در عقد آن شخص باطل میشود عقدش **مسئله** اکر مادر زن یا زن پدر
زن شیر دهد طفل شخص را چه از این زن باشد طفل چه از زن دیکر این زن بر او حرام میشود ابدا
زیرا که با طفل نمیتواند که دختر صاحب شیر را داشته باشد **مسئله** هرکاه زن بزرک شخص شیر
دهد زن کوچک شخص را هر دو حرام میشوند بر او و اکر شیر غیر باشد همان کبیره حرام میشود
مکر آنکه مدخوله باشد آن وقت هر دو حرام میشوند و از برای کبیره است مطالبه مهر اکر مدخوله

باشد

باشد بنا بر مدخوله واز برای صغیره است نصف مهر مگر انکه فعل از جهت شیر کامل را این صغیره دهد که
کبیره مثلا خواب باشد بخورد تمام مهر او ساقط است **مسئله** هرگاه زن طفلی بسبب عیب طفل
فسخ عقد کرد مثلا این زن دیگری شد بشیر ان شوهر این طفل را شیر داد این زن بر این شوهر
حرام میشود زیرا که عروس صاحب شیر شد این زن عروس او حرام است بر او و همچنین است
زن شیر ده هرگاه طلاق بگیرد و زن صغیری شود و شیر دهد شوهر صغیر خود را بر شوهر
اول حرام میشود زیرا که عروس او میشود **مسئله** هرگاه دختر عمو را از برای پسر عمو عقد کنند ولایه
وجده پدری پسر شیر دهد ان دختر را دختر عمه ان پسر میشود و اگر جده مادری شیر دهد ان دختر را
دختر خاله ان پسر میشود و اگر جده پدری دختر شیر دهد ان پسر را این پسر عموی دختر میشود و اگر جده
مادری دختر باشد این پسر خالوی ان دختر میشود پس بر یکدیگر حرام میشوند **مسئله** هرگاه زید زنی
داشت کبیره و عمرو زنی داشت صغیره هر دو طلاق داده و زن یکدیگر را گرفتند و زن کبیره شیر داد صغیره
را کبیره بر هر دو حرام است و صغیره بر کسیکه دخول کرده باشد بکبیره حرام است **مسئله** هرگاه زن کبیره
مدخوله شخص شیر داد زن صغیره او را هر دو حرام میشوند اما زن بکر این مرد که غیر مدخوله است
اگر شیر دهد این طفل را احتیاط دارد بلکه حرمت بعید نیست **مسئله** هرگاه شخص دو صغیره و یک کبیره
دارد زن کبیره هر دو صغیره را شیر دهد هر سه حرام میشوند اگر مدخوله باشد و اگر مدخوله نباشد
همین کبیره حرام است بر او **مسئله** هرگاه شخص زن مدخوله خود را طلاق داد هر حال که این زن دو زن
صغیره او را شیر دهد هر دو بر او حرام میشوند اگر چه این زن غیر شده باشد و اگر غیر مدخوله باشد
همین خودش حرام میشود **مسئله** بدانکه بعضی علما جده طفل شیرخوار را بمنزله مادر زن پدر
رضاعی طفل میدانند و خلاف مشهور است احوط ترک نکاح محرمانه و نکاح است **مسئله** بعضی
مادر برادر و مادر خواهر را بمنزله مادر میدانند اما خلاف مشهور است لکن رعایت احتیاط اولی
بجا است اما مادر زن رضاعی بر شخص حرام است مثل نسبی **مسئله** هرگاه مادر زن کبیره شخص شیر
دهد زن صغیره شخص را خواهر میشوند جمع بین دو خواهر صحیح نیست عقد هر دو باطل میشود هر
همچنانکه بی اذن زن عقد خواهرزاده و دختر خواهر او جایز نیست در نسبی همچنین است در رضاعی

مسئلهٔ واطی با کبری پسر هرچند بالا روند و دختر او هرچه پایین روند و خواهر او بر واطی
حرام میشوند ابدا و اما اولاد خواهر او هرچه پایین روند محل تامل است و همچنین است در رضاعی
بنابر احتیاط مسئلهٔ هرگاه مردی مالک شود پدر و مادر و اولاد و خواهر و برادر و عمه و خاله
و دخترهای خواهر و دخترهای برادر خود را آزاد میشوند و همچنین است این خویشان اگر رضاعی
باشند بنابر مشهور مسئلهٔ هرگاه کسی زنا کند با عمه و خالهٔ خود ش حرام میشوند دختران رضاعی
ایشان هرچه پایین روند مثل النسبی بنابر مشهور مسئلهٔ هرگاه زنی شیر دهد برادر شخص را
مثلا آن زن بر آن شخص حرام نیست احوط اجتنابست مسئلهٔ هرگاه دو زن صغیرهٔ شخص شیر یک
زن بخورند هر یک بیک پستان دفعهٔ اخر بکمرتبه سیر شوند هر دو خواهر میشوند و عقد شان
باطل میشود اگر خواهد بعد یکی را عقد کند و اگر متعاقب پانزده مرتبه مثلا تمام شود بعد از
اتمام همچنین است بنابر مذهب اکثر مسئلهٔ هرگاه بعد معلوم شود که هر دو زن شخص خواهر اویند
اگر عقد شان در یک زمان واقع شده عقد هر دو باطل است والا عقد اولی صحیح است و دومی
باطل است مسئلهٔ دلیلی بر اعتبار عموم منزلت چنانچه مرحوم میرداماد و بعضی دیگر قایل شده اند
نیست لکن بقدر امکان احتیاط راه نجات است مسئلهٔ حکم بحرام بودن زن بر شوهر در زنا
مواضع چند که می آید جهتی ندارد سوای عموم منزلت مثل آنکه زن از شیر شوهر خود شیر دهد برادر
خود را چه پدری و مادری یا پدری یا مادری تنها باشد یا عمو یا عمه یا خالو یا خالهٔ خود را یا فرزند
عمو و خالو و فرزندان برادر خود را یا زن دیگر شوهرش فرزند عموی او را یا برادر یا خواهر شوهر
خود را یا فرزند خواهر شوهر خود را یا فرزند فرزند شوهر خود را یا عمو و عمه و خالو و خالهٔ شوهر
خود را یا فرزند فرزند هووی خود را از شیر همین شوهر شیر دهد در تمام این اقسام مذکوره دلیلی
بر اعتبار این بحرمت از عموم منزلت ندیدیم لکن احوط اجتنابست و همچنین هرگاه زنی برادر شخص
را شیر دهد یا دختر عمه یا دختر خالهٔ شخص را شیر دهد فصل در آداب رضاع است سنت است اختیار
کردن دایهٔ مؤمنهٔ عاقلهٔ عفیفهٔ جمیله و مکروه است اختیار کردن دایهٔ کم عقل و حمقی و غیر اثنی
عشری یا بد صورت یا بد سیرت یا کج خلق یا حرام زاده یا اولادش حرام زاده باشد و اگر شیر او

از یک محل

تاثیر زیادی است در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفل است و سزاوار است که اجرت نگیرد و اولی ا[ست]
که شوهر اجرت بدهد و اگر زیادتر از دایه اجرت بگیرد میتواند طفل را از او گرفت و بدایه داد **مسئله**
سنت است که زنها را نهی کنند که بهر کس شیر ندهند شاید یکوقت ظاهر شود که شخص مثلا خواهر
خود را گرفته **مسئله** سنت است که خویشان رضاعی احترام بدارند اما ارث را و حقهای نسبی را
نمیبرند **مسئله** سنت است که طفل را دو سال کامل شیر دهند مگر بجهة ضرورتی و کم زیادتی یا کمتر
بی ضرورت ندارد **مسئله** اگر بزغاله شیر زن بخورد حرام نمیشود گوشت و شیر او لکن مکروه است **مسئله**
در جائیکه زن شیر دهد کسیرا اگر بشوهرش حرام شود حرام است فعل او و الا حرام نیست بی اذن شوهر
شیر دادن بشرط آنکه مانع حق شوهر نباشد شیر دادنش **مسئله** اگر زوج ادعای رضاع محرم
کند و ممکن باشد عقد بفسخ نمیشود اگر پیش از عقد باشد جایز نیست عقد کند و اما اگر بعد از
عقد باشد اگر زوجه قبول کند عقد باطل است و مهرش ساقط اگر چه بعد از دخول باشد در حال
عالم بودن ضعیفه و اما اگر بعد از دخول ضعیفه عالم شود خلافست بعضی مهر المسمی از برایش قائلند
و بعضی مهر المثل اینها در صورتیست ضعیفه تصدیق کند و اگر تکذیب کند و مهر و زوج اقامه بینه کند
مثل صورت تصدیق است و اگر بینه نداشته باشد بر او حرام است آن زن و اگر ادعای علم کند زوج بر زن
قسم میدهد او را اگر ضعیفه قسم خورد یا او ادعای علم نکرد بر زن اگر پیش از دخول باشد نصف
مهر را بدهد و اگر بعد از دخول باشد تمام مهر را بدهد بلا خلاف و از هم جدا شوند و اگر مدعی
زوجه باشد تفصیلش از حکم این صورت ظاهر میشود اما اشکال و خلافی نیست که رضاع ثابت نمیشود
مگر بشهادت دو شاهد عادل بر وجه تفصیل که شرایط رضاع کاملا شهادت بدهند یا بتواتر
قطعی برسند و مشهور اینست که شهادت زنان در رضاع مسموع است لکن مسئله محل تامل است
پس احتیاط را در مقام عمل نباید ترک کرد اما شک اگر حاصل شود بعدد رضاع حکم بحرمت
و محرمیت نمیشود و مظنه بتحقق رضاع کافی نیست لکن رعایت احتیاط طریق سداد است والله
العالم والمؤید **فصل** در مسائل متفرقه است **مسئله** هر گاه زن نامحرم با مرد همراه شخص باشد بی
اختیار در بیت الخلا و حمام بیفتند و بیرون رفتنش عسر و حرج باشد باکی نیست اما با قدر ضرورت

فلیعلم اللقوح و بالبنات ... دو انفصال الولد ... بالاتصال ... و باشتراط الطبیعی ... [illegible] ... اعلم بطلان ... منصوص منصوص ... ما ینبغی ... مکلفین ... اجمع ... [illegible]

اوردنش و ظهر شرح اجب فوری است مسئله ریش تراشیدن حرام است و مقراض کردن هم کر اصلا
نباشد حرام است مسئله گوسفند نذر حضرت عباس مثلا اگر اغنیا هم بخورند ضرر ندارد
مگر آنکه معلوم شود که ظاهر حال ناذر صرف فقراء بوده یا مخصص فقراء نذر کرده باشد مسئله
حیوان هرگاه ذبح شود بدون ذکر نام خدا یا پشت بقبله سهوا ضرر ندارد و حلال است مسئله
نام حضرت عباس بردن صلی الله علیه یا علیه السلم گفتن نیکو است مسئله گوسفند عقیقه یا
قربانی هرگاه دعایش را نخوانند ضرر ندارد اما خواندنش بهتر است مسئله صغیره مال خود
را بی اذن شوهر بفقیر دهد کرمانع حق شوهرش باشد دراینزمان ضرر ندارد مسئله هرگاه
شخص تبرعا مدیون را بری کرد دیگر رجوع نمیتواند کرد اگرچه غیر رحم باشد مسئله بول برای
مصرف خیر اگر داخل پول دیگر شود و تقسیم کنند بالنسبه ضرر ندارد مسئله گنجشک و مثل آن هرگاه
سرشرا بکنند حرام و میته میشود مسئله هرگاه وجهی از غیر نزد شخصی باشد و خواهد باو برساند
خود یا غیر برسانند یا شخص بر هنهم خوبست و اگر تبدیل کند بچیزی دیگر و بدهد هم خوبست مگر آنکه
اعلام کند او را مسئله گوسفند ذبح شده نا جوره دارد اگر سرش را جدا کنند کراهت دارد بنابر مشهور
اما حلال است مسئله بدزبانی کردن حرام مثلا هرگاه بعضی جاها غلط بخوانند یا بعضی اش را نخوانند
یا نماز زیارت را نخوانند ضرر ندارد یا بخیر خوانده اند ضرر ندارد مسئله عمل مستحبات کردن موافق آنچه ذکر کنند
علماء شیعه مذکور است ضرر ندارد مسئله هرکه سب جناب رسول خدا یا ائمه هدی یا حضرت فاطمه
کند مرتد است و قتلش بر هر شنوی بی اذن مجتهد جایز است مسئله هرگاه فرزند فقیر باشد و
پدر یا مادر یا جدش غنی باشند نفقه او برایشان واجب است و همچنین عکس آن مسئله دواتی که
حکم حرم دارد دوم کث کردن جنب یا حایض یا نفسا در آن بنابر احتیاط مسئله کسب کردن
با قدرت بقدریکه محتاج خود و عیال واجب النفقه واجب است بلکه بجهة اداء دین هم بنابر احتیاط
مسئله یا ظرف زینت در غیر کربلا استنجا میتوان کرد بشرط آنکه آن ظرف را نجس نکند و
کارد یا چاقو با ترتیب میتوان استعمال کرد لکن ترکش اولی است مسئله ولی طفل پدر و
جد او و وصی و مجتهد عادل و عدول مؤمنین اند و هرگاه ترتیب مذکور ممکن نباشد فاسقین

اگر احتمال ضرر نداشته باشد حضور قلب نماید بلکه ترک بجا آورد انشاء الله مثاب خواهد بود

با اخذ بقصد احتیاط

مصلحة

بمصلحت طفل تصرف در مال او کند جایز است مسئله خانه وقف هرگاه قصد بناء واقف
منفعت آن بوده که صرف شود تغییر دادنش بقسمیکه منفعتش زیاد شود ضرر ندارد بلی اگر
وقف خاص شده باشد تغییر آن از قسمیکه وقف شده نمیتوان داد اگرچه خود واقف باشد هم
خون گوشت پاک است و خوردنش حرام است مگر آنکه خود گوشت خون شود چنین خونی خوردنش
ضرر ندارد مسئله هرگاه پدر یا مادر وصیت کنند که اولاد مثلاً ده ختم قرآن بخوانند
از برای ایشان و اولاد قبول نکنند بر ایشان لازم نیست لکن احوط عمل باوست هم هرگاه مشتبه
شود میت مسلم با کافر و کفار خواهند میت خود را ببرند اگر بزور نمیبرند هر یک را نماز
نماز کنند احتیاطاً بر او و دفن کنند و اگر راضی شوند هر دو را چنین کنند و الا قرعه بیندازند هم
هرگاه آب باران ضرر کند خانه همسایه را باید صاحب باران دفع ضرر کند علی الاحوط و اگر
مستاجر باشد باذن مجتهد مال الاجاره را خرج کند مسئله غذاء متنجس را مثلاً بخورد
خلاف مذهب هم نمیتوان داد بلکه بطفل هم مگر آنکه بخوردن طفل نجس شود بلی بحیوان دادن
جایز است مسئله میان اذان و اقامه و نماز باید موالات باشد و همچنین اجزاء تسبیح فاطمه
زهراء ع و اما امام شرط نیست که صدای مؤذن را بشنود مسئله معامله با ظلمه یا تصرف در مالش
بقسم شرعی یا علم بحرمتش نداری ضرر ندارد و احوط اجتناب است مسئله وصی هرگاه بتواند وصیت
خود را ثابت کند بهر قسم که بتواند مال میت را بردارد بازای ثلث بموافق وصیت صرف کند جایز
است مسئله هرگاه در حال اضطرار وصی بمبلغ کمی صلح کند و بعد بتواند برگرداند تا نقد ثلث
شود و صرف کند جایز است مسئله هرگاه وصی مال در تصرفش باشد و بداند خمس بر ذمه میت
هست یا دین زید بکر و وارث نمیدهند باید بدهد و هرگاه ندهد ضامن است مسئله هرگاه
ببینی که یکی مال زید بکر را میبرد بغیر حق واجب نیست که نگذاری یا صاحبش را اعلام کنی بلی مستحب است
مگر آنکه ضرر کلی باشد و صاحبش نتواند بگیرد باید اعلام کنی در این حال مسئله زیارت
عاشورا در هر وقت از اوقات میتوان بعمل آورد حتی در شب و در حال ضرورت لعن و سلام
را در حال راه رفتن میتوان خواند مسئله شخص قطع علاقه و قصد خروج از وطن کرده تا نشد

نماز شرا تمام کند مسئله در محل اقامت از حد ترخص باید خارج نشد و خروج بتوابع بلاد ضرر ندارد
مسئله هر گاه ضعیفه قصد اقامت کرد و نماز تمامی نکرد که حائض شد بعد که پاک شد نماز را تمام
کند مگر آنکه از قصد اول برگردد پیش از آنکه نماز تمامی بکند مسئله خلط سینه را با آب دماغ
در فضا انداختن لازم نه فرو بردنش حرام نمیباشد مسئله هر گاه اصول دین را اجمالا بداند شخص به
تفصیل کفایت میکند اگر چه تمیز ندهد اصول دین و مذهب را مسئله پشت گوشی بدانند زمان
دور بستن حرام بودنش در اکثر مردم مسئله هر گاه وجهی باید بغیر دهی و آن شخص فوت شود
و ممکن نشود که بوارثش دهی و علم داشته باشی که خمس در گردنش هست باید قدری صرف خمس
کنی از او همچنین هر گاه بدانی که طلبکار ندارد و بدانی که وارث طلب طلبکارش نمیدهد طلبکارش
بده و اگر بدانی که وارث طلب طلبکارش میدهد بوارثش بده مسئله رد مظالم را شخص فقیر میتواند
باولاد خود میتواند داد بشرط فقر ایشان و ایشان اگر بخواهند باو ببخشند مالک کند و محتاج اند
باو ببخشند اگر خواهند باز او رد مظالم دهد تا دینش ادا شود مسئله شخص رد مظالم گرفت
مالک شد بسید میتواند داد و همچنین سید خمس گرفت مالک شد بغیر سید میتواند داد مسئله بدانکه
بعضی از اقسام فسوق و معصیت هست که با آن اعمال قبول نمیشود مثل شراب خوردن مسئله شخص
طلب از میت داشته باشد نمیتواند بازای خمس یا رد مظالم حساب کند بنابر احتیاط مسئله شخص
طلب از میت داشته باشد نمیتواند بازای خمس یا رد مظالم حساب کند بنابر احتیاط مسئله
شخص ادعای فقر کند کفایت میکند قولش مسموع هست اگر مالدار نمیدانستی او را و احوط حصول ظن است
بفقرش مسئله سیادت بادعای شخص ثابت نمیشود مگر آنکه در بلد مشهور باشد بسیادت یا مظنه نزدیک بعلم حاصل
شود مسئله مال یهودی که ممکن نشود بورثه اش بدهند باید بصدقه بدهند مسئله هر گاه عبد مثلا بدزدند
آقا مال آقا را بردارد و او را بفروشند با مالش و خریدار او را آزاد کند با مالش و آقای اولی بمیرد آن مال مذکور
ظاهر میشود که باشد بوارث آقای اولی برسانند مسئله مگس و شپش را مثل سوزاندن گناه نیست اما کراهت
دارد مسئله اصرار بر صغیره توبه نکردن از همان گناه نیست بلکه تکرار همان گناه یا صغیره دیگر است اگر چه در
ترک توبه گناه است مسئله هر گاه شخص مظنه ضرر در سفر که داشته باشد تا خبرش واجب است مسئله

[illegible] احوط استئذان از حاکم شرع است با تمکن [illegible]

اگر شخص حمد و سوره اش درست نباشد و مسامحه و اهمال کرده در درست کردن آن نماز طواف را
بجماعت کند مسئله شخص کنیز خود را که لمس و قبله و سفار بند نکرده بنکاح پسرش میتواند داد و
مسئله نماندن در حرم ائمه ع در جائیکه نامحرم زائرین بشود اشکال ندارد مسئله هرگاه
شخص باذن مجتهد خرج طفلی میکند که طفل فقیر است میتواند آنرا بعوض رد مظالم حساب کرد
احتیاطا با اذن مجتهد باشد مسئله شخص خانه اجاره کرد و تعیین نکرد که کی را بنشاند هر که
را بنشاند ضرر ندارد مسئله اسم مبارک حضرت قائم عجل الله فرجه اگر محمد است بردن
کراهت دارد در این زمان مسئله هرگاه کسی مالی بعبدی ببخشد مالک شدنش مشکل است مسئله
ضرر ندارد انچه ساخته میشود از نقره بجهت تعویذ چیزی جواد باشد و چه غیر آن بنا بر اصح اما
از طلا اشکال دارد مسئله هرگاه شخصی وصیت کند که فلان عبدم را آزاد کنند و بیست تومان
مثلا باو بدهید و ثلثش نقد باشد و وارث قبول نکند حاکم یا وکیل او و اگر ممکن نشود عدول
مؤمنین صیغه عتق او را بگویند و بیست تومان را باو بدهند بی اذن وارث اگر ممکن نشود ضرر
ندارد مسئله هرگاه شخص استطاعت بهم رسانید که خرجی رفتن و برگشتن خود و عیال واجب
النفقه را بقدر ذی دارد و حال او در برگشتن هم نمی باشد که امر معاشش بدان بباشد
باید بحج برود مسئله امر کردن مردم را بواجب و نهی کردن مردم را از حرام واجب است با شرایط
و امر بمستحبات و نهی از مکروهات کردن مستحب است مسئله جهاد بکفار بمردان واجب است
باذن امام ع **فصل** در شفعه است مسئله در بیع زمین و خانه که شفعه ثابت است شرط
است که مشاع باشد میان دو کس و در زیاده از دو کس خلافست مسئله هرگاه شریک طفل یا دیوانه
یا غایب باشد بعد از ده سال مثلا بالغ شود یا عاقل شود فورا باید بشفعه بگیرد بهمان مبلغ که
مشتری خریده است مسئله حق شفعه بوارث هم میرسد مسئله هرگاه بغیر بیع مثل صلح یا هبه
یا غیر اینها منتقل کند شفعه ندارد **فصل** در اقرار است مسئله هرگاه شخص بالغ عاقل
حر با اختیار اقرار بکند که فلان قدر مال بر ذمه من است یا امانت نزد من است و بعد از آن انرا انکار
کند مسموع نیست اگر بعضی از انرا استثنا کند مثل آنکه بگوید ده تومان مال فلانی بر ذمه

بلا اشکال

دراکتفا کردن بجماعت اشکال است

منشا لاسر تومان بعد باز بگوید والا دو تومان حقیقه اقرار به پنج تومان شده اکر انکار
بعدش متصل باشد مسئله هرگاه سؤال کند که پنج تومان مال فلان نزد تست بر اثبات
کند مشکلست فصل در غصبست مسئله هرگاه شخص تسلط داشته باشد بر مال غیر
عدوانا این غصبست مسئله هرگاه در مسجد کسی رحلی بگذارد و دیگری عدوانا بردارد اینجا
نماز کند صحة نمازش قبل از اعراض انشخص از آن مکان مشکل است مسئله اکر رحلش یکی بهم بزند
مشکلست تسلطا و مسئله اکر کسی بوکالت غیر رحلی بیندازد عیبی ندارد و اکر کسی فضولا
از برای غیر رحلی بیندازد مشکلست مسئله اکر زمان طولانی رحلی بیندازد و خود نیاید بکو آنها
خواهند نماز کنند و خبر از حال او ندارند بر چینند رحل او را و نماز کنند نمازشان صحیح است و اکر
تلف شود ضامن اند نیز مسئله اکر رحل او را پای کذارند و وقتی که سجده میروند محاذی شکم و
سینه مصلی واقع شود آن نماز صحیح است مسئله اکر شخصی فرشی را در زمین وقف مثل مسجد بی حکم بیندازد
و راضی نباشد که خلق بر آن نماز کنند فعل حرام کرده است اکر منشا جبر آن مکانست و اکر مظنه
هم برضای او حاصل شود بر روی آن نماز کردن مشکل است مسئله اکر جمعی جائی فراخور احوال خود
کرفته اند یکی وارد شود میان ایشان بجبر داخل شود و جا بر ایشان تنگ کند صحة نمازش اکر راضی نشوند
مشکل است مسئله هرگاه از روی سهو یا جهل یا نسیان تصرف در مال غیر کنند و تلف کنند ضامن
مسئله هرگاه طفلی ممیز مال غیر را تلف کند ضامن است و باید بعد از تکلیف از عهده بر آید
مسئله اکر مال غصب شده بدست ده نفر برسد مثلا و عین باقی است مالک تسلط بر عین دارد و هرکاه دست
بر اخذ عین ندارد مختار است که رجوع کند بهر یک و همچنین است قیامتهم مسئله هرکاه مالک
مطالبه مال خود را از یکی کرد دیکران فارغ میشوند حتی غاصب اما مواخذه الهی را دارد مسئله
مال غصب شده هر کس را مدبا باید بصاحبش برساند با قدرت و با عدم قدرت صدقه بدهد احتیاطا
باذن مجتهد باشد مسئله هرکاه شخص مثلا چوب غصب کرده در دیوار یا کشتی کار کرده و مالکش همان
را طلبد باید همان عین را رد کند اکر چه موجب ضرر کلی بشود بر غاصب مسئله اکر عین معدوم
شد یا متعذر است رد آن باید اکر مثلی است مثل آنرا اکر قیمی است قیمت آنرا بدهد مسئله

امیر المؤمنین را باید
فتح بلاد و کرد هر طائفه عصر
خود بوده اند و نشر معصوم
از جمیع کناهها باشند بعلاوه اینکه
اجر النبی الامام از حق مستحق
با جمیع سلطان و هادی نباشد
بالفضل بمعنی بالفعل یعنی از
بنص الله و نص امام معین
و واجب الطاعه بر جمیع مکلفین
مودت و اطاعت ایشان
و کرفت
دوازده امام اول ایشان علی ابن ابیطالب

هرکاه

هرگاه عین مال مغصوب حاضر باشد غیر از رد کند کفایت نمیکند مگر آنکه راضی شود مالک
هرگاه مصالحه کند بجهة مصلحت نبودن رد عین جایز نیست مگر آنکه عین باقی نباشد یا مالک عالم
باشد در هر دو صورت مصالحه کند **مسئله** هرگاه مال مغصوب را مثلاً رنگ کرده یا دوخته اجرت
دوختن باو نمیرسد اما رنگ او میرسد و اگر نرخ آن پائین باشد بر رنگ ارشی باید بدهد **مسئله**
هرگاه طفلی چیزی را خرید و چیز از آداد و یا چیزی را خورد یا پوشید آن وجه بر فروشنده مشکل است
مباح بودنش **مسئله** هرگاه گاوی غصب مثلاً شخصی خرید چند از کارگری و شیر آن منفعت برد
باید تمام منفعت را با گاو بصاحبش رد کند و این مدت هم که تصرف نموده در غصب کرده با علم فعل
حرام کرده توبه کند و احتیاطا نماز و عبادات که بکرده با آنجا بجا آورده شده قضا کند اگر ممکن از
ازاله آن بوده و اگر جاهل بغصب بوده وقتی که عالم شد آن مال و آنچه منفعت از آن برده بصاحبش
رد کند و قیمتی که بغاصب داده و خریده از غاصب مطالبه کند اگر جاهل بوده و اگر عالم بغصب بوده
هرگاه عین مال خودش یافت بگیرد و اگر باقی نیست چیزی باو نمیرسد **مسئله** هرگاه مالی از
طفل یا مجنون گرفته اگر بولی ایشان نرساند ضامن است **مسئله** شخص بسیار کم یا جمله کرو
زور بر حق الناس بسیار بر ذمه اش هست آنچه دارد میدهد و فایده نمیکند استغفار کفایت نمیکند
باید آنچه قدرت دارد کسب کند و بدهد **مسئله** هرگاه سواری که دارد بدهد بضمان
خود روزی پنج شاهی کسب میکند بضمان میدهد و اگر نگاه دارد روزی ده شاهی منافع
تواند بدهد اگر راضی کند با بنا زاده شاهی بدهد والا همان پنج شاهی را بدهد یا سرمایه اش هم
زمین غصبی حاصلش با زارع است اجرت المثل بر ذمه زارع است **مسئله** شخص یک فلوس مثلاً
از طفل گرفت بدون وجه شرعی داخل پول خود کرده یک پول را بولیش بدهد اگر چه حاکم شرع باشد
مسئله آب حرام هرگاه بزراعت بدهند آن زراعت حرام نمیباشد و دین بر ذمه شخص تعلق
میگیرد **مسئله** هرگاه کفش عوض شود و بد اندازه همان کسی است که کفش او را برده اگر مثل
آن یا بهتر از کفش خودش هست عوض کفش خود تصرف جایز است لکن بعنوان تقاص و اگر
بهتر است نیز تصرف کن و زیادتی قیمتش بفقرا بده و اگر نداند که از کیست اگر کمتر از درهم است

علی ابن ابیطالب امام اول و امام دوم حسن بن علی و امام سیم حسین بن علی امام چهارم زین العابدین و امام پنجم محمد باقر امام ششم جعفر صادق و امام هفتم موسی کاظم و امام هشتم علی بن موسی الرضا و امام نهم محمد تقی امام دهم

نیمه:

بتمامش وصدقه بدهند ولی کسی که مباح است و اگر یقین دارد که هم تا زیاد تر باشد بنابر قاعده لقطه تعریف کند

مسئله مالیکه بنده پیدا کند اگر یقین دارد که هم است مثل باید تعریف کند و اگر از اهل پیدا

کند باید بولی او تعریف کند اگر چه تصرف هم در او نکرده باشد مسئله شخص قسم دروغ

میخورد ذمه اش بری نمیشود اما مدعی تقاص هم نمیتواند کرد و مطالبه حق مدعی بقیامت افتاده

هر شارع عام را بجهت بیم خرابی چیزی از آن نمیتوان تصرف کرد مسئله مال کمتر از درهم را

برداشتنی اگر صاحبش را پیدا کنی بده و اگر پیدا نشد تصدق ملک خود کنی ضرر ندارد هر مرد که وفات

کرد لباسی که از برای زوجه اش کرفته بود بجهت کسوه اش خواه پوشیده باشد یا نه مال الزن بودن

خلاف است احتیاطا از مخلفات ارث حساب میشود هر شخص حق الناس بر ذمه اش هست و متمکن

از اداء آن نیست بجهت قرضش نمازی یا قرآن بخواند یا روزه بگیرد برایش یا طلب امرزش کند و اگر

اجلش رسید ادا نشد با این حالت خدا خصما نش را راضی میکند انشاءالله مسئله هرگاه شاخه درخت

میوه دار از دیوار باغ بیرون آمده راه که از بیرون رضای صاحبش میوه از او بچیند حرام است و هم

چنین در کوچه اگر ریخته باشد برداشتن آن نیز حرام است مگر بدانی راضی بودن صاحبش را

مسئله زمینی که غصب کرده اند یا توابعش در یک حکم اند اما شخص باید از آن با مدت بیرون

رود اگر وقت تنگ شود از برای نماز یا بغصب که وضو نسازد و تیمم بخاک غصب اگر موجب مکث در

مکان مغصوب نشود عیب ندارد در حال راه رفتن نماز کند با ایماء و اگر ممکن نشود نماز ساقط

تا زمان ممکن ادا یا قضا بجا آورد و اگر در آن بخواهد بماند یا زراعت کند از صاحبش

و با عدم ممکن از حاکم شرع اجاره کند و اگر ممکن نشود پیش خود اجاره کند و مال الاجاره را

بصاحبش برساند مسئله اگر در حجره غصبی مثلا او را حبس کرده اند بغیر حق درست

با رکوع و سجود نماز کند و اگر بقسم خاصی او را حبس کرده اند بهمان حالت نماز کند با ایماء فصل

در تجارت است مسئله تجارت بر سه قسم است اول آنکه ناقل عین و منفعت است چون غالب اقسام

بیع و مضاربه و مساقاة و مزارعه و جعاله و قرض و هبه و صلح در بعضی از صور دوم ناقل عین تنها است

چون ملکی که در اجاره غیر باشد سیم ناقل منفعت است چون اجاره اما بیع مرد و قسم است اول

مشکل است خصوص بعد از یاس از پیدا شدن مالک قصد آن است بقاعده مجهول المالک میرزا

یعنی پیدا کرده

اشکال دارد میرزا

تا آنکه مصلحت صاحبش باشد یا رضای صاحبش را بداند میرزا

محتاج بتامل است

نقل منفعت در اینها بتبعیت نقل منفعت مال الصاحب عین است بر سبب تبعیت عین میرزا

دیوی دوم عیب بودی و این هم بر دو قسم است عقدی و معاطات اما بیع عقدی چهار قسم
اول نقد است دوم نسیه و نسیه ثمن حاضر است و بهای آن موخر بزمان معلوم سیم سلف که
عکس نسیه است چهارم کالی بکالی که زمان هر دو موخر است و باطل است اما بیع نقدی چهار قسم
است اول کلی بکلی مثل یکمن از گندم بذمه بیکمن زالبر بذمه مشتری دوم جزئی بجزئی مثل این دینار
معین باین یکمن جنس معین اما صیغه هرگاه هر دو معین باشند بایع بگوید بعتك هذا بهذا
مشتری بگوید قبلت البیع و اگر وکیل باشد وکالة عن موکلی بعت موکلك هذا بهذا و مانند آن اما
جواب بگوید قبلت البیع لموکلی و اگر زن باشد موکلتی موکلتك بگوید و همچنین اگر زن باشد
بعتكِ بکسر کاف میگوید سیم کلی بجزئی است چهارم بیع جزئی بکلی است و مثال هر دو ظاهر شد
اما قسم دیگر باعتبار المال است و آن چهار قسم است اول مرابحه که جنس از سرمایه میدهد و زیاد
تر میفروشد بمقدار معین دوم تولیه که جنس از سرمایه میدهد بهمان قدر میفروشد سیم
مواضعه که جنس میدهد و کمتر میفروشد چهارم مساومه که جنس میدهد سرمایه را و میفروشد
این قسم بهتر از همه میباشد اما تجارت بر پنج قسم است اول واجب است بجهت حفظ نفس خود
و عیال خود که غیر از آن ممکن نشود و احوط بجهت ادای دیون نیز واجب است دوم مستحب است
بجهت وسعت دادن عیال و صرف زاید کردن سیم مباح است که قصد تا بکردن مال باشد
چهارم مکروه است چون غله و کفن فروشی و صرافی و حجامی با شرط اجرت و بنده فروشی و قصابی
و شعربافی و قابله شدن با شرط اجرت و زرگری و کسب اطفال و کسانیکه اجتناب از حرام در اموال
نمیکنند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت کردن در دریا و اجرت ضبط کشیدن حیوانات و معامله
کردن با ظلمه و با کسانیکه هرچه میگویند و میشنوند باکی ندارند و کسانیکه صاحب عیب در بدن
مثل پیسی و مانند اینها پنجم تجارت حرام و آن چند نوع است اول بیع نجس العین مگر چیزهائی که
مستثنی است در محل خود و مایعات متنجسه که قابل تطهیر نباشد مگر چیزهائی که مستثنی
است در محل خود دوم بیع حرام است چون آلات اعمال فعل حرام مثل طبل و نی و مزمار
و شطرنج و بت و مانند اینها و اجاره دادن خانه و مانند بارکش را از برای چیزهائی حرام

[illegible] بهتر آنست که [illegible]
اما [illegible] نسیه و صلح [illegible]
و [illegible] است و [illegible]
[illegible] اهل [illegible]

۷ النفس تا آنکه مرد
عاید معهود باشد [illegible]
بایع و مشتری با بایع بگوید بعتك
ما علم بما علم مشتری بگوید
قبلت البیع مع

را از کفن فروشی [illegible]
[illegible] عمل الله
و از [illegible] عالم
و [illegible] بعضی [illegible]
[illegible]
[illegible]
سوال دو

است از قبیل حمل شراب و سواری ظالم بجهة ظلم کردن و مانند اینها و مثل بیع چیزهائی که اعا
بر معصیت شود ششم مثل بیع چیزهائی که در آنها هیچ نفعی نباشد چهارم حرام است صورت
کشیدن صاحب روح اگرچه بر کاغذ و دیوار باشد مطلقا و قمار بازی مثل تخم مرغ بازی یا غیره
حرام است و غنا خواندن حرام است اما در قرآن و در روضه معصیت و عقابش مضاعف
است و نوحه کردن از برای میت واجرت گرفتن بنوحه باطل حرام است واجرت گرفتن از
برای هجو مؤمنین واجرت گرفتن از برای غیبت مؤمنین و دروغ بستن و سخن چینی
و دشنام دادن و مدح کردن کسیکه مستحق مدح نیست یا عکس این واجرت گرفتن از برای تعلیم
دادن مسائل واجبه و تعلیم دادن و تعلیم گرفتن سحر و همچنین تسخیر ملائکه و جن و مانند
اینها از اعمال محرمه تماما حرام است پنجم حرام است اجرت گرفتن بر چیزیکه واجب است بجا آوردن
آن انسان بالذات چه واجب عینی باشد مثل نماز وچه واجب کفائی مثل غسل و کفن و دفن میت
و همچنین شهادت دادن و حکم کردن و مانند اینها از صناعاتی که نظام امر معاش وابسته
باینها است اما بیع بر دو قسم است یکی بیع قطعی و یکی بیع بشرط خیار یا بید در زمان معین
باشد اما شرطهای صحت بیع و شرعی چند چیز است اول آنکه بایع و فروشنده و مشتری هر دو
بالغ باشند و معامله اطفال صحیح نیست هر چند با اذن ولی باشد مگر آنکه آلت معامله
باشند میان دو بالغ دوم آنکه بایع و مشتری عاقل باشند که درک بدی و خوبی بکنند
عرفا سیم آنکه بایع و مشتری هر دو رشید باشند یعنی درک نفع و ضرر بکنند و اموال بیکه
لابالیانه اتلاف نکنند چهارم آنکه بایع و مشتری مختار و با قصد و شعور باشند پنجم آنکه بایع
و مشتری مالک یا وکیل یا ولی یا وصی باشند مگر بیع فضولی که محتاج باجازه میباشد ششم
آنکه مبیع و ثمن معلوم باشند بوزن و کیل و ذرع و عدد در چیزهائی که موزون و مکیل
و مذروع و معدود باشد که رفع جهالت کند هفتم آنکه جنس و ثمن معین باشند هشتم
آنکه آنچه باینها منتقل شود مالک شود و مثمن قدرت بر تسلیم و تسلم آنها داشته باشد
و بدانکه حرام است ربا و بدانکه یکدرهم ربا اعظم است از هفتاد زنا با محرم خود

چون نادر و خواهر خود و با عبارتست از زیادی گرفتن معاوضه یک جنس که بنابر بوده
وکیل بوده در زمان صاحب شریعت هرچند در زمان ما بعد چنین نباشد و اگر شک داشته
باشد که در ان زمان مکیل یا موزون بوده یا نبوده معتبر بنابر بلد است بشرط انکه بنابر
بلد است ~~بغیر از آنکه~~ بنابر ایشان بی اعتنائی و لا ابالی کردن و موعلم زیادی است در جنس
باشد
دیوی و جو و گندم یک جنس میباشند و اگر از و با گرفتن تو به کند بقدر آنکه ظن به غیر نمیکند
بر ائت ذمه را مگر آنکه زیادی ربا را بصاحبش رد کند یا مصالحه کند و هرگاه عین جنس ضم
کند یکی از عوضین که کمتر از دیگر است با هر دو طرف اگر مشتمل باشد ربا نیست و اقوی آن
است میان پدر و پسر و زن و شوهر و مملوک مختص و مالک و مسلمان و کافر حربی ربا
نیست **فصل** در بیع است **مسئله** بایع جنس را زیاد میکشد تا اگر زیادی خارج از متعارف
باشد که وزن مجهول شود ضرر ندارد **مسئله** هرگاه طفل نابالغ بفرستی که و جمیله هدیه
و چیزی بگیرد از کسی که معامله با او صحیح باشد و تو بدانی که صاحبش بعنوان هدیه و هبه نمو
واگذار کرده بواسطه ان طفل تصرف کن **مسئله** بزاز متقی را شاید بکافر هم بعنوان
فروخت بنابر احوط **مسئله** معاملات بچه تمیز هم صحیح نیست اگر چه بوکالت از جانب
مالک باشد مگر انکه یقین کنی که عوض بمالک رسیده که معاملات میان دو نابالغ شده باشد
مسئله در جمیع عقود صیغه فارسی جایز است مگر عقد نکاح که احوط بعربی بودن است
مسئله بیع معاطات و بیع فضولی هر دو جایز میباشد **مسئله** هرگاه شخص بدهکار
بداند که چه قدر بر ذمه اش هست طلبکار نداند و اعلام نکند و او به هیچ قسم و صلح کند
صلحش صحیح نیست و آنچه طلبکار گرفته بعنوان تقاص میباشد **مسئله** بیع معاطات
بتصرفیکه موجب تلف شود چه در ثمن و چه در مثمن یا ممزوج شدن که نتوان جدا کرد لازم
میشود **مسئله** بادهمه و کاه و بشکل اشتر مثلا و زغال و دسته هیمه و پشته هیمه و دسته
سبزی فروختن بدون وزن ضرر ندارد اگر چه در بعضی بلاد بوزن بفروشند و چیز بکرد ذرعی
و عددی است بوزن بعنوان فروختن **مسئله** حرام است بیع و شراء و اکتساب با عیان نجسه

میکند و ... و ما اعراف ما هست ... و بیکاران ازان ... ما انند آنان ... انیکه کاران ... جوانان ... شد از کاما ... [illegible] ... عما و رود و ما ... من عذاب القبر من ... بالله ... والنبی والمرسلین والتابعین ... در اصل ... تمت

مسئله جایز نیست بیع و شراء ما یعات متنجسه که قابل تطهیر نباشد مگر دوغن نجس که در چراغ
دود زیر آسمان بسوزانند بنا بر احتیاط مسئله جلد مذکّی و غیر مذکّی که مشتبه شده باشد
بیعش جایز نیست مسئله سرود نیز بجس صابون کوردن جایز نیست علی الاحوط مسئله
اعیان متنجسه که قابل تطهیر باشد بیعش بی اعلام مشتری صحیح است اما اعلام مشتری احوط
است و ترک نکنند مسئله اکتساب بالات لهو که فایده حلال از آن حاصل نشود بدون تغییر واجب
است آن صورت و هیئت را ازاله کنند مسئله اعانت بر معصیت در حال اختیار جایز نیست
هر مسکرات جامد بیع و شراءش جایز نیست مسئله اعانت ظلمه اگر بنا اعانت ایشان باشد
که از عمال ظلمه محسوب شود نیز اتفاقاً حرام است مسئله مال الحاصل از قمار و اسهوا با
جهل یجز شخص ضامن است مسئله کهانت و قیافه و شعبده و سحر و عملش و تعلیم و تعلمش
و اعانت بر فاعل اینها تماما حرام است مسئله ساختن صورت ذی روح مجسم و غیر مجسمه
هر دو حرام است مسئله ربا و عمل خمر و مسکرات و رشوه دادن بر صرف وقت و کرفتن مظ و بیع
شراء مسکرات و آلات لهو و امانت و مال السرقه تماما حرام است مسئله اجرت بر اذان و اجرت
بر عمل حرام و اجرت بر نماز جماعت تماما حرام است مسئله حرمت غیبت مختص شیعه اثنی عشری
میباشد و فرقی نیست میان نظم و نثر و حی و میت و قابل و مستمع مختار نیز مضطر مسئله هجو و هنا
و نمامی هر مثل اشد است از غیبت مسئله سبّ مؤمن و اذیت مؤمن حرام است هر
غش و تدلیس که باعث ضرر باشد با اهل ذمّه هم حرام است نیز حربی هر وکیل یا وصی میت خلاف
آنچه معیّن شده است بدون قرینه حالیه یا نحوی بکند جایز نیست بلکه آنچه تلف شده ضامن
و هم چنین آنچه با بیست مگر موکّل اجازه کند مسئله اجیر خاص عملی کند از برای خود یا غیر در آن
زمان جایز نیست مسئله حفظ کتب ضلال و تعلیم و تعلمش و بیع و شراءش و اجرت بر آنها جایز
مسئله احتکار در گندم و جو و مویز و خرما و زیت و روغن و نمک نیست در صورتی که خلق در
تنگی و احتیاج باشند مسئله پوشیدن مرد لباس حریر محض و طلا باف را بدون ضرورت
جایز نیست مسئله مرد لباس مختص بزن و هم چنین زن لباس مختص بمردان پوشیدن در حال

احتیار

اجتناب حرام است مسئلة تلقی رکبان از باده از جهها فرسخ جایز میدانند هر خلاف و صیغه نذر
و وقف کردن موجب ضمان است مسئلة شخص اگر کسب قرار دهد برای خود کفن فروشی و کندم بلکه
مطلق طعام فروشی مکروه است هر اما خلوط قرار دادن بعرض بیع و شرای لوط زکستن مسئلة
هر کاه اطفال چیزی بیاورند از برای ولی و ولی ندانند کجا آورده اند صرف همان طفل کند
مسئلة ترک کردن مال کسیکه از حرام اجتناب نمیکند و ظلمه و اعوان ظلمه و عشار
و نحو اینها مستحب است مسئلة ترک کردن معامله با اهل ذمه و کسیکه لا ابالی است از کفر
و شنود و اذیت و احسان مستحب است مسئلة معامله با اکراد و ذوی العاهات لازمه
مثل کوری و برص مکروه است مسئلة هر کاه بیع بدون وزن و کیل و عدد واقع شود
و تراضی هم باشند به مباح نیست تصرف ان بلی اگر ممکن نشود رد کردن بصاحبش از راه تقاص
مال مینوانند تصرف کنند و جایز است انداختن ظرف متاع را مثل روغن و شیره و غیرها بحسابا
بقسم متعارف هر هر کاه باطل باشد بیع بایع و مشتری ضامنند مبیع و ثمن را هر کاه تلف شود
مسئلة تفریق کردن میان بچه و مادر پیش از بی نیاز شدن بچه و مادر مختص انسان است
و آن مکروه است و حرمتش معلوم نیست **فصل در حجر** است مسئلة چیزهائی که موجب
حجر میشود صغر و جنون و سفه و فلس و مرض موت است و متحقق نمیشود حجر مفلس مگر باذن حاکم
و حجر مریض در زیاده از ثلث است بنابر قولی مسئلة علامت بلوغ انبات شعر خشن است در
عانه یا دبر یا انزال منی است و سن پانزده سال تمام در مرد و نه سال تمام در زن و اما روئیدن
موی درشت بدن و علاج در شارب و لحیه و در دماغ و گوش و زیر بغل و سینه و درشت شدن
صدا و ملوغ و درشت شدن حلقوم و ثدی و امثال اینها اگر موجب علم نشود معتبر هست و الا معتبر
نیست و حیض و حمل هم علامت سبق بلوغ اند مسئلة شخص هر کاه مرور کند بثمره نخل یا سایر
فواکه جایز است بخوردن انها را بقدر حاجت از درخت بشرطی که ضرر بدرخت و میوه اش نکند و همراه
نبرد چیزی در صورتیکه علم یا ظن بعدم رضای صاحبش نداشته باشد اینهم از روی قصد
با بخانه رفتن باشد مسئلة شرط است در بیع صرف تقابض عوضین پیش از تفرق هر هر کاه شخص

مسئلة هر کاه شخص کسب خود قرار دهد بنده فروشی و صرافی و زرگری و جولاهی را مکروه است صح

فروختن چیزی بشخصی بعد از ... [illegible]

...

بخرد لباس کتان را پس ظاهر شود انکه پشم یا پنبه است باطل است بیع و واجب است رد عوض
مسئله بیع سلف باید قبض ثمن در مجلس بشود اگر مصالحه شود قبض مجلس شرط نیست
مثل بیع نسیه و صیغه اش اسلمت یا اسلفت الیک و قبولش بلفظ قبلت یا رضیت کفایت میکند
مسئله هرگاه از برای بعض ثمن اجل قرار دهد بقدر همان بعض باطل است مسئله هرگاه تمام
ثمن یا بعض ثمن دین باشد بر بایع پس بفروشد بهمان دین جنسی را سلف جایز است مسئله
شرط است غلبه وجود جنس مسلم فیه اگر نادر الوجود باشد در سر موعد باطل است مسئله
جایز نیست بیع جنس پیش از موعد مسئله هرگاه بفروشد شیء معین را بثمن معین واجب است
تسلیم ان شیء در حال مسئله هرگاه وفات کند بایع در بین اجل اجلش حال میشود مسئله
واجب نیست بر مشتری در بیع نسیه بذل ثمن پیش از موعد هرگاه داد واجب نیست بر بایع اخذ ان
و هرگاه تلف شد ضامن است مشتری مسئله هرگاه سر موعد شد یا قدرت مشتری نداد
ثمن را جایز است تقاص بعد از تراضی مسئله هرگاه غیر جنس سر موعد بدهد یا غیر مکان
مشروط بدهد واجب نیست اخذ ان و اگر از قدرش کمتر بدهد باید بگیرد مشتری و باقی را مطالبه
کند مسئله بیع نسیه بنسیه یا دین بدین جایز نیست مسئله بیع راس المال شرط است که مبیع
و ثمن را بلکه اصناف ان و صفتش و وزن ثمن را و زمان را ظاهر کند نزد مشتری مسئله
باید خبر دهد که این جنس را مشاعا خریدم یا انکه با چند نفر شریک بودیم در خریدن یا انکه بعضی
از ان را شریک بودیم یا انکه بعض ان نسیه بود و بالجمله انچه باعث جهل مشتری و ضرر او میشود
کرده اند باید گفت مسئله شخصی باغی بفروشد بی قید و شرط میوه در درخت و زراعت
در زمین از انکه میوه و زراعت ان با بایع است مسئله هرگاه شخصی خانه خود را فروخت
بی قید و شرط و فوقانیش را هرگاه در عبارت خانه هست ان فوقانی مال بایع است مسئله
هرگاه بفروشد شخصی عبدی یا کنیزی لباس غیر ستر و مال ایشان با بایع است و در ستر شان
کلام است مسئله اطلاق عقد اقتضا میکند تسلیم ثمن و مثمن را حالا پس واجب نیست
تقدم بایع بر مشتری بجهت قبض بلکه مساوی میباشند فصل در قرض است مسئله

لواء امت احوط مراعات ... علم باشیم و میشود ... و همه ما ... با مبیع ... پس با واجب ... و فعلا و نظام ... بخشش ... بالذات ... علت ... ذاتا است ... صفات کمال است ... هر صفتی که ... کمال فعلا و ... و نبود ... ذات فعلا و ...

هرگاه شخص مثلاً ده ریال قرض کرد تسلط ندارد قرض دهنده مطالبه همان عین نماید و احوط
رد عین است اگر باقی باشد مسئله صیغه ایجابش کفایت میکند اقرضتك و جوابش قبلت
و اما قرض الحسنه دهنده مختار است که در هر وقت که خواهد مطالبه کند مسئله هرگاه قرض دهد
شخص جنسی را و شرط کند بهتر از آن باز پس بدهد گرفتن حرام است مسئله هرگاه شخص خواهد
مثلاً یک تومان قرض کند و وجهش را این قدر ندارد و قرض دهنده هم عالم نیست جایز است
اگر قوه و قدرت ادا کردن ندارد مسئله هرگاه قرض دهنده مطالبه کرد سر موعد با
قدرت واجب فوریست ادای آن در چنین مطالبه و هرگاه اهمال کند نمازش و عبادات
دیگرش در وسعت وقت کردنش اشکال است احوط اعاده صلوة است بعد از اداء دین یا
استرضاء او مسئله هرگاه مقروض مالش وفا بدینش نکند بغیر از مسکن و عبد برای
خدمت و اسب برای سواری و قوت یکشبانه روز خود و عیالش و ضروریات لایقه حالش
مثل لباس و ظرف و فرش و غیره از ضروریات دیگر چیزی استثنی نیست مسئله هرگاه
مقروض وفات کند و مالش بقدر دینش باشد بغیر از کفن و ما یحتاج تجهیزش بقدر واجب
دیگر چیزی از مالش وارث نمیتوانند بر دارند مسئله هرگاه مقروض چیزی نداشته باشد
طلبکار باید انتظار او را اجازه نیست مطالبه بکند اما احوط آنست که مقروض بقدر قوت و
قدرت کسب کند و زیادتی از ما یحتاج خود را بطلبکار بدهد م شخص که قرض میگیرد در اداء
واجب است نیت ادا کردن داشته باشد م هرگاه شخص مدیون گمشده و دستش بطلبکارش نمیرسد
باید باذن حاکم شرع بفقراء غیر سادات بدهد علی الاحوط مسئله مالیکه مخلوط بحرام باشد
و شخص قدرش را نداند و صاحبش را هم نداند خمس آنرا اخراج کند و باید نصف آنرا بسادات
و نصف دیگرش را بمجتهد برساند م هرگاه شخص مالی قرض داد و زیاده گرفت و مخلوط بمال
خود کرد و عین آن مال را لباس یا فرش یا مکان کرد و با آنها نماز کرد بعید نیست که حرام است
و بعید نیست که با آنها نماز باطل است باید قضا کند م هرگاه شخص بمیرد و مال غیر بر ذمه او
و خواهد ذمه خود را بری کند و ما یملك او بقدر دین یا کمتر از آن باشد باید تمام ما یملك خود را

علم و قدرت ... عالم ...
... وما بوس است
... جمیع صفات نقص است

بجهة عمل خود یا از باب رد مظالم رد کند مستثنیات دین را اگر عین آن از مظالم به اشخاص الا باید
اینها را هم رد نماید مسئله اما کسیکه مشغول معامله باشد باید بداند صحیح و فاسد
معامله را تا بحرام نیفتد کرد و وقت تصرف علم بصحیح معامله داشته باشد زیرا اگر تا علم بصحیح
معامله نداشته باشد شخص تصرف نمیتواند کرد ثمن یا مثمن را مسئله اما بیع معاطات
بتصرف ثمن و مثمن هر یک یا ممزوج کردن بغیر یکه تمیز نمیتوان داد لازم میشود مسئله
بایع و مشتری هرگاه بمصاحبت هم بروند بهم نمیخورد مجلس و اما بیک گام در حال اختیار
اگر از هم دور شوند تفرق میشود و مجلس بهم میخورد مسئله شخص مالی خرید و وجه او را
نداد مثل گوشت و میوه مثلا و وقت بنا مد اگر آن مال بماند ضایع میشود بایع اختیار
فسخ دارد هرگاه بموعدهم خریده باشد که اختیار فسخ دارد اگر فاسد شود مسئله
هرگاه شخص مالی خرید و تصرف نکرد و وجه او را هم نداد و موعدی هم قرار نداد تا سه روز
که گذشت بایع اختیار فسخ دارد و اگر بعضی را تصرف یا بعضی وجه را داد اختیار ندارد
مسئله هرگاه شخصی حیوانی خرید و تصرف نکرده در بین سه روز فسخ میتواند کرد و هرگاه
تصرف کرد نه بجهة آزمودن بلکه بجهة کار خود یا غیره خیار ساقط است اما هرگاه مصالحه
شده باشد با خیار سه روزه مصالحه شده خیار فسخ ندارد مسئله هرگاه شخص مالی خرید
و قیمتا اهل خبره نشده ده دو یا زیاد مغبون است مثلا میتواند فسخ کند بعد از اطلاع بر
غبن اما فوریست خیار و بعد از فور محل اشکال است اما اعتبار بقیمت وقت خرید است
مسئله شرط خیار فسخ در زمان معین از برای بایع و مشتری یا هر دو یا ثالثی قرار می
توان داد و شرط در زمان طویل مثل پانصد سال هم مثلا میتوان قرار داد مسئله
هرگاه بایع شرط کند که تا یکسال مثلا هرگاه رد کند مثل ثمن را فسخ کند در بین سال هم
میتواند فسخ کند مسئله مشتری میتواند هم چون بایع خیار برای خود قرار دهد
که رد ثمن کند و ثمن را بگیرد مسئله هرگاه شخص مالی بوصف ندیده خرید هرگاه
بعد از رؤیت بهتر باشد اختیار با بایع و هرگاه پست تر باشد اختیار با مشتری است

بعض مرضی که ... بودن نا... عالم است ... حلال ... از اهلها و صفا ... او بعض ... بسبب ظلم ... بعض علم ... شدن ...

وجود هم اهل خبره بوده باشد صح

سبب نقصان ... و استیفای ... صح

هرگاه بایع بوصف فروخته باشد ... منه

وتسلط

و تسلط ارش ندارد **مسئله** هرگاه شخص مالی دید و خرید بی عیب بعد معلوم شد
که معیوب بوده اختیار فسخ دارد مشتری **مسئله** اگر بایع ثمن او معیوب باشد تسلط
ارش هم دارد اگر فسخ نکند **مسئله** تدلیس حرام است اگرچه بنمودن در نار یکی باشد
مسئله هرگاه شخص شرط کرد که موعد معینی ثمن را بدهد و امتناع کرد سر موعد بایع اختیار
فسخ دارد و اگر الزام ممکن نباشد **مسئله** هرگاه شخص دو چیز خرید پیش از قبض یکی از آن
دو تلف شد اختیار فسخ دارد **مسئله** هرگاه شخص مثلاً یکمن گندم خرید بعد معلوم شد
که نصف آن مال غیر است اختیار فسخ دارد اگر غیر ممضی ندارد **مسئله** هرگاه غریم مفلس
عین مال خود را در مال مفلس بیابد همانرا بر دارد و اگر بعد از بودن مفلس باشد با غرما
شریک است **مسئله** هرگاه شخص زمین معینی بذرع معینی بخرد بعد ناقص باشد استحقاق
ارش بعید نیست **مسئله** جایز است مسلم اجیر کافر بشود بر ذمه خود و اگر وکیل او شود که
عبد مسلمی برای او بخرد جایز نیست **مسئله** درخت میوه دار میوه موجودش را با اینکه سال
بعد بار آورد بفروشند و هم چنین خیار و بادنجان و مثل اینها را اینکه موجود است با اینکه بعد
بار آورد بفروشند جایز است با تعیین ما بعدش **مسئله** نعناع و مثل اینها را میتوان اینکه
موجود است با اینکه پنج دفعه دیگر مثلاً بار آورد بفروشند اما درخت میوه دار یا زمین
زراعت دار را بفروشند زراعت و میوه اش با بایع است **مسئله** طلا و نقره بی سکه هم
قبض مجلس شرط است اما هرگاه مثلاً صد مثقال نقره بر ذمه شخص باشد بطلای حاضر معین
بفروشند عیب ندارد **مسئله** هرگاه مصالحه کنند قبض مجلس شرط نیست احوط مراعات است
مسئله جایز است ده من گندم مثلاً بفروشند بده ریال بموعد معین و با نهمان گندم
را نقد بخرند بهشت ریال **مسئله** هرگاه شخص ده ریال طلب دارد شش ماه دیگر مثلاً دو ریالش را کم
کند و باقی را حال بگیرد جایز است **مسئله** در سنه سبز را بعد فروختن ضرر ندارد در صورتی که
متعارف بلد باشد و اما نان بعد فروختن احوط مصالحه کردن است **مسئله** هرگاه ثمن
در دست مشتری و مثمن در دست بایع باشد بسماوی یا غیره تلف شود ضمان با صاحب

اصلش هست مط اگرچه بکیل یا وزن هم در آورده باشند **فصل** در رهن است و صیغهٔ رهن
آرهنتك و جواب قبلت بلکه بفارسی هم کفایت میکند اما تصرف در مرهون باید باذن یکدیگر
باشد **مسئله** عین مرهونه باید مملوک باشد یا از جانب مالک ماذون در رهن بوده
باشد و تعیین زمان شرط نیست **مسئله** هرگاه حواله کند شخصی بر زید مالی را که داری و
بعد زید فقیر شد آن شخص نمیتواند بحواله کننده اول رجوع کند نما ولی بر نیست **مسئله** هرگاه
شخص کفیل شود مدیونی را که هر وقت طلبکار طلب میکند او را حاضر کند آن شخص مدیون را
صحیح است **مسئله** هرگاه شخص ضامن شود دینی را باذن مدیون و رضای طلبکار آن
وجه بر ذمهٔ او تعلق میگیرد در حال **مسئله** هرگاه عین معیوب در آید مغبون فسخ میتواند
کرد **مسئله** مصالحه در دین که نامعین باشد یا عین نامعین جایز است **فصل** در مساقات
است **مسئله** هرگاه زمینی که قابل زراعت باشد شخصی بردارد و زراعت کند بسهم معین
از حاصل آن که مال صاحب زمین باشد صحیح است **مسئله** اگر سهمی از حاصل درخت
قرار از برای عامل دهند پیش از ظهور میوه یا بعد که عملی باقی داشته باشد صحیح است و بموت
باطل نمیشود **مسئله** اجاره کردن درخت یا گوسفند که میوه یا شیر از آن ببرد شخص جایز
نیست مگر آنکه مصالحه کند حاصل و منافع آنها را **مسئله** هرگاه اجیر کند بکیر اگر عمارت
کند یا اجاره کند خانه را که بنشیند یا زمین را که زراعت کند جایز است **مسئله** هرگاه
شخص معین کند عملی را و اجرهٔ آن را مثل آنکه هر کس فلان بندهٔ آبق را از سر ده فرسخی بگیرد و
بیاورد ده ریال میدهم و اگر از سر پنج فرسخی بگیرد و بیاورد پنج ریال میدهم بگفتن او
کفایت میکند تعیین و قبول نمیخواهد **فصل** در وصیت است **مسئله** هرگاه شخص
در حال مرض موت مالی ببخشد یا بفروشد باقل از قیمت آن صحیح است و احوط مصالحه با
رجوع بحکم حاکم است بالنسبه بآنچه مسامحه شده است یا از ثلث حساب کنند **مسئله**
هرگاه وصیت کند که فلان قدر بفلان کس بدهند و او بعد از موت رد کند مال وارث
است اما وصیت سفیه صحیح بودنش مشکل است **مسئله** هرگاه شخص وصیت ثلث کرد

صفاتش ندارد در بعض غیر خدا او ملل عالم را ذاتی بداند صفات ایشان باشند کر کامل در صفات ذاتی او و صفات ذاتیه او عین ذات او و صفات او ملل عالم را باشد و غیر خدا او [illegible] بخشد که مخلوق خدا اند در صفات ثبوتیه خدا اوند [illegible] عالم [illegible] مدارک [illegible] عالم [illegible] و منکشف شد [illegible] است

بعد تصرف نافذ است گرد آنچه میماند همان وصیت ثلث است اگر مشاع بوده و اگر معین
بوده در همان شیء معین تصرف نافذ است گرد وصیت بالنسبه بآن باطل است **مسئله** وصیت
از برای معدوم جایز نیست و از برای حمل موجود جایز است **مسئله** شخص چه وصیت
کند بواجب مالی چون قرض و حج و خمس و زکوة و رد مظالم و چه نکند اینها از اصل مال باید برداشت
هرگاه وصیت بآنچه گرد ثلث وفا نکند واجب را مقدم دارند **مسئله** اگر بعد از وفات فاسق
شود وصی حاکم امینی قرار میدهد تا باطلاع امین عمل بوصیت نماید **مسئله** هرگاه شخص
کسی را وصی کند و بعد از موت وصی مطلع شود اگر چه حی باشد بر او لازم است عمل کند
مسئله هرگاه وصی را متعدد قرار داد باید باذن یکدیگر تصرف کنند اگر هر یک مستقل
نباشند هرگاه یکی معزول شد اگر مستقل نباشد امینی را حاکم با او ضم میکند **مسئله**
وصی صغیر میتواند مال الصغیر را قرض بردارد اگر مالدار باشد **مسئله** هرگاه شخص
وصیت کند که شمشیرم را بفلان مصرف صرف کنند مثلا غلاف آنرا هم شامل است و زیورهای
دیگرش تابع عرفست **مسئله** هرگاه شخص وصیتی کند پس از آن بضد آن وصیت کند عمل
بثانی کنند **فصل در ارث است** **مسئله** وراث چند مرتبه اند مرتبه اول پدر و مادر و
اولاد اند مرتبه دوم جد و جده و برادر و خواهر اند مرتبه سیم عمو و عمه و خالو و خاله اند
و اولاد ایشان با اولاد اولاد ایشان قائم مقام ایشان میشود اگر نبودند اما بلی زن و
شوهر دائمی در هر طبقه نصیبی از ارث دارند اما شوهر هرگاه زنش اولاد داشته باشد
چهار یک ارث میبرد و زن اگر شوهرش اولاد داشته باشد هشت یک میبرد و اگر زنها
متعدد باشد همان هشت یک را باهم تقسیم میکنند و اما اگر اولاد ذکور یا اناث از برای
میت باشد پدر و مادر هر یک شش یک میبرند و اما پسر بزرگ میت که حبوه میبرد از پدر
میبرد نه از مادر **مسئله** پسر بزرگ که نماز و روزه پدر و مادر را باید بجا آورد یا
حبوه میبرد پسریست که در حال موت پدر زنده باشد **مسئله** هرگاه میت قرض دارد
مالی ندارد بر اولاد و وارث چیزی نیست **مسئله** هرگاه طبقه سابق باشند با اولادشان

بطبقهٔ لاحق چیزی نمیرسد **مسئله** هرگاه موصی وصیت کند که وصی مرخص است که وصی دیگر قرار دهد که بوصیتش عمل کند جایز است هرگاه وصی بمیرد اختیار با حاکم است
هرگاه شخص بمیرد و هیچ کس را نداشته باشد ارثش اگر مولای معتق دارد ارث از او است والا از ضامن جریره است و اگر اینهم نباشد بحاکم شرع میرسد از جانب امام ع **مسئله** حبوه پسر بزرگ قران و انگشتر و لباس و شمشیر است **مسئله** هرگاه کافر بمیرد و یک وارث مسلمان در طبقات ارث داشته باشد و باقی کلا کافر باشد تمام ارثشان برای وارث مسلم است هرچند دور باشد از طبقات ارث **مسئله** در تقسیم ارث سهم حمل را از برای دو پسر باید نگاه داشت تا معلوم شود **مسئله** موانع ارث قتل و کفر و عبد بودن و لعان است **فصل**
در هبه است **مسئله** هرگاه شخص هبه کند اعتبار چند شرط دارد یکی آنکه هبه کننده بالغ و عاقل و رشید و مختار باشد یکی آنکه اقباض و قبض بعمل آمده باشد مثل وقف و رهن و صدقه و ایجاب و قبول لفظی هم کفایت میکند اگر بگوید وهبتک هذا الک و جواب بگوید قبلت بگوا است هر
هرگاه عین هبه شده باقی باشد هبه کننده میتواند رجوع کند اگر بقصد قرب یا بذی رحم بوده نباشد یا تلف یا نقل عین شده اگرچه بعضش باشد **مسئله** در هبهٔ معوضه رجوع نمیتواند کرد **فصل** در اجیر شدن است **مسئله** هرگاه شخص مثلا وجهی بکسی بدهد که یکسال در هر شب جمعه بکربلا برود زیارت مکن و تعیین نکرد زیارت را مشکل است که مثل بکربلا زیارت امین الله بخواند **مسئله** هرگاه شخص اجیر شود باید که ختم قران را هرجا را که غلط یا نقصی اتفاق افتد احتیاط باید همان آیه را با ما بعدش بخواند مگر آنکه معین نشده باشد بر او بصیغهٔ شرعیه و باین طور هم متعارف و اگذاشته باشند ضرر ندارد لکن همان غلط را بوجه صحیح باید بخواند
مسئله اجیر هرگاه عملی معین که مشروط بزمان معین است تمام نکرد هرگاه بداند که موجر راضی است که بعد بجا آورد ضرر ندارد بجا آوردنش بعد از آن والا اذن باید بگیرد
مسئله اجیر مطلق لازم است تعجیل کند عمل را بنابر احوط **مسئله** اما اجیر نیت نماز را چنین کند خود بسنکه قضا نماز ظهر میکنم به نیابت فلان قربة الی الله بدانکه

وشعور واستعداد رکانها
باین معنی که علم واراده محصّل
بعض از کارها که افضل
میکنند وفضل کردن انها را
وعلم واراده متفصّل بعض
از کارها که افضل میکنند
وفضل نکردن انها را حق و
مدرک شیء یعنی درک‌کننده
و دانا بجمیع جزئیات است
باین معنی که خداوند عالم
دارد بلد بلدیها بلدون
حتم و دمه و علم داود
بتشنیدنها بلون کوش
وعلم دارد دیدنیها بی چشم
بلون الالتحق

چند نفر اگر به نیابت یکمیت نماز کنند ترتیب زمان بر ایشان احوط است **فصل** در وقف
است **مسئله** هرگاه شخص مالی را وقف کرد و صیغه اش را خواند تا آن تصرف وقف ننماید میتواند
رجوع کند **مسئله** اما صیغه وقف بکفر هم میتواند بجا آورد و متولیش را جاری کند **مسئله**
ملک وقف و صندوقهای جناب سید الشهدا متولیش میتواند منفعتش را از خود صرف کند و دو صیغه
بخواند بقسم متعارف **مسئله** اما خورده ریزهائی که از عین موقوفه جدا میشود بجهة صلاح
آن تا ممکن نشود تا بمصرف خودش کنند و اگر ضرور نداشته باشد بفروشند و قیمتش را
صرف تعمیر کنند **فصل** در نذر است **مسئله** اما صیغه نذر را اول بفارسی بگوید
و بعد بعربی تا بنحو بگوید فلله علی ما ذکران کان ما ذکر کفایت میکند **مسئله** نذر زن
دائمی بی اذن شوهر چیزهائی که مانع حق شوهر است باطل نیست **مسئله** نذر اولاد بی اذن
پدر و مادر اگر مضی بدارند صحیح است **مسئله** در معلق نذر احوط بلکه اقوی اعتبار
رجحان است **مسئله** نذر امام یا حضرت عباس اگر چیز ملائی خاصی از برای موضع خاصی
نباشد بفقراء و زوار ایشان میتوان داد که خرجی راه کنند **مسئله** شخص نذر کرده که چیز
معینی را بشخص بدهد آن شخص اگر خواهد باو ببخشد باید قبض کند و باو ببخشد **مسئله** شخص
نذر کرده که مال معینی در روز معینی صرف کند تا روز ممکن نشد یا فقیر بود نتوانست
صرف کند بعد لازم نیست قضای کند اما اگر قضا کند احوط است **مسئله** مخالفت نذر
کردن کفاره آن مثل کفاره روزه ماه مبارک رمضان است **مسئله** عهد هم مثل نذر است
اول برهم زده و عهد هی بفارسی میگوئی و بعد بعربی میگوئی عاهدت الله انه متی کان کذا
فعلی کذا کفایت میکند و صیغه یمین بفارسی اکتفا میتوان کرد اما عربیش این است بالله افعل
کذا و الله افعل کذا تالله افعل کذا بهر یک اکتفا میتوان کرد **مسئله** اما عهد و یمین اذن
شوهر از برای زن و اذن پدر و مادر از برای اولاد معتبر است و شرایطها مثل نذر است
مگر آنکه یمین بمباح تعلق میگیرد **فصل** در ضاله است **مسئله** هرگاه حیوانی
صحیح در بیابان در آب و علف بیابند مثل گوسفند مثل آن جایز است گرفتن آنها را و اگر

بیابند

واگر بداند که محفوظ بنشند بقصد ملکیت خود بگیرد جایز است مسئله هرگاه مالی
بقدر درهم بیابد در آبادی یا در جاده بیابان یا در خانه خود که احتمال مال خود نمیدهد
و مایوس است از پیدا شدن صاحبش و خود فقیر باشد میتواند تصرف کند که صدقه
بر نفس خود حساب کند و هرگاه مایوس از صاحبش نیست در جمعیت مردم چون بازار و مسجد
روزی دو دفعه تا یکهفته بعد هر هفته یکدفعه تا ماه بعد هر ماهی یکدفعه تعریف کند
تا سال کفایت میکند تصدق عرفی مسئله هرگاه در بین سال مایوس از صاحبش شد
یا بعد از سال خود میتواند تصرف کند بشرط آنکه از صاحبش مایوس شده باشد یا تصدق بدهد
بفقیر و اما اگر صاحبش پیدا شد و ممضی نداشت عوضش را باو رد کند اما هرگاه کمتر
از درهم که تخمینا نیم مثقال نقره است باشد و بقصد تملک برداشت یا بعد قصد تملک
کرد اگرچه بگیرد هم برداشتن او در مباح است و مسئله کمتر از درهم بی قصد تملک
تصرفش مشکل است و اگر صاحبش پیدا شد نمیتواند تصرف کرد مطلقا مسئله لقطه
بقدر درهم را اگر بسبب تقصیر کم کرده عوضش را باید بدهد از مال خود مسئله
لقطه بقدر درهم اگر تعریف نکرد تا سال باید تعریف کند تا مایوس شود از صاحبش بعد
اگر خود فقیر است به تصدق قبول کند و از امام جعفر صادق ع مرویست که ضاله را نگیرید
مگر کراهت دارد و مجهولست یعنی که تعریف نکند تا مجهول است بر کراهت تا اخذ بقصد تصرف
در جائیکه تصرفش صحیح نیست فصل در صید و ذباحت است مسئله هرگاه سگ معلم شکار
را بکشد با این چند شرط که رها کننده سگ مسلم باشد و ذکر کند اسم خدا را در وقت رها کردن
سگ مثل بسم الله و بجهت شکار رها کند از او شکار وحشی باشد حلال است مسئله
صیدیکه به تیر یا نیزه یا شمشیر و مثل اینها کشته شود با شرایطش حلال است و هرگاه بگلوله یا بند
کشته شود حلال نیست مسئله هرگاه کافر مثلا ماهی زنده از آب بیرون آورد که مسلم
حاضر باشد یا دست مسلم باو برسد کفایت میکند در حلال بودن او و اما همینکه ماهی از آب
خارج کردند در دست مسلم یا در توبره مثلا یا در جای دیگر بگذارند تا بمیرد حلال است

مسئله هرگاه ذبح کننده یا نحر کننده حیوان مسلم و ممیز باشد و آن حیوان رو بقبله و
آلت از جنس آهن باشد با قدرت و باسم خدا و چهار رگ حیوانی بریده شود کفایت میکند و
احتیاط آنستکه حیوانیکه ذبح میشود اعضای آن حیوان حرکت بکند و خونش معتدل بیرون آید
از رگ مسئله اگر حیوانیرا ذبح کردند بعد از حرکتش معلوم شد که یکی از چهار رگ بریده
نشده حلال نیست مسئله اگر مثل مرغ و کبجشک سر او را بکند حرام و نجس میباشد مسئله
اگر در حال اضطرار حیوانیرا بدندان یا سنگ یا نی و مثل اینها ذبح کنند حلال است اگر حیوانی
را بی ذکر اسم خدا و بغیر قبله ذبح کنند سهوا عیبی ندارد مسئله اگر بچه حیوان تمام
خلقت که موی او تمام رویده باشد بذبح مادرش که در شکم مادر است حلال است بنابر مشهور
مسئله شرط پاک بودن دوغن و پیه و دنبه مثل گوشت و پوست حیوان است
که در دست مسلم یا در بازار مسلمین از دست مجهول الاسلام یا بیکرفت مسئله
ماهی که اصلا فلس ندارد حرام است اما گوشت اسب و خر و قاطر مکروه است اما خر و قاطر اشد
کراهت است مسئله ذبح که واقع میشود بحیوان طاهر العین مگر حشرات مثل موش و مار
مثلا اما مسوخها احتیاط است مسئله اما مرغیکه چنگال دارد مثل شاهین و هدهد
حرام اند و پرستو و خلاف است و کلاغ اقسام دارد مسئله هرگاه انسان وطی کند بحیوان
حلال گوشت مثل گوسفند حرام میشود گوشت آن اگرچه انسان غیر مکلف باشد و شیر او هم
حرام میشود مسئله هرگاه انسان با اسب یا قاطر یا الاغ وطی کند حرام میشوند بنابر احتیاط
و آنرا باید بیرون برند در جائی دیگر بفروشند اما حیوان حلال گوشت مثل گاو و
گوسفند وطی شده دا آنرا باید کشت و بسوزانند و قیمت آنرا او بدهد برای مالکش از واطی گرفت
مسئله اجزائی که از زنده جدا میشود نجس است مثل مرده اگر روح در آن بوده و اجزائی
که از مرده جدا شود که روح در آن حلول نکرده حتی استخوان و شاخ و پوست وی آن محکم
شده و انفحه که شیردان بزغاله علف خوار نشده میباشد پاک است و ظاهرا بعد از شستن
پاک میشود و هم چنین بچه از گاو و شتر مسئله از گوسفند ذبح شده خون و فضله

وقضیب و فرج و بچه‌دان و خصیتین و بچه در مغز کله میباشد که مثل نخود است و غدد
که عوام دشبل میگویند و پی که در دو طرف تیره پشت است و مغز حرام که در میان تیره پشت
است و سپرز و زهره‌دان و بول‌دان و حدقه چشم و ذات الاشاجع که در میانه سم است
حرام است و گوسفند هم چنین است مثل گاو و شتر مسئله چیزهائی که حرام است
مثل شراب از برای معالجه درد خوردن آن مشکل است مگر خوف تلف باشد و معالجه
منحصر به آن باشد مسئله خبائث که حرام است اگر شک بهم رسد در چیزی که از خبائث
است یا نه تشخیصش با مجتهد است و اما اگر خبائث یا چیزهائی که حرام و طاهر است در چیزی
حلال مستهلک شود خوردن آن عیب ندارد مسئله خوردن چیزی در خانه پدر و
مادر و برادر و خواهر و عمو و عمه و خالو و خاله و صدیق از مال ایشان اگرچه خویشان
نسبی باشند و علم بکراهت ایشان نداشته باشند در همان خانه هم بقدری که اسراف هم نکنند
حلال بود ولی بی اذن ایشان مشکل است مسئله جایز است از برای مضطر که بخورد
چیز حرام را بقدری که ضرر بر آن مترتب نشود فی الجمله با ترتیبش بقسمی که در محرمات مذکور
مسئله اما خوردن هر چیزی که ضرر کند شخص را اگرچه طعام باشد حرام است مسئله
هرگاه شخص قدرت بر دفع ضرر از نفس محترمه داشته باشد اگرچه باب طعام دادن هم باشد
واجب است بر او دفع آن ضرر مسئله هرگاه ترک واجب کرد خود آن شخص یا دیگری را
جایز است که بجبر از او بگیرد بقدر دفع ضرر و بر ذمه بگیرد قیمتش را که بعد بدهد مسئله
خوردن خبائث که حرام است از آن قبیل است سرگین و بول حیوان و آب دهان و دماغ و چشم
و عرق اینها مسئله خوردن گل حرام است مگر تربت حضرت سید الشهدا که کمی از
آن بجهت شفا بخورند حلال است مسئله خوردن مال غیر که حرام است حرمتش ضروری دین
است فی الجمله مسئله خوردن چیزی از سفره و خوانی که در آن شراب خورده شود و نشستن
بر آن خوان در آنجا که جز ایشان حاضر شود حرام است اگر ممکن شود برخاستن واجب است
که برخیزد مسئله در اخبار مستفیضه وارد شده است که چاره ساختن یکی از حدود

بیان آنچه از غایه نقل شد واجب الوجود
غالبه بینه‌اند مکروه و مکروه است یعنی مقا
بالذات ما سوی الله
است یعنی بعضی صفات و علم
ذاتیه حق که عالم ... ازلی
و قدرت و حیوة و سمع و
علمیه زاید بر ذات او نیست
بذات حق و عین ذات او
باشد بلکه عین ذات و واجب
عالم بما سوای الله
الوجود بالذات است و
منحصر در یک فرد میباشد
که ... است
صفت ... بعضی ...

مسائل متفرقه

الهی نامشروع است از باران که چهل شبانه روز ببارد چون سبب منع کردن مردمان میشود
از فعل نامشروع و باعث حفظ نمادوم شد لعنت و در تعزیر شرعی همچنین است مسئله
کسیکه در حین انعقاد نطفه‌اش یکی از ابوینش یا هر دو مسلم بودند و در حال البلوغ و عقل
مرتد شد بعد توبه کند امید هست که بینه و بین الله توبه‌اش قبول شود اما زوجه‌اش مشکل است
که بخودش برگردد و مالش را و حلال نمیشود مسئله مرتد ملی تا سه دفعه احتیاطا توبه اورا
قبول کنند و در دفعه چهارم او را بکشند و هرگاه توبه نکنند زوجه او با دیگری بدانند بی اذن
حاکم او را بکشند معلوم نیست جایز باشد مسئله اگر بد شنام دادن هر یک از چهارده معصوم
علیهم السلام یا ادعای پیغمبری کردن یا شک در کلام پیغمبر صلعم داشتن شخص مرتد میشود و هم
چنین است دشنام دادن سایر پیغمبران و انکار کردن ضروری دین مسئله هرگاه پیش
از اقامه شهود زنا کننده توبه کند حد از او ساقط میشود والله اعلم بسم الله
الرحمن الرحیم تا آخر کتاب بجهة حال مردم بفرموده علما و مجتهدین شریعت غرا ذکر
کردم تا بندگان خدا رستگار شوند مسئله هرگاه کسی زنا کند با یکی از محرمات
نسبی خود العیاذ بالله مثل مادر و خواهر یا دختر یا دخترهای خواهر و برادر یا عمه یا خاله قتلش
واجب است مسئله هرگاه کافری با زن مسلمان زنا کند یا مسلمان سه دفعه حد خورده
باشد و دفعه چهارم زنا کند و اگر عبد باشد تا دفعه هشتم که زنا کند حد شان قتل است
و بعضی از علما ادعای اجماع کرده اند مسئله هرگاه کسی شخص اجنبی ببیند که با زنش زنا می کند
و ایمن باشد از ضرر میتواند هر دو را بکشد و هرگاه ایمن نباشد از ضرر آن زن براو حرام نمی شود
مسئله مرد پیر و زن پیر هرگاه زنا کنند ایشان را باید اول صد تا زیانه زد و بعد او را سنگ
سار کرد مسئله مردیکه زن عقدی دائم حاضر دارد و زنا کند اول باید صد تا زیانه زد و بعد
سنگسار کرد مسئله هرگاه مملوک بالغ یا بالغه زنا کند حد شان پنجاه تا زیانه است جلد رجم نیست
بقول علما مسئله در کتاب نجم الهدایة از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که
هر که با پیری لواطه کند خداوند عالم او را جنب محشور میگرداند در قیامت و آب

عالم ... نیست ...
۵
در این تا ملامت
... و افعال و
... کانتها ...
تا اینجا ...
...
و دفع ...
تمت ...
اسنکه ...
سوال کرده

دنیا او را پامال میکند و وقتی که کسی که با کسی لواطه میکند عرش خدا بلرزه می آید و او را بر جسر جهنم حبس میکند تا از حساب خلایق فارغ شود و بعد از آن حکم میکند که او را در جهنم اندازند و از آخر حدیث ظاهر میشود که او را از جهنم بیرون نمی آورند و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که جماع کردن بدبر پسر کفر است و مرویست که هرگاه کسی بوسد پسر را بشهوت خداوند عالم لجام میکند او را بلجام آتش و لعنت میکند بر او ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب و مهیا میشود از برای او جهنم اگر توبه کند توبه اش قبول میشود. مسئله هرگاه لواط کننده و لواط دهنده هر دو بالغ و عاقل باشند هر دو را باید کشت بقول علما مسئله فاعل را بشمشیر کشتن یا سنگسار کردن یا زنده باتش سوزانیدن یا از بالای بلندی مثل دیوار یا کوه با دست و پای بسته انداختن یا دیوار بر روی او انداختن اختیار با حاکم جامع الشرائط است مسئله اما اگر شخص خود را بر بدن پسری بمالد حدش بعضی کشتن فرموده اند مسئله اما اگر دو نفر در یکجا در خواب جمع شوند غیر محرم با شرایط حاکم شرع باید از سی تا نود و نه تازیانه هر قدر که صلاح بداند بر ایشان بزند هرگاه شخص پسر را بشهوت ببوسد همچنین است اگر چه پدر و برادر هم باشند مسئله اما مساحقه در کتاب نجم الهدایه مرویست از جناب رسول خدا ص که مساحقه بمنزله لواطه کردن است مسئله هرگاه زنی فرج خود را بفرج زنی دیگر بمالد بقصد تلذذ باید زد ایشان را اگر محصنه باشند و اگر محصنه باشند باید سنگسار ایشان را کرد مسئله اگر پیش از ثبوت توبه کنند حد ایشان ساقط میشود بقول بعضی و هرگاه بعد از حد جاری شدن تا سه مرتبه این عمل را کرد مساحقه کننده را باید کشت مسئله اما قیاده هرگاه شخص جمع کند میان مرد و زن از برای زنا یا میان مرد و پسر از برای لواطه حد ایشان بقول بعض علما سر او را بتراشند و در کوچه و بازار بگردانند و بعد بیرونش کنند مسئله اما قذف هرگاه کسی نسبت بدهد بزنی یا مردی بزنا یا بلواطه که مسلمان بالغ عاقل و آزاد باشند حد ایشان تعزیر است و اگر بگویند بکسی ولد الزنا حد ایشان همین است مسئله اما قاذف را اگر حد میزنند بتازیانه باید

مثل

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال امام

علامات

مثل زانی برهنه باشد باید با لباس باشد مسئله اما شراب خورنده را دفعه اول حد
میزنند و دفعه دویم هم چنین و دفعه سیم او را باید کشت یا دفعه چهارم م اما شارب
الخمر که بالغ عاقل مختار باشد حد او هشتاد تازیانه است باید برهنه و مستور العوره باشد
م اما لیکه دزدی کردن آن موجب بریدن دست است مانند آن است ربع دینار است و دینار
عبارت از هیجده نخود طلای مسکوک یا چیزیکه بقیمت آن برزد م اما هرگاه طفل ممیز
دزدی بکند دفعه اول عفو کنند و دفعه دویم و سیم اطراف انگشتان او را بتراشند که خون بیاید
و دفعه چهارم باید برید و دفعه پنجم حکم کبیر دارد بنا بر خلاف مسئله حد دزدی با شرایط
باید چهار انگشت دست او را برید و کف دست و انگشت ابهام را بجا گذاشت بقول علما
و اگر دفعه دویم دزدی کند پای چپ او را از مفصل باید برید و اگر دفعه سیم باز دزدی بکند
در زندان او را باید حبس کرد تا بمیرد اگر مال ندارد اخراجات او را از بیت المال بدهند و اگر
در زندان دزدی بکند باید او را کشت بقول علما مسئله اما محارب کسی است که شمشیر یا مثل
آن برهنه کند دست برد یا عصا و سنگ در بیابان و آبادی بگیرد که مسلمانان را بترسانند
یا مال ایشان را ببرد یا خود شان را ببرد مسئله اما حد محارب کشتن یا زدن او یعنی یا
آنکه دست راست او را با پای چپ او قطع کنند یا او را از بلد بیرون کنند از آن بلد بر بلد دیگر
تا توبه کند یا بمیرد بقول علما و اختیار با حاکم شرع است در جاری ساختن هر یک مسئله
اگر محارب کسی را بکشد و مال او را بگیرد باید عین مال را یا بدل آن را از او گرفت و دست راست
و پای چپ او را برید و بعد او را کشت و او را آویخته کرد بقول علما مسئله اگر بغیر باب
کردن و زدن دفع محارب نتوانند کرد جایز است کشتن او بقول علما مسئله اگر کسی
خواسته باشد با زنی یا غیر زن عمل نا مشروع کند و بغیر کشتن دفع او نتوان کرد جایز است کشتن
او بقول علما مسئله هرگاه شخصی امر کند دیگری را بغیر حق که بکش فلان را و هر سه بالغ و عاقل
باشند قاتل را باید کشت و امر کننده را باید حبس کرد تا بمیرد بقول علما مسئله پدر
عمدا فرزند خود را بکشد پدر را نمیکشند بغیر همیکنند کفاره و دیه باید بدهد اما اگر او که

عمدا پدر را یا مادر را بکشد قصاص میکنند **مسئله** دیه قتل عمد که بتعیین بهم برسانند یکی از
شش چیز است یا صد شتر یا دویست گاو و گاو اسم گاو نر و ماده هر دو باشد یا دویست حله که هر حله دو
پارچه یمنی است یا هزار مثقال شرعی طلای خالص یا هزار گوسفند که اسم گوسفند بر او صادق
باشد یا ده هزار درهم که هر درهمی دوازده نخود و نیم و یکعشر نخود نقره است **مسئله** دیه
یهود و مجوسی که جزیه میدهند هشتصد درهم است **مسئله** اما کسی هرگاه شخصی را
بمهمانی بطلبد و بعد او را از خانه بیرون کند یا شرا الجیش یا آن شخص بمنزل خود نرسیده تلف شود
ضامن است میزبان بقول علما هرگاه کسی فسادا مالی میکند و مرد هرگاه آن مال از دست دیت
کسی کند دیه با آنکس است بقول علما **مسئله** هرگاه شخص سوار باشد و مال را بیاندازد
وان مال غیر را اذیت کند سوار ضامن است و اگر غیری مال را بیاندازد که غیر را ضرر کند یا سواره
را ببیند از دعیر ضامن است **مسئله** هرگاه شخص کاری بکند که موی سر یا ریش مرد بریزد و دیگر
نروید دیه کامل باید بدهد **مسئله** هرگاه موی سر زن را چنین کند که نروید دیه زن که نصف
دیه مرد است باید بدهد **مسئله** هرگاه شخص صنعی کند که موی دو ابروی شخص بریزد و نروید دیه
پانصد مثقال طلا باید بدهد یا دیه قتل یا بر قول شیخ طوسی در مبسوط و در خلاف هرگاه
بروید ارش باید بدهد **مسئله** هرگاه شخص دو چشم کسی را کور کند دیه نصف قتل باید بدهد
مسئله اگر کسی چهار پلک دو چشم را معیوب کند دیه قتل باید بدهد **مسئله** اما دیه بینی
قطع کردن دیه قتل است و تمام بینی قطع کردن هم چنین است هر دیه قطع کردن دو گوش دیه قتل
است و دیه یک گوش نصف آن و دیه نرمه گوش ثلث آن هست **مسئله** دیه قطع کردن زبان
از بیخ دیه قتل است و بعض آن بالنسبه است اما دیه تمام بیست و هشت دندان دیه قتل است
و دیه هر یک از چهار دندان پیش پنجاه مثقال شرعی طلا است **مسئله** اما دیه دو
دست دیه قتل است و یک دست نصف قتل است و حدش تا بند دست میباشد و دیه هر ده
انگشتها دیه عشر قتل است و دیه انگشت ابهام دست ثلث دیه است و چهار انگشت دیگر
دیه دو ثلث یکدست است و دیه هر بند انگشتی ثلث دیه انگشت است مگر انگشت ابهام

کردیم

کرده هر بندش نصف دیه ابهام است و انکشت زاید دیه اش ثلث دیه انکشت اصلی است و دیه شل کردن انکشت اصلی دیه ثلث انکشت است **مسئله** اما اکر شخص وضعی کند که ناخن یکی بیفتد و نروید یا بروید سیاه دیه اش ده مثقال شرعی طلا است **مسئله** اما دیه شکستن پشت که جبران نتوان کرد و ممکن نشود دیه قتل است **مسئله** دیه قطع کردن هر دو پستان زن دیه قتل او است و دیه یکی پستان نصف و هر دو بیخ دیه اش ارش است **مسئله** دیه بیضتین دیه قتل است **مسئله** دیه دو پا تا مفصل دیه قتل است و دیه انکشتهای پا در حکم انکشتهای دست است مکر انکشت بزرک پا بقدر عشر دیه است **مسئله** هرکاه کسی اذیت کند بکسی اکر عقل او زایل شود باید دیه قتل او را بدهد و هرکاه باعث کری هر دو کوش او شود باید دیه قتل بدهد و کری یک کوش دیه نصف قتل بدهد و هرکاه باعث کوری هر دو چشم او بشود دیه قتل بدهد و یک چشم دیه نصف قتل بدهد و اکر بوی خوب و بد از بینی اصلا درک نکند دیه قتل باید بدهد و اکر اذیت باعث شود که انزال منی از آن شخص نشود دیه قتل باید بدهد **مسئله** جراحتی که بر رو یا سر مرد واقع شود که پوست را پاره کند دیه اش یک شتر است یا نصف شتر بنا بر قولی **مسئله** دیه زن پیش از آنکه تا ثلث دیه برسد با دیه مرد مساوی است بعد از این بقدر نصف دیه مرد است اما دیه بنده و کنیز نسبت بقیمت ایشان است **مسئله** جراحتی که بسر یا رو برسد از پوست کذشته قدری از کوشت را هم قطع نماید دیه اش دو شتر است و اکر بسیار از کوشت را پاره نماید سه شتر است و اکر بپرده نازکی که متصل باستخوان است برسد چهار شتر است و اکر استخوان نمایان شود پنج شتر است و اکر استخوان را بشکند ده شتر است و اکر استخوان را از جائی بجائی برد پانزده شتر است تا بیست شتر و اکر بپرده مغز سر برسد سی و سه شتر است یا ثلث دیه است و جائفه که بجوف برسد مثل همین است **مسئله** هرکاه شخصی بخنجر یا نیزه و مانند اینها زخم بپای یکی زند که فرو رود و بکذرد صد مثقال شرعی طلا بدهد و اکر بکف برسد و فاسد نکند هم چنین و اکر بر دو بازو برسد پنجاه مثقال شرعی

واکر بعضی رو شل بشود بیست مثقال شرعی طلا است

طلا بدهد و اگر هشم واقع شود و بهم نیاید دویست مثقال شرعی طلا باید بدهد هر
هرگاه شخص سیلی یا مانند آن بروی کسی زند بقسمی که روی او سرخ شود یک مثقال و نیم شرعی
طلا باید بدهد و اگر کبود شود سه مثقال و اگر سیاه شود شش مثقال شرعی طلا لازم است
بدهد مسئله اگر این اثرها در بدن ظاهر شود نصف مقدار مذکور باید بدهد مسئله
دیه غلام و کنیز قیمت ایشان است اگر قیمت او از دیه نگذرد و اگر قیمت او از دیه بگذرد بر کشتن آن
دیه است مسئله حملی که سقط کند پدر از برای نطفه بیست مثقال شرعی طلا است
و از برای علقه چهل مثقال و از برای مضغه شصت مثقال و اگر استخوان شده باشد
هشتاد مثقال است و اگر روح دمیده باشد دیه آن هزار مثقال است اگر پسر باشد و اگر
دختر باشد پانصد مثقال است مسئله هرگاه کسی زن حامله را بکشد دیه زن و طفلش
هر چه هست باید بدهد و اما اگر زن خود باعث سقط طفلش شود باید به پدر دیه آن بدهد
چیزی نمیرسد اگر شوهر باعث شود دیه بپدر نمیرسد باید بغیر او بدهد مسئله هرگاه
شخصی در حال جماع منی از زن خود را بیرون بریزد بی اذن زن ده مثقال شرعی طلا
بدهد مسئله هرگاه کسی سر میت را جدا کند صد مثقال شرعی طلا بدهد هرگاه
شخصی حیوان حلال گوشت را بی ذبح شرعی تلف کند باید قیمت زنده او را در حال تلف بدهد
مسئله هرگاه کسی اجزاء حیوان ماکول اللحم را قطع کند یا جراحتی برساند تفاوت صحیح و
معیوب را باید بدهد و اگر حرام گوشت قابل تذکیه باشد و ذبح کند بی اذن باید ارش بدهد
مسئله هرگاه سگ شکاری را تلف کند چهل درهم نقره بدهد هرگاه سگ پاسبان
گوسفند باشد یک گوسفند باید بیست درهم بدهد و اگر سگ پاسبان زراعت باشد یک قفیز
گندم که هفت من نیم تبریز دوازده مثقال کم بیشتر بدهد هرگاه حیوانی زراعت
یا مال کسی را تلف کند اگر صاحبش تفریط کرده در حفظ آن باید غرامت بکشد هرگاه کسی
بکری را عمداً کشته او را عفو کند و مصالحه کند علاوه بر غرامت باید قاتل هر سه کفاره روزه و
ماه مبارک رمضان را بدهد مسئله اگر کسی قتل خطا نماید خطا کند علاوه بر دیه

باید یکی از کفاره بترتیب اول بنده آزاد کردن واخر شصت مسکین طعام دادن است

بدهد **مسئله** اما هرگاه کسی مؤمنی را بکشد بگمان کافر حربی دیه لازم نیست اما کفاره

لازم است این چند مسئله اخر بافتوی جناب شیخ مرتضی رحمه الله است **مسئله** هرگاه

شخصی حشرات زمین مثل مور وجز آنها مکس را بکشد نفس محترمه نیستند ضرر ندارد **مسئله**

گربه هرگاه ضرر به برساند جایز نیست کشتن آن بهتر ساکنان را باید بیرون برند **مسئله**

زدن حیوانات یا جراحت کردن بظلم مکافاتش عذاب اخرت است و بار زیاده از قوه حیوانات را

بار کردن و حیوان را در زیر بار نگاه داشتن و حیوانات را گرسنه و تشنه داشتن یا از سرما و گرما

باو قت خود حفظ نکردن ظلم است بنا بر روایتی که آنها حشر دارند مکافاتش عذابست تا تشفی قلب

آنها شود طفل که تقصیر کند و مرتکب بعضی از کارها شود که کبیره شود ولی یا معلم بجهة تادیب او

بقدری که تولید دیه نکند واطاعه کنند بزنند ایشان را نه بقسمی که لازم دیه شود. **مسئله** هرگاه

بزدن اطفال دیه لازم اید باید بدهند بنا بر مشهور ایشان اگرچه ولی و معلم هم باشند و دیه

مال الطفل است واگر فوت هم شده

الطفل باید بورثه دهند

بجهت ضمان دیه بدهند

چیز از آن

دیه

فی ۱۲۱۳

ابتا نادم است واخر ایشان محمد احمد نبی است از حضرت رسول اگر اگر کسی تبسم کند بروی او الصلوة

هو الله تعالی

تمام شد
این نسخهٔ شریفه در
بعضی ایام هفته از مخادیم
کرام مؤمنین و جناب شریعت
و بعد از اتمام مقابله و تصحیح با نسخهٔ اصل
فرمودند امید ناظرین اینکه جناب ایشان
مسائل الهیه از دعا فراموش نکنند
و مرحوم کارخانه استاد نور
الامانه استاد محمد
فی الله مرحوم

حاجی عبدالمجید
انطباع یافت

انا الجانی ببعض ... کنند کان الله له ... در ایام ... باب ... ۱۳۲۱